



الای و سیدت فاطمه

حَنُّوْهُنَّ عِلْمٌ وَعِلْمٌ لِّبَالِغٍ فِي هُدَى النَّاسِ وَ فِي كُنْ مَسَاعِدٍ وَكَيْفَا
وَحَافِظَاتِنَا وَقَائِدٌ وَخَاصِرٌ وَحَلِيَّةٌ وَغَيْنَا عَمَّ نَمُضَعُهُ لِرُحْمَتِ حَلْوَعَا
وَمُحَضَّةٌ فِيهَا حَلْوِيَّةٌ

تقدیم به:

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که تا پای جان، پای ولایت ایستادند و با دستگاه
طاغوت مبارزه کردند و تا روز قیامت، حق را از باطل تمییز دادند و حجت را
بر همگان تمام نمودند.

امتداد رسالت

اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام از قرآن و سنت
طبق منابع معتبر اهل سنت



نویسنده:

حسین قربانی دامناپی



سر شناسه: قربانی دامناپی، حسین، ۱۳۷۳ -
عنوان و پدید آور: امتداد رسالت: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین ۷ از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت / نویسنده: حسین قربانی دامناپی.
مشخصات نشر: تهران؛ پژوهشگر برتر، ۱۳۹۸ .
مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص .
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۷-۷۰-۷
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ۳۶۷ .
عنوان دیگر: اثبات امامت و خلافت امیرالمومنین ۷ از قرآن و سنت طبق منابع معتبر اهل سنت.
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۳۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت
موضوع: ALI IBN ABI-TALIB, IMAM I, 600-661 -- *PROOF OF CALIPHATE - QUR'ANIC
TEACHING
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت - جنبه های قرآنی
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق - اثبات خلافت - احادیث اهل سنت
موضوع: (ALI IBN ABI-TALIB, IMAM I, 600-661 -- *PROOF OF CALIPHATE - HADITHS - SUNNITE)
رده بندی کنگره: BP223/52
رده بندی دیوبی: ۴۵۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۷۴۳۴۶

ID: @vesayat

E_mail: vesayat@gmail.com

راه های ارتباط با نویسنده

نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۹۸
قطع کتاب: وزیری
شمارگان: ۵۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۲۹۷-۷۰-۷

نام کتاب: امتداد رسالت
نویسنده: حسین قربانی دامناپی
صفحه آرای: میثم قربانی دامناپی
طراح جلد: محمد کاویاری
قیمت:

فهرست

مقدمه	۱۳
پیشگفتار	۱۵
فصل اول: امامت حضرت علی <small>علیه السلام</small> در قرآن	۱۷
یکم: آیه ی هدایت	۱۸
بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول	۱۸
طبق روایات معتبر، هادی مردی از بنی هاشم است	۲۰
روایات نزول آیه در حق امیرالمومنین <small>علیه السلام</small>	۲۲
دوم: آیه ی ولایت	۲۷
بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول	۲۷
روایات نزول آیه در حق امیر المومنین <small>علیه السلام</small>	۳۰
راویان از طبقه ی صحابه	۳۰
راویان از طبقه ی تابعین	۴۲
تأیید اعتبار روایات توسط علمای عامه	۴۷
اجماع علمای عامه بر نزول آیه ی ولایت در حق علی <small>علیه السلام</small>	۵۳
اعتراف ابن عثیمین به دلالت آیه ی ولایت بر امامت	۵۴
بحثی در معنای ولایت	۵۵
پاسخ به مهمترین شبهات در مورد آیه ی ولایت	۵۸
شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است	۵۸
شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است	۵۹

فهرست

- شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی علیه السلام، زکات ممکن نبوده است ۶۰
- شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه السلام، ولایت دیگر ائمه علیهم السلام را نفی می کند
..... ۶۱
- سوم: آیه ی مباحله ۶۳
- اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام ۶۷
- به گواهی آیه ، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است ۶۸
- به گواهی روایات، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است ۷۳
- دلالت آیه بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۶
- اعتراف علمای اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام ۷۸
- پاسخ به شبهات علمای اهل سنت ۸۱
- فصل دوم: امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث ۸۳
- یکم: حدیث منزلت ۸۴
- پاسخ به مهمترین شبهات در مورد حدیث منزلت ۸۶
- دوم: حدیث ولایت ۱۰۵
- «ولی» به معنای «ولی امر» در کلام ابوبکر و عمر ۱۰۷
- دلالت حدیث ولایت بر خلافت و ولایت امر ۱۰۸
- سوم: حدیث اولویت ۱۰۹
- چهارم: حدیث امامت ۱۱۱
- پنجم: حدیث اطاعت ۱۱۷
- دلالت حدیث بر ولی امر بودن امیرالمومنین علیه السلام ۱۱۹
- ششم: حدیث جدایی ۱۲۰
- دلالت حدیث بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام ۱۲۲

فهرست

- هفتم: احادیث خلافت** ۱۲۳
- روایت یکم: ۱۲۳
- روایت دوم: ۱۲۴
- روایت سوم: ۱۲۴
- یکم: خلیفتی فی اهلی** ۱۲۵
- دوم: آخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا** ۱۲۸
- سوم: آخی و صاحبی و وارثی و وزیری** ۱۳۶
- هشتم: احادیث وصایت** ۱۳۹
- وصی و وصیت در احادیث رسول خدا ﷺ ۱۳۹
- وصایت امیرالمومنین علیه السلام در حدیث صحیحین ۱۵۷
- وصی از زبان اهل بیت علیهم السلام ۱۶۳
- وصی در کتاب های لغت اهل سنت ۱۶۵
- وصی در اشعار صحابه ۱۶۶
- نهم: حدیث اختیار** ۱۷۱
- نخست: از ابن عباس با پنج طریق ۱۷۱
- دوم: ابو هریره ۱۷۳
- سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند ۱۷۳
- چهارم: علی الهلالی ۱۷۴
- پنجم: ابو سعید خدری ۱۷۵
- دهم: حدیث غدیر** ۱۷۶

فهرست

- اسناد حدیث غدیر ۱۷۷
- اقرار علمای عامه به تواتر حدیث غدیر ۱۷۸
- یکم: شمس الدین ذهبی ۱۷۸
- دوم: ابن حجر عسقلانی ۱۷۹
- سوم: جلال الدین سیوطی ۱۷۹
- چهارم: ابن حجر هیثمی مکی ۱۸۰
- پنجم: محمد بن جعفر الکتانی ۱۸۰
- ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی ۱۸۰
- هفتم: محمد ناصر الدین البانی ۱۸۱
- هشتم: شعیب الأرئوط ۱۸۲
- مولی به معنی اولی به نفس و ولی امر ۱۸۳**
- الف) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه علمای لغت ۱۸۳
- ب) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه مفسرین ۱۸۶
- ج) مولی به معنای «اولی» در کلام رسول خدا ﷺ ۱۸۷
- د) نگاهی منطقی به معنای مولی در غدیر ۱۸۹
- شواهدی محکم بر اراده ی ولایت از حدیث غدیر ۱۹۱
- شاهد اول: اهتمام حضرت رسول ﷺ به حدیث غدیر ۱۹۱
- شاهد دوم: نزول آیه ی ابلاغ قبل از قضیه غدیر ۱۹۷
- شاهد سوم: خبر از نزدیکی رحلت ۲۰۸
- شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علیکم السلام ۲۰۹
- شاهد پنجم: حدیث ثقلین در سیاق حدیث غدیر ۲۱۱

فهرست

- شاهد ششم: دعای پس از حدیث غدیر ۲۱۲
- شاهد هفتم: تبریک و تهنیت مردم به امیر مؤمنان علیه السلام ۲۱۵
- شاهد هشتم: نزول آیه اکمال بعد از قضیه غدیر ۲۲۵
- اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم ۲۲۷
- وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال ۲۲۹
- وفات پیامبر صلی الله علیه و آله در روز ۱۲ ربیع الاول ۲۳۲
- پاسخ به شبهات پیرامون آیه ی اکمال ۲۳۳
- شاهد نهم: استدلال امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر ۲۴۲
- یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۴۲
- دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد ۲۴۴
- شاهد دهم: فهم صحابه از حدیث غدیر ۲۴۸
- یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود ۲۴۸
- دوم: عبد الله بن عباس ۲۴۹
- سوم: طلحه بن عبید الله ۲۵۱
- چهارم: حسان بن ثابت (شاعر) ۲۵۳
- پنجم: ابو طفیل عامر بن وائله ۲۵۴
- ششم و هفتم: عمر و ابوبکر ۲۵۴
- اعتراف علمای اهل سنت به دلالت حدیث غدیر بر ولایت ۲۵۵
- یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ ۲۵۵
- دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ ۲۵۶
- سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ ۲۵۷

فهرست

- چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ..... ۲۵۹
- پاسخ به شبهه ی شکایت لشکر یمن ۲۶۱
- مرتبۀ اول : برای دعوت اهل یمن به اسلام..... ۲۶۱
- مرتبۀ دوم : برای انجام قضاوت..... ۲۶۷
- مرتبۀ سوم: برای جمع آوری اموال و زکات..... ۲۶۸
- نتیجہ گیری و جواب..... ۲۷۵
- اعتراف علامہ شبلی نعمانی..... ۲۷۸
- پاسخ به شبهه چرایی عدم طرح حدیث غدیر در مکہ ۲۸۰
- فصل سوم: امامت امیرالمومنین علیہ السلام در یرتو عصمت ۲۸۵
- مقدمہ اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در قرآن ۲۸۶
- مقدمہ دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامہ ۲۸۸
- مقدمہ دوم (۲): اعتقاد علمای عامہ به عصمت صحابہ ۲۸۹
- نصوص دال بر عصمت امیر مؤمنان علیہ السلام ۲۹۲
- حدیث یکم: علی مع الحق والحق مع علی ۲۹۳
- حدیث دوم: من اطاع علیا فقد اطاعنی ۲۹۷
- حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقتنی ۲۹۸
- حدیث چهارم: اللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ أَنْصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ۲۹۹
- حدیث پنجم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما إن تمسكتن بهما لن تضلوا بعدي أبداً ۳۰۰
- آیہ ی تطہیر: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ۳۰۴
- تشریح نکات آیہ..... ۳۰۴

فهرست

- طرح یک شبهه و پاسخ آن..... ۳۱۰
- برداشت عصمت از آیه در حدیث نبوی..... ۳۱۱
- نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام..... ۳۱۳
- اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا..... ۳۱۹
- چند نکته پیرامون دخالت سیاق در آیه ی تطهیر..... ۳۲۴
- اهل البیت در آیه ی ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ﴾..... ۳۳۱
- البیت در حدیث سد الابواب..... ۳۳۵
- فصل چهارم: غصب خلافت..... ۳۳۹
- پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام..... ۳۴۰
- یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن..... ۳۴۶
- اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غصب خلافت در شورای شش نفره..... ۳۵۰
- شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقشان را پس بگیرند؟..... ۳۵۲
- دلیل قرآنی..... ۳۵۲
- یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه السلام..... ۳۵۳
- دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام..... ۳۵۳
- سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام..... ۳۵۵
- دلیل نبوی**..... ۳۵۷
- دستور صبر به امیر المومنین علیه السلام..... ۳۵۷
- دستور صبر به جناب حذیفه بن یمان..... ۳۵۸
- دستور صبر به جناب ابوذر..... ۳۵۹
- علت عدم قیام در کلام علوی..... ۳۶۴

فهرست

فهرست منابع و مآخذ ۳۶۷

مقدمه

«خداوندا بر محمد و آلش درود فرست، که تو ستوده و بلند پایه ای، مانند درودها و برکت ها و تحیت هایی که بر برگزیدگان ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش و آسایش و یاری و تمکین و تأیید ایشان تعجیل کن.

بارالها، و مرا از اهل توحید و ایمان به خود، و تصدیق به پیامبرت، و امامانی که طاعتشان را واجب کرده ای قرار ده، از جمله کسانی که توحید و ایمان به سبب آنان و بر دست آنان اجرا می شود، آمین رب العالمین.»^۱

شکی نیست که منشأ اختلافات در اسلام و میان مسلمانان، جانشینی رسول خدا ﷺ است و این موضوع به قدری اهمیت دارد که محمد بن عبد الکریم شهرستانی، از علمای اهل سنت در قرن ششم، می گوید:

«بزرگترین اختلاف امت بر سر مسئله ی امامت بوده است، تا جایی که در طول تاریخ اسلام به اندازه ای که برای امامت و خلافت شمشیر کشیده شده، درباره ی هیچ مسأله ای در هیچ زمانی شمشیر کشیده نشده است.»^۲

[۱] صحیفه ی سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام نیایش ۴۸

[۲] الملل والنحل ج ۱ ص ۲۴ وأعظم خلاف بین الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف فی الإسلام علی قاعدة دینیة مثل ما سل علی الإمامة فی کل زمان

ما در کتابی دیگر^۱ درباره ی کلیات امامت و اثبات آن از طریق عقل، قرآن و سنت مفصل سخن گفته ایم^۲، اما در این کتاب صرفاً به بیان و ارائه ی مدارکی می پردازیم که مختص امیرالمومنین علیه السلام هستند. از ذکر ادله ی عقلی (چون مشترک بین همه ی ائمه علیهم السلام است) جهت پرهیز از دوباره گویی خودداری کرده ایم؛ به سه آیه از قرآن و ده روایت معتبر استناد کرده ایم و در فصل سوم امامت الهی امیرالمومنین علیه السلام را از طریق کشف عصمت اثبات کرده ایم و در نهایت در فصل چهارم درباره ی غصب خلافت و چرایی عدم قیام امیرالمومنین علیه السلام برای بازپس گیری حکومت از غاصبین سخن گفته ایم. نا گفته نماند که در این کتاب از باب قاعده ی الزام^۳، تنها به منابع معتبر عامه استناد کرده ایم.

[۱] ان شاء الله در آینده به چاپ خواهیم رساند.

[۲] از جمله روایات معتبر مورد استنادمان احادیث ذیل بوده است:

حدیث ثقلین (وصیت به پیروی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام): برای این حدیث، ۱۰ سند معتبر به نقل از ۵ صحابی از کتب اهل سنت ذکر کرده ایم.

حدیث سفینه (تمسک به اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات از گمراهی): این حدیث در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و مجموعاً ۱۵ طریق نقل شده که پنج طریق آن از نظر سندی معتبر بوده و بدون در نظر گرفتن تعدد طرق، قابل احتجاج هستند. حدیث امان (مایه ی امنیت بودن اهل بیت علیهم السلام برای اهل زمین): این حدیث در کتب اهل سنت از ۶ نفر از صحابه نقل شده که علمایشان، ۴ طریق آن را معتبر دانسته اند و علاوه بر آن، تعدادی از علمای اهل سنت نیز به صورت تلویحی صحت این حدیث را پذیرفته اند.

حدیث دوازده خلیفه: این حدیث در صحیح مسلم آمده و در صحیح بخاری نیز با لفظ دوازده امیر نقل شده است که به طور مفصل درباره ی آن سخن گفته ایم و اثبات کرده ایم که این دوازده نفر، همان ائمه ی دوازده گانه شیعه هستند. حدیث معرفت امام (به مرگ جاهلی مردن کسی که امامش را نشناسد): قریب به مضمون این حدیث در صحیح مسلم آمده و با این عبارت نیز با اسناد صحیح نقل شده است و از نظر سندی مورد اشکال نیست، بلکه به دلالت آن اشکال وارد میکنند که بررسی و پاسخ داده ایم.

[۳] از علمای بزرگ اهل سنت، ابن حزم آندلسی (متوفای ۵۴۸ هـ) می گوید:

«معنا ندارد که [در برابر شیعیان] به روایات خودمان احتجاج کنیم؛ زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی کنند. [هم چنین] معنا ندارد که آنان به روایاتشان [که] ما تصدیق نمی کنیم، احتجاج کنند؛ بلکه واجب است طرفین نزاع، آنچه را که طرف مقابل تصدیق می کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.» **الفصل فی الملل ج ۴ ص ۷۸** لا معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا فهم لا یصدقونا ولا معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم فنحن لا نصدقها وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یرصدقه الذی تقام علیه الحجة به

پیشگفتار

دی ماه ۱۳۹۱ هـ ش بود که کتابی با عنوان «النصوص، بیش از پانصد دلیل روشن بر ولایت حضرت علی علیه السلام از منابع اهل سنت» در فضای مجازی تبلیغ میشد. با مطالعه ی آن کتاب و سپس مطالعه ی ده ها کتاب مشابه به زبان فارسی، به خلاً مهمی پی بردم و آن این بود که به بحث اعتبار سند روایات چندان بها داده نمی شود، در حالی که با ظهور محققانی چون محمد ناصرالدین آلبنانی در چند دهه ی اخیر که حتی بسیاری از روایات صحاح سته نیز از تیغ تضعیفشان در امان نماند، عملاً دوره ی کتاب هایی مانند المراجعات و شب های پیشاور به سر رسیده و می بایست کتاب ها بروزرسانی شوند. خلاً دیگر این بود که دستیابی به مصادر کتب فارسی برای عموم بسیار سخت بود؛ چرا که این کتاب ها فاقد متون عربی مدارک بودند و پیدا کردن مدارک از روی منابع و مآخذ برای ایشان عملاً ناشدنی بود؛ لذا تصمیم به تألیف کتابی گرفتم که این دو خلاً مهم را پر نماید.

در رابطه با بررسی اسناد روایات و اثبات اعتبار آن ها، چند کار مهم انجام دادیم:

۱. جمع آوری نظر محققین علمای عامه در مورد سند روایات مورد استدلال.
۲. استناد به بررسی های سندی و احکام برنامه ی معتبر جوامع الکلم.^۱

[۱] این برنامه که حاصل کار گروهی ۳۵۰ محقق حدیث شناس عامه به مدت ۳۰ سال است، از امکاناتی نظیر ارائه ی درجه ی راویان، احوال، شیوخ و تلامیذ آن ها، بررسی اسناد روایات و ارائه ی حکم آنها برخوردار است و آن را وزارت اوقاف کشور قطر و سایت اسلام وب که از سایت های مرجع و مرکزی وهابیت است، تولید کرده اند. <http://gk.islamweb.net:8080/>

۳. ارائه ی همه ی طرق یک روایت با توجه به این قاعده که تعدد طرق موجب تقویت سند می شود.^۱

۴. بررسی جامع، کامل و دقیق رجالی در موارد بحث برانگیز و اختلافی.

جهت سهولت دستیابی به مصادر نیز کارهای ذیل را انجام دادیم:

۱. منطبق کردن مدارک با برنامه ی معتبر الجامع الکبیر، ساخت اهل سنت.
 ۲. در مواردی که کتاب مورد استدلال ما در برنامه ی الجامع الکبیر نبود، مدرک را با سایت رسمی کتابخانه ی مکتبه شامله منطبق کردیم.
 ۳. در مواردی هم که کتاب مورد استدلال ما نه در برنامه ی الجامع الکبیر بود و نه در سایت مکتبه شامله، مدرکمان را با نسخه ی الکترونیکی pdf منطبق کردیم تا همچنان خواننده ی کتاب با داشتن یک رایانه و اینترنت، بتواند صحت مدارک را بررسی کند.
- ناگفته نماند که کتاب پیش رو در حقیقت تنها یک فصل از کتاب جامع و قطوری است که تألیف کرده ایم. در پایان از تمام کسانی که به نحوی در به چاپ رسیدن کتاب کمک کردند؛ به خصوص مجموعه ی مذهبی ندای شیعه که هزینه ی چاپ کتاب را متقبل شدند و مؤسسه ی تحقیقاتی حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف و به خصوص آیت الله سید محمد حسینی قزوینی و اساتید محترم حجج الاسلام دکتر محمد جواد ابوالقاسمی و استاد سید محمد یزدانی حفظهم الله که سال ها توفیق شاگردی ایشان را در پای درس شبکه ی جهانی ولایت داشتیم، تشکر و قدر دانی می کنم.

[۱] ابن تیمیه، شیخ الاسلام وهابیان می گوید: «زیادی و تعدد طرق نقل حدیث، برخی، برخی دیگر را تقویت می کند تا اینکه علم به صدور آن حدیث حاصل می شود؛ اگرچه راویان آن، فاسق و فاجر باشند.» **کتاب و رسائل وقتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیة ج ۱۸، ص ۲۶** تعدد الطرق و کثرتها بقوی بعضها بعضا حتی قد یحصل العلم بها ولو کان الناقلون فجارا فاسقا بدر الدین عینی نیز می نویسد: «نوی در شرح مهذب گفته است: اگر روایتی با سندهای گوناگون نقل شود، ولی برخی از راویان آن ضعیف باشند، باز هم به آن احتجاج می شود. افزون بر این که ما می گوئیم: تعدادی حدیث از صحابه و از راههای گوناگونی نقل شده است که برخی از آن برخی دیگر را تقویت می کنند؛ اگرچه هریک از آن احادیث، ضعیف باشند.» **عمدة القاری ج ۳، ص ۳۰۷** وقال النووی فی (شرح المهذب): إن الحدیث إذا روی من طرق ومفرداتها ضعاف یحتج به، علی أنا نقول: قد شهد لمذهبتنا عدة أحادیث من الصحابة بطرق مختلفة کثیرة بقوی بعضها بعضا، وإن کان کل واحد ضعیفا

فصل اول: امامت حضرت علی علیه السلام در قرآن

آیات بسیاری درباره ی امامت و امامت اهل بیت علیهم السلام نازل شده است که از میان آن ها تعدادی از آیات نیز بالخصوص اشاره به خلافت امیرالمومنین علیه السلام دارند.

از میان آیات خاص نیز به ذکر سه آیه ی هدایت، ولایت و مباحله بسنده می کنیم.

یکم: آیه ی هدایت

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۱

«ای پیامبر! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است.»

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

فخر رازی در تفسیر این آیه، سه قول نقل می کند:

«نخست: اینکه منذر و هادی هر دو به یک معنی هستند؛ بنابراین مفهوم آیه چنین است: «تو فقط انذار دهنده و هدایت کننده ی هر قوم هستی.»

دوم: اینکه پیامبر ﷺ انذار کند و خدا هدایت نماید.

سوم: انذار کننده پیامبر اسلام ﷺ و هدایت کننده حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام باشد؛ زیرا ابن عباس می گوید: پیامبر ﷺ دست مبارکش را بر سینه خود گذارد و فرمود: «أَنَا الْمُنذِرُ»، سپس اشاره به شانه علی عَلَيْهِ السَّلَام کرد و فرمود: «أَنْتَ الْهَادِيُّ يَا عَلِيُّ! بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ مِنْ بَعْدِي»: «تو هدایت کننده ای یا علی! و به وسیله تو بعد از من هدایت شوندگان هدایت می شوند.»^۲

این تفسیرهای سه گانه را بعضی دیگر از مفسران نیز نقل کرده اند و آنها اصرار دارند که تفسیر آیه، یکی از دو تفسیر اول است؛ زیرا تفسیر سوم مناسب با طرز فکر آمیخته با تعصب آنها نیست.

این در حالی است که تفسیر اول به یقین با ظاهر آیه سازگار نیست؛ زیرا اگر بنا بود هر دو وصف برای پیامبر اسلام ﷺ باشد بفرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ هَادٍ لِكُلِّ قَوْمٍ»، و به تعبیر دیگر نباید «لكل قوم» که جار و مجرور

[۱] رعد: ۷

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۹ ص ۱۲ و اعلم أن أهل الظاهر من المفسرين ذكروا ههنا أقوالاً : الأول : المنذر والهادي شيء واحد والتقدير : إنما أنت منذر ولكل قوم منذر على حدة ومعجزة كل واحد منهم غير معجزة الآخر . الثاني : المنذر محمد ﷺ والهادي هو الله تعالى روى ذلك عن ابن عباس رضى الله عنهما وسعيد بن جبیر ، ومجاهد ، والضحاك . الثالث : المنذر النبى . والهادي على . قال ابن عباس رضى الله عنهما : وضع رسول الله ﷺ يده على صدره فقال : (أنا المنذر) ثم أوماً إلى منكب على رضى الله عنه وقال : (أنت الهادي يا على بك يهتدى المهتدون من بعدى) .

است مقدم بر «هاد» شود، و اگر مقدم شود، باید هر دو وصف مقدم گردد و گفته شود «إِنَّمَا أَنْتَ لِكُلِّ قَوْمٍ مُّذِئِرٌّ وَ هَادٍ».

کوتاه سخن اینکه هیچ وجهی برای مقدم شدن «لکل قوم» بر یکی از دو وصف و تأخیر از دیگری به نظر نمی رسد؛ یا باید بر هر دو مقدم شود و یا از هر دو به تأخیر بیفتد. (دقت کنید).

تفسیر دوم نیز بسیار نامأنوس و نامناسب است؛ زیرا ظاهر این جمله آن است که در هر عصر و زمانی هدایتگر خاصی است، در حالی که خداوند، یگانه و یکتا است. بنابراین حقیقت یگانگی خدا با تعددی که از جمله «لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» استفاده می شود، سازگار نیست.

بنابراین تنها تفسیری که برای آیه صحیح به نظر می رسد، این است که پیامبر ﷺ انذار کننده است و برای هر قوم، در هر عصر و زمانی هدایتگری است.

آیا این هدایتگر اشاره به علماء و دانشمندان هر قوم و هر زمانی است؟

پاسخ این سؤال نیز منفی است؛ زیرا در هر عصر و زمان علماء و دانشمندان متعددی وجود دارند نه یک هدایتگر. همان گونه که پیامبر اسلام یک نفر بود، هدایتگر مسلمین نیز در هر عصر و زمان یکی است.

به تعبیر دیگر، پیامبر ﷺ بنیان گذار دین است از طریق انذار، و امام ادامه دهنده راه او است از طریق هدایت.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم، مسئله روشن تر می شود.^۱

[۱] پیام قرآن جلد ۹، آیه انذار و هدایت، آیت الله ناصر مکارم شیرازی

طبق روایات معتبر، هادی مردی از بنی هاشم است

اهل سنت با سند معتبر نقل کرده اند که وقتی آیه ی ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ای پیامبر! تو فقط انذار دهنده هستی و برای هر قومی هدایت کننده ای است ﴿نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «من منذر هستم و هادی مردی از بنی هاشم است.»^۲

این روایت را احمد بن حنبل در مسندش نقل کرده و محققش احمد شاکر سندش را تصحیح کرده است.^۳ نور الدین هیثمی نیز رجال روایت احمد را تفه دانسته است.^۴ همچنین ضیاء مقدسی در صحیحش آورده و محققش دکتر عبد الملک دهیش سندش را حسن دانسته است.^۵ محمد ناصرالدین آلبانی نیز سند این روایت را صحیح دانسته است.^۶

بنابراین قول کسانی که می گویند: هادی، الله یا قرآن است، باطل می باشد. این از یک سو.

از طرف دیگر، بعضی از روایانی که حدیث «رجل من بنی هاشم» را نقل کرده اند، اضافه کرده اند که منظور، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام است.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«عبد الله بن احمد بن حنبل در زوائد مسند احمد، ابن ابی حاتم در تفسیرش، طبرانی در المعجم الأوسط، حاکم در مستدرکش با تصحیح، ابن مردویه و ابن عساکر همگی از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه ی ۷ رعد نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منذر و من هادی هستم. و در لفظ هادی: مردی از بنی هاشم نیز نقل شده است که مراد از آن، خودش است.»^۷

[۱] رعد: ۷

[۲] عن علی فی قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله ﷺ المنذر والهاد رجل من بنی هاشم

[۳] مسند احمد بتحقیق شاکر، ج ۲ ص ۴۸-۴۹ ح ۱۰۴۱ بی دی اف؛ قال احمد شاکر: إسناده صحیح

[۴] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۱ قال الهیثمی: ورجال المسند ثقات

[۵] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۲۸۶ ح ۶۶۸ قال عبد الملک دهیش: إسناده حسن

[۶] سلسلة الاحادیث الضعیفة، ج ۱۰ ص ۵۳۷ قال الألبانی: وهذا إسناده صحیح، رجاله ثقات

[۷] الدر المنثور ج ۴ ص ۶۰۸ وأخرج عبد الله بن أحمد فی زوائد المسند وابن ابی حاتم والطبرانی فی الأوسط والحاكم واصله وابن مردویه وابن عساکر عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه فی قوله (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله ﷺ المنذر وأنا الهادی . وفي لفظ الهادی : رجل من بنی هاشم یعنی نفسه

ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش آورده است:

«عبد خیر از علی ع در تفسیر آیه ی هدایت نقل کرده است که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است . ابن الجنید گفته است: هادی همان علی بن ابی طالب ع است.»^۱

ابن حجر عسقلانی نیز می نویسد:

«مطلب عجیب آن چیزی است که طبری با اسناد حسن از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و به سوی علی ع اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند. پس اگر این مطلب ثابت شود ، مراد از قوم در این آیه خاص تر از آن چیزی است که قبلاً گفته شد ؛ یعنی بنی هاشم مثلاً . و ابن ابی حاتم ، عبد الله بن احمد در زیادات مسند و ابن مردویه از طریق سدی از عبد خیر از علی ع روایت کرده اند که فرمود: هادی مردی از بنی هاشم است. بعضی از راویان این روایت گفته اند: مراد از آن ، خود علی ع است.»^۲

[۱] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۷ ص ۲۲۲۵ ح ۱۲۱۵۲ حدثنا علی بن الحسین ، ثنا عثمان بن ابی شیبة ، ثنا المطلب بن زیاد عن السدی عن عبد خیر عن علی لكل قوم هاد قال : الهاد رجل من بنی هاشم. قال ابن الجنید : هو علی بن ابی طالب رضی الله عنه . وروی عن عبد الله بن عباس فی إحدى الروایات وعن ابی جعفر محمد بن علی نحو ذلك

[۲] فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله صلی الله علیه و آله يده على صدره وقال أنا المنذر وأوماً إلى علی وقال أنت الهادی بك يهتدى المهتدون بعدی فإن ثبت هذا فالمراد بالقوم أخص من الذى قبله أى بنی هاشم مثلاً وأخرج بن ابی حاتم وعبد الله بن أحمد فى زیادات المسند وبن مردویه من طریق السدی عن عبد خیر عن علی قال الهادی رجل من بنی هاشم قال بعض رواه هو علی

روایات نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام

به صراحت در روایات معتبر اهل سنت با چندین سند و به نقل از چندین صحابه، مصداق هادی در این آیه، حضرت علی علیه السلام معرفی شده است:

اول: امام علی علیه السلام

سند اول: روایت ابن عساکر با سند حسن طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم^۱

«عن عبد خیر عن علی فی قول الله عز وجل ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ قال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر والهادی علی»

سند دوم: روایت حاکم با تصحیح سند^۲

«عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدی عن علی إنما أنت منذر ولكل قوم هاد قال علی رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر وأنا الهادی»

ذهبی که چنین روایتی در فضیلت و امامت امیرالمومنین علیه السلام را برنتابیده، آن را جعلی دانسته و حسین الاشقر را به وضع آن متهم کرده است!

در حالی که او به اعتراف ابن حجر عسقلانی (که تمام اقوال علمای جرح و تعدیل در مورد اشقر را دیده) راستگو است.^۳

دوم: ابن عباس

سند اول: روایت طبری با سند حسن طبق حکم ابن حجر عسقلانی^۴

«از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله

[۱] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۵۹ (ح ۴۴۵۶۲) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۳] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸ الحسین بن الحسن الأشقر الفزاری الکوفی صدوق یهم ویغلو فی التشیع من العاشرة

[۴] فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶ قال ابن حجر العسقلانی: أخرجه الطبری بإسناد حسن

دستش را بر سینه اش گذاشت و فرمود: من منذر هستم و برای هر قومی هدایت گری هست و با دستش به سوی شانه ی علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تو هادی هستی ای علی؛ به وسیله ی تو هدایت شدگان بعد از من هدایت می شوند.^۱

سند دوم: روایت ضیاء مقدسی در صحیحش^۲

سند سوم:

«... عن أبي صالح عن ابن عباس [فی قوله تعالى]: ﴿ولكل قوم هاد﴾ [قال: هو] علی علیه السلام.»

این روایت را حاکم حسکانی نقل کرده است.^۳

سوم: ابو برزه

سند اول:

«... عن أبي داود، عن أبي برزة قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: ﴿إنما أنت منذر﴾ ثم يرد يده إلى صدره

ثم يقول: ﴿ولكل قوم هاد﴾ ويشير إلى علی بیده.^۴

سند دوم:

«... عن نفع بن الحارث قال حدثني أبو برزة الأسلمي قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: ﴿إنما أنت منذر﴾

﴿ووضع يده علی صدر نفسه ثم وضعها علی يد علی وقال [ظ]: ﴿ولكل قوم هاد﴾»^۵

[۱] تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸ ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولكل قوم هاد وضع صلی الله علیه و آله يده

علی صدره فقال أنا المنذر ولكل قوم هاد وأوماً بیده إلى منكب علی فقال أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی

[۲] الأحادیث المختارة ج ۱۰ ص ۱۵۹ (تمام روایات این کتاب، معتبر هستند) ... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس فی قوله (

إنما أنت منذر ولكل قوم هاد) قال رسول الله صلی الله علیه و آله المنذر والهاد علی بن أبی طالب

[۳] شواهد التنزیل للحاکم الحسکانی، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۴ پی دی اف

[۴] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۵

[۵] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۴۰۷

سند سوم:

« حکیم بن جبیر از ابو برزه اسلمی روایت کرده است که می گوید : رسول خدا ﷺ در حالی که نزدش علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود درخواست ظرف آب کرد و بعد از این که وضو گرفت ، دست علی رضی الله عنه را گرفت و آن را به سینه اش چسباند و فرمود : ﴿ تو بیم دهنده هستی ﴾ سپس به سینه علی رضی الله عنه برگرداند و فرمود : ﴿ و برای هر قومی هدایت کننده ای است ﴾ سپس فرمود : تو روشنایی بشر و انتهای هدایت و امیر مفسرین (این چنین آمده) هستی و شهادت می دهم که تو این چنین هستی. »^۱

چهارم: ابو هریره

«... عن قتادة، عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة [في قوله تعالى]: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ ﴾ يعني رسول الله ﷺ [وفى قوله]: ﴿ ولكل قوم هاد ﴾ قال: سألت عنها رسول الله ﷺ فقال: إن هادي هذه الأمة علي بن أبي طالب.»^۲

پنجم: يعلى بن مره

«... عن عمر بن عبد الله بن يعلى بن مرة عن أبيه عن جده قال: قرأ رسول الله ﷺ: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ، ولكل قوم هاد ﴾ فقال: أنا المنذر، وعلى الهاد [ى]. لفظا واحدا.»^۳

[۱] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۳۰۱-۳۰۲ ح ۴۱۴ ... عن حکیم بن جبیر عن أبي برزة الأسلمی قال: دعا رسول الله ﷺ بالطهور وعنده علی بن ابی طالب، فأخذ رسول الله ﷺ بيد علی - بعد ما تطهر - فألرقها بصره، فقال: (* إنما أنت منذر *) ثم ردها إلى صدر علی ثم قال: (* ولكل قوم هاد *) ثم قال: إنك منارة الأنام وغاية الهدى وأمير القراء [كذا]، أشهد علی ذلك أنك كذلك

[۲] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۲۹۷ ح ۴۰۶

[۳] شواهد التنزيل، ج ۱ ص ۲۹۸-۲۹۹ ح ۴۰۹

ششم: عبد الله بن مسعود

خطیب خوارزمی که ذهبی از او به عنوان علامه یاد کرده^۱، چنین روایت کرده است^۲:

«عن سليمان ابن مهران، عن محمد بن كثير، حدثني أبو خثيمة، عن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ:

بي انذرتهم، ثم بعلى بن أبي طالب اهتديتم، وقرأ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (الرعد/۷)»

هفتم: جابر بن عبدالله

شیخ عبید الله امرتسری، از علمای بزرگ اهل سنت^۳، می نویسد:

«عن جابر قال: لما نزلت: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ ووضع رسول الله ﷺ يده على صدره فقال: أنا

المنذر، وأومى بيده إلى منكب علي فقال: أنت الهادي وبك يهتدى المهتدون - أخرجہ ابن جریر وابن مردويه وأبو نعيم في (المعرفة) والديلمي وابن عساكر وابن النجار والسيوطي في (الدر المنثور).»^۴

[۱] تاریخ الإسلام ج ۳۹ ص ۳۲۷ أبو المؤيد المكي، العلامة، خطیب خوارزم کان أدبیا، فصیحا، مفوها، خطب بخوارزم دهرًا، وأنشأ الخطب، وأقرأ الناس، وتخرج به جماعة وهو الذي يقال له: خطیب خوارزم / ترجمه: ابو المؤيد مكي، علامه و خطیب خوارزم، ادیب، خوش بیان و سخنور بود. روزگار درازی در خوارزم سخنرانی کرد و خطبه ها انشا نمود. بر مردم می خواند و گروهی از او علم آموخته اند. او همان کسی است که به وی خطیب خوارزم گفته می شود.

[۲] مقتل الحسين خوارزمی، ج ۱ ص ۲۱۲ سایت مكتبة اهل البيت

[۳] الأعلام للزركلي، ج ۲ ص ۱۰۱ سایت شامله؛ خير الدين زركلي در شرح حال او می نویسد: الأمر تُسْرَى (۱۲۸۰؟ - ۱۳۶۷ هـ = ۱۸۶۳ - ۱۹۴۸ م) ثناء الله الامر تسرى: مفسر مناظر، من العلماء. من أهل (أمر تسر) في الهند. كان تاجر كتب، وأسس مطبعة، وأنشأ جريدة (أهل الحديث) أسبوعية. واشتهر بمناظرة الطوائف والفرق. وترأس مؤتمرا عقده أهل الحديث. ثم كان رئيس وفد هم في المؤتمر الاسلامي الاول بمكة (۱۳۴۴ هـ و صنف عدة كتب بالهندية، وكتابين بالعربية، هما (تفسير القرآن بكلام الرحمن - ط) وكتاب في (البلاغة واعجاز القرآن) طبعت قطعة صغيرة منه، ولم يتمه / ترجمه: ثناء الله امر تسرى: مفسر و مناظره کننده از علمای اهل امر تسر در هند است. تاجر کتاب بود و چاپخانه ای تأسیس کرد و هفته نامه ی اهل الحديث را به وجود آورد. به وسیله ی مناظره با طائفه ها و فرقه ها شهرت یافت. و رئیس کنفرانسی بود که اهل حدیث برگزار می کردند. سپس رئیس هیئت اهل حدیث در اولین کنفرانس اسلامی در مکه در سال ۱۳۴۴ هـ شد و تعدادی کتاب به زبان هندی نگاشت و دو کتاب نیز به زبان عربی نوشت که آن دو: تفسیر القرآن بكلام الرحمن و کتابی در البلاغة واعجاز القرآن هستند که بخش کوچکی از آن چاپ شد ولی به اتمام نرسید.

[۴] أرجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۶۸ پی دی اف

حال جا دارد از کسانی که امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را رها کردند و به دیگران روی آوردند، پرسید:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾

«آیا کسی که به حق هدایت می‌کند، به پیروی کردن از او سزاوارتر است یا کسی که خود از هدایت بی‌بهره

است مگر آن که (توسط دیگری) هدایت شود؛ پس چگونه داوری می‌کنید؟»^۱

[۱] یونس: ۳۵

دوم: آیه ی ولایت

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾^۱

«ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.»

یکی از مهمترین ادله ی اثبات کننده ی امامت امیر مومنان علیه السلام از قرآن، آیه ی مشهور به ولایت است که در اینجا به تفصیل چگونگی دلالت آن را بیان خواهیم کرد و سپس مهم ترین شبهات پیرامون آن را پاسخ خواهیم داد.

بررسی آیه بدون توجه به روایات شأن نزول

در این آیه، مفاهیمی وجود دارد که ما را به منظور اصلی آن رهنمون می‌سازد^۲:

یکم: کلمه ی «انّما» برای حصر^۳

یعنی فقط و فقط خدا و رسولش و «الذین آمنوا» ولی شما (مومنان) هستند.

اما باید توجه داشت که حصر بر دو نوع است: حصر حقیقی و حصر اضافی. اصل اولی در حصر، معنای حقیقی آن است، چه این که حصر اضافی جنبه ثانوی داشته و نیاز به قرائن دارد، و در آیه مورد بحث نه تنها قرینه‌ای بر حصر اضافی وجود ندارد، بلکه قرائن و شواهد - چنان که بعداً می‌آید - حصر حقیقی را تأیید می‌کند.

دوم: مفرد بودن کلمه ی ولی

در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه، فقط یک نوع ولایت آمده است و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد، لذا نمی‌توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، موذت، محبت و هم‌پیمانی دانست؛ زیرا ولیّ در آیه ، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را

[۱] مائده: ۵۵

[۲] با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

[۳] فتح الباری ج ۹ ص 406 کلمه انما تفید الحصر

دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند، باید دلیل اقامه کند.

سوم: همدیفی الله، رسول و الذین آمنوا

جمله «الذین آمنوا» بر کلمه «رسوله» و آن هم بر کلمه «الله» عطف شده است و مفاد آیه این است که خدا و رسولش و مؤمنانی که توصیف شده‌اند ولی‌اند، و جامعه مؤمنان، «مُؤَلّی علیه» هستند. نسبت این دو، از قبیل نسبت میان ولایت مدار و ولایت پذیر است، نه از باب تفاعل که ولایت دو جانبه باشد، در حالی که ولایت، به معنای محبت و نصرت دو جانبه بوده و عمومیت دارد؛ مانند آیه ۷۱ سوره توبه که می فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ: مردان و زنان با ایمان، ولیّ (و یاور) یکدیگرند.﴾

چهارم: آیه در صدد بیان ولایت خاص است، نه عام

بنا بر نکته ی فوق الذکر، تنها، مجموعه ای خاص از مومنین هستند که ولایت بر سایر مسلمین و مومنین دارند؛ زیرا منطقی نیست که خدا همه مسلمانان را مورد خطاب قرار دهد (ضمیر «کم» در «انما ولیکم») و بگوید: مولای شما خدا و رسول و مومنین هستند و مومنین «الذین آمنوا» مذکور در آیه (هم شامل خود مخاطبین باشند!!)

پنجم: وصف مشیر زکات دادن در حال رکوع

وصف موجود در این آیه، وصف مشیر است. از یک حیث ما دو نوع وصف داریم:

۱. وصف مقوم: وصفی است که در ثبوت (و محقق شدن) حکم دخالت دارد؛ مانند آن که معلمی بگوید: «بهترین شاگرد من کسی است که بیشتر درس بخواند.» در این مثال، «درس خواندن» در «بهترین شاگرد بودن» مؤثر است.

۲. وصف مُشیر: وصفی است که با اشاره همراه است و در تحقق حکم دخالت ندارد؛ مانند آن که معلمی در ضمن اشاره به شخصی بگوید: «بهترین شاگرد من، آن کسی است که پیراهن سفید پوشیده.» در این مثال، اگر شاگرد مورد اشاره، رنگ لباسش را تغییر دهد، باز هم بهترین خواهد بود و اگر شاگرد دیگری، پیراهن سفید بپوشد، بهترین شاگرد نخواهد شد، بلکه وصف یاد شده صرفاً برای معرفی شخص مورد نظر به کار رفته است. لذا با توجه به مشیر بودن وصف ذکر شده در آخر آیه، اهمیت شأن نزول آن-که مشارالیه را مشخص

می‌کند - روشن‌تر می‌گردد. این مطلب، هم‌چنین نشان می‌دهد چنان نیست که هر کس در رکوع نماز، زکات داده باشد، به صرف این کار، « ولی مؤمنین » شود، همان‌طور که در مثال، هر کس پیراهن سفید می‌پوشید، بهترین شاگرد نمی‌شد.

اینها نکاتی است که از خود آیه استفاده می‌شود و اگر به سراغ روایاتی که در این زمینه نقل شده برویم مسئله روشن‌تر می‌شود.

روایات نزول آیه در حق امیر المومنین علیه السلام

در کتب اهل سنت از ۱۰ صحابی و جمعا با ۱۷ سند و نیز از تعدادی از تابعین بزرگ نزد اهل سنت نقل شده که این آیه در حق حضرت علی علیه السلام نازل شده است، در آن هنگام که بین ظهر و عصر در مسجد مشغول خواندن نماز مستحبی و در حال رکوع بودند که سائلی کمک خواست و امیرالمومنین علیه السلام در آن حال انگشترشان را به او دادند.

راویان از طبقه ی صحابه

اول: امام علی علیه السلام

«از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و آن حضرت به مسجد رفت در حالی که مردم مشغول نماز بودند، آن حضرت نیز نماز گذارد تا آن که سائلی آمد و حضرت به او فرمود: ای سائل آیا کسی چیزی به تو بخشش نمود؟ سائل گفت: خیر به جز این شخص که در حال رکوع است - یعنی علی بن ابی طالب - و به من انگشتری عطا فرمود.»^۱

این روایت را حاکم نیشابوری با سند معتبر نقل کرده است.^۲

[۱] النضر بن إسماعيل البجلي حدثنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الصفار قال ثنا أبو يحيى عبد الرحمن بن محمد بن سلام الرازي بأصبهان قال ثنا يحيى بن الضريس قال ثنا عيسى بن عبد الله بن عبيد الله بن عمر بن علي بن أبي طالب قال ثنا أبي عن أبيه عن جده عن علي قال نزلت هذه الآية على رسول الله صلی الله علیه و آله إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله ودخل المسجد والناس يصلون بين راعٍ وقائمٍ فصلى فإذا سائل قال يا سائل أعطاك أحد شيئاً فقال لا إلا هذا الراعي لعلی أعطاني خاتماً

[۲] معرفة علوم الحديث ج ۱ ص ۱۰۲

بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الصفار: ثقة / عبد الرحمن بن سلم الرازي: ثقة / يحيى بن الضريس البجلي: ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الكلم عیسی بن عبد الله الهاشمی: ثقة

این راوی را ابن حبان توثیق کرده و جرح مفسری ندارد؛ تنها تعدادی از علمای متعصب اهل سنت به خاطر نقل چنین روایاتی از او بدگویی کرده اند.

ضمن اینکه ابن حجر عسقلانی پنج روایت درباره ی شأن نزول این آیه در حق حضرت علی علیه السلام نقل می کند و به سند دوتای آنها اشکال می گیرد، ولی به روایت حاکم نیشابوری اشکالی نمی گیرد.^۱

دوم: عبد الله بن عباس

نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام با ۸ سند از ابن عباس نقل شده است:

سند اول:

حاکم حسکانی چنین روایت کرده است:^۲

«ابن عباس گفت: ﴿انما ولیکم الله ورسوله﴾؛ ولی شما خدا و پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله است. ﴿سپس گفت: ﴿و کسانی که ایمان آوردند﴾؛ پس از میان مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را برگزید. و گفت: ﴿کسانی که نماز را به پا میدارند﴾؛ یعنی وضوء، قرائت، رکوع، سجود و خشوع آن را در اوقات آن کامل می کنند. ﴿و در حالی که در رکوع هستند زکات یا صدقه میدهند﴾ و این مربوط به این جریان است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نماز ظهر را خواند و او و اصحابش رفتند و در مسجد کسی جز علی علیه السلام نماند که میان ظهر

«عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب الهاشمی کنبته أبو بکر بروی عن أبیه عن جدّه روی عنه یوسف بن راشد فی حدیثه بعض المناکیر.» الثقات ج ۸ ص ۴۹۲ رقم ۱۴۶۱۴
عبد الله بن محمد القرشی: مقبول / محمد بن عمر القرشی: مقبول / عمر بن علی القرشی: ثقة؛ طبق برنامه جوامع الکلم / علی بن ابی طالب الهاشمی: صحابی

[۱] الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف، ص ۵۶-۵۷ مخطوط

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۶۴ ح ۲۲۱ وَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَثْمَانَ الْفَسَوِي بِالْبَصْرَةِ قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ الْفَضْلُ بْنُ دَكَيْنٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سُفْيَانُ: وَ حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ مُسْلِمِ الْبَطِينِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَعْنِي نَاصِرِكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ يَعْنِي مُحَمَّدًا ص ثُمَّ قَالَ: وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَخَصَّ مِنْ بَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ يَعْنِي يَتَّبِعُونَ وَضُوءَهَا وَ قِرَاءَتَهَا وَ رُكُوعَهَا وَ سُجُودَهَا وَ خُشُوعَهَا فِي مَوَاقِبَتِهَا [وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ] وَ ذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّى يَوْمًا بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الطُّهْرِ - وَ انْصَرَفَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ - فَلَمَّ بَيَّنَّ فِي الْمَسْجِدِ غَيْرُ عَلِيٍّ فَإِنَّمَا يَصَلِّي بَيْنَ الطُّهْرِ وَ الْعَصْرِ - إِذْ دَخَلَ [الْمَسْجِدَ] فَيَقْرَأُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يَرَ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا خَلَا عَلِيًّا فَأَقْبَلَ نَحْوَهُ - فَقَالَ: يَا وَلِيَّ اللَّهِ - بِالَّذِي يَصَلِّي لَهُ أَنْ تَتَّصِدَّقَ عَلَيَّ بِمَا أُمْكَنَكَ، وَ لَهُ خَاتَمٌ عَفِيقٌ يَمَانِي أَحْمَرٌ [كَانَ] يَلْبَسُهُ فِي الصَّلَاةِ فِي يَمِينِهِ - فَمَدَّ يَدَهُ فَوَضَعَهَا عَلَيَّ طُهْرَهُ وَ أَسَارَ إِلَى السَّائِلِ يَنْزِعِهِ، فَزَعَهُ وَ دَعَا لَهُ، وَ مَضَى وَ هَبَطَ جَبْرَيْلُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص لِعَلِيٍّ: لَقَدْ بَاهَى اللَّهُ بِكَ مَلَائِكَتَهُ الْيَوْمَ، اقْرَأْ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وعصر نماز می خواند. در این هنگام فقیری از فقرای مسلمانان به مسجد وارد شد و در مسجد جز علی علیه السلام کسی را ندید؛ پس به طرف او آمد و گفت: ای ولی خدا تو را سوگند به کسی که به او نماز خوانده می شود، آن مقدار که در توان داری مرا صدقه بده. علی علیه السلام که یک انگشتر عقیق یمنی سرخ داشت و آن را در وقت نماز به دست راست خود می کرد، دستش را دراز کرد و آن را بر پشت خود نهاد و به سائل اشاره کرد که آن را در آورد و او انگشتر را در آورد و به علی علیه السلام دعا کرد و رفت و جبرئیل علیه السلام نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: همانا امروز خداوند به وسیله تو بر فرشتگانش مباحث کرد؛ بخوان: «انما ولیکم الله ورسوله».»

سند دوم:

حاکم حسانی می نویسد:

«أخبرنا عقيل بن الحسين قال: أخبرنا علي بن الحسين قال: حدثنا محمد بن عبيد الله قال: حدثنا أبو عمرو عثمان بن أحمد بن عبد الله الدقاق ببغداد ابن السماك قال: حدثنا عبد الله بن ثابت المقرئ قال: حدثني أبي عن الهذيل، عن مقاتل، عن الضحاک [عن] ابن عباس [به] - و حدثني الحسن بن محمد بن عثمان الفسوی عن ابن عباس.»^۱

ابن کثیر دمشقی اما این طریق را از ابن مردویه نقل کرده است.^۲

ابن کثیر بعد از نقل این روایت، چنین اشکال می کند که ضحاک، ابن عباس را ندیده است.

در جوابش باید گفت که ضحاک روایات تفسیری ابن عباس را از سعید بن جبیر اخذ کرده است.

«عبد الملك بن ميسره گوید: ضحاک، ابن عباس را ملاقات نکرده است؛ وی تنها سعید بن جبیر را در ری

ملاقات کرده و روایات تفسیری را از او گرفته است.»^۳

[۱] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۳ ح ۲۲۰ پی دی اف

[۲] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ وروی ابن مردویه من طریق سفیان الثوری عن أبي سنان عن الضحاک عن ابن عباس قال كان علی بن أبي طالب قائما یصلی فمر سائل وهو راکع فأعطاه خاتمه فنزلت (إنما ولیکم الله ورسوله) الآية الضحاک لم یلق ابن عباس

[۳] تهذیب الکمال ج ۱۳ ص ۲۹۳ رقم ۲۹۲۸ وقال أبو داود الطیالسی، عن شعبة: حدثني عبد الملك بن ميسرة، قال: الضحاک لم یلق ابن عباس، إنما لقی سعید بن جبیر بالری، فأخذ عنه التفسیر

اما سرّ این که ضحاک طریق خود را به ابن عباس ذکر نمی کرده، آن است که سعید بن جبیر از سوی حجاج تحت تعقیب بوده است که البته در نهایت، حجاج ایشان را دستگیر کرد و به شهادت رساند.^۱

شاید به همین جهت است که ابن حجر، روایت ضحاک از ابن عباس را نقل می کند و هرگز به این مسأله اشاره نکرده و در سند خدشه ای نمی کند.^۲

بنابراین سند روایت ابن مردویه - که در تفسیر ابن کثیر آمده - ظاهراً صحیح و بدون اشکال است.

سند سوم:

ابن کثیر از ابن مردویه چنین نقل می کند:

«وروی ابن مردویه أيضاً من طریق محمد بن السائب الکلبی وهو متروک عن أبی صالح عن ابن عباس قال خرج رسول الله ﷺ إلى المسجد والناس يصلون بین راکع وساجد وقائم وقاعد وإذا مسکین یسأل فدخل رسول الله ﷺ فقال أعطاک أحد شیاً قال نعم قال من قال ذلك الرجل القائم قال وعلى أی حال أعطاکه قال وهو راکع قال وذلك علی بن أبی طالب قال فکبر رسول الله ﷺ عند ذلك وهو یقول ﴿ ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون ﴾ وهذا إسناد لا یقدح به.»^۳

ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: این سندی است که به آن خدشه ای وارد نیست.

سرّ اینکه ابن کثیر ابتدا کلبی را متروک دانسته و در آخر، سند روایتش را بدون ایراد دانسته، این است که علمای اهل سنت احادیث تفسیری کلبی را بر خلاف دیگر احادیثش معتبر می دانند.^۴

جمال الدین مزّی می نویسد:

«ابو احمد بن عدی گفته است: کلبی غیر از این احادیثی که ذکر کردم، احادیث معتبری به خصوص از ابی صالح دارد که در تفسیر معروف است و طولانی ترین تفسیر متعلق به او است و بعد از آن، تفسیر مقاتل بن سلیمان است، مگر اینکه کلبی بر مقاتل برتری می یابد به دلیل آنچه که در مورد انحرافی بودن مذهب مقاتل

[۱] سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۳۴۰

[۲] الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف، ص ۵۶

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲

[۴] جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام، جلد دوم، آیت الله سید علی حسینی میلانی

گفته شده است . سفیان بن عیینه ، حماد بن سلمه ، هشیم و غیر آن ها از افراد مورد اعتماد از کلبی حدیث نقل کرده و در تفسیر به روایات او راضی شده اند.^۱

ابو الحسن واحدی نیز روایتی نزدیک به این از حیث سند و متن، در تفسیرش_ که ملتنزم به صحت تمام روایات آن است_ نقل کرده است.^۲

سند چهارم:

ابن کثیر از ابن مردویه روایت دیگری نقل کرده از طریق میمون بن مهران از ابن عباس که در تفسیر آیه ی ولایت گفت: «در حق مؤمنین نازل شده است و اولین آن ها علی بن ابی طالب علیه السلام است.»^۳

ابن کثیر به سند این روایت نیز اشکالی نمی گیرد.^۴

سند پنجم:

«حدثنا حصین بن مخارق عن عبد الصمد عن ابيه عن ابن عباس : ﴿ إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا نزلت فی علی بن ابی طالب علیه السلام . »^۵

این روایت را شجرى جرجانى نقل کرده است.

[۱] تهذیب ال کمال ج ۲۵ ص ۲۵۱-۲۵۲ رقم ۵۲۳۴ وقال أبو أحمد بن عدی : وللكلبی غیر ما ذکرک من الحدیث ، أحادیث سالحة وخاصة عن أبی صالح ، وهو معروف بالتفسیر ، ولیس لاحد تفسیر أطول منه ، ولا أشبع منه ، وبعده مقاتل ابن سلیمان ، إلا أن الكلبی یفضل علی مقاتل لما قیل فی مقاتل من المذاهب الرديئة . وحدث عنه ابن عیینة ، وحماد بن سلمة ، وهشیم ، وغیرهم من ثقات الناس ورضوه فی التفسیر.

[۲] أسباب النزول ت الحمیدان ، ج ۱ ص ۲۰۰ سایت شامله

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲ ثم روی (یعنی ابن مردویه) بإسناده عن میمون بن مهران عن ابن عباس فی قوله (إنما ولیکم الله ورسوله) نزلت فی المؤمنین وعلی بن ابی طالب أولهم

[۴] کتاب ابن مردویه مفقود شده، ولی ابن کثیر آن را در دست داشته و سلسله سند روایاتش را دیده است و آن کتابی که در زمان ما با عنوان «مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی» به نام ابن مردویه چاپ می شود، در واقع جمع آوری شده از منقولات کتاب هایی مثل همین تفسیر ابن کثیر است.

[۵] الأمالی للشجرى الجرجانى ج ۱ ص ۱۸۰

سند ششم:

«أخبرنا أبو أحمد محمد بن علي بن محمد المكفوف المؤدب بقراءتي عليه بأصفهان ، قال أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان ، قال حدثنا الحسن بن محمد بن أبي هريرة ، قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زهير التستري وعبد الرحمن بن أحمد الزهري ، قال حدثنا أحمد بن منصور ، قال حدثنا عبد الرزاق عن عبد الوهاب بن مجاهد عن أبيه عن ابن عباس : ﴿ إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﴾ قال نزلت في علي ابن أبي طالب عليه السلام»^١

سند هفتم:

«أخبرنا السيد عقیل بن الحسين العلوی قال: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْفَضْلِ الطَّبْرِيِّ مِنْ لَفْظِهِ بِسَجِسْتَانَ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَنِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْفَهْمُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْفَهْمِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ سُلَيْكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُظْفَانِي صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ أَبِي طَاوُسٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا مَعَ ابْنِ عَبَّاسٍ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ - فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿ إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﴾ فَقَالَ: ابْنُ عَبَّاسٍ: أَنْزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»^٢

سند هشتم:

«أخبرنا الحسين بن محمد الثَّقَفِيُّ قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ الْكَسَائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَقِيلٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ: ﴿ إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ﴾ قَالَ: عَلِيُّ عليه السلام»^٣

وَ أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ [بْنُ مُحَمَّدِ الثَّقَفِيِّ] قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَزْدِيُّ الْمُوصِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عِصَامُ بْنُ غِيَاثِ السَّمَّانُ الْبَغْدَادِيُّ [قَالَ:] حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَيَّارِ الْمَرْوَزِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بِهِ، [وَأ] قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.»^٤

[١] [الأمالى للشجرى الجرجانى ج ١ ص ١٨١]

[٢] [شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦١-١٦٢ ح ٢١٧]

[٣] [شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٢-١٦٣ ح ٢١٨]

[٤] [شواهد التنزيل ، ج ١ ص ١٦٣ ح ٢١٩]

سوم: عمار بن یاسر

ابوالقاسم طبرانی چنین روایت می کند:

«محمد بن صائغ، از خالد بن یزید عمری، از اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین، از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش (امام حسن علیه السلام)، از عمار بن یاسر نقل کرد که می گفت: سائلی نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد در حالی که ایشان در رکوع نماز نافله بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر خود را بیرون آورد و به او عطا فرمود. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن حضرت را از این امر مطلع ساخت. در این هنگام این آیه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد: ﴿همانا سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسولش و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.﴾ رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه را قرائت کرد و فرمود: هر که من مولای اویم پس علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار کسی را که با او دوستی کند و دشمن بدار کسی را که با او دشمنی کند.»^۱

چهارم: ابو رافع

«طبرانی، ابن مردویه و ابو نعیم از ابو رافع نقل می کنند که گوید: وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدم در حالی که خوابیده بود و وحی به ایشان می شد و ماری در گوشه خانه بود و نخواستیم که به مار حمله کنم و ترسیدم که به ایشان وحی شود و بین مار و پیغمبر صلی الله علیه و آله خوابیدم که اگر بدی از مار برسد به ایشان نرسد و مقداری مانندم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدار شد در حالی که می فرمود: ﴿إنما وليکم الله...﴾ ستایش خدایی را که نعمت هایش را برای علی علیه السلام تمام کرد و برای علی علیه السلام مهیا کرد با برتری دادن خداوند به او.»^۲

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۶۲۳۲ حدثنا محمد بن علی الصائغ قال نا خالد بن یزید العمری قال نا إسحاق بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسین عن الحسن بن زید عن أبيه زید بن الحسن عن جده قال سمعت عمار بن یاسر يقول وقف علی علی بن ابی طالب سائل وهو راکع فی تطوع فنزع خاتمه فأعطاه السائل فأثنی رسول الله صلی الله علیه و آله فأعلمه ذلك فنزلت علی النبی صلی الله علیه و آله هذه الآية (إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) فقرأها رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

[۲] الدر المنثور للسيوطی ج ۳ ص ۱۰۶ و المعجم الكبير ج ۱ ص ۳۲۰ ح ۹۵۵ وأخرج الطبرانی وابن مردویه وأبو نعیم عن ابی رافع قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله وهو نائم یوحی الیه فاذا حیه فی جانب البیت فکهرت أن أیبت علیها فأوقف النبی صلی الله علیه و آله وخفت أن یکون یوحی الیه فاضلجت بین الحیه و بین النبی صلی الله علیه و آله لئن کان منها سوء کان فی دونه فمکثت ساعة فاستیقظ النبی صلی الله علیه و آله وهو

پنجم: ابوذر غفاری

ابو اسحاق ثعلبی از اعمش از عبایة بن ربیع نقل می کند که می گوید :

«در حالی که عبد الله بن عباس کنار زمزم نشسته بود، مردی معمم آمد و ابن عباس نمی گفت رسول خدا ﷺ فرمود تا این که آن مرد گفت: رسول خدا ﷺ فرمود و ابن عباس گفت: تو را به خدا قسم، تو کیستی؟ راوی گوید: عمامه اش را از صورتش برداشت و گفت: ای مردم، هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم. با همین دو گوش از رسول خدا ﷺ شنیدم که اگر جز این باشد کر شوند و با این دو چشم دیدم که اگر جز این باشد کور شوند که فرمود: علی ﷺ رهبر انسان ها و قاتل کفار است. هر کس او را یاری کند یاری می شود و هر کسی او را یاری نکند یاری نمی شود.

بدانید من روزی از روزها نماز ظهر را با رسول خدا ﷺ می خواندم که فقیری وارد مسجد شد و کسی به او چیزی نداد و فقیر دستش را به سمت آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول خدا ﷺ درخواست کردم و کسی به من چیزی نداد و علی ﷺ در حال رکوع بود و به او به انگشت راستش اشاره کرد که انگشت داشت و فقیر آمد و انگشتش را از انگشتش درآورد و این جلوی چشم پیغمبر ﷺ اتفاق افتاد و هنگامی که پیغمبر ﷺ از نماز فارغ شد، سرش را به سمت آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا برادرم موسی ﷺ از تو درخواست کرد و گفت: ﴿پروردگارا سینه ام را فراخ کن و کارم را برابم آسان ساز و برای من دستیاری از خانواده ام قرار بده هارون برادرم را، پشت من را با او محکم کن تا آخر آیه.﴾ پس سخن گویایی به او نازل کردی که: ﴿به زودی بازویت را به وسیله برادرت محکم خواهیم کرد و برای شما دو نفر تسلطی قرار خواهیم داد.﴾ خدایا من پیغمبر و برگزیده تو هستم، پس سینه ام را فراخ کن و کارم را برابم آسان ساز و برای من علی ﷺ را از خانواده ام به عنوان وزیر قرار بده؛ پشت من را با او محکم کن. ابوذر می گوید: به خدا قسم، رسول خدا ﷺ سخن را تمام نکرد تا این که جبرئیل ﷺ از نزد خدا نازل شد و گفت: ای محمد بخوان. فرمود: چه بخوانم؟ گفت: بخوان ﴿انما ولیکم الله ورسوله﴾ تا ﴿راکعون﴾.»^۱

يقول (انما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) الحمد لله الذی اتم لعلی نعمه وهیأ لعلی بفضل الله اياه

[۱] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۸۰-۸۱ أبو الحسن محمد بن القاسم بن أحمد، أبو محمد عبد الله بن أحمد الشعرانی، أبو علی أحمد بن علی بن زرین، المظفر بن الحسن الأنصاری، السدی بن علی العزاق، یحیی بن عبدالحمید الحماني عن قیس بن الربیع

ششم: جابر بن عبدالله

«حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ غَيْرَ مَرَّةٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ يَزِيدَ الْأَدْمِيُّ الْقَارِيُّ بِنِعْدَادٍ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ يَزِيدَ الشَّطْوِيُّ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ هُوَ أَبُو إِسْحَاقَ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ التُّغَلْبِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَعْلَى، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ وَأَنَاسٌ مَعَهُ يَشْكُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صِ مَجَانِبَةَ النَّاسِ إِيَاهُمْ مُنْذُ أَسْلَمُوا- فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: ائْتِعُوا إِلَى سَائِلًا. فَدَخَلْنَا الْمَسْجِدَ فَوَجَدْنَا فِيهِ مَسْكِينًا- فَأْتَيْنَا [بِهِ] النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلَهُ هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا قَالَ: نَعَمْ مَرْزُوقٌ بَرَجُلٍ يَصَلِّي فَأَعْطَانِي خَاتَمَهُ- قَالَ أَذْهَبُ فَأَرِيهِمْ إِيَاهُ [قَالَ جَابِرٌ] فَانْطَلَقْنَا وَعَلَى قَائِمٍ يَصَلِّي قَالَ: هُوَ هَذَا فَرَجَعْنَا وَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الْآيَةُ.»^١

هفتم: أنس بن مالك

«أَخْبَرَنِي الْحَاكِمُ الْوَالِدُ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ أَنَّ عُمَرَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ عُنْتَمَانَ الْوَاعِظَ أَخْبَرَهُمْ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَحْمَدَ بْنَ أَبِي بَرٍّ الصُّلْبِيَّ الْمَقْرِيَّ حَدَّثَهُمْ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ كَانَ ثِقَةً- قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ زَكْرِيَّا بْنُ دُوَيْدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَسْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكُنْدِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ الطُّوَيْلِيُّ عَنْ أَنَسِ قَالَ خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ- فَإِذَا هُوَ بَعْلَى يَرْكُوعٌ وَ يَسْبُجُدُ، وَ إِذَا بِسَائِلٍ يَسْأَلُ فَأَوْجَعَ قَلْبَ عَلِيٍّ عَلَى كَلَامِ السَّائِلِ- فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ الْيَمْنَى إِلَى خَلْفِ ظَهْرِهِ فَدَنَا السَّائِلُ مِنْهُ فَسَلَّ خَاتَمَهُ عَنْ إِصْبَعِهِ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ وَ انْصَرَفَ عَلِيٌّ إِلَى الْمَنْزِلِ-

عن الأعمش عن عبادة بن الربيع ، قال : بينا عبد الله بن عباس جالس على شفير زمزم إذ أقبل رجل متعمم بالعمامة فجعل ابن عباس لا يقول ، قال رسول الله : إلا قال الرجل : قال رسول الله ؟ فقال ابن عباس : سألتك بالله من أنت ؟ قال : فكشف العمامة عن وجهه ، وقال : يا أيها الناس من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا جندب بن جنادة البدرى ، أبو ذر الغفارى : سمعت رسول الله ﷺ بهاتين وإلا صمتا ورأيت بهاتين وإلا فعميتا يقول : على قائد البررة ، وقائل الكفرة ، منصور من نصره ، مخذول من خذله أما إنى صليت مع رسول الله يوما من الأيام صلاة الظهر فدخل سائل فى المسجد فلم يعطه أحد فرفع السائل يده إلى السماء وقال : اللهم اشهد إنى سألت فى مسجد رسول الله فلم يعطنى أحد شيئا وكان على راکما فأومى إليه بخنصره اليمنى وكان يتختم فيها فأقبل السائل حتى أخذ الخاتم من خنصره وذلك بعين النبي ﷺ فلما فرغ النبي ﷺ من الصلاة فرفع رأسه إلى السماء وقال : اللهم إن أخى موسى سألك ، فقال : (رب اشرح لى صدرى ويسر لى أمرى واجعل لى وزيرا من أهلى هارون أخى أشدد به أزرى) الآية ، فأنزلت عليه قرآنا ناطقا (سنشد عضدك بأخيك ونجعل لكما سلطانا) اللهم وأنا محمد نبيك وصفيك اللهم فاشرح لى صدرى ويسر لى أمرى واجعل لى وزيرا من أهلى عليا أشدد به ظهري. قال أبو ذر : فوالله ما استتم رسول الله الكلمة حتى أنزل عليه جبرئيل من عند الله ، فقال : يا محمد اقرأ ، فقال : وما أقرأ ؟ قال : اقرأ (إنما وليكم الله ورسوله) ، إلى (راكعون)

فَبَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْهِ فَأَحْضَرَهُ - فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ عَمِلْتَ بِؤَمِّكَ هَذَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ تَعَالَى فَأَخْبِرَهُ فَقَالَ لَهُ: هُنَيْئاً لَكَ يَا [أ] بَا الْحَسَنِ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﷺ﴾ الآية. ١

هشتم: عبد الله بن سلام

ابن اثیر جزری در کتاب جامع الاصول که تمام روایات آن را از صحاح شش گانه اهل سنت ؛ یعنی صحیح بخاری ، مسلم ، موطأ مالک ، سنن ترمذی ، ابو داود و نسائی انتخاب کرده است، ٢ روایتی را از عبدالله بن سلام درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین ﷺ چنین نقل می کند:

« () عبدالله بن سلام می گوید: با گروهی از قبیله ام نزد رسول خدا ﷺ آمدم و گفتیم: هنگامی که ما خدا و رسولش را تصدیق کردیم، قبیله ما با ما مخالفت کردند و قسم خوردند که با ما سخن نگویند. پس خداوند متعال نازل کرد که: ﴿ولی شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند.﴾ سپس بلال برای نماز ظهر اذان گفت و مردم به نماز ایستادند و عده ای در حال سجده و رکوع و عده ای در حال دعا بودند که فقیری درخواست کمک می کرد و علی ﷺ انگشترش را در حالی که در رکوع بود به او داد و فقیر به رسول خدا ﷺ خبر داد و رسول خدا ﷺ آیات مذکور را برای ما تلاوت کرد. این روایت را ... نقل کرده است. ٣»

فخر رازی نیز این روایت از عبد الله بن سلام را نقل کرده است. ٤

اما اینکه این روایت در کدام یک از صحاح سته نقل شده بوده، مولوی عبید الله امر تسری حنفی تصریح

[١] شواهد التنزیل ، ج ١ ص ١٦٦-١٦٦ ح ٢٢٣

[٢] جامع الاصول ج ١ ص ٤٨-٤٩

[٣] جامع الاصول ج ٨ ص ٦٦٤-٦٦٥ ح ٦٥١٥ () عبد الله بن سلام - رضی الله عنه - : قال : أتیت رسول الله - ﷺ - ، ورهط من قومی ، فقلنا : إن قومنا حادونا لما صدقنا الله ورسوله ، وأقسموا لا یكلمونا ، فأنزل الله تعالی : (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا) [المائدة : ٥٥] ثم أذن بلال لصلاة الظهر ، فقام الناس یصلون ، فمن بین ساجد وراكع وسائل ، إذا سائل یسأل ، فأعطاه علی خاتمه ، وهو راکع ، فأخبر السائل رسول الله - ﷺ - ، فقرأ علينا رسول الله - ﷺ - : (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا ، الذین یقیمون الصلاة ، ویؤتون الزكاة ، وهم راکعون . ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا ، فإن حزب الله هم الغالبون { [المائدة : ٥٥ ، ٥٦] } . أخرجه . . . [شرح الغریب] (المحادة) : المخالفة والمنازعة

[٤] التفسیر الکبیر ج ١٢ ص ٢٣ روی أن عبد الله بن سلام قال: لما نزلت هذه الآية قلت یا رسول أنا رأیت علیا تصدق بخاتمه علی محتاج وهو راکع ، فنحن نتولاه

می کند که این روایت را ابن اثیر از صحیح نسائی نقل کرده است.^۱

اما اکنون نه در سنن نسائی و نه در هیچ یک از صحاح سته، اثری از این روایت وجود ندارد.

نهم: مقداد بن اسود

«مقداد بن اسود کندی می گوید: نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که بادیه نشینی در حالی که کمانش به دوشش بود آمد و حدیث را با طولش بیان کرد تا اینکه گفت: و علی بن ابی طالب عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ایستاده بود و بین نماز ظهر و عصر نماز می خواند و انگشترش را به او داد و پیغمبر ﷺ فرمود: احسنت، غرفه های بهشتی بر تو واجب شد. و بادیه نشین شروع به سرودن کرد:

ای سرپرست تمام مؤمنان و آقای اوصیاء از حضرت آدم *** ای ابوالحسن، با این بخشش رستگار شدی هنگامی که دستت انگشتر را بخشش کرد

بخشش شاخه است و تو آن را کاشته ای و شما سرور عالمیان هستید *** و در این هنگام جبرئیل با این آیه نازل شد: " إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ ... " ^۲

دهم: حسان بن ثابت

بعد از اینکه ابن آبه در حق امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شد، حسان بن ثابت (شاعر صحابی) شعری در این باره سرود:

[۱] أُرْجِحُ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۹۶ پی دی اف؛ اخرجہ الواحدی فی کتابہ المسمی باسباب نزول القرآن - والحافظ ابن اثیر فی کتابہ جامع الأصول عن صحیح النسائی وابن الجوزی

[۲] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۷۷ ح ۲۳۴ أَخْبَرَنَا أَبُو عَثْمَانَ سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَبَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَدِينِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْفَهْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ هِلَالِ عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ إِذْ جَاءَ أَعْرَابِي بَدْوِي مُتَّكِبٌ عَلَى قَوْسِهِ. وَ سَاقَ الْحَدِيثَ بِطَوِيلِهِ حَتَّى قَالَ: وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَائِمٌ - يَصَلِّي فِي وَسْطِ الْمَسْجِدِ رَكَعَاتِ بَيْنَ الطُّهْرِ وَ الْعَصْرِ - فَتَاوَلَهُ خَاتَمَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ص: يَخُ يَخُ يَخُ وَجَبَتْ الْعُرْفَاتُ. فَأَنْشَأَ الْأَعْرَابِي يَقُولُ: يَا وَلي الْمُؤْمِنِينَ كُلِّهِمْ *** وَ سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ آدَمَ؛ قَدْ فُزْتُ بِالتَّقْوَى يَا أَبَا حَسَنِ *** إِذْ جَادَتْ الْكُفُوفُ مِنْكَ بِالْخَاتَمِ؛ فَالْجُودُ فَرَعٌ وَ أَنْتَ مَغْرِسُهُ *** وَ أَنْتُمْ سَادَةٌ لِدَا الْعَالَمِ؛ فَعِنْدَهَا هَبْطُ جَبْرَيْلَ بِالْآيَةِ: إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ الْآيَةِ

« یا علی ! تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه و زکات عطا فرمودی. جان به فدای تو باد
ای بهترین رکوع کنندگان ! انگشتر مبارکت را عطا نمودی؛ ای بهترین سرور و آقا و ای بهترین خریدار و ای
بهترین فروشنده در راه خدا
به پاسخ همین عطا در حال رکوعت بود که خداوند دستور بهترین ولایت را برای تو نازل کرد و آن را در قرآن
در محکّمات شرایع دین خود بیان فرمود.»^۱

[۱] الأملی للشجرى الجرجانی ج ۱ ص ۱۸۲ و روح المعانی للأکوسی ج ۶ ص ۱۶۷ أبا حسن تقدیک نفسی ومهجتی . . . وکل
بطیء فی الهوی ومسارع ؛ أیذهب مدحی والمحبر ضائعاً . . . وما المدح فی جنب الإله بضائع ؛ فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً .
. . . وزکاة فدتک النفس یا خیر راکع ؛ فأنزل فیک الله خیر ولایة . . . وبینها فی محکّمات الشرائع

راویان از طبقه ی تابعین

جا دارد به تعدادی دیگر از روایات اشاره کنیم که مرسل هستند، اما از آنجایی که از تابعین بزرگ نقل شده اند، به عقیده ی تعدادی از علمای اهل سنت، این روایات نیز حجت هستند؛ به خصوص که علمای اهل سنت تصریح کرده اند که روایات تفسیری که از تابعین نقل می شود، حکم مرفوع (روایت نبوی) دارند.

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«روایات سبب نزول آیات اگر از تابعی نقل شود، حکم مرفوع را دارد و پذیرفته می شود؛ البته اگر سند تا تابعی صحیح باشد و شخص تابعی از ائمه ی تفسیری باشد که تفسیر را از صحابه اخذ کردند؛ مانند مجاهد، عکرمه و سعید بن جبیر یا اینکه روایت مرسلش به کمک روایت مرسل دیگری کمک داده شود و از این قبیل»^۱.

دکتر احمد عمر هاشم، از اساتید علوم حدیث الازهر می گوید:

«از جمله احادیث مقطوعی که حکم مرفوع دارند، سخن تابعی در سبب نزول [آیات قرآن] است.»^۲

یکم: سلمة بن کهیل

«از سلمه بن کهیل روایت شده است که گفت: علی علیه السلام انگشترش را در حالی که در رکوع بود، صدقه داد؛ پس آیه ی ولایت نازل شد.»^۳

این روایت را ابن ابی حاتم با سند معتبر نقل کرده است.^۴

[۱] الإیتقان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۹۴ و لباب النقول ج ۱ ص ۱۵ ما تقدم أنه من قبیل المسند من الصحابی إذا وقع من تابعی فهو مرفوع أيضاً لكنه مرسل فقد یقبل إذا صح السند إليه وكان من أئمة التفسیر الآخذین عن الصحابة كمجاهد وعكرمة وسعيد بن جبیر أو اعتضد بمرسل آخر ونحو ذلك

[۲] قواعد اصول الحدیث ، ص ۱۴۰ پی دی اف / ومن المقطوع الذی به حکم المرفوع قول التابعی فی سبب النزول

[۳] حدثنا أبو سعید الاشج ثنا الفضل بن دکین أبو نعیم الاحوال ، ثنا موسی بن قیس الحضرمی عن سلمة بن کهیل قال : تصدق علی بخاتمه وهو راکع فنزلت انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون

[۴] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۵۱

دوم: سدی

«سدی گفت: منظور از الذین آمنوا... در آیه ی ولایت، همه ی مؤمنان هستند، اما سائلی از کنار علی بن طالب علیه السلام می گذشت، در حالی که در مسجد و در رکوع بود، پس انگشترش را به او عطا کرد.»^۱

این روایت را طبری با سند معتبر در تفسیرش نقل کرده است.^۲

عبد الله بن سعيد الكندی : ثقة / الفضل بن دكين الملائى : ثقة
 موسى بن قيس الحضرمى : ثقة (در برنامه جوامع الكلم بی انصافی شده و به او رتبه ی مقبول داده اند)
 شمس الدين ذهبى از او به عنوان «ثقة» یاد کرده است:
 الكاشف ج ۲ ص ۳۰۷ «موسى بن قيس الحضرمى عصفور الجنة عن سلمة بن كهيل وعطية العوفى وعنه أبو نعيم وخلاد بن يحيى ثقة شيعى د.»
 ابن حجر عسقلانى هم او را «صدوق» دانسته است:
 تقريب التهذيب ج ۱ ص ۵۵۳ رقم ۷۰۰۳ «موسى بن قيس الحضرمى أبو محمد الفراء الكوفى يلقب عصفور الجنة صدوق روى بالتحقيق من السادسة د س.»
 سلمة بن كهيل الحضرمى : ثقة
 شمس الدين ذهبى از او به عنوان «الإمام الثبت الحافظ» یاد کرده است.
 سلمة بن كهيل ابن حصين الإمام الثبت الحافظ أبو يحيى الحضرمى
 سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۹۸
 [۱] حدثنا محمد بن الحسين قال ثنا أحمد بن المفضل قال ثنا أسباط عن السدى قال ثم أخبرهم بمن يتولاهم فقال إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون هؤلاء جميع المؤمنين ولكن على بن أبى طالب مر به سائل وهو راكع فى المسجد فأعطاه خاتمه
 [۲] تفسير الطبرى ج ۶ ص ۲۸۸ با سند معتبر
بررسی سند روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم:
 محمد بن الحسين الحينى : ثقة / أحمد بن المفضل القرشى : صدوق / أسباط بن نصر : صدوق / السدى الكبير : صدوق
 حسن الحديث
 شمس الدين ذهبى از او به عنوان «الإمام المفسر» یاد کرده است.
 السدى إسماعيل بن عبد الرحمن بن أبى كريمة الإمام المفسر أبو محمد الحجازى ثم الكوفى الأعور السدى أحد موالى قريش
 سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۲۶۴

سوم: عتبه بن ابی حکیم

«عتبه بن ابی حکیم در تفسیر آیه ی ﴿همانا ولی شما تنها خدا است و رسولش و کسانی که ایمان آوردند﴾ گفت: مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

این روایت را نیز ابن ابی حاتم^۱ و طبری^۲ با سند معتبر^۳ در تفسیرشان نقل کرده اند.

چهارم: مجاهد

طبری در تفسیرش چنین روایت کرده است:

«حدثنی الحارث قال ثنا عبد العزيز قال ثنا غالب بن عبيد الله قال سمعت مجاهدا يقول فی قوله ﴿إنما وليکم الله ورسوله﴾ الآية قال نزلت فی علی بن أبی طالب تصدق وهو راکع»^۴

پنجم: محمد بن حنفیه

حاکم حسکانی با دو سند نزول این آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام را از فرزندشان محمد بن حنفیه روایت کرده است.

[۱] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۴ ص ۱۱۶۲ ح ۶۵۴۹ حدثنا الربیع بن سلیمان المرادی ، ثنا ایوب بن سوید عن عقبه بن ابی حکیم فی قوله : انما وليکم الله ورسوله والذین امنوا قال : علی بن ابی طالب .

[۲] تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸ حدثنا إسماعیل بن إسرائيل الرملی قال ثنا ایوب بن سوید قال ثنا عتبه بن ابی حکیم فی هذه الآية إنما وليکم الله ورسوله والذین آمنوا قال علی بن ابی طالب

[۳] بررسی سند روایت:

الربیع بن سلیمان المرادی : ثقة ؛ طبق برنامه جوامع الكلم

ایوب بن سوید الرملی : صدوق

ایوب بن سوید الرملی أبو مسعود الحمیری السیبانی بمهمله مفتوحة ثم تحتانیة ساکنه ثم موحدہ صدوق یخطیء من التاسعة مات سنة ثلاث وتسعين وقيل سنة اثنتين ومائتين د ت ق

تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۱۸ رقم ۶۱۵

عتبه بن ابی حکیم الشعبانی : صدوق / طبق برنامه جوامع الكلم

البته تابعی بودن عتبه بن ابی حکیم جای بحث دارد.

[۴] تفسیر الطبری ج ۶ ص ۲۸۸

سند یکم:

«أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ النَّيْسَابُورِيُّ السُّفْيَانِيُّ قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا ظَفَرَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عُمْتَانَ، بْنِ تَارِخِ الْمُعَمَّرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِكَ الْقُرَوَيْنِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ حَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ قَطَنِ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ سَائِلًا سَأَلَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يُعْطِهِ [غَيْرَ عَلِيٍّ] أَحَدٌ شَيْئًا، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئًا قَالَ: لَا إِلَّا رَجُلٌ مَرَزْتُ بِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ فَتَأَوَّلَنِي خَاتَمَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ص: وَتَعْرِفُهُ قَالَ: لَا. فَتَزَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ فَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.﴾^۱

سند دوم:

« وَ أَخْبَرَنَا [أَيْضًا] قِرَاءَةً قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ التَّنُوخِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى مَوْلَى آلِ طَلْحَةَ عَنِ الْحَكَمِ عَنِ الْمُنْهَالِ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ جَاءَ سَائِلٌ فَلَمْ يُعْطِهِ أَحَدٌ، فَمَرَّ بِعَلِيٍّ وَهُوَ رَاكِعٌ فِي الصَّلَاةِ فَتَأَوَّلَهُ خَاتَمَهُ- فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْآيَةَ﴾

و [رواه أيضا] الحماني عن موسى بن مطير عن المنهال [كما رواه] في [التفسير] العتيق،»^۲

ششم: عطاء بن سائب

«حَدَّثَنِي الْحَاكِمُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِزْرَاهِيمَ الْفَارِسِيُّ [حَدَّثَنَا] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ حَفِيفٍ بِشِيرَازَ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ النُّعْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَعْمَرَ الْوَاسِطِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِ الْفَرَّشِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ الصَّفَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ [فِي قَوْلِهِ تَعَالَى]: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الْآيَةَ- قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ مَرَّةً بِهِ سَائِلٌ وَهُوَ رَاكِعٌ فَتَأَوَّلَهُ خَاتَمَهُ.»^۳

[۱] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۷ ح ۲۲۴

[۲] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۷-۱۶۸ ح ۲۲۵

[۳] شواهد التنزيل ، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲۲۶

هفتم: عبد الملك بن جریج

«أُخْبِرْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجَبَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ لُؤْلُؤٍ، قَالَ: أُخْبِرْنَا الْهَيْثَمُ بْنُ خَلْفِ الدُّورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الدُّورِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ الْآيَةَ، خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا سَائِلٌ يَسْأَلُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ هَلْ أَعْطَاكَ أَحَدٌ شَيْئاً وَهُوَ رَاكِعٌ قَالَ: نَعَمْ رَجُلٌ لَا أَدْرِي مَنْ هُوَ. قَالَ: مَاذَا [أَعْطَاكَ] قَالَ: هَذَا الْخَاتَمَ. فَإِذَا الرَّجُلُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَالْخَاتَمُ خَاتَمُهُ عَرَفَهُ النَّبِيُّ ﷺ.»

این روایت را نیز حاکم حسکانی نقل کرده و همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز حسین بن محمد جبلی که ترجمه ای برایش نیافتیم.^۱

هشتم: امام باقر علیه السلام

ابوبکر جصاص حنفی (متوفای ۳۷۰ هـ) می نویسد:

«در تفسیر آیه ی ولایت از مجاهد، سدی، ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) و عتبه بن ابی حکیم روایت شده است که آن در حق حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد.»^۲

[۱] شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۲۲۷

[۲] أحكام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ قال الله تعالى (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون) روى عن مجاهد والسدى وأبى جعفر وعتبه بن أبى حكيم أنها نزلت فى على بن أبى طالب حين تصدق بخاتمه

تأیید اعتبار روایات توسط علمای عامه

تعدادی از علمای اهل سنت، بعضی ها به طور ضمنی، بعضی ها به طور صریح و بعضی ها هم به طور ناخواسته، نزول آیه ی ولایت در حق امیرالمومنین علیه السلام را تأیید کرده اند.

یکم: ابوبکر جصاص

«این فرمایش خداوند که: ﴿و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند﴾ دلالت می کند بر اینکه صدقه ی غیر واجب، زکات نامیده می شود؛ زیرا علی علیه السلام انگشترش را به عنوان صدقه ی غیر واجب بخشید.»^۱

دوم: عبد المنعم بن الفرس

ابن فرس که ذهبی از او با عناوینی چون «الشیخ الإمام شیخ المالکیة» یاد می کند^۲، می نویسد: «و این فرمایش خداوند که: ﴿و زکات می دهند در حالی که در رکوع هستند﴾ ابن الفرس گفته است: این آیه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز، آن را باطل نمی کند؛ زیرا سبب نزول این آیه این است که علی علیه السلام انگشترش را صدقه داد در حالی که در رکوع بود. این روایت را طبرانی در المعجم الأوسط نقل کرده و گفته است: و در آن دلیل است بر اینکه صدقه ی مستحبی، زکات نامیده می شود.»^۳

سوم: مکی بن ابی طالب القیسی

«سخن خداوند ﴿و هم راکعون﴾ مبتدا و خبر است در محل حال از ضمیر در یؤتون؛ یعنی عطا می کند آنچه آن ها را نزد خداوند پاک می گرداند در حال رکوعشان؛ یعنی در حالی که در نماز هستند و او، و او حالیه

[۱] أحكام القرآن للجصاص ج ۴ ص ۱۰۲ وقوله تعالى (ويؤتون الزكاة وهم راکعون) يدل على أن صدقة التطوع تسمى زكاة لأن علیا تصدق بخاتمه تطوعا

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۲۱ ص ۳۶۴ ابن الفرس: الشیخ الإمام شیخ المالکیة بغرناطة فی زمانه أبو محمد بن الفرس واسمه عبد المنعم

[۳] الإکلیل فی استنباط التنزیل للسیوطی، ج ۱ ص ۱۱۳ سایت شامله؛ قوله تعالى: (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). قال ابن الفرس: هذه الآية تدل على أن العمل القليل في الصلاة لا يبطلها لأن سبب نزولها أن علیاً تصدق بخاتمه وهو راکع أخرجه الطبرانی فی الأوسط، قال وفيها دلیل على أن صدقة النقل تسمى زكاة

است و آیه طبق این معنی در مورد علی علیه السلام نازل شده است و جایز است که جمله محلی نداشته باشد و جمله عطف بر موصول باشد و واو حالیه نباشد و آیه عام باشد نه خاص.^۱

چهارم: ابو القاسم زمخشری

«اگر گویی که چگونه این آیه برای علی علیه السلام است، در حالی که لفظ جماعت آمده است، می گویم: اگر چه شأن نزول یک نفر است، به لفظ جمع آورده شد تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند و به مانند ثوابش برسند و اشاره کند به این که اخلاق مؤمنین باید اینگونه در این حد بالای مواظبت بر نیکی و احسان و جویای حال فقراء بودن باشد تا این حد که اگر امری که تأخیر پذیر نیست و آن ها در نماز هستند برای آن ها پیش آمد، آن را به بعد از نماز نیندازند.»^۲

پنجم: ابو الفرج بن جوزی حنبلی

شهاب الدین آلوسی می نویسد:

«به من خبر رسیده که از ابن جوزی سؤال شد: چگونه علی علیه السلام در حال نماز انگشتر خود را تصدق فرمود؟ و گمان درباره ایشان - و بلکه علم قطعی - آن است که او به امری اشتغال داشته که او را از توجه به امور غیر متعلق به آن باز می داشته است و مواردی که این امر را تأیید می کنند، فراوان است.
ابن جوزی بالبداهه سرود:

می نوشد و می نوشاند ولی سُکر آن او را غافل نمی کند *** از محبوب و ندیم خود و نیز از مردم او را غافل نمی کند

سُکر وی از او اطاعت می کند تا این که برای او ممکن بود *** فعل هوشیاران، پس او در میان مردم یگانه

[۱] مشکل إعراب القرآن ج ۱ ص ۲۳۰ قوله (وهم راكعون) ابتداء وخبر فی موضع الحال من المضمرة فی یؤتون أی یعطون ما یزکیهم عند الله فی حال رکوعهم أی وهم فی صلاتهم فالواو واو الحال والآیه فی علی هذا المعنی نزلت فی علی رضی الله عنه ویجوز أن یكون لاموضع للجملة وإنما هی جملة معطوفة علی الموصول ولیست بواو الحال والآیه عامه
[۲] الکشاف ج ۱ ص ۶۸۲-۶۸۳ فإن قلت کیف صح ان یكون لعلی رضی الله عنه واللفظ لفظ جماعة قلت جیء به علی لفظ الجمع وإن كان السبب فيه رجلا واحدا لیرغب الناس فی مثل فعله فینالوا مثل ثوابه ولینبه علی ان سحیة المؤمنین یجب ان تكون علی هذه الغایة من الحرص علی البر والإحسان وتقصد الفقراء حتی إن لزمهم امر لا یقبل التأخیر وهم فی الصلاة لم یؤخروه إلی الفراغ منه

است»^۱

ششم: بیضاوی

«وهم راکعون» یعنی در نماز و زکاتش خاشع هستند و گفته شده: این جمله حال از یوتون است؛ یعنی زکات می دهند در رکوعشان در نماز به خاطر مواظبت بر احسان و با سرعت انجام دادن آن و این آیه در حق علی علیه السلام هنگامی که فقیری از او درخواست کرد و او در نمازش در حال رکوع بود نازل شده است و علی علیه السلام انگشترش را به او داد و شیعه به این آیه به امامت ایشان استدلال کرده است با این اعتقاد که مراد از ولی یعنی سرپرست امور و سزاوار تصرف در کارها. ولی ظاهر آیه همانی است که ما گفتیم با این که حمل جمع بر واحد نیز خلاف ظاهر است و اگر در مورد علی علیه السلام نازل شده باشد، شاید با لفظ جمع آمده تا مردم را به مانند این کار تشویق کند تا داخل در آن شوند؛ بنابراین دلیل بر این است که کار کم در نماز، آن را باطل نمی کند و صدقه مستحبی زکات نامیده می شود.»^۲

هفتم: ابو البرکات نسفی

«وهم راکعون» برای حال است؛ یعنی در حال رکوعشان در نماز و گفته شده است که آن در حق علی علیه السلام نازل شد در آن هنگام که سائلی تقاضایی کرد و انگشترش را به او داد گویا که در انگشترش آزاد بوده و برای درآوردنش کاری نکرده که نمازش را باطل کند و به لفظ جمع وارد شده، اگرچه شأن نزولش یکی است تا مردم را به مانند فعلش تشویق کند تا به مثل ثوابش برسند و روایت بر جواز صدقه در نماز دلالت می کند و بر

[۱] روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۹ وبلغنی أنه قيل لابن الجوزی رحمه الله تعالى: كيف تصدق علی کرم الله تعالى وجهه بالخاتم وهو فی الصلاة والظن فيه بل العلم الجازم أن له کرم الله تعالى وجهه شغلا شاغلا فيها عن الالتفات إلى ما لا يتعلق بها وقد حکي مما يؤيد ذلك كثير فأنشأ يقول:

يسقى ويشرب لآلهيه سكرته *** عن النديم ولا يلهو عن الناس
أطاعه سكره حتى تمكن من *** فعل الصحة فهذا واحد الناس

[۲] تفسير البيضاوی ج ۲ ص ۳۳۹-۳۴۰ (وهم راکعون) متخشعون فی صلاتهم وزکاتهم وقيل هو حال مخصوصة بیوتون أو یوتون الزکاة فی حال رکوعهم فی الصلاة حرصا علی الإحسان ومسارعه إلیه وإنها نزلت فی علی رضی الله عنه حين سأله سائل وهو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه واستدل بها الشيعة علی إمامته زاعمين أن المراد بالولی المتولی للأمر والمستحق للتصرف فيها والظاهر ما ذکرناه مع أن حمل الجمع علی الواحد أيضا خلاف الظاهر وإن صح أنه نزل فيه فلعله جیء بلفظ الجمع لترغيب الناس فی مثل فعله فيندرجوا فيه وعلى هذا یكون دلیل علی أن الفعل القليل فی الصلاة لا يبطلها وأن صدقة التطوع تسمى زکاة

این که کار کم نماز را باطل نمی کند.»^۱

هشتم: ابن تیمیه حرّانی

ابن تیمیه در مقام جواب استدلال مرحوم حلامه حلّی به آیه ی ولایت ، می گوید :

«اما بزرگان اهل علم از اهل تفسیر مثل ابن جریر طبری ، ... ، ابن ابی حاتم و ... که جعلیات را نقل نمی کنند، این روایت را نقل نکرده اند.»^۲

و حال آنکه طبری و ابن ابی حاتم چندین روایت در این رابطه نقل کرده اند که گذشت!

نهم: ابن کثیر دمشقی

ابن کثیر دمشقی ضمن نقل روایات دال بر نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه السلام و نقد سند آنها ، به چند روایت اشکالی نمی گیرد که از جمله ی آنها روایات طبری و ابن ابی حاتم است و البته درباره ی سند یکی از روایات اظهار داشته بود که «وهذا إسناد لا یقبح به.»^۳

دهم: ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی نیز ضمن نقل پنج روایت در این مورد ، روایت ابن ابی حاتم از سلمة بن کهیل ، حاکم از امیرالمومنین علیه السلام و ضحاک از ابن عباس را بدون هیچ خدشه ای در سند آنها نقل می کند، در حالی که به سند دوتای دیگر اشکال می گیرد.^۴

یازدهم: جلال الدین سیوطی

او بعد از نقل پنج حدیث درباره ی نزول آیه ی ولایت در حق حضرت علی علیه السلام، می نویسد:

[۱] تفسیر النسفی ج ۱ ص ۲۸۹ (وهم راکعون) للحال أی یؤتونها فی حال رکوعهم فی الصلاة قبل أنها نزلت فی علی رضی الله عنه حین سأله سائل وهو راکع فی صلاته فطرح له خاتمه كأنه کان مرجا فی خنصره فلم یتکلف لخلعه کثیر عمل یفسد صلاته وورد بلفظ الجمع و إن کلان السبب فیه واحدا ترغیبا للناس فی مثل فعله لیتالوا مثل ثوباه والآیة تدل علی جواز الصدقة فی الصلاة وعلی أن الفعل القلیل لا یفسد الصلاة

[۲] منهاج السنة النبویة ج ۷ ص ۱۳

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۷۲

[۴] الکافی الشاف فی تخریج احادیث الکشاف ، ص ۵۶-۵۷ مخطوط

«پس این پنج طریق در رابطه با نزول این آیه ی کریمه درباره ی صدقه دادن علی علیه السلام به سائل در مساجد است که یکدیگر را تشدید و تقویت می کنند.»^۱

و در کتاب دیگرش می گوید:

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند.»^۲

و در کتاب دیگرش صریحا نزول این آیه در حق حضرت علی علیه السلام را بیان می کند:

«آیه ی ﴿انما ولیکم الله...﴾ در حق علی علیه السلام نازل شد هنگامی که انگشترش را صدقه داد ، در حالی که در رکوع نمازش بود آن هنگام که سائلی درخواست نمود، پس انگشترش را به سوی او انداخت. این روایت را حاکم ، ثعلبی و زمخشری در الکشاف نقل کرده اند.»^۳

دوازدهم و سیزدهم: محمد بن علی الحصفی و ابن عابدین حنفی

«علی علیه السلام انگشترش را در نمازش صدقه داد ، پس خداوند با آیه ی ﴿انما ولیکم الله...﴾ مدحش کرد.»^۴
«سخنش «گفته شده اگر پا روی مردم بگذارد» آنی است که شارح در حرام به آن اکتفا کرده آنجا که می گوید:

مسألة : طبق نظر مختار ، صدقه دادن به فقیر در مسجد مکروه است مگر این که پا روی مردم نگذارد ؛ زیرا علی علیه السلام انگشترش را در نماز صدقه داد و خداوند متعال او را مدح کرد.»^۵

[۱] الحاوی للفتاوی ج ۱ ص ۸۸ فهذا خمس طرق لنزول هذه الآية الكريمة في التصديق على السائل في المساجد يشد بعضها بعضا

[۲] لباب النقول ج ۱ ص ۹۳ فهذه شواهد يقوى بعضها بعضا

[۳] أسماء المدلسین ج ۱ ص ۶۰۶ قوله تعالى : (إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم راکعون) نزلت فی علی (علیه السلام) حین تصدق بخاتمه وهو راکع فی صلاته حین سأله سائل فطرح إلیه بخاتمه ذکره فی الحاکم والثعلبی والکشاف

[۴] الدر المختار ج ۶ ص ۴۱۷ فی المختار کما فی الاختیار و متن مواهب الرحمن لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاة فمدحه الله بقوله (ویؤتون الزکاة وهم راکعون) المائدة ۵۵

[۵] حاشیة ابن عابدین ج ۱ ص ۶۵۹ قوله (وقیل إن تخطی) هو الذی اقتصر علیه الشارح فی الحظر حین قال فرع یکره إعطاء سائل المسجد إلا إذا لم یخط رقاب الناس فی المختار لأن علیا تصدق بخاتمه فی الصلاة فمدحه الله تعالی ...

چهاردهم: قاضی مولوی محمد ثناء الله عثمانی مظہری حنفی

«این شواهد، یکدیگر را تقویت می کنند و این قصه دلالت می کند بر اینکه عمل کم در نماز، آن را باطل نمی کند و بر این مطلب اجماع وجود دارد و نیز دلالت می کند بر اینکه صدقه ی مستحبی، زکات نامیده می شود و نزول این آیه در حق علی علیه السلام، این حکم را به ایشان مخصوص نمی کند؛ به دلیل عام بودن لفظ، همانطور که صیغه ی جمع بر آن دلالت می کند و شاید ذکر رکوع در اینجا از باب مثال آوردن و به دلیل اتفافی که در این مورد افتاد، باشد. و مراد از آن، این است که زکات را فوراً و بدون مهلت دادن به سائل می دهند.»^۱

پانزدهم: دکتر وهبة بن مصطفى الزحیلی (رئیس گروه فقه مذاهب اسلامی در دانشگاه

دمشق)

«سبب نزول آیه ی ﴿انما ولیکم الله﴾: روایاتی ذکر شده است که یکدیگر را تقویت می کنند در اینکه این آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، همان کسی که سائلی از ایشان درخواستی نمود، در حالی که آن حضرت در رکوع نماز مستحبی بود، انگشترش را به سائل صدقه داد.»^۲

[۱] التفسیر المظہری، ج ۳ ص ۱۳۲-۱۳۳ سایت شامله؛ فهذه شواهد بقوی بعضها بعضا وهذه القصة تدل على ان العمل القليل في الصلاة لا يبطلها وعليه انعقد الإجماع وعلى ان صدقة التطوع تسمى زكوة ونزول هذه الآية في علي رض لا يقتضى تخصيص الحكم به لان العبرة لعموم اللفظ دون خصوص المورد كما يدل عليه صيغة الجمع ولعل ذكر الركوع هاهنا على سبيل التمثيل وعلى مقتضى الحادثة الواردة فيه والمراد منه يؤتون الزكوة فوراً على السؤال بلا مهلة

[۲] التفسیر المنیر للزحیلی، ج ۶ ص ۲۳۲ سایت شامله / سبب نزول: ﴿انما ولیکم اللہ﴾: ذكرت روایات یقوی بعضها بعضها أنها نزلت في علي بن أبي طالب الذي سأله سائل وهو راعع في تطوع، فتصدق عليه بخاتمه

اجماع علمای عامه بر نزول آیه ی ولایت در حق علی علیه السلام

ایجی و تفتازانی بعد از نقل سخن شیعه مبنی بر اجماع مفسران بر نزول آیه ی ولایت در حق امیر المومنین علیه السلام، از مناقشه در آن خودداری کرده اند و در واقع به طور تلویحی آن را پذیرفته اند، اما آلوسی به طور صریح آن را به اکثر اخباریون و بزرگان اهل حدیث نسبت داده است.

۱. قاضی عضد الدین ایجی

«پیشوایان تفسیر اجماع دارند که مراد از آیه ، علی علیه السلام است.»^۱

ایجی این عبارت را از یک شیعه نقل میکند، ولی رد نمیکند و در واقع می پذیرد.

۲. سعد الدین تفتازانی

«این آیه ، به اتفاق مفسران در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد ، هنگامی که انگشترش را به سائل داد در حالی که در رکوع نمازش بود.»^۲

او نیز بعد از نقل این سخن ، از مناقشه در این اجماع خودداری ورزیده در حالی که در صدد نفی اصل دلیل امامت است.

۳. شهاب الدین آلوسی

«و غالب اخباریون (اهل حدیث) بر این اعتقاد هستند که این آیه در حق علی علیه السلام نازل شده است ... و شیعه به آن بر امامت ایشان استدلال کرده است و وجه استدلالشان به آن این است که این آیه به اجماع در حق علی علیه السلام نازل شده است.»^۳

آلوسی ضمن تصریح بر اعتقاد غالب اخباریون (اهل حدیث) بر نزول آیه در حق حضرت امیرالمومنین علیه السلام، ادعای شیعه مبنی بر وجود اجماع در این شأن نزول را نیز رد نمی کند، و در جای دیگر می گوید:
«آیه در نزد بیشتر محدثین در حق علی علیه السلام نازل شده است.»^۴

[۱] الموافق للإیجی ج ۳ ص ۶۰۱ وأجمع أئمة التفسیر أن المراد علی

[۲] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۸۸

[۳] روح المعانی ج ۶ ص ۱۶۷ وغلب الأخباریین علی أنها نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه ... و استبدل الشیعة بها علی إمامته کرم الله تعالی وجهه ووجه الاستدلال بها أنها بالاجماع أنها نزلت فیہ کرم الله تعالی وجهه

[۴] روح المعانی ج ۶ ص ۱۸۶ والایة عند معظم المحدثین نزلت فی علی کرم الله تعالی وجهه

اعتراف ابن عثیمین به دلالت آیه ی ولایت بر امامت

ابن عثیمین که از علمای بزرگ و مشهور وهابیت معاصر است، بعد از ذکر آیه ی ولایت، در بیان پیام آیه، صریحا اعتراف می کند که منظور از ولایت در این آیه، ولایت امر است!

وی می نویسد:

«و خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ پس خداوند اولیائی دارد که کارش را سرپرستی می کنند و دینش را به پا می دارند و او آن ها را با کمک، محکم کردن، حفظ و توفیق دادن به آنان سرپرستی می کند.»^۱

[۱] مجموع فتاوی و رسائل للعثیمین، ج ۱۰ ص ۶۳۹ سایت شامله؛ وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵]، فله أولياء يتولون أمره ويقيمون دينه، وهو يتولاهم بالمعونة والتسديد والحفظ والتوفيق

بحثی در معنای ولایت

لفظ ولایت از مشتقات «وَلِی» به سکون لام است که به معنای قرب و نزدیکی خاص می‌باشد که از لوازم آن، تصرف و تسلط می‌باشد و از همین ریشه الفاظی چون: والی، مولی، ولاء، وِلایت به فتح و ولایت به کسر مشتق گردیده و این اشتقاقات اگرچه بر حسب مصادیق و افراد، دارای کاربردهای مختلف می‌باشد، اما با این وجود، معنای تمام الفاظی که به آنها اشاره شد به معنای عام ولایت بوده و این معنا بر محب، یاور، حاکم و غیره نیز دلالت می‌کند که از جمله کاربردهای لفظ «ولی» می‌باشد؛ چرا که هر یک از این الفاظ به معنای کسی است که نسبت به دیگران در تصرف و تاثیر در امور دوست و همنشین خود سزاوارتر است. به این شکل که محب و ناصر در دفاع از کسی که محبوب و منصور آنها است از دیگران سزاوارترند. حاکم و رهبر ولی می‌باشند؛ چون نسبت به دیگران در تصرف و تسلط بر امور سزاوارتر هستند و خداوند متعال نیز به همین سبب ولی، والی و متولّی امور خلق خویش می‌باشد.^۱

ابو القاسم راغب اصفهانی می‌نویسد:

«ولاء و توالی به این معناست که برای دو چیز و یا بیشتر، چنان چیزی حاصل گردد که برای غیر از آن دو، وجود نداشته باشد و این لفظ برای نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، یاری و نیز اعتقاد استعاره گرفته می‌شود، و معنای ولایت یاری است، و معنای دیگر ولایت سرپرستی امور است، و گفته شده است: «وَلِیّت» و «وِلِیّت» مانند: «ذَلالّت» و «دِلالّت» است که حقیقت آن سرپرستی امور است. هر یک از ولی و مولی به جای یکدیگر به کار برده می‌شود؛ چنان که در هر یک از فاعل و مفعول «موالی» آمده است، چنان که به مؤمن ولی خدا گفته می‌شود و نه مولای خداوند.»^۲

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی می‌نویسد:

«ولی، در اسم‌های خداوند متعال به معنای ناصر است، و گفته شده است: به معنای متولی امور عالم و

[۱] نقد کتاب اصول مذهب الشیعة، آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

[۲] المفردات فی غریب القرآن ج 1 ص 533 ولی: الولاء والتوالی أن یحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما، وبستعار ذلک للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة والنصرة والاعتقاد، والولاية النصره، والولاية تولی الأمر، وقیل الولاية والولاية نحو الدلالة والدلالة، وحقیقته تولی الأمر. والولی والمولی یستعملان فی ذلک کل واحد منهما یقال فی معنی الفاعل أی الموالی، وفی معنی المفعول أی الموالی، یقال للمؤمن هو ولی الله عز وجل ولم یرد مولاه

قیام کننده نسبت به آن می باشد . و همچنین است والی که به معنای مالک تمام چیزهاست و در آن تصرف می کند. ابن اثیر گفته است: ولایت اشاره و دلالت بر تدبیر و اعمال قدرت و انجام کاری دارد و اگر این موارد در چیزی جمع نشوند ، به آن اسم والی اطلاق نمی شود . و ولی یتیم کسی است که کارش را سرپرستی می کند و کفالتش را بر عهده می گیرد . و ولی زن کسی است که عقد نکاح به دست او است ... و ولی بر وزن فعیل معنای فاعلی (کنندگی کار) دارد ... و مولی کسی است که کار تو را سرپرستی می کند.»^۱

وکیع بن جراح گفته است :

«هر کس که کاری را سرپرستی می کند یا نسبت به آن اقدام می ورزد ، پس او ولی و مولای آن می باشد.»^۲
احمد بن فارس می گوید :

«همه ی اینها از ولی مشتق می گیرد و معنایش نزدیکی است و هرکس که ولی امر دیگری باشد ، پس او ولی اش است و نسبت به او در امورش شایسته تر است.»^۳

حُمیدی ، محدث و مفسر سنی ، صاحب کتاب الجمع بین الصحیحین درباره معنای کلمه مولی می گوید :

﴿این بدان سبب است که خدا یاور کسانی است که ایمان آورده اند (محمد: ۱۱)﴾ یعنی ولی آن ها و قائم به امور آنهاست و مولی به تو سزاوارتر است و دلیلش این فرمایش خداوند است که : ﴿جایگاهتان آتش است و آن برای شما مولی است (حدید: ۱۵)﴾ ؛ یعنی برای شما سزاوارتر است ... و مولی به معنای صاحب و موالی (یاران) نیز می باشد و هرکس که ولی امر کسی باشد ، پس او ولی اش و مولای او است.»^۴

[۱] تاج العروس ج 40 ص ۲۵۳ الولی فی أسماء الله تعالی : هو الناصر ، وقیل : المتولی لأمر العالم القائم بها . وأیضا الوالی : وهو مالک الأشياء جمیعها المتصرف فیها . قال ابن الأثیر : وكأن الولاية تشعر بالتدبیر والقدرة والفعل ، وما لم یجتمع ذلك فیہ لم یطلق علیه اسم الوالی . وولی الیتیم : الذی یلی أمره ویقوم بكفالتہ . وولی المرأة : الذی یلی عقد النکاح ... والولی : فعیل بمعنی فاعل ... والمولی : الذی یلی علیک أمرک

[۲] الزهد لوكيع ج 1 ص 364 وكل من ولی أمرا أو قام به فهو ولیه ومولاه

[۳] مقایس اللغة ج 6 ص 141 كل هؤلاء من الولی وهو القرب وكل من ولی أمر آخر فهو ولیه وفلان أولى بكذا

[۴] تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری ومسلم ج ۱ ص ۳۲۲ (ذلك بأن الله مولی الذین آمنوا) أی ولیهم والقائم بأمرهم والمولی الأولی بك ودلیلة قوله (ماوأکم النار هی مولاکم) أی هی أولى بکم ... والمولی الصاحب والمولی الموالی وكل من ولی أمر أحد فهو ولیه ومولاه

شاه عبد العزیز دهلوی نیز می نویسد:

«دوم آنکه لفظ ولی مشترک است در معانی بسیار المحب والناصر والصدیق والمتصرف فی الامر و از لفظ مشترک یک معنی متعین مراد نمی تواند شد مگر بقرینه و خارجیه»^۱

در روایتی ، رسول خدا ﷺ نیز از کلمه ی ولی برای سرپرست دارای تصرف و سلطنت استفاده کرده است: «رسول خدا ﷺ می فرمود: هر زنی که بدون اجازه ولی خود ازدواج کند، ازدواجش باطل است، پس اگر اذن ولی خود را کسب نمود برای او مهریه خواهد بود و اگر مشاجره و اختلاف کردند ، پس سلطان ، ولی کسی است که ولی ندارد.»^۲

این جمله صراحت دارد که معنای سلطنت و تصرف در معنای ولی اخذ شده و در استعمالات عربی وجود دارد.

و بدینسان پی می بریم کلمه «والی»، «ولی» و «مولی» یک معنا و هدف را که همان سزاوارتر بودن در تصرف و تسلط باشد را دنبال می کنند و این معنا در موارد مختلف، امکان تغییر نیز دارد.

در بحث حدیث غدیر نیز در این باره سخن گفته ایم.

[۱] تحفه اثنا عشریه، ذیل مبحث آیه ی ولایت، ص ۳۶۱ پی دی اف سایت عقیده

[۲] سنن الترمذی ج 3 ص 408 قال أبو عیسی هذا حدیث حسن ؛ صحیح ابن حبان ج 9 ص 384 ح ۴۰۷۴ و المستدرک علی الصحیحین ج 2 ص 182 ح ۲۷۰۶ رسول الله ﷺ یقول أیما امرأة نکحت بغیر إذن ولیها فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل فإن أصابها فلها مهرها بما أصابها وإن تشاجروا فالسلطان ولی من لا ولی له

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد آیه ی ولایت

مخالفین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای دور کردن مردم از آن ها و مکتب حقه شان ، شبهات متعددی در معنا و مفهوم آیه ی ولایت مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را به اختصار نقل می کنیم و سپس پاسخ می دهیم تا عذری بر کسی باقی نماند.^۱

شبهه ی اول: به سیاق آیه ی ۵۱ مائده که از دوستی با یهود و نصاری نهی می کند ، آیه ی ۵۵ نیز در مورد دوستی است

اولا: معنی عام ولایت همان قرب و نزدیکی خاص است که ملازم با معنای سلطنت، قدرت و تصرف برای ولی است. بر این اساس و بر فرض اینکه میان آیات ۵۱ و ۵۵ وحدت سیاق باشد ، آنچه چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی قرار گرفته همین نوع از ولایت است؛ یعنی این که انسان مؤمن برای یهود و نصارا ولایت همراه با حق تصرف و سلطنت قائل باشد. به شکلی که آنها مسلمان را رهبری کرده و او نیز در امور زندگی خود در برابر آنها خضوع کند . بعد از این نحوه از ولایت که چند آیه قبل از آیه ولایت مورد نهی واقع گردید، در ادامه، خداوند عزّ و جلّ همین ولایت به همراه حق تصرف و سلطنت بر مؤمنان را منحصر به خدا، رسول و مؤمنانی دانسته است که دارای اوصاف خاصی هستند.

ثانیا: ما وحدت سیاق میان آیه ولایت و آیات پیشین آن را قبول نداریم؛ چرا که سیاق در صورتی در معنای آیه نقش دارد که آیات در مورد یک حادثه مشخص و در وقتی واحد نازل شده باشند ، ولی در اینجا چنین نیست ؛ زیرا درباره ی شأن نزول آیات ۵۱ ، ۵۴ و ۵۵ مطالب مختلفی بیان شده است.

ثالثا: بر فرض که بپذیریم وحدت سیاقی در تمام آیات وجود داشته و همه آیات یک مرتبه و در زمان واحد نازل شده اند، اما با این وجود باعث نمی شود ولایت در آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ را به معنای نصرت و یاری بدانیم؛ زیرا چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد و سیاق و قرینه مقابله ، زمانی باعث تعریف معنا می شوند که کلمه ای این قابلیت را داشته باشد و امکان حمل آن دو بر چنین چیزی وجود داشته باشد، در حالی که در مورد بحث ما به چند دلیل چنین چیزی امکان پذیر نمی باشد:

[۱] با استفاده از کتاب نقد اصول مذهب شیعه، اثر آیت الله سید محمد حسینی قزوینی

دلیل اول: در آیه از لفظ ولی (نه اولیاء) برای خدا، رسول و مومنان استفاده شده است و برای هر سه فقط یک نوع ولایت آمده است، و از آنجایی که خداوند همه ی انواع ولایت را دارد، لذا نمی توان ولایت مؤمنان در این آیه را منحصر به یاری، موَدّت، محبّت و هم‌پیمانی دانست؛ زیرا ولیّ در آیه، مطلق به کار رفته و تمام معانی آن را دربردارد و کسی که معنای مطلق ولی را به دوستی و نصرت تقیید می کند، باید دلیل اقامه کند.

دلیل دوم: اگر ولایت را به نصرت، موَدّت و هم‌پیمانی تفسیر کنیم، چنان که اشاره شد همه مؤمنان در یک مرتبه قرار خواهند گرفت و در آن صورت لزومی برای مقید نمودن ولایت به زکات در حال رکوع وجود نخواهد داشت و در این صورت اگر فرض کنیم که شخص مؤمنی نماز به پا داشته اما زکات مال خویش را در غیر حال رکوع و یا نماز پرداخت نموده، این سؤال پیش می آید که آیا چنین کسی از زمره اولیا خارج می گردد؟!

شبهه ی دوم: رکوع در آیه ی ولایت به معنای خضوع است

اولا: چنین معنایی خلاف ظاهر بوده و امکان تمایل به چنین معنایی وجود ندارد، چرا که قرینه‌ای که ما را به چنین معنایی دلالت و راهنمایی کند وجود ندارد، بلکه بالعکس، روایات متواتر اثبات می کنند که منظور از رکوع در آیه، همان معنای اصلی اش است.

ثانیا: حمل رکوع به معنای خضوع، کلام را زشت و رکیک ساخته و با مقتضیات بلاغت تناسب ندارد؛ زیرا به پا داشتن نماز و پرداخت زکات به خودی خود عملی متواضعانه و از روی خشوع و یکی از بارزترین مصادیق آن می باشد. اضافه این که عبارت «وهم خاضعون» نکته مفید فایده‌ای را به آیه شریفه: ﴿يَقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَيُوْتُوْنَ الزَّكَاةَ﴾، اضافه نمی کند.

ثالثا: اگر انحصار دوستی و یآوری به برپا داشتن نماز و انفاق با قلب خاشع باشد، چگونه می توانیم چنین کسانی را بباییم؟ آیا خشوع را که امری قلبی است، می توان تشخیص داد؟! اگر از این موضوع هم بگذریم، یافتن انفاق کنندگان نیز کار دشواری است؛ چون این افراد معمولا در خفا انفاق می کنند و کسی از عمل آن ها مطلع نمی شود!

رابعا: بر همه مومنین امکان انفاق وجود ندارد، بلکه بالعکس، برخی از مومنین خود مشمول دریافت زکات هستند. آیا مومن فقیر و مستحق، فاقد ولایت عام است؟!

شبهه ی سوم: با فقیر بودن حضرت علی علیه السلام، زکات ممکن نبوده است

اولا: لفظ زکات، معنای عامی دارد که همانا: زکات واجب معروف و زکات مستحب که همان صدقه مستحب و انفاق در راه خدا می باشد. و هنگامی که از این کلمه استفاده می شود و یا این کلمه همراه با کلمه «صلاة» در قرآن کریم استعمال می گردد، غالباً مراد و منظور از آن همان صدقه و انفاق در راه خداست؛ چنان که درباره حضرت ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیهم السلام^۱ حضرت اسماعیل علیه السلام^۲ و حضرت عیسی علیه السلام^۳ چنین آمده است.

همچنین زمانی که به آیات نازل شده در مکه مکرمه و قبل از تشریح زکات به معنای مخصوص و مصطلح آن می نگریم^۴، ملاحظه می کنیم که در این آیات، زکات به معنای صدقه و انفاق می باشد و نه به معنای زکات واجب.

ثانیا: تنها شرط وجوب زکات، دارا بودن به همان حد نصابی است که اگر آن مقدار را دارا گشت، زکات نیز بر او واجب خواهد گردید و دارا بودن دویست درهم از مال و دارایی برای امیرالمؤمنین علیه السلام، کار چندان سختی نبود و حضرت علی علیه السلام زاهد بودند نه فقیر.

و اما در مورد این اشکال که: چگونه ممکن است انگشتر نقره را عوض زکات واجب پرداخت نمود، فقهای شیعه و سنی گفته اند: هر چیز ارزشمندی که ممکن است برای شخص فقیر قابل استفاده و بهره برداری باشد، می تواند به عنوان زکات پرداخته شود؛

«ثوری و ابوحنیفه گفته اند: این کار جایز است. همین مطلب از عمر بن عبد العزیز و حسن روایت شده است و از احمد نیز مانند همین موضوع نقل شده است.»^۵

در مورد نحوه ی پرداخت قیمت نیز می توان گفت که احتمال دارد امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز، انگشتر خود

[۱] انبیاء: ۷۳

[۲] مریم: ۵۵

[۳] مریم: ۳۱

[۴] اعلی: ۱۵؛ لیل: ۱۸؛ فصلت: ۷ و مؤمنون: ۴

[۵] المغنی لابن قدامة المقدسی ج ۲ ص ۳۵۷ وقال الثوری و أبو حنیفة یجوز وقد روی ذلک عن عمر بن عبد العزیز والحسن وقد روی عن أحمد مثل قولهم

را به عنوان مافی الذمه پرداخت کرده باشد تا پس از اتمام نماز، مقداری را که بخشش نموده است ارزشگذاری نماید و در صورت وجود کسری، باقیمانده آن را پرداخت نماید.

شبهه ی چهارم: حصر ولایت به امیرالمومنین علیه السلام، ولایت دیگر ائمه علیهم السلام را نفی می کند

جواب اول: اساساً آیه ولایت نشان می دهد که اولیاء (سرپرستان) مؤمنین عبارتند از خدای متعال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و گروهی از مومنان که با وصف مُشیر به آنان اشاره شده است و یکی از ایشان، به استناد شأن نزول، امیرالمؤمنین علیه السلام اند، اما این گروه به دلیل جمع بودن «الذین آمنوا» افراد دیگری هم دارد؛ لذا با استفاده از وصف مشیر، این آیه، ولایت امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان سرسلسله این گروه به اثبات می رساند و با توجه به این که مشخص شد افراد دیگری هم شامل این سرپرستی می شوند، این افراد را باید از طرق دیگری غیر از این آیه شناخت که لاجرم به معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و هر امامی به امام بعدی اش می توان به این امر دست یافت.

جواب دوم: آیه درباره ی همه ی ائمه است و مرادش این است که ولی سوم باید بتواند در حال رکوع زکات دهد، بدون اینکه حواسش پرت شود؛ یعنی باید بتواند به طور همزمان بین خالق و مخلوق ارتباط برقرار کند و یاد یکی، او را از یاد دیگری غافل نکند و اگر چنین شود، صدقه اش در حین نماز، قبول حق می شود و چنین کسی را جز خدا نمی شناسد و لذا خودش با وصف مشیر او را به مردم می شناساند.

شبهه همین قضیه را در آیه ی ۱۸ توبه داریم:

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ﴾

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند.»

اگر به آیه ی قبلش دقت کنیم، متوجه مفهوم این آیه خواهیم شد:

﴿ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ... ﴾^۱

«مشركان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند.»

آیه ی فوق در واقع می گوید که فقط مومنانی با ویژگی های مذکور حق آباد کردن مساجد را دارند، یا فقط آنها هستند که می توانند مساجد خدا را واقعا آباد کنند و فقط آباد کردن آنها مقبول است.

جواب سوم: اگر حصر را حقیقی بگیریم ، لفظ و ظاهر آیه (منطوق) با جمله اسمیه و کلمه «ولی» که صفت مشبیه می باشد، بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام در هر آن و لحظه ای به شکل دائم و مستمر (بجز زمان پیامبر صلی الله علیه و آله) دلالت دارد و مفهوم آن ، ولایت دیگران را باطل می سازد. اما نکته اینجاست که در زمان حیات امیرالمؤمنین علیه السلام، منطوق آیه جریان دارد؛ لذا خلافت سایر خلفا ، مخالف نص آیه شده و باطل می شود، اما بعد از وفات آن حضرت ، مفهوم آیه ، ولایت دیگران را نفی می کند و مفهوم، توانایی معارضه و مقابله با منطوق را ندارد ؛ منطوقی که دلالت بر امامت دیگر ائمه علیهم السلام دارد.

فخر رازی می نویسد:

«اگر قائل به حجیت مفهوم باشیم، منطوق بر مفهوم مقدم خواهد بود؛ زیرا که منطوق از نظر دلالت بر حکم، از مفهوم قوی تر می باشد.»^۲

جواب چهارم: امامت امام در طول امامت الهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فرع بر آن است. چنان که رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت آن حضرت نیز در طول ولایت خداوند متعال و فرعی از آن است. حال، آیه شریفه مورد بحث، برای اشاره به همین حقیقت نازل گردیده، تا بفهماند که ولایت منحصر به خداوند سبحان می باشد که از آن، فروعی منشعب می گردد که از جمله آنها ولایت رسول اکرم و امامان از خاندان اوست که مصداق آن - در آن زمان - امیر المؤمنین علیه السلام بوده است که بدون هرگونه فاصله ای پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته و امامت ائمه نیز فرعی از آن بوده است. حال با این تعریف چگونه می توان امامت سایر ائمه را که امامشان در طول امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرعی از آن بوده را با استفاده از آیه ی شریفه ، نفی کرد؟!

[۱] توبه: ۱۸

[۲] المحصول للرازی ج ۵ ص ۵۷۹ المنطوق مقدم علی المفهوم إذا جعلنا المفهوم حجة لأن المنطوق أقوى دلالة علی الحكم من المفهوم

سوم: آیه ی مباحله

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

«پس هر کس با تو درباره عیسی در مقام مجادله برآید بعد از آنکه به احوال او آگاهی یافتی، بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان (و کافران) را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»

طبق این آیه و روایاتی که درباره ی این ماجرا نقل شده، حضرت رسول ﷺ امیرالمومنین را به عنوان مصداق «انفسنا» با خود به مباحله بردند.

شارح سنن ترمذی، عبد الرحمن مبارکفوری (متوفای ۱۳۵۳ هـ)، داستان مباحله را چنین آورده است :

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا﴾ یعنی بیایید ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ یعنی هر یک از ما و از شما فرزندان و زنانمان و زنانمان و جانهایمان و جانهایتان را فراخواند ، سپس در دعاء تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم به این که بگوییم خدایا دروغ گو در مورد عیسی ﷺ را لعنت کن و رسول خدا ﷺ، علی ﷺ را فراخواند و آن را در جایگاه خودش قرارداد به خاطر آن چه بین آن دو از خویشاوندی و برادری است و فاطمه علیها السلام را زیرا که ایشان خاص ترین زنان خویشان است و حسن و حسین علیهما السلام را در جایگاه فرزندان قرار داد و فرمود : خدایا اینان خانواده من هستند.

مفسرین می گویند: هنگامی که رسول خدا ﷺ دلایلی بر مسیحیان نجران اقامه کرد و آن ها به نادانی خودشان اصرار می ورزیدند ، فرمود : خداوند به من دستور داده که اگر استدلال را نپذیرفتید با شما مباحله کنم؛ پس گفتند: ای ابوالقاسم ! بر می گردیم و مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و هنگامی که برگشتند، به جانشین بزرگشان که صاحب نظرشان بود گفتند: ای بنده مسیح ! نظرت چیست ؟ گفت: به خدا قسم ای گروه مسیحیان ! دانستید که محمد ﷺ پیامبر و فرستاده است و از جانب خدایتان سخن قاطع را آورد و به خدا قسم هیچ قومی با پیامبری مباحله نکرده تا این که بزرگشان زندگی نکرده و کوچکشان هم رشد نکرده است و

اگر مباحله کنید، ریشه کن می شوید و اگر اصرار نسبت به دینتان دارید و بر آنچه هستید ایستاده اید؛ پس با او خدا حافظی کنید و به شهرهایتان برگردید.

پس آن ها نزد رسول خدا ﷺ آمدند و آن حضرت بیرون آمد در حالی که عبایی از موی سیاه به تن داشت و حسین علیه السلام را در بغل و دست حسن علیه السلام را گرفته بود و فاطمه علیها السلام پشتش راه می رفت و علی علیه السلام پشت فاطمه علیها السلام بود در حالی که می فرمود: اگر دعا کردم، شما آمین بگویید.

پس اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جایش بیرون آورد، هر آینه خداوند آن کوه را بیرون می آورد. و مباحله نکردند؛ چرا که اگر می کردند از بین می رفتند و در روی زمین مسیحی ای تا روز قیامت باقی نمی ماند.

سپس گفتند: ای ابوالقاسم! تصمیم گرفتیم که با تو مباحله نکنیم و بر دینت اعتراف می کنیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مباحله نمی کنید، پس مسلمان شوید و اگر شدید هر چه به نفع مسلمین است به نفع شما و هر چه به ضرر مسلمین است به ضرر شماست، ولی نپذیرفتند. پس فرمود: من با شما می جنگم. و آنها گفتند: ما طاقت جنگ با اعراب مسلمان را نداریم، ولی با تو مصالحه می کنیم که با تو نجنگیم و ما را از دین ما برنگردانی به این شرط که سالانه دو هزار طاقه پارچه نفیس _ هزار تا در ماه صفر و هزار تا در ماه رجب _ و ۳۰ عدد زره آهنین به تو بدهیم و پیامبر صلی الله علیه و آله با این شرط با آنان مصالحه کرد. فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست، نابودی به اهالی نجران آویخته شده بود. و اگر لعن می کردند، هر آینه به صورت میمون و خوک مسخ می شدند و این دره بر آن ها آتش را شعله ور می کرد و خداوند ریشه نجران و اهالی اش حتی پرنده روی درختان را از بین می برد و یک سال تمام به مسیحیان نمی گذشت تا این که همگی از بین بروند.»^۱

[۱] تحفة الأُخوذی للمبارکفوری ج ۸ ص ۲۷۸-۲۷۹ (فقل تعالوا) ای هلموا (ندع أبناءنا وأبناءكم) ای یدع کل منا ومنکم أبناء و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ثم تبتهل ای تنتزع فی الدعاء فنجعل لعنة الله علی الکاذبین بأن تقول اللهم العن الکاذب فی شأن عیسی دعا رسول الله علیاً فنزله منزلة نفسه لما بینهما من القرابة والأخوة وفاطمة ای لأنها أخص النساء من أقاربه وحسنا وحسینا فنزلهما بمنزلة ابنیه فقال اللهم هؤلاء أهلی قال المفسرون لما أورد رسول الله الدلائل علی نصاری نجران ثم أنهم أصرُوا علی جهلهم قال إن الله أمرنی إن لم تقبلوا الحجة أن أباهلکم فقالوا یا أبا القاسم بل نرجع فننظر فی أمرنا ثم نأتیک فلما رجعوا قالوا للعاقب وکان ذاً رأیهم یا عبد المسیح ما ترى قال والله لقد عرفتم یا معشر النصارى أن محمداً نبی مرسل ولقد جاءکم بالکلام الفصل من أمر صاحبکم والله ما باهل قوم نبیا قط فعاش کبیرهم ولا نبت صغیرهم ولئن فعلتم لکان الاستئصال فإن أبیتم إلا الاصرار علی دینکم والإقامة علی ما أنتم علیه فوادعوا الرجل وانصرفوا إلی بلادکم فأتوا رسول الله وقد خرج وعلیه مرط من شعر أسود وکان قد احتضن الحسین وأخذ بید الحسن وفاطمة تمشی خلفه وعلی رضی الله عنه خلفها وهو یقول إذا دعوت فأمنوا فقال اسقف

این قضیه و به خصوص محل شاهد ما؛ یعنی بردن حضرت امیرالمومنین علیه السلام به مباحله به عنوان نفس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، در روایات معتبر اهل سنت آمده است.

محمد بن علی شوکانی می نویسد:

«و حاکم با سند آورده و تصحیحش کرده و ابن مردویه و ابو نعیم از جابر نقل می کنند که می گوید: بزرگ و جانشین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و آن ها را به اسلام فرا خواند و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله، اسلام آوردیم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ می گوید. اگر بخواهید به شما خبر می دهم که چه چیزی مانع اسلام آوردن شما شده است. گفتند: بگو. فرمود: دوست داشتن صلیب، شراب خواری و خوردن گوشت خوک.

جابر گوید: آن دو را به ملاعنه فراخواند و با او در روز بعد قرار گذاشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح کرد در حالی که دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بود و نزد آن دو فرستاد ولی اجابت نکردند و به او اقرار کردند. پس فرمود: قسم به کسی که مرا به حق برانگیخت، اگر این کار را می کردند این دره بر آن ها آتش می بارید.

جابر گوید: و در این قضیه نازل شده است ﴿تعالوا ندع أبناءنا﴾ تا آخر آیه.

جابر می گوید: ﴿و انفسنا و انفسکم﴾ رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. ﴿أبنائنا﴾: حسن و حسین علیهم السلام است و ﴿نساءنا﴾ فاطمه علیها السلام است.

حاکم همچنین با سند دیگری از جابر این قضیه را روایت کرده و در آن این گونه است که آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: آیا همدیگر را لعن کنیم؟ و مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی از سعد بن ابی وقاص با سند روایت کرده اند که گفت: هنگامی که این آیه ﴿قل تعالوا....﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و فرمود: خدایا این ها اهل من هستند.»^۱

نجران یا معشر النصراری اینی لاری وجوها لو دعت الله أن یزیل جبلا من مکانه لأزاله بها فلا تباهلوا فتهلکوا ولا تبقی علی وجه الأرض نصرانی إلى یوم القیامة ثم قالوا یا أبا القاسم رأینا أن لا نباهلک وأن تفرک علی دینک فقال فإذا أیتیم المباحلة فأسلموا یکن لکم ما للمسلمین وعلیکم ما علی المسلمین فأبوا فقال فانی أنأجزکم فقالوا ما لنا بحرب العرب المسلمین طاقه ولكن نصالحک أن لا تغزونا ولا تردنا عن دیننا علی أن نؤدی إلیک کل عام ألفی حلة ألفا فی صفر وألفا فی رجب وثلاثین درعا عادیة من حدید فصالحهم علی ذلك قال والذی نفسی بیده إن الهلاک قد تدلی علی أهل نجران ولو لاعتنوا لمسخوا قرده وخنزیر ولأضطرهم علیهم الوادی نارا ولاستأصل الله نجران وأهله حتی الطیر علی رؤوس الشجر ولما حال الحول علی النصراری کلهم حتی یهلکوا

[۱] فتح القدیر للشوکانی ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاکم وصححه وابن مردویه وأبو نعیم فی الدلائل عن جابر قال قدم علی النبی صلی الله علیه و آله العاقب والسید فدعاهما إلى الإسلام فقالا أسلمنا یا محمد فقال کذبتما إن شئتما أخبرتکما ما یمنعکما من الإسلام قالوا

همانطور که اشاره شد، این قضیه را مسلم در صحیحش و ترمذی در سننش آورده و تصحیح کرده است.

مسلم چنین نقل می کند:

«هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را دعوت کرد و فرمود: خداوندا اینها اهل من هستند.»^۱

و حاکم نیشابوری نیز تصریح دارد که اخبار این واقعه، متواتر است:

«حاکم گفته است: اخبار در تفاسیر از عبد الله بن عباس و غیر او متواتر است که رسول خدا ﷺ در روز مباحله دست علی، حسن و حسین علیهم السلام را گرفتند و فاطمه علیها السلام را در پشت سرشان قرار دادند، سپس فرمودند: این ها فرزندان ما، جان های ما و زنان ما هستند. پس شما نیز جان هایتان، فرزندانان و زنانان را بیاورید، سپس به مباحله برخیزیم (در حق یکدیگر نفرین کنیم) تا دروغگویان را به لعن و عذاب خدا گرفتار سازیم.»^۲

فهات قال حب الصليب وشرب الخمر وأكل لحم الخنزير قال جابر فدعاهما إلى الملاعنة فواعدها على الغد فدعا رسول الله ﷺ وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين ثم أرسل إليهما فأبيا أن يجيباه وأقرا له فقال والذى بعثنى بالحق لو فعلا لأمطر الوادى عليهما نارا قال جابر فيهم نزلت (تعالوا ندع أبناءنا) الآية قال جابر (وأنفسنا وأنفسكم) رسول الله ﷺ وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة ورواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر وصححه وفيه أنهم قالوا للنبي ﷺ هل لك أن نلاعنك وأخرج مسلم والترمذى وابن المنذر والحاكم والبيهقى عن سعد بن أبى وقاص قال لما نزلت هذه الآية (قل تعالوا) دعا رسول الله ﷺ عليا وفاطمة وحسنا وحسبنا فقال اللهم هؤلاء أهلى

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۱ ح ۲۴۰۴ ولما نزلت هذه الآية (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم) دعا رسول الله ﷺ عليا وفاطمة وحسنا وحسبنا فقال اللهم هؤلاء أهلى

[۲] معرفة علوم الحديث ج ۱ ص ۵۰ قال الحاكم وقد تواترت الأخبار فى التفاسير عن عبد الله بن عباس وغيره أن رسول الله ﷺ أخذ يوم المباحلة بيد علي وحسن وحسين وجعلوا فاطمة وراءهم ثم قال هؤلاء أبناءنا وأنفسنا ونساءنا فهلما أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين

اعتراف ابن تیمیه و قنوجی به دلالت آیه بر فضیلت اهل بیت علیهم السلام

ابن تیمیه اعتراف می کند که در آیه ی مباحله نوعی فضیلت برای حضرت علی علیه السلام وجود دارد.^۱

صدیق حسن خان قنوجی نیز می نویسد :

«و آیه دلیل بر فضل آل عبا و کسانی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می آیند و آن ها: علی، حسن، حسین و فاطمه علیها السلام هستند. و از آن مستفاد می شود که پسران دختران، پسران نامیده می شوند و آیه، مباحله را تنها به پسران و زنان اختصاص داده است؛ زیرا آن ها عزیزترین اهل انسان هستند.»^۲

بنابراین می بینیم که سران سلفیون بر خلاف پیروانشان، به وجود فضیلت در این آیه برای اهل بیت علیهم السلام

معتزفند.

[۱] منهاج السنة النبویة ج ۷ ص ۱۲۶ بل له بالمباحلة نوع فضیلة

[۲] حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله فی النسوة ج ۱ ص ۶۱ والآية دلیل علی فضل أصحاب الكساء وفضل من أتى منهم من أهل بيته وهم علی والحسن والحسين وفاطمة رضی الله عنهم وفيها أن أبناء البنات یسمون أبناء وإنما خص الأبناء والنساء لأنهم أعز الأهل

به گواهی آیه ، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است

روایاتی که آوردیم، بیان می کردند که حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، اما بد نیست که اشاره ای به گفتار بزرگان اهل سنت در این رابطه نیز داشته باشیم:

۱. حضرت علی علیه السلام

«دارقطنی روایت کرده است که علی علیه السلام در روز شورای شش نفره بر اهل آن احتجاج کرد و فرمود: شما را به خدا قسم می دهم ، آیا در میان شما احدی نزدیک تر به رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت فامیلی وجود دارد ؟ و آیا غیر از من کسی وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به منزله ی خودش ، پسرانش را به منزله ی پسران خودش و زنانش را به منزله ی زنان خودش قرار داده باشد ؟ گفتند: به خدا قسم ، نه .»^۱

ابن عساکر نیز این روایت را با ذکر سندی که دارقطنی نیز در آن وجود دارد، نقل کرده است.^۲

۲. جابر بن عبد الله انصاری یا عامر شعبی

ابن کثیر دمشقی با ارسال مسلم به جابر بن عبد الله چنین نسبت می دهد :

«جابر گفته است: در حق آن ها آیه ی مباحله نازل شد و منظور از ﴿خودمان و خودتان﴾ : رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام، ﴿و فرزندانمان﴾ : حسن و حسین علیهما السلام، ﴿و زنانمان﴾ : فاطمه علیها السلام هستند.»^۳

کمی قبل تر ، از شوکانی نقل کردیم که گفت: این روایت را حاکم نیشابوری با دو سند از جابر آورده و تصحیح

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرض والضللال والزندقة ج ۲ ص ۴۵۴ وأخرج الدارقطنی أن علیا یوم الشوری احتج علی أهلها فقال لهم أنشدکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فی الرحم منی ومن جعله صلی الله علیه و آله نفسه وأبناءه أبناءه ونسأوه نساءه غیری قالوا اللهم لا الحدیث

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۴۳۱-۴۳۲ آخریناً أبو عبد الله محمد بن إبراهیم أنا أبو الفضل أحمد بن عبد المنعم بن أحمد بن بندار أنا أبو الحسن العتقی أنا أبو الحسن الدارقطنی نا أحمد بن محمد بن سعید نا یحیی بن زکریا بن شبان نا یعقوب بن معبد حدثنی مثنی أبو عبد الله عن سفیان الثوری عن أبی إسحاق السبیبی عن عاصم بن ضمره وهبیره وعن العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبد الله الأسدی وعن عمرو بن وائلة قالوا قال علی بن أبی طالب یوم الشوری ... قال نشدتکم بالله هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه و آله فی الرحم من جعله رسول الله صلی الله علیه و آله نفسه وأبناءه أبناءه ونسأوه نساءه غیری قالوا اللهم لا

[۳] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۷۲ قال جابر وفیهم نزلت (تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونسأنا ونسأکم وأنفسنا وأنفسکم) قال جابر (أنفسنا وأنفسکم) رسول الله صلی الله علیه و آله وعلی بن أبی طالب (وأبناءنا) الحسن والحسین (ونسأنا) فاطمة

کرده است^۱. سیوطی نیز این روایت را از حاکم نقل کرده است^۲.

اما ما آن را در کتاب مستدرک حاکم نیافتیم.

در مستدرک حاکم از جابر در مورد این قضیه تنها این روایت آمده که عامر شعبی آن را از جابر نقل کرده است:

«شعبی از جابر نقل کرده است که گفت: نمایندگان نجران محضر پیامبر ﷺ رسیده و گفتند: در باره عیسی ﷺ چه می گویی؟ فرمود: او روح خدا و کلمه او بنده خدا و فرستاده او است. گفتند: ما حاضریم با تو مباحله کنیم که او این چنین نیست، فرمود: هر گونه که می خواهید من حاضرم، سپس دو فرزندش حسن و حسین ﷺ را آماده کرد تا مباحله نماید. پس رئیس آن ها گفت: با این مرد ملاعنه نکنید؛ چرا که به خدا قسم اگر ملاعنه کنید، یکی از دو گروه نابود می شود. پس به نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای ابا القاسم، همانا تنها کم خردان ما خواستند با شما ملاعنه کنند و ما دوست داریم که از ما در گذری. فرمود: از شما درگذشتم. سپس فرمود: عذاب بر نجران سایه افکنده است. این حدیث بر شرط مسلم صحیح است ولی آن دو نقل نکرده اند.»^۳

اما ابوبکر آجری این سخن که مراد از ﴿انفسنا﴾، حضرت علی ﷺ است را از عامر شعبی نقل کرده^۴ و

[۱] فتح القدير للشوكاني ج ۱ ص ۳۴۷-۳۴۸ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن جابر ... قال جابر (وأنفسنا وأنفسكم) رسول الله ﷺ وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة ورواه أيضا الحاكم من وجه آخر عن جابر وصححه ...

[۲] الدر المنثور ج ۲ ص ۲۳۰ وأخرج الحاكم وصححه وابن مردويه وأبو نعيم في الدلائل عن جابر قال قدم على النبي ﷺ العاقب والسيد ... قال جابر : أنفسنا وأنفسكم رسول الله ﷺ وعلى وأبناءنا الحسن والحسين ونساءنا فاطمة

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۶۴۹ ح ۴۱۵۷ قال الذهبي: علی شرط مسلم / عن داود بن أبي هند عن الشعبي عن جابر أن وفد نجران أتوا النبي ﷺ فقالوا ما تقول في عيسى بن مريم فقال هو روح الله وكلمته وعبد الله ورسوله قالوا له هل لك أن نلاعنك أنه ليس كذلك قال وذاك أحب إليكم قالوا نعم قال فإذا شئتم فجاء النبي ﷺ وجمع ولده والحسن والحسين فقال رئيسهم لا تلاعنوا هذا الرجل فوالله لئن لاعنتموه ليخسفن أحد الفريقين فجاؤوا فقالوا يا أبا القاسم إنما أراد أن يلاعنك سفهاؤنا وإنا نحب أن تعفينا قال قد أعفيتكم ثم قال إن العذاب قد أظلم نجران هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجه

[۴] الشريعة ج ۵ ص ۲۲۰۲ ح ۱۶۹۰ حدثنا أبو بكر ابن أبي داود السجستاني ، قال : حدثنا يحيى ابن حاتم العسكري ، قال : حدثنا بشر بن مهران ، قال : حدثنا محمد بن دينار ، عن داود بن أبي هند ، عن الشعبي ، عن جابر بن عبد الله ، قال : قدم وفد نجران على النبي ﷺ العاقب والطيب... قال جابر : فيهم نزلت هذه الآية : (. . . فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) . قال الشعبي : (أبناءنا وأبنائكم) : الحسن والحسين . (ونساءنا ونساءكم) : فاطمة : (وأنفسنا وأنفسكم) : على بن أبي طالب رضی الله عنهم.

این کثیر نیز این را صحیح تر دانسته است.^۱ ابو الحسن واحدی نیز همین را در تفسیرش آورده و محقق کتاب در پاورقی گفته است که این روایت را حاکم نقل کرده و سندش صحیح است.^۲

۳. ابن قتیبه دینوری

او نیز صریحاً مصداق «انفسنا» در آیه را حضرت علی علیه السلام معرفی می کند:

«وین رسول الله صلی الله علیه و آله عند المباهلة حين قال تعالى: ﴿قل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم﴾ فدعا حسناً وحسيناً ﴿ونسائنا ونساءكم﴾ فدعا فاطمة عليها السلام ﴿وانفسنا وأنفسكم﴾ فدعا علياً عليه السلام ومن أراد تبصيره بصره ومن أراد غير ذلك حيره»^۳

۴. ابو حیان آندلسی

«ظاهر آیه این است که دعوت و مباحله بین مخاطب و محاجه کننده است و آیه به این صورت تفسیر شده است: فرزندان به حسن و حسین علیهما السلام، زنانش به فاطمه علیها السلام و آنفس به علی علیه السلام»^۴

۵. نظام الدین نیشابوری

وی ضمن اعتراف به مباحله برده شدن امیرالمومنین علیه السلام، می نویسد:

«﴿ندع أبناءنا وأبناءكم﴾ هر یک از ما و شما فرزندان و زنانشان را فراخواند و خودش و کسی که مانند خودش است را برای مباحله بیاورد و اتیان (آوردن) در نفسه (خودش) عمل می کند، به این قرینه که انسان خودش را فرا نمی خواند.»^۵

[۱] تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۳۷۲ وقد رواه أبو داود الطيالسی عن شعبة عن المغيرة عن الشعبي مرسلًا وهذا أصح
[۲] اسباب النزول ت الحميدان، ص ۱۰۵-۱۰۶ سایت شامله / أخرجه الحاكم (المستدرک: ۵۹۳/۲، ۵۹۴) وابن مردويه وأبو فتح القدير: (۳۴۷/۱) من طريق داود به وإسناده صحيح
[۳] الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية لابن قتيبة، ص ۵۶ سایت شامله
[۴] تفسیر البحر المحيط ج ۲ ص ۵۰۲ وظاهر هذا أن الدعاء والمباهلة بين المخاطب: بقل: وبين من حاجه، وفسر على هذا الوجه: الأبناء بالحسن والحسين، و: بنسائه: فاطمة، و: الأنفس بعلی
[۵] تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ج ۲ ص ۴۶ (ندع أبناءنا وأبناءكم) أى يدع كل منا ومنكم أبناءه ونسائه ويأتى هو بنفسه وبمن هو بنفسه إلى المباهلة وإنما يعمل إتيانه بنفسه من قرينة أن الإنسان لا يدعو نفسه

۶. شمس الدین هروی شافعی

«و همچنين قرب علی عليه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و محبتش به ایشان و فرمایشش که: «تو از من هستی و من از تو هستم» و نامگذاری خداوند متعال، علی عليه السلام را «نفس رسول» در آیه ی «وانفسنا وانفسکم» ...»^۱

۷ و ۸. جلال الدین محلی و سیوطی

«فجعل لعنة الله على الكاذبين» به این که می گویی: خدایا! دروغ گو در مورد عیسی عليه السلام را لعنت کن و هیئت نجران هنگامی که با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله کردند، ایشان را به مباحله فراخواند؛ پس گفتند: مشورت می کنیم سپس نزد تو می آییم و صاحب نظرشان گفت: نبوتش را دانستید و هیچ گروهی با پیامبری مباحله نکرده اند الا اینکه نابود شده اند؛ پس با آن مرد خدا حافظی کردند و برگشتند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و ایشان بیرون آمد در حالی که حسن، حسین، فاطمه و علی عليه السلام با او بودند؛ پس به ایشان فرمود: هنگامی که دعا کردم، آمین بگوئید. ولی آن ها از ملاعنه امتناع کردند و با دادن جزیه به ایشان مصالحه کردند. و ابو نعیم این را روایت کرده و ابن عباس می گوید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر کسانی که مباحله کردند خارج می شدند، هر آینه بر می گشتند و مال و خانواده ای نمی یافتند و روایت شده است که اگر [برای مباحله] خارج می شدند، آتش می گرفتند.»^۲

۹. ملا علی قاری حنفی

«از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که گفت: هنگامی که آیه ی مباحله نازل شد ...، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی عليه السلام را دعوت کرد و ایشان را به منزله ی نفس خودش قرار داد، به دلیل نزدیکی و برادری که بینشان بود.»^۳

[۱] فضل المنعم فی شرح صحیح مسلم، ج ۳ ص ۸۲-۸۳ پی دی اف؛ و کذا قرب علی رضی الله عنه إلى النبی (ص) ومحبتہ له، وقوله: «أنت منی وأنا منک» وتسمیة الله تعالى علیا نفس الرسول فی قوله: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (آل عمران: ۶۱) الآية.

[۲] تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۵۰۲ (فجعل لعنة الله على الكاذبين) بأن تقول اللهم العن الكاذب فی شأن عیسی وقد دعا صلی الله علیه و آله وفد نجران لذلك لما حاجوه به فقالوا حتى ننظر فی أمرنا ثم نأتیک فقال ذوو رأیهم لقد عرفتم نبوته وأنه ما باهل قوم نبیا إلا هلکوا فوادعوا الرجل وانصرفوا فاتوا الرسول صلی الله علیه و آله وقد خرج ومعه الحسن والحسین وفاطمة وعلی وقال لهم إذا دعوت فأمنوا فأبوا أن یلاعنوا وصالحوه علی الجزیة رواه أبو نعیم وعن ابن عباس قال لو خرج الذین یباهلون لرجعوا لا یجدون مالا ولا أهلا وروی لو خرجوا لاحترقوا

[۳] مرآة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۸۶ عن سعد بن أبی وقاص قال: لما نزلت هذه الآية أی المسماة بأیة المباحلة... دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیا فنزله منزلة نفسه لما بینهما من القرابة والأخوة

۱۰. ابو سعید الخادمی حنفی

«مراد از انفس در آیه ی مباحله ، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ است ؛ زیرا در روایات صحیح آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ،

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان این مقام دعوت کرد.»^۱

[۱] بريقة محمودية لابی سعید الخادمی ج ۲ ص ۲۸۶ (ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم) لأن المراد بالأنفس علی لأن الأخبار الصحيحة أنه صلى الله تعالى عليه وسلم دعا عليا إلى هذا المقام

به گواهی روایات، حضرت علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است

این مطلب که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، علاوه بر اینکه ظاهر آیه ی مباحله به وضوح بر آن دلالت دارد، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در روایاتی به آن تصریح فرموده اند؛ لذا وجهی برای استبعاد وجود ندارد.

روایت یکم:

«زید بن یثیع از ابو ذر نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: باید بنو ولیعه (حاکمان سرزمین حصرموت) از این شیوه دست بردارند، در غیر این صورت مردی را به سوی آنان روانه می کنم که مانند خودم است. وی در میان آنان امر من را به اجرا درآورد، جنگ جویانشان را می کشد و فرزندانشان را به اسارت می گیرد. ابو ذر می گوید: شگفت زده از سخن حضرت بودم که عمر از پشت، پهلوی من را گرفت و گفت: مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ گفتم: مقصودشان تو و رفیقت (ابا بکر) نیست. گفت: پس چه کسی است؟ گفتم: کسی که کفش را وصله می زند و علی علیه السلام مشغول وصله زدن کفش بود.»

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.^۱

روایت دوم:

«جابر بن عبد الله گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله، ولید بن عقبه را نزد بنی ولیعه فرستاد. میان ولید و آن ها در جاهلیت خونی ریخته شده بوده، چون خبر آمدن ولید را شنیدند به استقبال وی بیرون آمدند. ولید خیال کرد که قصد کشتن او را دارند، به همین خاطر پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: بنی ولیعه قصد کشتن من را کردند و از دادن زکات خودداری کردند. وقتی خبر به بنی ولیعه رسید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ولید دروغ می گوید، بلی در میان ما خونی بود، ترسیدیم که مبادا به خاطر آن ما را مجازات کند (ولی قصد کشتن او را نداشتیم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا بنی ولیعه، از کارشان دست برمی دارند، یا مردی را به سوی آن ها می فرستم که

[۱] سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۲۷ ح ۸۴۵۷ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقین عدا یزید بن یثیع الهمدانی وهو مقبول

در نزد من، همانند من است، جنگجویان شما را می کشد و زنان شما را اسیر می کند و او این مرد است، سپس دست به بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام زد. جابر گفت: در باره ولید این آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید..»
این روایت را طبرانی^۱ با سند معتبر^۲ نقل کرده است.

روایت سوم:

«عبد الرحمن بن عوف گوید: پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد، از آن جا به طائف رفت و هشت یا نه شبانه روز آن جا را محاصره کرد. پس از آنکه محاصره به پایان رسید و طائف را فتح کرد، خطاب به مردم فرمود: من شما را دوست دارم، و شما را به نیکی نسبت به اهل بیتم سفارش می کنم. وعده گاه ما فردای قیامت در کنار حوض کوثر است. به خدائی که جان من در دست اوست، نماز به پای دارید و زکات بپردازید و گرنه مردی را بر شما بر می انگیزانم که از من است و یا همانند من است تا گردن جنگجویان شما را بزند و زن و فرزند شما را اسیر کند. مردم گمان می کردند آن مرد ابو بکر یا عمر است، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: این است آن مرد.»^۳

[۱] المعجم الأوسط ج ۴ ص ۱۳۳-۱۳۴ ح ۳۷۹۷ حدثنا علی بن سعید الرازی قال نا الحسين بن عیسی بن میسرة الرازی قال ناعبد الله بن عبد القدوس قال نا الاعمش عن موسى بن المسیب عن سالم بن ابی الجعد عن جابر بن عبد الله قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله الولید بن عقبه إلى بنی ولیعة وكانت بینهم شحنا فی الجاهلیة فلما بلغ بنی ولیعة استقبلوه لینظروا ما فی نفسه فخشى القوم فرجع إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان بنی ولیعة ارادوا قتلی ومنعونی الصدقة فلما بلغ بنی ولیعة الذی قال الولید عند رسول الله صلی الله علیه و آله انوا رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله لقد کذب الولید ولكن کانت بیننا و بینه شحنا فخشینا ان یعاقبنا بالذی کان بیننا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله لینتهین بنو ولیعة أو لأبعثن الیهم رجلا عندی کنفسی یقتل مقاتلتهم ویسبی ذراریهم وهو هذا ثم ضرب بیده علی کتف علی بن ابی طالب قال و أنزل الله فی الولید (یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق) الآیة

[۲] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم، ثقہ یا حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمای مثل ابن حبان، ترمذی و بخاری توثیقش کرده اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵

لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی، او را صدوق دانسته است؛ «عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وكان أيضا یخطیء من التاسعة خت ت» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶

[۳] أخبرنا أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهانی حدثنا أحمد بن مهران بن خالد الأصبهانی حدثنا عبید الله بن موسى حدثنا طلحة بن خیر الأنصاری عن عبد المطلب بن عبد الله عن مصعب بن عبد الرحمن عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه قال افتتح رسول الله صلی الله علیه و آله مكة ثم انصرف إلى الطائف فحاصره ثمانية أو سبعة ثم أوغل غدوة أو روحة ثم نزل ثم هجر ثم قال أيها

این روایت را حاکم نقل کرده و سندش را تصحیح کرده است^۱ و نیز طبری نقل کرده و محققش محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است.^۲

روایت چهارم:

«عبد الله بن شداد گوید: گروهی از طایفه آل سرح پیش رسول خدا ﷺ آمدند، پس آن حضرت فرمود: یا نماز را می خوانید، زکات می پردازید، دستورات را گوش می دهید و اطاعت می کنید، یا کسی را به سوی شما می فرستم که همانند من است؛ با جنگاورانان می جنگد، خانواده تان را اسیر می کند. خدایا! یا خودم می روم یا کسی که مثل من است. سپس دست علی (علیه السلام) را بلند کرد.»^۳

این روایت را ابن ابی شیبیه با سند معتبر مرسل نقل کرده است.^۴

البته اینکه امیرالمومنین (علیه السلام) مانند رسول خدا ﷺ هستند، مفهومی در روایت صحیح اجماعی که حتی بخاری نیز در صحیحش نقل کرده، آمده است، آنجا که رسول خدا ﷺ به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «تو از من هستی و من هم از تو هستم.»^۵

الناس أنى لكم فرط وإنى أوصيكم بعترتي خيرا موعدكم الحوض والذى نفسى بيده لتقيمن الصلاة ولتؤتون الزكاة أو لأبعثن عليكم رجلا منى أو كنفسى فليضربن أعناق مقاتليهم وليسين ذراريهم قال فرأى الناس أنه يعنى أبا بكر أو عمر فأخذ بيد على فقال هذا [۱] المستدرک على الصحيحین ج ۲ ص ۱۳۱ قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه [۲] تهذيب الآثار (الجزء المفقود) ج ۱ ص ۱۶۰ قال محمود محمد شاکر: وهذا خبر - عندنا - صحيح سنده [۳] حدثنا شريك عن عياش العامري عن عبد الله بن شداد قال قدم على رسول الله ﷺ وفد أبى سرح من اليمن فقال لهم رسول الله ﷺ لتقيمن الصلاة ولتؤتون الزكاة ولتطيعن أو لأبعثن إليكم رجلا لنفسى يقاتل مقاتلتكم ويسبى ذراريكم اللهم أنا أو كنفسى ثم أخذ بيد على [۴] مصنف ابن أبى شيبه ج ۶ ص ۳۶۹ ح ۳۲۰۹۳ حکم برنامه جوامع الكلم: إسناده ضعيف لأن به موضع إرسال ، وباقي رجاله ثقات عدا شريك بن عبد الله القاضى وهو صدوق سىء الحفظ يخطئ كثيرا [۵] صحيح البخارى ج ۲ ص ۹۶۰ ح ۲۵۵۲ و ج ۴ ص ۱۵۵۱ ح ۴۰۰۵ وقال لعلى أنت منى وأنا منك

دلالت آیه بر افضلیت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

آیه ی مباحله از وجوهی بر افضلیت و امامت امیرمومنان علیه السلام دلالت دارد:

یکم: این آیه نصّ در امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا به روشنی بر مساوات میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اولی به تصرف است، پس مساوی او؛ یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اولی به تصرف خواهد بود.

مساوی بودن پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آنجا استفاده می شود که خداوند امیرالمؤمنین را نفس پیامبر معرفی کرده است. نفس شیء به معنای خود شیء است، اما از آنجا که خداوند به پیامبر دستور می دهد که نفس خود را برای مباحله دعوت کن، روشن می شود که مراد از نفس پیامبر شخصی غیر از خود آن حضرت است؛ زیرا دعوت کننده کسی است که باید دیگری را دعوت کند، اما دعوت شخص از خویشتن بی معناست و با چنین چیزی شخص را دعوت کننده نمی نامند؛ از همین رو نفس در این آیه در معنای حقیقی به کار نرفته است و معنای مجازی آن مراد است. در معنای مجازی نیز اقرب المجازات در نظر گرفته می شود و اقرب المجازات به حقیقت، مساوات است.

پس باید گفت به نص آیه مباحله، امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع کمالات - البته بجز نبوت - با رسول خدا صلی الله علیه و آله مساوی است و از آنجا که رسول خدا اولی به تصرف هستند، این مقام برای امیرالمؤمنین نیز ثابت خواهد شد. هم چنین است کمالات دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند عصمت، افضلیت و... که این کمالات نیز برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت خواهد شد.

دوم: داستان مباحله و گفتار و رفتار رسول خدا در جریان آن، از چند جهت بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد:

جهت نخست: اقدام رسول خدا بر دعوت امیرالمؤمنین، حضرت صدیقه طاهره، امام مجتبی و حضرت سیدالشهداء علیه السلام است که بیان گر این حقیقت است که آن بزرگواران محبوب ترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند و روشن است که محبوب ترین فرد نزد پیامبر، بافضلیت ترین افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود.

جهت دوم: عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعوت از اهل بیت علیهم السلام برای مباحله با دشمنان دین است که نشانگر عظمت و جلالت ایشان نزد خداوند است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان همسران و خویشاوندان خود تنها

امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه، امام مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام را برگزیده و احدی از بنو هاشم و خویشاوندان خود را در این امر با آنان شریک نساخته است، تا چه رسد به اصحاب خود و سایر مسلمانان! و چنان چه در میان مسلمانان احدی از نظر جایگاه و منزلت نظیر اهل بیت علیهم السلام بود، اختصاص این امر به ایشان وجهی نداشت.

جهت سوم: یاری دین خدا توسط ایشان است. زمانی که رسول خدا با اهل بیت علیهم السلام برای مباحله خارج شدند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود:

«اذا أنا دعوت فأمّنوا؛ هر گاه من نفرین کردم، شما آمین بگویید.»

و هنگامی که نصرانیان رسول خدا و اهل بیت ایشان علیهم السلام را مشاهده کردند، اسقف آنان گفت: «من چهره هایی را می بینم که اگر از خداوند درخواست کنند کوهی از کوه هایش را از جا برکنند، قطعاً آن را از جا برخواهند کند. پس مباحله نکنید که هلاک می شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نصرانی هم باقی نمی ماند.»

این جریان به خوبی نقش اهل بیت را در ثبوت نبوت و راستی گفتار رسول خدا روشن می کند. همچنین بیان گر آن است که اگر دشمنان دین خدا با ایشان وارد مباحله می شدند، خداوند به واسطه اهل بیت علیهم السلام دشمنان دین خود را خوار و نابود می کرد. پس ایشان سهم بزرگ و تأثیر فراوانی در یاری دین خدا و رسول گرامی اسلام داشته اند. بدیهی است کسی که چنین جایگاهی در مباحله داشته باشد، به یقین برتر و بافضیلت تر از کسانی است که از این جایگاه برخوردار نیستند.

بنابراین مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد و به اتفاق همه مسلمانان شخصی که بافضیلت تر باشد، برای امامت متعین است.^۱

[۱] جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام - جلد سوم، تألیف آیت الله سید علی میلانی

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت آیه بر افضلیت امیر مومنان علیه السلام

فخر رازی نحوه ی استدلال شیعه به آیه ی مباحله برای اثبات افضلیت امیرالمومنین علیه السلام را اینگونه نقل کرده است:

«در ری مردی بود به نام محمود بن حسن حمصی که معلم شیعیان دوازده امامی بود. وی می پنداشت که علی علیه السلام از همه پیامبران غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل است و دلیل او آیه ﴿انفسنا﴾ بود. می گفت: مراد از انفسنا نمی تواند خود محمد صلی الله علیه و آله باشد، زیرا انسان هیچ گاه خودش را دعوت نمی کند، پس مراد از آن کس دیگری است، و همه اجماع دارند بر آن که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ بنابر این آیه دلالت دارد بر آن که نفس علی همان نفس محمد صلی الله علیه و آله است. و نیز نمی تواند نفس او عین نفس آن حضرت باشد، پس مراد آن است که نفس او مانند نفس آن حضرت است، و این مقتضی مساوات از همه جهت است، ولی مسأله نبوت و فضیلت به دلایلی از این عموم بیرون است؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بود و علی نبود و نیز اجماع منعقد است بر آن که محمد صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام افضل است، می ماند بقیه فضایل که در آنها با یکدیگر برابرند، و چون اجماع قائم است که محمد صلی الله علیه و آله از سایر پیامبران علیهم السلام افضل است، پس علی علیه السلام نیز از همه پیامبران برتر است... و آن دلالت میکند بر اینکه علی علیه السلام از جمیع پیامبران بجز حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل است.

و اما سایر شیعیان قدیم و جدید همواره به این آیه استدلال می کنند بر اینکه علی علیه السلام مانند خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است بجز در آنچه که دلیل تخصیص کرده است، و چون نفس حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل از صحابه است، پس واجب است که نفس علی علیه السلام نیز از سایر صحابه افضل باشد. این کلام شیعه است.»^۱

[۱] التفسیر الکبیر ج ۸ ص ۷۲ المسأله الخامسة : کان فی الری رجل یقال له : محمود بن الحسن الحمصی ، وکان معلم الاتنی عشریة ، وکان یزعم أن علیا رضی الله عنه أفضل من جمیع الأنبیاء سوی محمد علیه السلام . قال : والذی یدل علیه قوله تعالی : (وأنفسنا وأنفسکم) ولیس المراد بقوله (وأنفسنا) نفس محمد صلی الله علیه و آله لأن الإنسان لا یدعو نفسه بل المراد به غیره ، وأجمعوا علی أن ذلک الغیر کان علی بن ابی طالب رضی الله عنه ، فدلّت الآية علی أن نفس علی هی نفس محمد ، ولا یمکن أن یمکن المراد منه ، أن هذه النفس هی عین تلك النفس ، فالمراد أن هذه النفس مثل تلك النفس ، وذلك یقتضی الاستواء فی جمیع الوجوه ، ترک العمل بهذا العموم فی حق النبوة ، وفی حق الفضل لقیام الدلائل علی أن محمدا علیه السلام کان نبیا وما کان علی كذلك ، ولانعتقاد الإجماع علی أن محمدا علیه السلام کان أفضل من علی رضی الله عنه / فیبقى فیما وراء معموله به ، ثم الإجماع دل علی أن محمدا علیه السلام کان أفضل من سائر الأنبیاء علیهم السلام فیلزم أن یمکن علی أفضل من سائر الأنبیاء ، فهذا وجه الاستدلال بظاهر هذه الآية ... وذلك یدل علی أن علیا رضی الله عنه أفضل من جمیع الأنبیاء سوی محمد صلی الله علیه و آله ، وأما

فخر رازی در جواب به این استدلال، تنها مطلب اول (برتری علی عَلَيْهِ السَّلَام بر سایر انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام) را رد می کند و درباره مطلب دوم (برتری امیرمومنان عَلَيْهِ السَّلَام بر صحابه) چیزی نمی گوید که نشان از صحت استدلال و پذیرش آن دارد.

«جواب این استدلال آن است که: همان گونه که اجماع میان مسلمانان منعقد است که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل از علی است، همچنین پیش از ظهور این شخص (حمصی) اجماع منعقد است که هر پیامبری از کسی که پیامبر نیست افضل است، و همه اجماع دارند که علی رضی الله عنه پیامبر نبوده است، پس قطعاً ظاهر آیه می رساند که همان گونه که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل از علی است سایر انبیا نیز از علی افضل می باشند.»^۱

اما اینکه فخر رازی مدعی شده اجماع بر برتری انبیا بر غیر انبیا وجود دارد، چنین نیست و شیعیان قائل به برتری امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام بر همه ی انبیا بجز حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند.

ضمن اینکه این اجماعی که فخر رازی مدعی آن است، درباره ی برتری پیامبر هر قومی بر قوم خودش است، نه برتری هر پیامبری بر هر غیر پیامبر از اقوام دیگر.

محمد بن طلحه ی شافعی که ذهبی از او به عنوان علامه ی یگانه، شافعی مذهب و صاحب جلالت

و بزرگی یاد می کند^۲، در دلالت آیه ی مباحله می نویسد:

سائر الشيعة فقد كانوا قديما وحديثا يستدلون بهذه الآية على أن علياً رضي الله عنه مثل نفس محمد عليه السلام إلا فيما خصه الدليل، وكان نفس محمد أفضل من الصحابة رضوان الله عليهم، فوجب أن يكون نفس علي أفضل أيضاً من سائر الصحابة، هذا تقدير كلام الشيعة

[۱] التفسير الكبير ج ۸ ص ۷۲ والجواب: أنه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمداً عليه السلام أفضل من علي، فكذلك انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان، على أن النبي أفضل ممن ليس بنبي، وأجمعوا على أن علياً رضي الله عنه ما كان نبياً، فلزم القطع بأن ظاهر الآية كما أنه مخصوص في حق محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فكذلك مخصوص في حق سائر الأنبياء عليهم السلام.

[۲] سير أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ «العلامة الأوحد كمال الدين أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد بن حسن القرشي العدوي النصيبي الشافعي. ولد سنة اثنتين وثمانين وخمس مئة وبرع في المذهب وأصوله وشارك في فنون ولكنه دخل في هذيان علم الحروف وتزهد وقد ترسل عن الملوك وولى وزارة دمشق يومين وتركها وكان ذا جلالة وحشمة» ترجمه: «محمد بن طلحه علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود، در سال ۵۸۲ هـ متولد شد، در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت

«و در این مورد، آیه مباهله نازل شده و آن سخن خداوند متعال است که: ﴿بگو: بیاید ما و شما فرزندان و زنان و کسانی را که به منزله خودمان هستند بخوانیم﴾ در این آیه و علت نزولش و در تصریحش به فضیلت فاطمه علیها السلام و پنج تن آل عبا علیهم السلام سخن بسیار گفتیم و در این فصل دوباره آن را ذکر کردم بدین علت که فضیلت علی علیه السلام بالخصوص از نتایج آن می باشد و گذشت که روایت شده که مراد از سخن خداوند متعال از ﴿انفسنا﴾ علی علیه السلام است و محال است که علی علیه السلام همان نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد. پس مراد از آیه، تساوی بین آن دو است و این اقتضا می کند که هر یک از آن دو متصف به مثل صفات دیگری باشد و گرنه بین آن دو، تساوی محقق نمی شد.

پس نفس علی علیه السلام متصف به مثل صفات نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله که متصف به صفات کمال است می باشد و تنها در صفت نبوت فرق دارند؛ زیرا نبوت مختص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و وجود نبوت در غیر از ایشان محال است. پس صفت فضیلت و علم برای علی علیه السلام حاصل است؛ زیرا نفسی که مساوی با نفس متصف به فضیلت و علم است، حتما متصف به آن ها خواهد بود و در این آیه ی شریفه به این فضیلت اشاره شده است که اگر در حق ایشان به همین فضیلت اکتفا شود هر آینه نور برتری اش می درخشد و بزرگواری فراوانش از این فضیلت می تابد و به سبب آن جایگاهش بالا می رود و ابر پر بار به خاطر وجوب احترامش جاری می شود و او را تر می کند و بهره اش را فراوان می کند و این عجیب نیست، در حالی که این فضیلت یک گوهر از گردنبندهای مرتب شده و یک فضیلت از فضائل متعدد می باشد.»^۱

نمود ولی در هذیان علم حروف وارد شد. زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلالت و حشمت بود.»

[۱] مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول (ع)، ص ۹۵-۹۶ پی دی اف؛ و فی ذلک آیه المباهله وهی قوله تعالی: * (قل تعالوا ندع أبنانا وأبنائکم ونسائنا ونسائکم وأنفسنا وأنفسکم) * هذه الآية قد تقدم بسط القول فیها و فی بیان سبب نزولها و فی تصریحها بفضیلة فاطمة علیها السلام (والخمسة أهل العبا علیهم السلام) بمدلولها غیر آئی أعدت فی هذا الفصل ذکرها لكون فضیلة علی علیه السلام بخصوصه من مقاصد محصولها، وقد تقدم من ذلك إنه قد نقل أن المراد بقوله تعالی: * (وأنفسنا) * هو علی علیه السلام ویمتنع أن تكون نفس علی هی نفس النبی بعینها فیکون المراد من الآية المساواة بین نفسیهما وهذا یقتضی أن تكون کل واحدة من النفسین متصفة (بمثل جنس صفات الأخری وإلا لما حصل التساوی بینهما فتكون نفس علی علیه السلام متصفة) بمثل صفات النفس النبویة الموصوفة بصفات الكمال جنسا لكن ترک العمل بذلک فی صفة النبوة لاختصاصها بالنبی (ص) لاستحالة وجودها فی غیره فتبقى صفة الفضیلة والعلم (حاصلة لعلی علیه السلام) لأن النفس المساویة للنفس المتصفة بالفضیلة والعلم) متصفة بذلک لا محالة و فی هذه الآية الشریفة من الإشارة إلى هذه الفضیلة ما لو اقتصر علیها فی حقه لأشرق بها نور فضله، و برق

پاسخ به شبهات علمای اهل سنت

علمای اهل سنت که متوجه دلالت روشن آیه بر افضلیت و امامت امیر مومنان علیه السلام بوده اند، هر یک به گونه ای کوشیده اند تا در استدلال به آن خدشه ایجاد کنند و این شبهه تراشی شان تا جایی پیش رفته که منجر به عدم قبول حدیث صحیح مسلم در به مباحله برده شدن امیر مومنان علیه السلام شده است و بعضی نیز چون از یک طرف نتوانسته اند روایات به مباحله برده شدن حضرت علی علیه السلام را انکار کنند و از سوی دیگر نتوانسته اند آن حضرت را مصداق ﴿انفسنا﴾ بدانند. به خاطر دلالت روشنش بر افضلیت امیرالمومنین علیه السلام از این رو حضرت علی علیه السلام را از مصداق ﴿ابنائنا؛ پسرانمان﴾ دانسته اند!! و شبهاتی از این قبیل که حتی ارزش نقل کردن نیز ندارند، چه برسد به پاسخگویی.

مهمترین شبهه ای که به نظر این حقیر رسید، شبهه ای بود که ابن تیمیه و دهلوی مطرح کرده اند و آن اینکه چون در آیات قرآن «نفس» به معنای قریب، هم نسب، هم دین و هم ملت آمده است؛ لذا در آیه ی مباحله نیز منظور همان است.

کوتاه جواب اینکه:

اولاً: در بعضی آیات قرآن، نفس در مقابل اقرباء به کار رفته است؛

﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۱

«خود و خویشانان را از آتش نگاه دارید.»

﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۲

«زیانکاران کسانی هستند که خودشان و اهلشان زیان ببینند.»

لذا بدون داشتن دلیل و قرینه نمی توان ادعا نمود که منظور از نفس در آیه ی مباحله، خویشاوند است.

منها موفور نبه، و سقم بسببها مقر محله، و اندفق من وجوب تعظیمه هامر وبله و غامر سجله، کیف وهی جوهره فردة من عقود منضدة، و منقبه واحدة من مناقب متعدده

[۱] تحریم: ۶

[۲] سوره زمر: آیه ۱۵؛ سوره شوری: آیه ۴۵

ثانیا: استعمال کلمه ی «نفس» در این آیه ی مباحله در معنای «قرابت» امری است بعید؛ چرا که در این آیه، کلمه ی ﴿أنفسنا﴾ در مقابل نزدیکان و اقرباء همچون ﴿نساءنا﴾ و ﴿أبناءنا﴾ قرار گرفته است و طبیعتا بایستی معنای حقیقی خود را داشته باشد و وقتی نمی توان آن را به «عین» ترجمه کرد، فقط معنای «مساوات» برای ما باقی خواهد ماند.

اما اگر نفس را به معنای هم کیش یا هم نسب بدانیم، در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا ﴿ابنائنا﴾ و ﴿نسائنا﴾ هم کیش یا هم نسب نیستند؟!

فصل دوم: امامت حضرت علی علیه السلام در حدیث

همانند آیات، دو دسته روایت در اثبات خلافت، امامت و وصایت امیر المومنین علیه السلام در کتب عامه نقل شده است: یک دسته عام که شامل همه ی اهل بیت می شود؛ مانند احادیث ثقلین، سفینه، امان و دوازده خلیفه و یک دسته نیز مخصوص امیرالمومنین علیه السلام که در اینجا به ده مورد از آن ها که از نظر سندی معتبر هستند اشاره می کنیم.

یکم: حدیث منزلت

مسلم در صحیحش روایت کرده است که:

«سعید بن مسیب از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش روایت کرده است که رسول خدا ﷺ خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: منزلت تو در نزد من، برابر با منزلت هارون علیه السلام در نزد حضرت موسی علیه السلام است، جز این که پیغمبری پس از من مبعوث نمی‌شود.

سعید بن مسیب گفته است: آرزویم این بود که این حدیث را خودم از سعد بشنوم، در ملاقاتی که با سعد دست داد، حدیث مزبور را که از عامر شنیده بودم به اطلاع او رسانیدم. سعد گفت: آری، «حدیث منزلت» را خودم شنیده‌ام؛ سپس دو انگشت را یکی در گوش راست و دیگری در گوش چپ گذاشت و گفت: آری! با این دو گوش، حدیث منزلت را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام و اگر بر خلاف آنچه شنیدی، شنیده باشم، شنوایی هر دو گوش را از دست بدهم.»^۱

مسلم همچنین روایت کرده است که:

«معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقاص دستور داد [تا به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام ناسزا بگوید، اما سعد از دستور او سرپیچی کرد]؛ پس معاویه از وی پرسید: چرا علی را آماج ناسزا و دشنام نمی‌سازی؟ سعد گفت: به دلیل آن که سه خصلت از رسول خدا ﷺ در شأن علی علیه السلام شنیدم که با توجه به آن‌ها، هیچگاه به سب و دشنام او اقدام نمی‌کنم. اگر یکی از آن‌ها برای من بود، بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو که در اختیار من باشد، به شمار می‌آوردم:

نخست: در بعضی از جنگ‌ها (تبوک) رسول خدا ﷺ حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود، در مدینه باقی گذاشت و حضرت علی علیه السلام به عرض رسانید: یا رسول الله! مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظف می‌داری؟! رسول خدا ﷺ در پاسخ او فرمود: آیا خرسند نیستی از این که منزلت تو نسبت به من، همانند نسبت و منزلت هارون علیه السلام، به حضرت موسی علیه السلام باشد؛ با این تفاوت که پس از من پیغمبری مبعوث

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۲۴۰۴ عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال قال رسول الله ﷺ لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی قال سعید فأحببت ان أشفاه بها سعدا فلقیت سعدا فحدثته بما حدثنی عامر فقال انا سمعته فقلت أنت سمعته فوضع أصبعیه علی أذنیه فقال نعم وإلا فاستکتا

نمی‌شود؟! ...»^۱

محمد بن جعفر الکتانی در کتابش که مختص احادیث متواتر است ، حدیث منزلت را آورده و نام ۱۳ نفر از صحابه ی راوی این حدیث را ذکر کرده و اضافه کرده است که این عساکر طرق این حدیث را در یک کتاب جمع آوری کرده است که راویانش از طبقه ی صحابه به بیش از ۲۰ نفر می‌رسند.^۲

چون بر صحت این حدیث ، عامه اجماع دارند، از پرداختن به اسناد آن خود داری می‌کنم.

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۳۵۹ ح ۳۵۰۳ و ج ۴ ص ۱۶۰۲ ح ۴۱۵۴

[۲] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۲۳۳ (أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى) آورده فیها ایضا من حدیث (۱) أبی سعید الخدری (۲) وأسماء بنت عمیس (۳) وأم سلمة (۴) وابن عباس (۵) وحبشی بن جنادة (۶) وابن عمر (۷) وعلی (۸) وجابر بن سمرة (۹) والبراء بن عازب (۱۰) وزید بن أرقم عشرة أنفس . قلت ورد ایضا من حدیث (۱۱) مالک بن الحویرث (۱۲) وسعد بن أبی وقاص (۱۳) وعمر ابن الخطاب وقد تتبع ابن عساکر طرقه فی جزء فبلغ عدد الصحابة فیہ نیفا وعشرین وفی شرح الرسالة للشیخ جسوس رحمه الله ما نصه وحديث أنت منی بمنزلة هارون من موسى متواتر جاء عن نیف وعشرین صحابیا واستوعبها ابن عساکر فی نحو عشرین ورقة اه

پاسخ به مهمترین شبهات در مورد حدیث منزلت

مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام طبق معمول برای دور کردن مردم از مکتب اهل بیت علیهم السلام شبهاتی درباره ی دلالت آن مطرح کرده اند که ما در اینجا مهم ترین آن ها را پاسخ می دهیم.

شبهه ی یکم: اگر کسی بگوید که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را در همه چیز بجز نبوت به منزله هارون علیه السلام قرار داد، ادعای باطلی است؛ زیرا این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید: «آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی باشی؟» دلیل است بر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد رضایت او را جلب کند و او را دلداری دهد؛ زیرا علی علیه السلام از این جانشینی احساس ضعف و کسر شأن کرده بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی علیه السلام این سخن را فرمود و اگر چنانچه دیگر جانشینان حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم به جانشینی خود در مدینه راضی نمی بودند، ممکن بود پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن آنها هم این حدیث را بفرمایند. بگذریم که تشبیه فقط از جهت جانشینی در زمان حیات است و در مورد حضرت علی علیه السلام، فقط در ماجرای تبوک گفته شده است.

جواب:

این شبهه در واقع چند شبهه است که به تفکیک پاسخ می دهیم.

یکم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را فقط در یک منزلت به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و آن هم جانشینی در ماجرای تبوک است!

جواب:

اگر به حدیث دقت کنیم، می فهمیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک چیز را استثنا فرموده اند و این کاملاً بر خلاف سخن طراح شبهه است:

«انت متی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی.»

اما اینکه استثنا دلالت بر عمومیت دارد، محققان بزرگ و پیشوایان اصول اهل سنت به آن تصریح کرده اند؛ برای نمونه ابو یحیی زکریا انصاری (متوفای ۹۲۶ هـ) می نویسد:

«استثنا: پس هر آنچه که استثنا کردنش از آن صحیح باشد از چیزهایی که در آن محصور نمی شود، پس آن عام است... مانند: «جاء الرجال إلا زيدا» یعنی "همه ی مردان آمدند بجز زید [که نیامد]"»^۱

مرحوم میر حامد حسین در کتاب عباقات الانوار به طور مفصل به این موضوع پرداخته است که به دلیل پیچیده بودن این مطلب و قابل درک نبودنش برای عموم از نقل آن ها خود داری می کنم.

دوم: پیامبر ﷺ فقط به خاطر تسلی دادن و خشنود کردن علی این سخن را فرمود و حتی فضیلت هم محسوب نمی شود؛ چون اگر دیگر جانشینان هم گریه میکردند، پیامبر ﷺ در شأن آنها هم چنین حدیثی را میفرمودند!

جواب:

اگر فضیلت تشبیه شدن به حضرت هارون عَلَيْهِ السَّلَام دست یافتنی بود، پس چرا سعد بن ابی وقاص آن را دست نیافتنی و از دار و ندار دنیا بهتر می داند؟

یا چرا سعید بن مسیب باورش نمی شود که پیامبر ﷺ چنین چیزی در شأن امام علی عَلَيْهِ السَّلَام فرموده باشند؟! و چرا بخاری و مسلم این حدیث را فضیلتی برای حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام دانسته اند و آن را در باب فضائل آن حضرت ذکر کرده اند؟!

و حتی ابن عساکر با سند معتبر^۲ روایت کرده است که یکی از دشمنان امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام به سعد بن ابی وقاص به خاطر نقل حدیث منزلت اعتراض می کند و سعد هم جواب می دهد که این حدیث را انکار نکن و حتی فضائلی برتر از این را هم نسبت به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام انکار نکن:

«عامر بن سعد (بن ابی وقاص) گفت: من همراه پدرم بودم که مردی که بغض علی عَلَيْهِ السَّلَام را داشت دنبالمان کرد؛ پس گفت: ای ابا اسحاق، چه حدیثی است که مردم درباره ی علی عَلَيْهِ السَّلَام ذکر می کنند؟ [سعد] گفت: آن چیست؟ گفت: حدیث تو به من به منزله ی هارون برای موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) هستی. [سعد] گفت: آری؛ خودم

[۱] غایة الوصول ج ۱ ص ۱۲۶ الاستثناء: فكل ما صح الاستثناء منه مما لا حصر فيه فهو عام... نحو: جاء الرجال إلا زيدا
[۲] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۱۵۷ (ح ۴۴۰۳۰) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده ضعیف ویحسن إذا توبع، رجاله ثقات
عدا معمر بن بکار السعدی وهو مقبول، وإبراهیم بن إسحاق الأطروش وهو انفرد بتوثیقه ابن حبان

از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: تو به من همانند هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی. آیا انکار می کنی که برای علی علیه السلام این و برتر از این را فرموده است؟!^۱

و چرا رسول خدا ﷺ در آن قضیه در هنگام رفتن به جنگ تبوک به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«مدینه جز با وجود من یا تو (ای علی) اصلاح نمی شود.»^۲

و چرا در مان قضیه فرمودند:

«چاره ای نیست جز اینکه یا من در مدینه بمانم و یا تو. سپس علی علیه السلام را جانشینش کرد.»^۳

هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است که آن را طبرانی با دو سند نقل کرده است که در یکی از آن ها میمون بصری وجود دارد که ابن حبان او را توثیق کرده است و گروهی دیگر تضعیفش کرده اند و بقیه ی رجالش ، رجال صحیح بخاری هستند.^۴

ابن حجر عسقلانی نیز این روایت را از محمد بن سعد زهری از براء بن ارقم نقل کرده و سندش را قوی دانسته است.^۵

و چرا عبد الله بن عباس ، این حدیث را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته و اضافه کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سزاوار نیست من بروم جز اینکه تو جانشین من باشی»؟:

[۱] فأخبرناه أبو الحسن الفقيه نا عبد العزيز بن أحمد أنا تمام بن محمد والحسن بن حبارة قالا نا خيامة نا أبو إسحاق إبراهيم بن إسحاق الصواف نا معمر بن بكار حدثني إبراهيم بن سعد عن الزهري عن عامر بن سعد قال إني لمع أبي إذ تبعنا رجل في نفسه على علي بعض الشيء فقال يا أبا إسحاق ما حديث يذكر الناس عن علي قال وما هو قال أنت مني بمنزلة هارون من موسى قال نعم سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي أنت مني كهارون من موسى ما تنكر أن يقول لعلي هذا وأفضل من هذا

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۳۶۷ ح ۳۲۹۴ قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه ؛ فإن المدينة لا تصلح إلا بي أو بك

[۳] أن رسول الله ﷺ قال لعلي حين أراد ان يغزو إنه لا بد من أن أقيم أو تقيم فخلفه

[۴] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱ قال الهيثمى: رواه الطبرانى بإسنادين فى أحدهما میمون أبو عبد الله البصرى وثقه ابن حبان وضعفه جماعة وبقية رجاله رجال الصحيح

[۵] فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ در شرح ح ۳۵۰۳ قال ابن حجر العسقلانى : ولابن سعد من حديث البراء بن أرقم فى نحو هذه القصة ... وإسناده قوى

«اف بر ایشان! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی میگویند که بیش از ده فضیلت و منقبتی برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد ... اینها بدگویی از مردی می کنند که که پیامبر اکرم ﷺ در مورد او فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت بمن بمنزله هارون برای موسی باشی جز آنکه پس از من پیغمبری نخواهد بود. همانا روا نیست که من بروم جز آنکه تو بجای من باشی.»^۱

و چرا راویان، از بیان حدیث منزلت در زمان بنی امیه می ترسیدند؟

به عنوان نمونه: سعید بن مسیب می گوید که به ابو سعید خدری صحابی گفتم: می خواهم از تو راجع به حدیثی سؤالی کنم، اما می ترسم... سپس حدیث منزلت را مطرح می کند:

«حماد بن سلمه از علی بن زید از سعید بن مسیب نقل کرده است که گفت: به سعد بن مالک گفتم که من می خواهم درباره ی حدیثی از تو سوال بکنم اما می ترسم. پس گفت: این کار را نکن ای پسر برادرم؛ هنگامی که دانستی نزد من علمی است، درباره ی آن از من سوال کن و از من ترس. سعید گوید: پس گفتم: [سوالم درباره ی] فرمایش رسول خدا ﷺ به علی ﷺ هنگام جانشین کردنش در مدینه در جنگ تبوک است. پس سعد گفت: پیامبر ﷺ علی ﷺ را در مدینه در جنگ تبوک جانشینش کرد؛ پس [علی ﷺ] فرمود: ای رسول خدا ﷺ، آیا مرا در میان زنان و کودکان می گذاری؟ پس فرمود: آیا راضی نمی شوی که به من به منزله ی هارون برای موسی ﷺ باشی؟ فرمود: آری ای رسول خدا ﷺ.

راوی گوید: علی ﷺ چنان با سرعت بازگشت که گویی غباری را که از قدم های او بر می خاست، می دیدم و حماد گفت: پس علی ﷺ به سرعت بازگشت.»^۲

[۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی / أَفْ وَتَفَّ وَقَعُوا فِي رَجُلٍ لَهُ بَضْعُ عَشْرَةَ فَضَائِلَ لَيْسَتْ لِأَحَدٍ غَيْرِهِ ، وَقَعُوا فِي رَجُلٍ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: ... أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلاَّ أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ ، إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلاَّ وَأَنْتَ خَلِيفَتِي

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۲ ص ۲۳۱-۲۳۲ ح ۱۴۹۰ قال احمد محمد شاكر : [إسناده صحيح ؛ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد يعني بن سلمة أنبأنا علي بن زيد عن سعید بن المسيب قال قلت لسعد بن مالك انی أريد ان أسألک عن حدیث وأنا أهابک ان أسألک عنه فقال لا تفعل یا بن أخي إذا علمت أن عندی علما فسلنی عنه ولا تهیبنی قال فقلت قول رسول الله ﷺ لعلی رضی الله عنه حين خلفه بالمدينة فی غزوة تبوک فقال سعد رضی الله عنه خلف النبي ﷺ علیا رضی الله عنه بالمدينة فی غزوة تبوک فقال یا رسول الله أتخلفنی فی الخالفة فی النساء والصبيان فقال أما ترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی قال بلی یا رسول الله قال فأدبر علی مسرعا كأنی أنظر إلى غبار قدمیه یسطع وقد قال حماد فرجع علی مسرعا

و چرا احمد بن حنبل از بیان تفسیر این حدیث خود داری کرده و راویان را نیز به سکوت در مورد دلالت آن امر می کند؟!:

«ابوبکر مروزی می گوید: از احمد بن حنبل در مورد تفسیر حدیث منزلت پرسیدم، گفت: در این مورد سکوت کن! هیچ چیز در این باره مپرس، و حدیث را به همان صورت که نقل شده است، واگذار!!»^۱

سخن آخر در جواب این شبهه اینکه، طبق روایت معتبر اهل سنت، امام زین العابدین علیه السلام به این حدیث بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر ابی بکر و عمر استدلال کرده اند:

«حکیم بن جبیر گفت: به علی بن حسین علیهما السلام عرض کردم: گروهی از مردم در نزد ما در عراق می گویند: ابوبکر و عمر از علی علیه السلام بهتر بودند. علی بن حسین علیهما السلام جواب دادند: پس حدیثی را که سعید بن مسیب از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است چه کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: تو نسبت به من به منزله ی هارون علیه السلام برای موسی علیه السلام هستی، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»^۲

این روایت را ابن عساکر با سند معتبر^۳ نقل کرده است.

[۱] السنة لأبی بکر بن الخلال ج ۲ ص ۳۴۷ ح ۴۶۰ قال د. عطیة الزهرانی: إسناده صحیح / أخبرنا أبو بکر المروزی قال سألت أبا عبد الله عن قول النبي لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی أیش تفسیرة قال أسکت عن هذا لا تسأل عن ذا الخبر كما جاء [۲] تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۱۵۳-۱۵۴ (ح ۴۴۰۲۲) قال وأنا محمد بن یوسف الهروری نا أبو قلابة عبد الملك بن محمد الرقاشی نا أمیة بن بسطام نا یزید بن زریع عن إسرائيل بن یونس عن حکیم بن جبیر قال قلت لعلی بن الحسین إن ناسا عندنا بالعراق یقولون إن أبا بکر وعمر خیر من علی قال فقال علی بن الحسین فکیف أصنع بحدیث حدثبه سعید بن المسیب عن سعد بن أبی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی [۳] طبق برنامه ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز حکیم بن جبیر که البته او نیز توثیق دارد؛

ابو زرعه او را راستگو دانسته است، حاکم نیشابوری و ذهبی روایاتش را تصحیح کرده اند، ضیاء مقدسی از او در کتاب الأحادیث المختاره روایت نقل کرده است و محقق آن کتاب (دکتر عبد الملک دهیش) سند روایتی که در آن حکیم بن جبیر قرار دارد را حسن دانسته است، ترمذی نیز روایاتش را حسن دانسته و ابن ابی حاتم نیز در تفسیرش چند روایت از او نقل کرده است: «وفیه حکیم بن جبیر قال أبو زرعة محلّه الصدق إن شاء الله وفیه کلام کثیر» ترجمه: «و در آن حکیم بن جبیر است که ابو زرعه گفته است: ان شاء الله راستگو است و در مورد او سخن بسیار است.» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۸۷

المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۲ ص ۲۸۵ ح ۳۰۲۷ و ج ۲ ص ۵۷۸ ح ۳۹۵۹ و ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۳۹۹۱

الأحادیث المختارة ج ۱ ص ۴۲۱ ح ۲۹۹

سنن الترمذی ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۵۵ و ج ۳ ص ۴۰ ح ۶۵۰ و ج ۵ ص ۶۳۶ ح ۳۷۲۰

سوم: این حدیث فقط در قضیه ی تبوک گفته شده است و دلالت آن فقط مربوط به آن زمان بود.

جواب:

اولا: هیچ دلیلی دال بر دلالت حدیث منزلت فقط در ماجرای تبوک و تنها بر خلافت در آن زمان وجود ندارد؛ بلکه خود حدیث به وضوح میگوید که منزلت، همیشگی است تا جایی که ملا علی قاری هروی حنفی در ذیل این حدیث شریف می گوید:

«در آن اشاره است به اینکه اگر پیامبری پس از خاتم النبیین ﷺ می بود، او علی ﷺ می بود.»^۱

ثانیا: صحابه ای مثل سعد بن ابی وقاص و تابعین بزرگی مثل سعید بن مسیب و امام زین العابدین ﷺ دلالت حدیث را همیشگی می دانستند، همانطور که گذشت.

ثالثا: احادیث زیادی نقل شده است که به مکان و زمان صدور این حدیث اشاره نکرده اند؛ یعنی دلالت آن را مطلق دانسته اند.

ترمذی از جابر بن عبدالله روایت کرده است که پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمودند:

«تو به من به منزله ی هارون برای موسی ﷺ هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث حسن و غریب است از این وجه و این روایت از سعد، زید بن ارقم، ابو هریره و ام

تفسیر ابن ابی حاتم ج ۳ ص ۸۲۷ ح ۴۵۸۲ و ج ۶ ص ۱۹۰۸ ح ۱۰۱۱۱ و ج ۸ ص ۲۶۸۹ ح ۱۵۱۲۷ و ج ۸ ص ۲۶۹۱ ح ۱۵۱۴۰

حاکم نیشابوری بعد از تصحیح سند روایتی که حکیم بن جبیر در آن قرار دارد، تصریح میکند که علت تضعیف او، غلوش در تشیع است که ضرری به وثاقت راوی نمی زند. «حدثنا أبو بکر بن إسحاق أنبأ بشر بن موسى ثنا الحمیدی ثنا سفیان عن حکیم بن جبیر الأسدی عن ابی صالح عن ابی هریره رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال سورة البقرة فيها آية سيد أی القرآن لا یقرأ فی بیت وفيه شیطان إلا خرج منه آية الكرسي هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه والشیخان لم یخرجا عن حکیم بن جبیر لوهن فی روایاته إنما ترکاه لغلوه فی التشیع» **ترجمه:** «از حکیم بن جبیر اسدی از ابی صالح از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند این حدیث سندش صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند و آن دو از حکیم بن جبیر به خاطر وهن در روایاتش روایتی نقل نکرده اند و تنها به خاطر غلوش در تشیع او را ترک کردند.» المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۷۴۸ ح ۲۰۵۹

[۱] مرآة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۱ در شرح حدیث ۶۰۸۷ وفيه إيماء إلى أنه لو كان بعده نبی لكان علیا

سلمه نیز نقل شده است.^۱

برای نمونه نسائی از اسماء بنت عمیس حدیث منزلت را به صورت مطلق بدون قید هیچ مکان و زمانی نقل کرده و محقق کتاب، ابو اسحاق حوینی، سندش را تصحیح کرده است.^۲

رابعا: این حدیث در مکان ها و زمان های زیادی گفته شده است که به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

حدیث منزلت در منزل جناب ام سلمه

سند اول :

«رسول خدا ﷺ به ام سلمه فرمودند: این علی بن ابی طالب است؛ گوشتش گوشت من و خونسش خون من است، او از من است و نسبت به من به منزله ی هارون علیکم السلام به موسی علیکم السلام است بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»^۳

هیثمی بعد از نقل این روایت گفته است: «این روایت را طبرانی نقل کرده و در سند آن، حسن بن حسین عرنی وجود دارد که ضعیف است.»^۴

اما حسن بن حسین عرنی نیز مورد وثوق است^۵ و لذا سند این روایت، معتبر است.

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۴۰ ح ۳۷۳۰ عن جابر بن عبد الله أن النبي ﷺ قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه وفي الباب عن سعد وزيد بن أرقم وأبي هريرة وأم سلمة
[۲] خصائص علي، ص ۶۳-۶۴ ح ۵۸، ۵۹، ۶۰ و ۶۱ قال الحويني: إسنادهم صحيح؛ موسى الجهني قال دخلت على فاطمة ابنة علي فقال لها رفيقي هل عندك شيء عن والدك مثبت قالت حدثتني أسماء بنت عميس أن رسول الله ﷺ قال لعلي أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي

[۳] المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۱۸ ح ۱۲۳۴۱ حدثنا علي بن العباس البجلي الكوفي ثنا محمد بن تسنيم ثنا حسن بن حسين العربي ثنا يحيى بن عيسى الرملي عن الأعمش عن حبيب بن أبي ثابت عن سعيد بن جبير عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ لأم سلمة هذا علي بن أبي طالب لحمه لحمي ودمه دمي هو مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي

[۴] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۱ قال الهيثمی: رواه الطبرانی وفيه الحسن بن الحسين العرنی وهو ضعيف

[۵] تضعيف حسن بن حسين عرنی بدون دليل موجّه (جرح غير مفسر) و صرفا به خاطر نقل چند حدیث در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است.

و حاکم نیشابوری سند روایت او را صحیح دانسته است: «أخبرنا علي بن عبد الرحمن بن عيسى ثنا الحسين بن الحكم الجيزي ثنا الحسن بن الحسين العرنی ثنا أبو مری الأنصاری عن المنهال بن عمرو عن زب بن حبیب عن حذيفة رضی الله عنه عن رسول الله

سند دوم:

«أخبرنا أبو البركات عبد الوهاب بن المبارك الأنماطي أنا أبو بكر محمد بن المظفر بن بکران الشامي نا أبو الحسن أحمد بن محمد العتيقي أنا أبو يعقوب محمد بن يوسف بن أحمد بن الدجيل نا أبو جعفر محمد بن عمرو العقيلي حدثني علي بن سعيد نا عبد الله بن داهر بن يحيى الرازي حدثني أبي عن الأعمش عن عبادة الأسدی عن ابن عباس عن النبي ﷺ قال لأم سلمة يا أم سلمة إن عليا لحمه من لحمي ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي»^۱

سند این روایت نیز معتبر است.^۲

حدیث منزلت در قضیه ایجاد برادری

در مکه مکرمه، آن روزی که پیامبر اکرم ﷺ بین مسلمانان عقد اخوت بستند، در همانجا حضرت علی (ع) را به عنوان برادر خویش قرار داده و حدیث منزلت را فرمودند.

سند اول:

احمد بن حنبل از محدوج بن زید روایت کرده است که گفت:

«رسول خدا ﷺ بین مسلمانان برادری ایجاد کردند ، سپس فرمودند: یا علی ، تو برادر من هستی و به

ﷺ قال نزل من السماء ملك فاستأذن الله أن يسلم على لم ينزل قبلها فبشرني أن فاطمة سيدة نساء أهل الجنة هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. «المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۴۷۲۲
از طرفی ذهبی اقل مرتبه ی کسی که حاکم نیشابوری حدیثش را تصحیح کند، حسن می داند؛ «وإن صحَّ له كالدارقطني والحاكم، فأقلُّ أحواله: حُسْنُ حديثه» **ترجمه:** «و اگر امثال دارقطنی و حاکم نیشابوری احادیثش را تصحیح کرده باشند، حداقل احوالش این است که حدیثش حسن می شود.» الموقظة فی علم مصطلح الحدیث للذهبی ، ص ۷۸ سایت شامله
فلذا سند این روایت، حسن است.

[۱] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۴۲

[۲] اشکال سند این روایت متوجه عبد الله بن داهر است که :

اولا: بدون دلیل موجه (جرح غیر مفسر) و صرفا به خاطر نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام تضعیفش کرده اند و خطیب بغدادی نقل می کند که او راستگو است: «أخبرنا صالح بن محمد الأسدی قال عبد الله بن داهر بن يحيى الاحمرى الرازى شيخ صدوق»
تاریخ بغداد ج ۹ ص ۴۵۳ ح ۵۰۸۵

ثانیا: به کمک سند اول که در آن عبد الله بن داهر وجود ندارد و سندش معتبر است، تقویت می شود.

نسبت به من به منزله ی هارون به موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام هستی غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست.»^۱

سند دوم:

«زید بن ابی اوفی گفت: در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نزد ایشان رفتم. پس فرمودند: فلانی کجاست؟ فلانی کجاست؟ و به چهره های اصحابش نگاه می کرد و آن ها را بررسی می کرد و به سوی آن ها فرستاد تا اینکه نزدش آمدند. حمد و ثنای خدا گفت و سپس بین آن ها برادری ایجاد کرد. پس علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: روح از بدنم رفت و پشتم شکست هنگامی که دیدم با اصحاب خود چنان کردی و با من نه. پس اگر این رفتار شما از سر خشم بر من است، بخشش و بزرگواری از شماست! پس پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: قسم به آن که مرا به حق برانگیخت، تو را وانگذاشتم مگر برای خودم و تو نسبت به من به منزله ی هارون برای موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

این روایت را احمد بن حنبل^۲ با سند معتبر^۳ نقل کرده است.

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل ج 2 ص 663 ح ۱۱۳۱ حدثنا الحسن قتنا أبو عبد الله الحسين بن راشد الطفاوی والصبح بن عبد الله أبو بشر جار بدل بن المحبر يتقاربان في اللفظ ويزيد أحدهما على صاحبه قالنا نا قيس بن الربيع قتنا سعد الخفاف عن عطية عن محدوج بن زيد ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أخى بين المسلمين ثم قال يا على أنت أخى وأنت منى بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبى بعدى

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۶۶ ح ۱۱۳۷ حدثنا أحمد بن عبد الجبار الصوفى قتنا أبو على الحسين بن محمد السعدى البصرى فى جمادى الأولى سنة إحدى وثلاثين ومائتين قال نا عبد المؤمن بن عباد العبدى قال نا يزيد بن معن عن عبد الله بن شريحيل عن زيد بن أبى أوفى قال دخلت على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسجده فقال أين فلان أين فلان فجعل ينظر فى وجوه اصحابه ويتفقدهم ويبعث إليهم حتى توافوا عنده فحمد الله واثنى عليه فأخى بينهم وذكر الحديث حديث المؤاخاة بينهم فقال على لقد ذهب روحى وانقطع ظهري حين رأيتك فعلت باصحابك ما فعلت غيرى فإن كان هذا من سخط على فلك العتبى والكرامة فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ والذى بعثنى بالحق ما اخترتك الا لنفسى وأنت منى بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبى بعدى

[۳] محقق کتاب تنها اشکالی که به سند این روایت گرفته است، ضعیف بودن عبد المؤمن بن عباد العبدى است، اما ابن حبان او را توثیق کرده است:

الثقات ج 8 ص 417 رقم ۱۴۱۷۱ «عبد المؤمن بن عباد العبدى من أهل البصرة يروى عن سعيد بن أنس عن عكرمة روى عنه البصريون.»

و ابوبکر بزار در مورد او گفته است که اشکالی بر وی نیست: «وهذا الحديث لا نعلم رواه عن أيوب إلا عبد المؤمن بن عباد - وهو رجل من أهل البصرة لا بأس به.» مسند البزار ج 13 ص 230 ح ۶۷۲۰ بنابراین سند این روایت نیز معتبر است.

حدیث منزلت در قضیه سد الابواب

سند اول:

«حذیفه گفت: هنگامی که اصحاب پیامبر ﷺ به مدینه آمدند، خانه ای نداشتند که در آن مسکن گزینند؛ لذا در مسجد ساکن شدند... پس هنگامی که آن خبر (ناراحتی صحابه از دستور به بستن درها به غیر از در حضرت علی ﷺ) به پیامبر ﷺ رسید، خطبه ای خواند و فرمود: بعضی از صحابه برایشان گران آمده است که من علی ﷺ را در مسجد سکونت دادم. به خدا سوگند من صحابه را از مسجد بیرون نکردم و علی ﷺ را در مسجد سکونت ندادم. خدای عالم به حضرت موسی ﷺ و برادرش وحی کرد، شما در مصر برای قوم تان خانه هایی قرار دهید و خانه های تان قبله مؤمنین باشد و نماز به طرف آن ها بگذارید و خدا به حضرت موسی ﷺ امر کرد که کسی در مسجدش سکونت نکند و در آنجا ازدواج نکند و با همسرش نزدیکی نکند مگر حضرت هارون و ذریه او، و جایگاه علی ﷺ به من همانند جایگاه هارون به موسی ﷺ است، و او برادر من است در کنار اهل بیت من، و جایز نیست که در مسجد من کسی با همسرش نزدیکی کند مگر علی و ذریه او. پس هرکس از این حرف من بدش می آید از مدینه بیرون شود و به شام برود.»^۱

[۱] مناقب علی لابن المغازلی، ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۳۰۳ أخبرنا محمد بن أحمد عثمان، حدثنا أبو الحسين محمد بن المظفر بن موسى بن عيسى الحافظ، حدثنا محمد بن الحسين بن حميد بن الربيع، حدثنا جعفر بن عبد الله بن محمد أبو عبد الله، حدثنا إسماعيل بن أبان، حدثنا سلام بن أبي عمرة عن معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: لما قدم أصحاب النبي ﷺ المدينة لم يكن لهم بيوت يبيتون فيها فكانوا يبيتون في المسجد... فبلغ ذلك النبي ﷺ فقام خطيباً فقال: ((إن رجلاً يجدون في أنفسهم في أنى أسكنت علياً في المسجد، والله ما أخرجتهم ولا أسكنته! إن الله عز وجل أوحى إلى موسى وأخيه {أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتاً واجعلوا بيوتهما قبلاً} وأقيموا الصلاة؛ وأمر موسى أن لا يسكن مسجده، ولا ينكح فيه، ولا يدخله إلا هارون وذريته، وإن علياً منى بمنزلة هارون من موسى، وهو أخي دون أهلي، ولا يحل مسجدى لأحد ينكح فيه النساء إلا علي وذريته، فمن ساء فها هنا)) وأوماً بيده نحو الشام

سند دوم:

«زید بن ارقم از سعد نقل کرده است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که به علی ﷺ می فرمود: تو به من به منزله ی هارون برای موسی ﷺ هستی و رسول خدا ﷺ همه ی درها بجز در علی ﷺ را بست.»^۱

«این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است.»^۲

[۱] أخبرناه أبو الحسن الفقيه الشافعي ناعبد العزيز الصوفي أنا أبو محمد بن أبي نصر أنا خيثمة بن سليمان نا يحيى بن أبي طالب ببغداد نايزيد بن هارون أنا فطر بن خليفة عن عبد الله بن شريك عن زيد بن أرقم قال قدمت المدينة فجلسنا إلى سعد فقال سمعت النبي ﷺ يقول لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسى وسد رسول الله ﷺ الأبواب إلا باب علی

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۱۶۵ (ح ۴۴۰۵۰) حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی المتابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا عبد الله بن شريك العامری وهو مقبول

شبهه ی دوم: چون حضرت هارون علیه السلام زودتر از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت، لذا باطل بودن استدلال شیعه به حدیث منزلت برای اثبات خلافت پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله روشن می شود!

این استدلال به این می ماند که من به زید بگویم: تو مثل پسرم هستی جز این که از من ارث نمی بری. بعد از مرگم مردم به این جمله استناد کنند که تمام ارث مال زید است. آیا نباید به او خندید؟!

پاسخ:

در واقع مهم ترین و بلکه تنها شبهه در دلالت حدیث منزلت، همین شبهه است؛ چرا که بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت دلالت حدیث بر خلافت را میپذیرند، اما آن را مقید به زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله میکنند به این خاطر که حضرت هارون علیه السلام قبل از حضرت موسی علیه السلام از دنیا رفت و جانشینش نشد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«به این حدیث استدلال شده بر استحقاق علی _ نه دیگر صحابه _ برای خلافت، بدان روی که هارون علیه السلام خلیفه موسی علیه السلام بود.»

در پاسخ گفته شده است: هارون جانشین موسی در حیاتش بود نه پس از مرگش؛ چون بنا بر اتفاق، او پیش از موسی درگذشت. خطابی به این جواب اشاره کرده است.

طیبی گوید: معنی حدیث این است که او به من پیوسته و در جایگاه هارون نسبت به موسی قرار گرفته است. در این جمله، تشبیه مبهمی وجود دارد که با این کلام آن را بیان کرده که فرمود: «جز این که پس از من پیامبری نیست.» پس دانسته شد که پیوستگی مزبور بین آن دو، از جهت نبوت نیست، بلکه از جهت درجه ی مادون آن است؛ یعنی خلافت. از آن جا که هارون مورد تشبیه، فقط در حیات موسی جانشین او بود، پس خلافت علی فقط در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله معنی دارد نه پس از آن.»^۱

[۱] فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ در شرح ح ۳۵۰۳ واستدل بحديث الباب علی استحقاق علی للخلافة دون غيره من الصحابة فان هارون كان خليفة موسى وأجيب بان هارون لم يكن خليفة موسى الا في حياته لا بعد موته لأنه مات قبل موسى بانفاق أشار إلى ذلك الخطابي وقال الطيبی معنى الحديث انه متصل بی نازل منى منزلة هارون من موسى وفيه تشبيه مبهم بينه بقوله الا انه لا نبى بعدى ففرع ان الاتصال المذكور بينهما ليس من جهة النبوة بل من جهة مادونها وهو الخلافة ولما كان هارون المشبه به انما كان خليفة في حياة موسى دل ذلك على تخصيص خلافة علی للنبي صلی الله علیه و آله بحياته والله اعلم

اینگونه حرف ها از تفسیر و معناکردن اشتباه کلمه ی منزلت منشأ میگیرد.

ابن منظور (لغت شناس معروف اهل سنت) می نویسد:

«منزلت: یعنی رتبه و جمع نمی شود و استنزل فلان یعنی از مرتبه اش نزول کرد و المنزل: یعنی درجه .

سیبویه می گوید: او نسبت به من به منزله ی پرده درونی قلب است؛ یعنی او در آن رتبه است.»^۱

زین الدین رازی حنفی نیز منزلت را به معنای مرتبه دانسته است:

«منزلت همچنین به معنای مرتبه است.»^۲

پس معنی حدیث این می شود که: یا علی ! مرتبه ی قرب ، درجه ، جایگاه و... تو به من، همان مرتبه ی

قرب، درجه، جایگاه و... حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام است بجز نبوت.

نکته در خور توجه بیشتر این است که در حدیث منزلت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام را در مقامها

و منزلت های او به سان هارون قرار دادند، نه در آن چه که در خارج اتفاق افتاده است؛ به این بیان که پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله نفرموده چون هارون علیه السلام چهل روز خلافت کرده، تو نیز همانند او چهل روز بر این منصب خواهی

بود، بلکه سخن از منزلت ها و مقام هاست، نه آنچه در خارج روی داده است. هارون علیه السلام دارای مقام خلافت،

وزارت و ... بود و این مقام حتّی در زمان حضور حضرت موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل برای او محفوظ بود.

مقام های حضرت هارون علیه السلام در قرآن، به قرار ذیل است:

۱. **وزارت.** ﴿واجعل لی وزیراً من اهلی هارون اخی﴾^۳؛ از خانواده ام برادرم هارون را وزیرم قرار بده.

۲. **تکیه گاه محکم.** ﴿اشدّد به أزری﴾^۴؛ پشتم را به وسیله ی او استوار گردان.

[۱] لسان العرب ج ۱۱ ص ۶۵۸ و المنزلة: الرتبة، لا تجمع. و استنزل فلان أى حط عن مرتبته. و المنزل: الدرجة. قال

سیبویه: وقالوا هو منى منزلة الشغاف أى هو بتلك المنزلة

[۲] مختار الصحاح ج ۱ ص ۲۷۳ والمنزلة أيضا المرتبة

[۳] طه: ۲۹ و ۳۰

[۴] طه: ۳۱

۳. **شریک رسالت.** ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾^۱؛ و او را در کارم شریک کن.
۴. **خلافت.** وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي﴾^۲؛ و موسی به برادرش هارون گفت: جانشینم در میان قومم باش.
۵. **اخوت.** ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾^۳؛ سپس موسی و برادرش هارون را با معجزات و دلیلی روشن فرستادیم.
۶. **نبوت.** ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا﴾^۴؛ و از رحمت خویش، برادرش هارون پیامبر را به او بخشیدیم.

ضمن اینکه طبق حدیث معتبر اهل سنت، رسول خدا ﷺ این اشکال را رفع کرده اند؛ زیرا تصریح کرده اند که امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام بعد از خودشان، خلیفه هستند:

«رسول خدا ﷺ به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی عَلَيْهِمَا السَّلَام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.»^۵

این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم^۶، الألبانی^۷ و باسم بن فیصل الجوابره^۸ سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر ﷺ؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی عَلَيْهِ السَّلَام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی

[۱] طه: ۳۲

[۲] اعراف: ۱۴۲

[۳] مومنون: ۴۵

[۴] مریم: ۵۳

[۵] قال رسول الله ﷺ لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنك لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

[۶] السنة لابن أبی عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

[۷] السنة لابن أبی عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ سایت شامله / قال الألبانی: إسناده حسن

[۸] السنة لابن ابی عاصم با تحقیق باسم بن فیصل الجوابره - ج ۱ ص ۷۹۹-۸۰۰ ح ۱۲۲۲ پی دی اف / قال المحقق: إسناده

یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند!!

در ضمن ، معنی ندارد که پیامبر ﷺ بفرمایند: تا وقتی من سفر هستم ، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا ﷺ اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند ، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون ﷺ جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین ﷺ ، ثابت می گردد.

اما نقد مثال طراح شبهه:

خودش میگوید: تنها تفاوت زید با پسر من این است که او ارث نمی برد و در ادامه میگوید: اگر مردم بیایند بگویند ارث مال زید است همه به او میخندند! بله ما هم میخندیم!

ما ادعا نکردیم که حضرت علی ﷺ مقام نبوت را هم دارا می باشند تا حرف ما خنده دار باشد!

اگر بعد از مرگ این شبهه افکن ، مردم بگویند: زید مثل پسر او بود ، آیا این خنده دار خواهد بود؟ مسلماً خیر.

نبی مکرم ﷺ هم به جای شمردن منزلت های حضرت علی ﷺ ، ایشان را به حضرت هارون ﷺ تشبیه کردند و به آن مقامی که دارا نبودند اشاره فرمودند.

در ضمن ، اگر حضرت هارون ﷺ بعد از حضرت موسی ﷺ زنده می ماند، بدون شک جانشین آن حضرت می شدند.

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله علیه در جواب به این شبهه چنین فرموده است:

«اگر زمامداری به وزیر خود گفت: هر روزی که زید نزد تو آمد یک اشرفی به او بده، و آنچه درباره او به تو گفتم باید نسبت به عمرو نیز انجام دهی، با این دستور حق بخشش پادشاه برای عمرو هم بطور مطلق ثابت شد، حالا اگر زید تا سه روز نزد وزیر آمد، و سه دینار گرفت و سپس نیامد و عمرو نیز سه روز آمد و سه دینار گرفت، نمی توان گفت: چون زید دیگر نمی آید، در روز چهارم عمرو هم حقّی ندارد، بلکه عمرو حق دارد که روز چهارم و پنجم و تا زنده است نزد وزیر آید و بر وزیر نیز واجب است هر روز که او آمد یک دینار به وی بپردازد، اگر چه زید از سه روز بیشتر نیامده و سه دینار بیشتر نگرفته باشد. و وزیر حقّ ندارد به عمرو بگوید من از آن سه

دینار که زید گرفته بیشتر به تو نمی‌دهم؛ زیرا قرار داد آن بود که هر چند روز زید نزد وزیر آمد باید یک دینار به وی بپردازد چنان که در مورد عمرو نیز همین فرمان را داشت و حال که او آمده است باید یک دینارش را بگیرد.

همین گونه است نسبت هارون به موسی علیه السلام؛ چون او وزیر و وصی موسی بود، و قرار بر آن بود که باید هنگام غیبت در میان قومش خلیفه و قائم مقام او باشد، و همان وظیفه و مسئولیت را بر طبق مضمون حدیث منزلت، علی نسبت به پیغمبر علیه السلام داشت و به حکم مثالی که در باره زید و عمرو آوردیم او باید جانشین و خلیفه پیغمبر در میان قومش باشد؛ روشن است که اگر نظری واقع بینانه بر مثال داشته باشیم، ناگزیر از پذیرفتن و استفاده از این معناییم.

حال اگر شخصی بگوید: به فرض اگر هارون پس از موسی علیه السلام هم زنده می‌ماند، معلوم نبود جانشین او در میان قومش باشد، تا این مقام برای علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت شود؟ به او پاسخ داده می‌شود؛ آیا به چه دلیل خلافت هارون را از منزلتهای دیگرش جدا می‌سازی و اگر کسی به تو بگوید: هارون علیه السلام هیچ امتیازی نداشت، و بعد از موسی علیه السلام نه برترین مردم زمان خود بود، و نه مورد اعتماد او بیشتر از دیگران، و نه جایگزین او در دانش، چگونه خود را خلاص می‌کنی و پاسخش را چه خواهی داد؟ آیا به او نمی‌گویی این مقامها برای هارون نسبت به موسی علیه السلام مشهور است؟ ما نیز خواهیم گفت: مقام خلافت او همانند آنها مشهور است و اگر شخصی یکی از آنها را از روی کینه ورزی منکر شود، باید همه‌اش را انکار نماید.»^۱

دهلوی نیز در تحفه ی اثنا عشری چنین شبهه کرده است که حضرت هارون علیه السلام اگر زنده می‌ماند، برای خودش رسالت مستقل داشت و جانشین حضرت موسی علیه السلام نمی‌بود (یعنی حکومتش به خاطر نبوت خودش می‌بود، نه به خاطر جانشینی حضرت موسی علیه السلام)!

در جوابش می‌گوییم:

حکومت منحصرًا متعلق به مقام نبوت نیست و نکته اینجاست که حضرت هارون علیه السلام به خاطر شایستگی و افضلیتش و اینکه بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام افضل قومش است و کسی از او برای تصدی حکومت شایسته تر نیست، حکومت به او می‌رسد و دقیقاً به همین خاطر نیز به مقام نبوت رسید و به خاطر همین

شایستگی و افضلیت بود که حضرت موسی علیه السلام وقتی که قرار شد به مدت ۳۰ روز از میان قومش برود او را جانشینش قرار داد و چون ده روز دیگر بر موعد او افزوده شد، همچنان حضرت هارون علیه السلام به خاطر داشتن شایستگی، افضلیت و مقام ها و منزلت هایی که داشت به خصوص مقام جانشینی حضرت موسی علیه السلام، همچنان خلیفه ی بر حق بود و اگر حضرت موسی علیه السلام در همان غیبتش از دنیا می رفت، بدون هیچ شکی همچنان جانشینی حضرت هارون علیه السلام ادامه می یافت، حتی اگر پیامبر نمی بود و چون امیرالمومنین علیه السلام طبق نص نبوی برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مثل حضرت هارون علیه السلام برای حضرت موسی علیه السلام هستند؛ بنابراین شایستگی، افضلیت و دیگر مقام های هارونی به خصوص جانشینی برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت می شود (همانطور که طیبی و دیگر علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده اند) و چون این مقام های هارونی منحصر به زمان خاصی نیستند، بنابراین ثبوت آنها برای بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز ثابت می شود.

اهل سنت منکر نیستند که حدیث منزلت حداقل در جانشینی در آن محدوده ی زمانی خاص، امیرالمومنین علیه السلام را به حضرت هارون علیه السلام تشبیه کرده است و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در این تشبیهشان مقام نبوت را برای امیرالمومنین علیه السلام استثنا نموده اند، روشن می شود که جانشینی حضرت هارون علیه السلام در آن چهل روز به خاطر نبوتش نبود، بلکه به خاطر دارا بودن منزلت جانشینی و افضلیت بود و چون حضرت هارون علیه السلام تا لحظه ی آخر حیاتش منزلت افضلیت، وزارت و جانشینی برای حضرت موسی علیه السلام را دارا بود، امیرالمومنین علیه السلام نیز تا لحظه ی آخر حیاتشان این منزلت ها را خواهند داشت.

حتی اگر بپذیریم که جانشینی حضرت هارون علیه السلام منزلت موقتی بوده است، اما به تصریح قرآن آن حضرت مقام وزارت را دارا بودند^۱ که نشانگر افضلیت است و با غایب شدن یا فوت کردن حضرت موسی علیه السلام حق جانشینی را برای آن حضرت به وجود می آورد (با فرض پیامبر نبودن هارون) و با وجود او کس دیگری حق حکومت ندارد مگر اینکه پیامبر باشد که گفتیم پیامبر افضل قومش است، ولی اگر هر دو پیامبر بودند، خدا افضلشان را برای حکومت برمیگزیند و آن یکی را وزیر و جانشین پیامبر حاکم قرار میدهد.

از این سخن نیز روشن شد که خداوند حکومت را به افضل می دهد نه صرفاً نبی .

بنابراین پوچی سخن دهلوی نیز روشن شد. الحمد لله

شبهه ی سوم: حدیث منزلت حداکثر می گوید که حضرت علی علیه السلام میتواند به تمام مقامات حضرت هارون علیه السلام دست یابد، ولی امامت او را اثبات نمی کند؛ چون امامت بالاتر از نبوت است؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر می دانست که علی علیه السلام امام و از هارون بالاتر است، باید می فرمود: تو به من مثل هارون هستی جز این که از هارون چند درجه بالاتری. او نبی بود و تو از نبی بالاتری و امامی. در ضمن، امام بودن به معنای این است که طرف، نبی نیز می باشد؛ چون امامت از نبوت بالاتر است و پابینی ها را هم شامل می شود همچنانکه یک دکتر، قطعاً دیپلم دارد!

پاسخ:

این تفسیر اشتباه از آنجا ناشی می شود که طراح شبهه حدیث را درست نفهمیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند که ای علی، تو مثل هارون هستی؛ بلکه فرمودند: تو به من مثل هارون به موسی هستی؛ یعنی به همان نسبتی که درجه ی حضرت محمد صلی الله علیه و آله از حضرت موسی علیه السلام بالاتر است، درجه ی حضرت علی علیه السلام هم از حضرت هارون علیه السلام بالاتر خواهد بود. در ضمن، نفی مقام نبوت، نفی داشتن مقام های دیگر را نمی کند؛ برای مثال حضرت علی علیه السلام منزلت پسر عمویی و دامادی را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله دارند، در حالی که حضرت هارون علیه السلام چنین منزلتی نداشتند! اما اینکه می گوید: داشتن مقام امامت به معنای داشتن مقام نبوت هم هست؛ مثل دیپلم داشتن یک دکتر، باید بگوییم که این قیاس درست نیست و به این می ماند که بگوییم چون بناً مقامش از کارگر ساختمان بالاتر است، پس او کارگر نیز می باشد!

شاه عبد العزیز دهلوی، از علمای متعصب اهل سنت که کتاب در رد شیعه نوشته است، در همان کتابش اعتراف می کند که حدیث منزلت بر امامت (خلافت) حضرت امیر دلالت می کند، اما خلافت بلافضل ایشان را ثابت نمی کند و لذا خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (دقت کنید):

«اصل این حدیث هم دلیل اهل سنت است در اثبات فضیلت امیر در صحت امامت ایشان در وقت خود؛ زیرا که از این حدیث مستفاد می شود و استحقاق آن جناب برای امامت. آمدیم بر نفی امامت غیر او و آن که امام بلافضل حضرت امیر بود؛ پس، از این حدیث فهمیده نمی شود هر چند نواصب خذلهم الله در تمسک

اهل سنت هم قدح کرده اند و گفته اند که: ((این خلافت نه آن خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدادن این خلافت اثبات شود؛ زیرا که به اجماع اهل سیر محمد بن مسلمة را صوبه دار مدینه و سباع بن عرفطة را کوتوال مدینه و ابن ام مکتوم را پیش نماز مسجد خود کرده بودند و اگر خلافت مرتضی مطلق می بود این امور معنی نداشت؛ پس معلوم شد که این خلافت محض در امور خانگی و خبر داری اهل و عیال بود و چون این امور موقوف بر محرمیت و اطلاع بر امور مستورات است لابد فرزند و داماد و امثال ایشان برای این کار متعین می باشند هر چون که باشند؛ پس دلیل استحقاق خلافت کبری نمی تواند شد)) و به فضل الله تعالی اهل سنت از این قدح ایشان جوابهای دندان شکن در کتب خود داده اند که در مقام خود مذکور است»^۱

پس بنا بر سخن دهلوی روشن شد که این شبهاتی که مطرح شد و جواب دادیم، از سوی نواصب بوده است! اما در رد این سخن دهلوی که ادعا نموده است حدیث منزلت خلافت خلفای ثلاثه را نفی نمی کند (چون خلافت آنها نیز به گمان دهلوی دلیل شرعی دارد) می گوئیم: به کدامین دلیل؟ مگر نه اینکه حدیث منزلت افضلیت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بر جمیع امت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ثابت می کند؟ آیا با وجود افضل نوبت به دیگری می رسد که بخواهد حکومتش مشروع باشد؟!

[۱] تحفه اثنا عشریه، ص ۳۸۴-۳۸۵ بی دی اف

دوم: حدیث ولایت

حضرت رسول ﷺ فرمودند:

«إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی؛ یعنی علی علیه السلام از من است و من از او هستم و او ولی همه ی مؤمنان بعد از من است.»

این حدیث با اسناد صحیح از عبد الله بن عباس، عمران بن حصین، بریده و براء بن عازب نقل شده است و بسیاری از عامه به صحت آن اقرار کرده اند.

محمد ناصرالدین الالبانی این حدیث را در شمار احادیث صحیح آورده و نوشته است:

«و ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است ... حاکم نیشابوری گفته است: طبق شروط مسلم صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است ... این روایت را احمد بن حنبل نیز نقل کرده است که می گویم: سند روایتش حسن است ... ابن حبان نیز این روایت را تصحیح کرده است ... احمد بن حنبل با سند دیگری این روایت را نقل کرده و حاکم نیشابوری نیز از او نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است و ذهبی هم با او موافقت کرده است و حق همان است که آن دو گفته اند ... اما الحق عجیب است که شیخ الاسلام ابن تیمیه جرأت کرده و این حدیث را انکار و تکذیب کرده است ... بعد از آن، وجهی برای تکذیب این حدیث توسط ابن تیمیه نمی دانم بجز شتاب و زیاده روی او در رد بر شیعه. خدا ما و او را بیامزد.»^۱

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب مسند، حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده^۲ و محقق کتاب فضائل الصحابه، وصی الله بن محمد عباس نیز سندش را حسن دانسته است.^۳

[۱] سلسله الأحادیث الصحیحة للالبانی، ج ۵ ص ۲۶۱-۲۶۴ ح ۲۲۲۳ سایت شامله؛ وقال الترمذی: حدیث حسن غریب ... قال الحاكم: صحیح علی شرط مسلم وأقره الذهبی ... أخرجه أحمد. قلت: وإسناده حسن ... فقد صحح الحدیث ابن حبان ... وأخرجه أحمد ومن طریقہ الحاكم وقال: " صحیح الإسناد "، ووافقہ الذهبی، وهو كما قال ... فمن العجیب حقا أن يتجرأ شیخ الإسلام ابن تیمیة علی إنکار هذا الحدیث وتكذیبه ... فلا أدري بعد ذلك وجه تكذیبه للحدیث إلا التسرع والمبالغة فی الرد علی الشیعة، غفر الله لنا وله

[۲] مسند احمد بن حنبل، ج ۱۵ ص ۷۸-۷۹ ح ۱۹۸۱۳ پی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسنادہ صحیح

[۳] فضائل الصحابة لاحمد بن حنبل، ص ۷۴۹-۷۵۰ ح ۱۰۳۵ و ص ۷۶۸ ح ۱۰۶۰ و ۸۰۵-۸۰۶ ح ۱۱۰۴ پی دی اف مجموع

دو جلد، قال وصی الله بن محمد عباس: إسنادہ حسن

نسائی نیز آن را نقل کرده و محقق کتاب خصائص، ابو اسحق حوینی سندش را تصحیح کرده^۱ و ابن عدی نیز گفته است که نسائی این روایت را در زمره ی احادیث صحیح قرار داده است.^۲

همچنین این روایت را ترمذی نقل کرده و آن را حسن دانسته^۳ و ابن حجر عسقلانی نیز سندش را قوی دانسته است.^۴

ابو یعلیٰ موصلی نیز این روایت را نقل کرده و محقق کتابش آقای سلیم حسین اسد رجال سندش را رجال صحیحین دانسته است.^۵

ابن حبان نیز در صحیحش آورده و شعیب الارنؤوط سندش را قوی دانسته است.^۶

سیوطی نیز این روایت را تصحیح کرده^۷ و تصریح کرده است که طبری نیز آن را تصحیح کرده است.^۸

حافظ بوضیری آن را از طیالسی نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است.^۹

صالحی شامی نیز آن را از ابن ابی شیبہ نقل و تصحیح کرده است.^{۱۰}

حاکم نیشابوری و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته اند.^{۱۱}

ذهبی در کتاب دیگرش سند این روایت را مطابق شرایط مُسَلِم دانسته و تصریح کرده است که مسلم فقط

به خاطر ناپسند بودن متن روایت، آن را در صحیحش نیاورده است!^{۱۲}

[۱] تهذیب خصائص الامام علی للنسائی، ص ۶۶ ح ۶۴ و ص ۷۸ ح ۸۴ بی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده صحیح

[۲] میزان الاعتدال للذهبی ج ۲ ص ۱۳۸ قال ابن عدی أدخله النسائی فی صحاحه

[۳] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۲ ح ۳۷۱۲ قال أبو عیسیٰ هذا حدیث حسن غریب

[۴] الإصابة فی تمییز الصحابة ج ۴ ص ۵۶۹ قال ابن حجر العسقلانی: وأخرج الترمذی بإسناد قوی

[۵] مسند أبی یعلیٰ الموصلی، ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۳۵۵ سایت شامله؛ قال حسین سلیم أسد: رجاله رجال الصحیح

[۶] صحیح ابن حبان، ج ۱۵ ص ۳۷۳-۳۷۴ ح ۶۹۲۹ سایت شامله؛ قال شعیب الارنؤوط: إسناده قوی

[۷] جامع الأحادیث ج ۵ ص ۲۱۱ قال السیوطی: صحیح

[۸] جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۵۶ قال السیوطی: وابن جریر و صححه

[۹] اتحاف الخیرة المهرمة، ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۶۶۳۰ سایت شامله؛ قال البوضیری: رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ الطَّيَالِسِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ

[۱۰] سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۲۹۶ قال الصالحی الشامی: وروی ابن أبی شیبة وهو صحیح

[۱۱] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲ با تصحیح حاکم و ذهبی

[۱۲] تاریخ الإسلام ج ۱۱ ص ۷۱ قال الذهبی: وإسناده علی شرط مسلم وإنما لم یخرجه فی صحیحه لکنکارته

«ولی» به معنای «ولی امر» در کلام ابوبکر و عمر

همانطور که در مبحث آیه ی ولایت گفتیم، کلمه ی ولی در لغت عرب، در اصل به معنای سرپرستی امور است و این استعمال حتی در کلام ابوبکر و عمر نیز وجود دارد و مجالی برای انکارش وجود ندارد.

مسلم^۱ و بخاری^۲ در صحیحشان روایت کرده اند که:

«عمر به عباس و علی عَلَيْهِمَا السَّلَام گفت: وقتی رسول خدا ﷺ وفات یافت، ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا ﷺ هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس عموی پیامبر) آمدید تا میراث پسر برادرت (رسول الله) و (تو ای علی) میراث زنت از پدرش را طلب کنید، پس ابوبکر از پیامبر ﷺ نقل کرد که فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود. و خدا می داند که او راست گفت و تابع حق بود. پس چون ابوبکر فوت کرد، من ولی رسول خدا ﷺ و ولی ابوبکر هستم، اما نظر شما این بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم، ولی خدا می داند که من راست می گفتم و درستکار، راشد و تابع حق هستم.»^۳

عبد المحسن العباد، از علمای معاصر وهابی، در شرح این روایت می گوید:

«وقتی که ابوبکر قائم مقام پیامبر ﷺ شد، گفت: من ولی امر بعد از رسول خدا ﷺ هستم ... سپس هنگامی که ابوبکر وفات یافت، عمر بعد از او قائم مقامش شد و زمام امور را به دست گرفت ...»^۴

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۳۷۸ ح ۱۷۵۷

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۲۷ ح ۲۹۲۷ و ج ۴ ص ۱۴۸۰ ح ۳۸۰۹ و ج ۵ ص ۲۰۴۹ ح ۵۰۴۳ و ج ۶ ص ۲۴۷۴ ح ۶۳۴۷ و ج ۶ ص ۲۶۶۴ ح ۶۸۷۵ با سانسور

[۳] ثم نشد عباسا وعلیا بمثل ما نشد به القوم أتعلمان ذلك قالوا نعم قال فلما توفى رسول الله ﷺ قال أبو بكر أنا ولي رسول الله ﷺ فجنتما تطلب ميراثك من بن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله ﷺ ما تركنا صدقة فرأيتماه كاذبا أتما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفى أبو بكر وأنا ولي رسول الله ﷺ وولى أبا بكر فرأيتمانى كاذبا أتما غادرا خائنا والله يعلم إنى لصادق بار راشد تابع للحق فوليتها

[۴] شرح سنن أبى داود للعباد، درس ۳۴۹ باب الأنبياء لا يورثون؛ سایت شامله / وإن أبا بكر رضى الله عنه لما قام مقامه قال: أنا ولي الأمر من بعد رسول الله ﷺ ... ثم إن عمر رضى الله عنه لما توفى أبو بكر قام بالأمر من بعده ...

دلالت حدیث ولایت بر خلافت و ولایت امر

در این حدیث، حضرت رسول ﷺ فرموده اند: «حضرت علی علیه السلام بعد از من ولی همه ی مؤمنان است»؛ یعنی یا ابوبکر و عمر و عثمان مؤمن بودند که در این صورت، حضرت علی علیه السلام ولی آنان نیز بودند و یا اینکه مؤمن نبودند که دیگر تکلیف مشخص است!

مبارکفوری، شارح سنن ترمذی، می گوید:

«شیعیان به این روایت بر این که علی (علیه السلام) خلیفه بلافضل رسول خدا ﷺ است، استدلال کرده اند. استدلال آن ها باطل است؛ زیرا محور درستی این استدلال دو چیز است:

الف: کلمه ی «بعدی» که در این حدیث باید وجود داشته باشد.

ب: این حدیث از نظر سندی، صحیح و قابل استدلال باشد.»^۱

و ما صحت حدیث «علی ولی کل مؤمن بعدی» را ثابت کردیم؛ لذا استدلال شیعه تمام است.

و در مناظره ای خیالی بین شیعه و سنی در کتب اهل سنت چنین آمده است:

«شیعه به سنی گفت: آیا رسول خدا ﷺ درباره ی حضرت علی علیه السلام فرمودند: هرکس را که من مولای اویم، علی علیه السلام مولای اوست؟ سنی جواب داد: به خدا قسم اگر به معنای امارت و سلطان می بود، پیامبر ﷺ باید به طور واضح می فرمودند، همانطور که نماز، زکات، روزه رمضان و حج را به طور واضح برای مردم فرمودند و پیامبر ﷺ باید به مردم می فرمودند: «ایها الناس هذا ولیکم من بعدی؛ ای مردم! این ولی شما بعد از من است»، تا مردم عذری نداشته باشند.»^۲

آری، رسول خدا ﷺ به طور صریح امر ولایت امیرالمومنین علیه السلام را برای مردم بیان کرده اند و جای هیچ گونه عذری برایشان نگذاشته اند.

[۱] تحفة الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۴۶ وقد استدلل به الشيعة على أن علياً رضي الله عنه كان خليفة بعد رسول الله من غير فصل واستدلوا لهم به عن هذا باطل فإن مداره عن صحة زيادة لفظ بعدی وكونها صحيحة محفوظة قابلة للاحتجاج

[۲] الطبقات الكبرى لابن سعد (متوفى ۲۳۰) ج ۵ ص ۳۱۹ فقال له الرفضی ألم يقل رسول الله عليه السلام لعلي من كنت مولاه فعلى مولاه فقال أما والله أن لو يعنى بذلك الإمرة والسلطان لأفصح لهم بذلك كما أفصح لهم بالصلاة والزكاة وصيام رمضان وحج البيت ولقال لهم أيها الناس هذا وليكم من بعدی

سوم: حدیث اولویت

رسول خدا ﷺ فرمودند:

«علی اولى الناس بكم بعدی؛ علی ﷺ سزاوارترین مردم به شما بعد از من است.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است^۱:

«وهب بن حمزه گفت: با علی (ﷺ) از مدینه تا مکه همراه شدم ، پس ، از ایشان چیزهای ناخوشایندی دیدم و با خود گفتم: اگر به نزد رسول خدا ﷺ برگردم ، به ایشان شکایت می کنم ، پس هنگامی که به دیدار رسول خدا ﷺ آمدم ، گفتم: از علی ﷺ چنین و چنان دیدم . پس ایشان فرمودند: این چنین حرف نزن؛ چرا که او بعد از من ، سزاوارترین مردم به شماست.»^۲

نور الدین هبثمی بعد از نقل این روایت گفته است که در سند آن دکین وجود دارد که ابن ابی حاتم از او یاد کرده و تضعیفش نکرده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.^۳

ابو نعیم اصفهانی هم این حدیث را با همین سند نقل کرده ، اما به جای دکین ، رکین نوشته ، که البته او هم

ثقه است.^۴

[۱] المعجم الكبير للطبرانی ج ۲۲ ص ۱۳۵ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] حدثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن زهير التستري قالنا ثنا محمد بن عثمان بن كرامة ثنا عبید الله بن موسى ثنا يوسف بن صهيب عن دكين عن وهب بن حمزة قال صحبت عليا من المدينة إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت لئن رجعت إلى رسول الله لأشكونك إليه فلما قدمت لقيت رسول الله ﷺ فقلت رأيت من علي كذا وكذا فقال لا تقل هذا فهو أولى الناس بكم بعدی

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۹ قال الهبثمی: رواه الطبرانی وفيه دكين ذكره ابن أبي حاتم ولم يضعفه أحد وبقية رجاله وثقوا

[۴] معرفة الصحابة ج ۵ ص ۲۷۲۳ ح ۶۵۰۱ حکم نرم افزار جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات ؛ حدثنا سليمان بن أحمد ثنا أحمد بن عمرو البزار وأحمد بن يحيى بن زهير قالوا: ثنا محمد بن عثمان بن كرامة ثنا عبید الله بن موسى ثنا يوسف بن صهيب عن ركين عن وهب بن حمزة قال: صحبت عليا من المدينة إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت: لئن رجعت إلى رسول الله ﷺ لأشكونك إليه فلما قدمت لقيت رسول الله ﷺ فقلت: رأيت من علي كذا وكذا فقال: لا تقل هذا فهو أولى الناس بكم بعدی

در خطبه ی ۱۱۸ نهج البلاغه نیز چنین آمده است:

«شما یاران حق و برادران دینی هستید. در روز نبرد چون سپر نگهبان یکدیگرید. شما رازداران منید نه مردم دیگر. به نیروی شما کسانی را که روی بر می تابند می زنم و از آنان که روی می آورند، امید طاعت دارم. پس مرا به نیکخواهی و اندرزهای خود یاری دهید. اندرزهایی عاری از هر نابکاری و در امان از هر ریب و ریا. به خدا سوگند، من اولای به مردم از خود مردم هستم.»^۱

عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان وهابی این قسمت از نهج البلاغه را در کتاب «قراءة راشدة لکتاب نهج البلاغة، المبحث الثانی «العصمة»، ص ۲۶» آورده است.

او در این کتاب قسمت های صحیح نهج البلاغه از نظر وهابیت را آورده و گفته است :

«یکبار دیگر نهج البلاغه را خواندم و مطالبی از آن را یادداشت نمودم و با برخی افراد پیرامون مسایل زیادی بحث و مناقشه کردم تا به قرائت درست از نهج البلاغه رسیدم و اینک امروز آن را تقدیم می کنم.»^۲

در سایت نوار اسلام، متعلق به وهابیت، نیز در جواب استفتائی چنین آمده است:

«اهل سنت کتابی بنام "نهج البلاغه را دوباره بخوانیم" را که نوشته "عبد الرحمن بن عبد الله الجمیعان" را تألیف کرده اند که به فارسی ترجمه شده است و اقوال صحیح را از سقیم تشخیص داده اند.»^۳

بنابراین، امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به همه ی مردم و به خصوص ابوبکر، عمر و عثمان از خودشان سزاوارتر بودند؛ پس وقتی که چنین باشد، خلافت بلافصل امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام و امامت آن حضرت ثابت می شود.

[۱] شرح نهج البلاغة لابن ابی الحديد ج ۷ ص ۱۶۶ أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَ الْجَنَّةُ يَوْمَ النَّاسِ وَ الْبَطَانَةُ دُونَ النَّاسِ، بِكُمْ أَضْرِبُ الْمُدْبِرَ وَ أَرْجُو طَاعَةَ الْمُقْبِلِ، فَأَعِينُونِي بِمُنَاصَحَةِ خَلِيَّةٍ مِنَ الْعِشِّ سَلِيمَةٍ مِنَ الرَّيْبِ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ

[۲] قراءه راشدة لکتاب نهج البلاغة، ص ۱۲ ثم قرأت تارة أخرى، وأدون ما أفرؤه حتى كتبت بعض مقالات في «النهج»، وناقشت بعض الأشخاص في كثير من المسائل، ولم تهدأ نفسي إلى شيء، حتى كانت القراءة التي استبان لي وجه صحتها، وهي هذه التي أنقلها اليوم أو بعضها

[۳] شماره فتوى ۴۸، تاريخ اضافه ۲۰۰۹-۱۱-۰۴

چهارم: حدیث امامت

رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شب معراج به من چنین وحی شد که علی عَلَيْهِ السَّلَام امام متقین، سید مسلمین و رهبر روسفیدان به سوی بهشت های پر نعمت است.»

این روایت که متنش دارای شواهدی نیز هست، با سه سند نقل شده که دو تای آن ها معتبر هستند.

سند یکم:

«حدثنا محمد بن محمد بن أحمد ثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا أبو بكر ابن أبي شيبة ثنا أحمد بن مفضل حدثنا جعفر الأحمر عن هلال أبي أيوب الصيرفي عن أبي كثير الأنصاري عن عبد الله بن أسعد قال: قال رسول الله ﷺ: انتهيت ليلة أسرى بي إلى السدرة المنتهى فأوحى إلي في علي بثلاث: أنه إمام المتقين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين إلى جنات النعيم.»

این روایت را ابو نعیم اصفهانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.^۱

سند دوم:

«حدثنا أبو بكر بن إسحاق أنباً محمد بن أيوب أنا عمرو بن الحصين العقيلي أنباً يحيى بن العلاء الرازي ثنا هلال بن أبي حميد عن عبد الله بن أسعد بن زرارة عن أبيه قال قال رسول الله ﷺ أوحى إلي في علي ثلاث أنه سيد المسلمين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين.»

این روایت را حاکم نیشابوری نقل کرده و حکم به صحت سندش داده است.^۲

سند سوم:

«حدثنا محمد بن مسلم بن عبد العزيز الأشعري الأصبهاني حدثنا مجاشع بن عمرو بهمدان سنة ۲۳۵ خمس وثلاثين ومائتين حدثنا عيسى بن سواده الرازي حدثنا هلال بن أبي حميد الوزان عن عبد الله بن عكيم الجهني قال قال رسول الله ﷺ إن الله عز وجل أوحى إلي في علي ثلاثة أشياء ليلة أسرى أنه سيد المؤمنين وإمام

[۱] معرفة الصحابة ج ۳ ص ۱۵۸۷ ح ۴۰۰۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۸ ح ۴۶۶۸ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

المتقین وقائد الغر المحجلین.»

این روایت را طبرانی نقل کرده است.^۱

البته همانطور که گفتیم روایاتی نیز وجود دارد که عبارات «سید المسلمین»، «سید العرب»، «امام المتقین» و «قائد الغر المحجلین» در کلام رسول خدا ﷺ نسبت به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام استفاده شده است که اگرچه سند بعضی از آنها ضعیف است، اما چون تعدد طرق داریم، یکدیگر را تقویت می کنند.

روایت یکم:

سند یکم:

«عبد الجبار بن أحمد بن عبید الله السمسار حدث عن علی بن المثنی الطهوی روی عنه محمد بن المظفر الحافظ أخبرنا عبید الله بن محمد بن عبید الله النجار قال حدثنا محمد بن المظفر حدثنا عبد الجبار بن أحمد بن عبید الله السمسار ببغداد حدثنا علی بن المثنی الطهوی حدثنا زید بن الحباب حدثنا عبد الله بن لهیعة حدثنا جعفر بن ربیعة عن عكرمة عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ... هذا علی بن أبی طالب وصی رسول رب العالمین وإمام المتقین وقائد الغر المحجلین لم أكتبه إلا بهذا الإسناد وبن لهیعة ذاهب الحدیث.»

این روایت را خطیب بغدادی نقل کرده و تنها اشکالی که به سند آن گرفته، متروک بودن عبد الله بن لهیعه است^۲ در حالی که او ثقة است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند، اما حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند.^۳

سند دوم:

«المفضل بن سلم فی عداد المجهولین روی عن سلیمان الأعمش حدیث منکر تفرد بروایتة أهل بخاری

[۱] المعجم الصغير (الروض الدانی) للطبرانی ج ۲ ص ۱۹۲ ح ۱۰۱۲

[۲] تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۱۱۲ ح ۵۸۰۵

[۳] از جمله، محمد ناصر الدین ألبانی می گوید: «قلت: ورجاله ثقات كلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهیعة، ولكن لا بأس به فی الشواهد.» صحیح ابی داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله

أخبرني أبو الوليد الحسن بن محمد بن علي الدربندی أخبرنا محمد بن أحمد بن سليمان الحافظ ببخارى أخبرنا محمد بن نصر بن خلف بن محمد بن إسماعيل قال حدثنا أبو عثمان سعد بن سليمان بن داود الشرعى حدثنا أبو الطيب حاتم بن منصور الحنظلي حدثنا المفضل بن سلم لقيته ببغداد عن الأعمش عن عباية الأسدی عن الاصبغ بن نباتة عن بن عباس قال قال رسول الله ﷺ... هذا علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وامام المتقين وقائد الغر المحجلين إلى جنان رب العالمين ...»^۱

سند سوم:

«أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أناعاصم بن الحسن أنا أبو عمر بن مهدي أنا أبو العباس بن عقدة نا محمد بن أحمد بن الحسن یعنی القطوانى نا خزيمة بن ماهان المروزى ناعيسى بن يونس عن الأعمش عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ... هذا علي بن أبي طالب وصی رسول المسلمين وأمیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین فی جنات النعیم.»^۲

روایت دوم:

«ابوذر از پیامبر ﷺ نقل می کند: پرچم علی امیر المؤمنان و امام روسفیدان، در حوض بر من وارد می شود و می ایستم و دست او را می گیرم و چهره ی او و یارانش سفید است، پس می گویم: با دو چیز گران بها بعد از من چگونه رفتار کردید؟ پس می گویند: بزرگتر آن ها را پیروی کردیم و تصدیقش کردیم و کوچکتر را کمک و یاری کردیم و همراه با ایشان جنگیدیم. پس می گویم: او را برگردانید و از حوض سیرابش کنید. پس از آن می نوشند نوشیدنی که بعد از آن هرگز تشنه نمی شوند و صورت امامشان مانند خورشید فروزان و چهره آنان مثل ماه شب چهارده یا مانند نور های ستاره در آسمان است. این روایت، موضوع است و در سندش راویان مجهول وجود دارد.»^۳

[۱] تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۱۲۲ ح ۷۱۰۶

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۶

[۳] الاکلیء المصنوعة ج ۱ ص ۳۳۸ أخبرنا محمد بن ناصر أنبأنا محمد بن علی بن میمون أنبأنا أبو عبد الله محمد بن علی الحسنی حدثنا القاضی محمد بن عبد الله الجعفی حدثنا الحسين بن محمد بن الفرزدق حدثنا الحسن بن علی بن بزيع حدثنا يحيى بن حسن بن فرات القزاز حدثنا أبو عبد الرحمن المسعودی عن الحارث بن حصيرة عن صخر بن الحكم الفزاري حبان بن الحارث الأزی عن الربيع بن جميل الضبی عن مالك بن ضمرة الرواسی عن أبي ذر مرفوعا: ترد علی الحوض رایة علی أمير المؤمنين

اینکه سند این روایت ضعیف است، بلکه چنین است، اما اینکه سیوطی ادعا کرده که جعلی است، سخن باطلی است؛ زیرا مضمون این روایت با اسناد معتبر و متعددی نقل شده است.

البته از سیوطی انتظاری بیش از این نیست؛ زیرا وی تصریح کرده که از نشانه های اصلی حدیث جعلی این است که روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام باشد^۱!

روایت سوم:

«انس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! آب بریز وضو بگیریم، سپس ایستاد و دو رکعت نماز خواند و سپس فرمود: ای انس! اول کسی که بر تو از این در وارد می شود، امیرمؤمنان و آقای مسلمانان و رهبر رو سفیدان و آخرین اوصیاء است. انس می گوید: گفتم خدایا مرا فردی از یارانش قرار بده و آن را کنمان کردم تا اینکه علی علیه السلام آمد. پس فرمود: ای انس! او چه کسی است؟ گفتم: علی علیه السلام. پس خوشحال ایستاد و او را در بغل گرفت و صورت علی علیه السلام را با صورتش پاک کرد و عرق علی را به صورتش مالید. پس علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شما را دیدم به گونه ای با من رفتار کردی که قبلا با من این گونه رفتار نکرده بودی. فرمود: چه مانعی دارد در حالی که تو از جانب من دین را بیان می کنی و صدایم را به گوششان می رسانی و آنچه از من در آن اختلاف کردند را برای آنان تبیین می کنی.»^۲

وإمام الغر المحجلین فأخوذ بیده فیباض وجهه ووجوه أصحابه فأقول ما خلفتمونی فی الثقلین بعدی فیقولون تبعنا الأكبر وصدقناه ووازرنا الأصغر ونصرناه وقاتلنا معه فأقول ردوه رواه حوضی فیشربون شربة لا یظمئون بعدها أبدا ووجه إمامهم كالشمس الطالعة ووجوههم كالقمر لیللة البدر أو كأضواء نجم فی السماء، موضوع: وإسناده مظلم فیه مجاهیل

[۱] تدرب الراوی ج ۱ ص ۲۷۶ قلت ومن القرائن کون الراوی رافضیا والحدیث فی فضائل أهل البيت

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۸۶ (ح ۴۴۶۵۴) أخبرنا أبو علی المقرئ أن أبو نعیم الحافظ نا محمد بن أحمد بن علی نا محمد بن عثمان بن أبی شیبة نا إبراهیم بن محمد بن میمون نا علی بن عباس عن الحارث بن حصیرة عن القاسم بن جندب عن أنس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا أنس اسكب لی وضوءا ثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا أنس أول من یدخل علیک من هذا الباب أمیر المؤمنین وسید المسلمین وقائد الغر المحجلین وخاتم الوصیین قال أنس قلت اللهم أجعله رجلا من الأنصار وکتمته إذ جاء علی فقال من هذا یا أنس فقلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عن وجهه بوجهه وبسمح عرق علی بوجهه فقال یا رسول الله لقد رأیتک صنعت شیئا ما صنعت بی قبل قال وما یمعنی وأنت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا فیه بعدی

روایت چهارم:

«حدثنا عمر بن أحمد بن عمر القاضي القصباني ثنا علي بن العباس البجلي ثنا أحمد بن يحيى ثنا الحسن بن الحسين ثنا إبراهيم بن يوسف بن أبي اسحاق عن أبيه عن الشعبي قال قال علي قال لي رسول الله عليه الصلاة والسلام مرحبا بسيد المسلمين وإمام المتقين ...»

این روایت را ابو نعیم اصفهانی^۱ و ابن عساکر^۲ با سند معتبر^۳ نقل کرده اند.

روایت پنجم:

«عایشه گوید: علی بن ابی طالب عليه السلام روزی [به خانه ی ما] آمد ، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی او فرمودند: این سید مسلمین است. پس من گفتم: مگر شما سید مسلمین نیستید ای رسول خدا؟! ایشان فرمودند: من خاتم پیامبران و رسول پروردگار عالمیان هستم.»^۴

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش داده است.^۵

[۱] حلیة الأولیاء لابی نعیم الاصبهانی ج ۱ ص ۶۶

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۷۰ (ح ۴۴۵۹۷)

[۳] طبق برنامه ی جوامع الکلم ، تمام رجال سند این روایت ، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز الحسن بن الحسین العرنی که جرح مفسر ندارد و حاکم نیشابوری سند روایتش را صحیح و ابن حجر عسقلانی حسن دانسته اند؛

«أخبرنا علی بن عبد الرحمن بن عیسی ثنا الحسین بن الحکم الجبزی ثنا الحسن بن الحسین العرنی ... عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال ... هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه .» المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۶۴ با سکوت ذهبی

«... قال ثنا الحسن بن الحسین الأنصاری ... عن سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت إنما أنت منذر ولكل قوم هاد وضع صلی الله علیه و آله یدیه علی صدره ...» تفسیر الطبری ج ۱۳ ص ۱۰۸

قال العسقلانی: «والمستغرب ما أخرجه الطبری بإسناد حسن من طریق سعید بن جبیر عن بن عباس قال لما نزلت هذه الآية وضع رسول الله صلی الله علیه و آله یدیه علی صدره ...» فتح الباری ج ۸ ص ۳۷۶

[۴] أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو عبد الله الحسين بن علي بن أحمد المقرئ وأبو البركات يحيى بن الحسن بن الحسين المدائني وأبو بكر محمد وأبو عمرو عثمان ابنا أحمد بن عبيد الله بن درجوع قالوا أنا أبو الحسين بن النقوم نا عيسى بن علي قال قرئ علي أبي الحسن بن نوح وأنا أسمع قيل له حدثكم جعفر بن أحمد العوسجي نا أبو بلال الأشعري نا يعقوب التيمي عن جعفر بن أبي المغيرة عن ابن أبيزى عن عائشة قالت أقبل علي بن أبي طالب يوما فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله هذا سيد المسلمين فقلت ألس سيد المسلمين يا رسول الله فقال أنا خاتم النبيين ورسول رب العالمين

[۵] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۰۵ (ح ۴۴۴۳۵) حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن

روایت ششم:

سند یکم:

حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي ثنا محمد بن معاذ ثنا أبو حفص عمر بن الحسن الراسبي ثنا أبو عوانة عن أبي بشر عن سعيد بن جبير عن عائشة رضی الله عنها أن النبي ﷺ قال أنا سيد ولد آدم وعلى سيد العرب

«عایشه گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: من سید فرزندان آدم ﷺ هستم و علی ﷺ سید عرب است.»
این روایت را حاکم نقل کرده و گفته است که سند این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.^۱

سند دوم:

«عایشه گوید: روزی رسول خدا ﷺ به من فرمودند: سید عرب را به نزد من فرا بخوانید. پس من گفتم: مگر شما سید عرب نیستید ای رسول خدا؟! ایشان فرمودند: من سید فرزندان آدم ﷺ هستم و علی ﷺ سید عرب است.»

این روایت را نیز حاکم در مستدرکش آورده است.^۲

سند سوم:

حاکم نیشابوری شاهد دیگری برای حدیث عایشه از جابر نقل کرده است:
«وله شاهد آخر من حدیث جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ ادعوا لی سید العرب فقالت عائشة رضی الله عنها ألت سید العرب یا رسول الله فقال أنا سید ولد آدم وعلى سید العرب.»^۳

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۵ هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه وفي إسناده عمر بن الحسن وأرجو أنه صدوق ولولا ذلك لحكمت بصحته على شرط الشيخين وله شاهد من حدیث عروة عن عائشة
[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۶ أخبرناه أبو بكر محمد بن جعفر القارئ ببغداد ثنا أحمد بن عبید بن ناصح ثنا الحسين بن علوان عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله ﷺ ادعوا لی سید العرب فقلت یا رسول الله ألت سید العرب قال أنا سید ولد آدم وعلى سید العرب
[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۷

پنجم: حدیث اطاعت

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از علی (ع) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی (ع) سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

این روایت در کتب اهل سنت با دو سند نقل شده است که یکی از آن ها صحیح است.

سند یکم:

«أخبرنا أبو أحمد محمد الشيباني من أصل كتابه ثنا علي بن سعيد بن بشير الرازي بمصر ثنا الحسن بن حماد الحضرمي ثنا يحيى بن يعلى ثنا بسام الصيرفي عن الحسن بن عمرو الفقيمي عن معاوية بن ثعلبة عن أبي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاع عليا فقد أطاعني ومن عصى عليا فقد عصاني هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه»

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.^۱

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا إبراهيم بن سليمان البرنسي ثنا محمد بن إسماعيل ثنا يحيى بن يعلى ثنا بسام الصيرفي عن الحسن بن عمرو الفقيمي عن معاوية بن ثعلبة عن أبي ذر رضي الله عنه قال قال رسول الله ﷺ لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاعك فقد أطاعني ومن عصاك فقد عصاني هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده است.^۲

البانی وهابی، به این حدیث، دو اشکال وارد کرده است:

یکی اینکه یحیی بن یعلی در این حدیث، اسلمی است نه محاربی و دوم اینکه عدالت معاویه بن ثعلبة

مشخص نشده است!

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۴۶۱۷

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۴۶۴۱ با تصحیح حاکم

در حالی که یحیی بن یعلی در این روایت به قرینه ی روایت دوم حاکم که از بخاری نقل کرده است، محاربی است؛ زیرا یحیی بن یعلی محاربی^۱ بر خلاف یحیی بن یعلی اسلمی^۲ از شیوخ بخاری است.

معاویه بن ثعلبه را ابن حبان در شمار ثقات آورده است^۳ و علمای بزرگی مثل حاکم و ذهبی روایتش را تصحیح کرده اند؛ لذا معاویه بن ثعلبه نیز ثقه است و در برنامه ی جوامع الکلم به او رتبه ی مقبول داده شده است.

سند دوم:

«أخبرنا أبو القاسم أيضا أنا ابن مسعدة أنا أبو عمرو عبد الرحمن بن محمد الفارسی أنا ابن عدی نا محمد بن جعفر بن یزید الطبری نا إبراهيم بن سليمان التميمی الكوفی نا عبادة بن زیاد نا عمر بن سعد عن عمر بن عبد الله الثقفی عن أبيه عن جده یعلی بن مرة الثقفی قال سمعت رسول الله ﷺ يقول من أطاع عليا فقد أطاعني ومن عصى عليا فقد عصاني ومن عصاني فقد عصى الله ومن أحب عليا فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله ومن أبغض عليا فقد أبغضني ومن أبغضني فقد أبغض الله لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا كافر أو منافق.»^۴

[۱] تهذیب الکمال ج ۳۲ ص ۴۶-۴۷ رقم ۶۹۴۹ یحیی بن یعلی بن الحارث بن حرب بن جریر بن الحارث المحاربی ... روی عنه : البخاری

[۲] تهذیب الکمال ج ۳۲ ص ۵۰-۵۲ رقم ۶۹۵۱ یحیی بن یعلی الاسلمی القطوانی ... روی عنه : ... (اسم بخاری نیست)

[۳] الثقات ج ۵ ص ۴۱۶ رقم ۵۴۸۰ معاویه بن ثعلبه یروی عن أبي ذر روی عنه أبو الجحاف داود بن أبي عوف

[۴] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۲۷۰ (ح ۴۴۳۲۶)

دلالت حدیث بر ولی امر بودن امیرالمومنین علیه السلام

بخاری در صحیحش در باب تفسیر آیه ی ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱؛ از خدا اطاعت کنید و نیز اطاعت کنید از رسول و والیان امر که از شمایند. ﴿ حدیثی شبیه همین حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند:

« هرکس از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از امیر من اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از امیر من سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»^۲

یعنی طبق این احادیث، حضرت علی علیه السلام امیر از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از مصادیق اولی الامر در قرآن هستند.

[۱] نساء: ۵۹

[۲] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۶۱ ح ۶۷۱۸ آن رسول الله صلی الله علیه و آله قال من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع أمیری فقد أطاعنی ومن عصی أمیری فقد عصانی

ششم: حدیث جدایی

رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام جدا شود، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است.»

این روایت با چهار طریق نقل شده که یکی از آن‌ها معتبر است و در مجموع نیز بکدیگر را تقویت می‌کنند.

سند یکم:

«حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا بن نمير قثنا عامر بن السبط قال حدثني أبو الجحاف عن معاوية بن ثعلبة عن أبي ذر قال قال رسول الله ﷺ يا علي انه من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقني»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و محقق کتاب، وصی الله بن محمد عباس، هیچ راهی برای تضعیف سند این روایت پیدا نکرده است جز اینکه توثیق معاویة بن ثعلبة را ذکر نکرده و در نهایت در مورد این روایت، نظرش را نگفته است^۱!

حاکم نیشابوری نیز این روایت را با همین سند نقل کرده و حکم به صحت سندش داده و برنامه‌ی جوامع الکلم نیز سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است.^۲

هیثمی^۳ و شوکانی^۴ نیز آن را از بزار نقل کرده و همه‌ی رجال سندش را ثقه دانسته اند.

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۰۴-۷۰۵ ح ۹۶۲ مجموع دو جلد، با تحقیق وصی الله بن محمد عباس
 [۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۳ ح ۴۶۲۴ قال الحاکم: صحیح الإسناد ولم یخرجاه / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی متابعات والشواهد / حدثنا أبو العباس محمد بن أحمد بن یعقوب ثنا الحسن بن علی بن عفان العامری ثنا عبد الله بن عمیر ثنا عامر بن السمط عن أبي الجحاف داود بن أبي عوف عن معاوية بن ثعلبة عن أبي ذر رضی الله عنه قال قال النبی ﷺ يا علي من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك يا علي فقد فارقتي صحیح الإسناد ولم یخرجاه
 و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۳ وأخبرني أبو سعيد النخعی ثنا عبدان الأهوازی ثنا محمد بن عبد الله بن نمیر أنا عامر بن السری عن أبي الجحاف عن معاوية بن ثعلبة عن أبي ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله ﷺ لعلي من فارقتي فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقتي

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۵ قال الهيثمی: رواه البزار ورجاله ثقات

[۴] در السحابة، ص ۲۲۶ رقم ۱۱۷ پی دی اف / قال الشوکانی: وأخرج البزار بإسناد رجاله ثقات

سند دوم:

همین روایت را طبرانی از طریق عبدالله بن عمر از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

«حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا أحمد بن صبيح الأسدی ثنا يحيى بن يعلى عن عمران بن عمار عن أبي إدريس حدثني مجاهد عن بن عمر رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ قال من فارق عليا فارقني ومن فارقني فارق الله.»^۱

سند سوم:

طبرانی با سندش از بریده روایت کرده است که گفت:

«... رسول خدا ﷺ خشمگین از خانه خارج شده و فرمود: چرا گروهی می خواهند از علی ﷺ بدگویی کنند؟ منظورشان چیست؟ هرکس که از علی ﷺ بدگویی کند، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی ﷺ جدا شود از من جدا شده است، علی ﷺ از من است و من از اویم...»^۲

سند چهارم:

ذهبی طریق دیگری از این روایت را از ابو هریره به نقل از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

«رزین الكوفی الأعمی عن أبي هريرة قاله الأزدي روی عنه حبيب بن ثابت ثم ساق له الأزدي حديثنا باطلا عن أبي هريرة - مرفوعا من فارقني فارق الله ومن فارق عليا فقد فارقني ومن تولاه فقد تولاني الحديث»^۳

[۱] المعجم الكبير ج ۱۲ ص ۴۲۳ ح ۱۳۵۵۹

[۲] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن منصور الحارثی قال نا أبي قال نا حسين الأشقر قال نا زيد بن أبي الحسن قال ثنا أبو عامر المری عن أبي إسحاق عن بن بریده عن أبيه قال ... ورسول الله ﷺ يسمع الكلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ينتقصون عليا من ينتقص عليا فقد انتقصني ومن فارق عليا فقد فارقني إن عليا مني وأنا منه ..

[۳] میزان الاعتدال فی نقد الرجال للذهبی ج ۳ ص ۷۵ رقم ۲۷۸۲

دلالت حدیث بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود و اطاعت نکند، در حقیقت از پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند جدا شده است.

دهلوی نیز در تصریح می کند که این حدیث دلالت بر خلافت امیرالمومنین علیه السلام دارد:

«اما آنکه خلافت حضرت مرتضی منعقد شد، پس از این جهت که آن حضرت صلی الله علیه و آله نهی کردند از مفارقت حضرت مرتضی علیه السلام؛

أخرج الحاكم عن أبي ذر قال قال النبي صلی الله علیه و آله: يا علي من فارقني فقد فارق الله ومن فارقك يا علي فقد فارقني.»^۱

و به این ترتیب تکلیف کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر امیرمؤمنان علیه السلام ایستادند و مسیر دیگری را انتخاب کردند، روشن می شود.

[۱] إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، ج ۴ ص ۴۲۷-۴۲۸ بی دی اف

هفتم: احادیث خلافت

در روایات متعددی صریحا به خلافت امیر المومنین علیه السلام با لفظ خلیفه اشاره شده است که تعدادی از آن ها را ذکر می کنیم.

روایت یکم:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمودند: تو به من به منزله ی هارون برای موسی علیهما السلام هستی، بجز اینکه پیامبر نیستی و سزاوار نیست که من بروم بجز اینکه تو خلیفه ی من در میان تمام مؤمنین بعد از من باشی.»^۱
این روایت را ابن ابی عاصم نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم^۲، الألبانی^۳ و باسم بن فیصل الجوابره^۴ سندش را حسن دانسته اند.

«بعدی» در این حدیث، یعنی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا آن حضرت صحابه را با خود به جنگ بردند و در واقع امام علی علیه السلام خلیفه بر آنها نبود، در حالی که حدیث، خلافت بر همه ی مومنان را مطرح می کند؛ یعنی یا هیچکدام از صحابه مومن نبوده اند و فقط زن و بچه ها مومن بودند و یا اینکه صحابه مومن بوده اند، ولی از رفتن به جنگ تخلف کردند!

در ضمن، معنی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله بفرماید تا وقتی من سفر هستم، هیچ پیامبری نیست!! و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره به بعد از رحلت خویش داشته اند، پس تمامی خصوصیات حضرت هارون علیه السلام جز نبوت برای حضرت امیرالمومنین علیه السلام، ثابت می گردد.

[۱] ثنا محمد بن المثنی حدیثنا یحیی بن حماد عن ابي عوانة عن یحیی بن سلیم ابي بلج عن عمرو بن میمون عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنك لست نبیا إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی فی کل مؤمن من بعدی

[۲] السنة لابن ابي عاصم ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا یحیی بن سلیم الفزاری وهو صدوق حسن الحدیث

[۳] السنة لابن ابي عاصم ومعها ظلال الجنة للألبانی، ج ۲ ص ۵۶۵ ح ۱۱۸۸ سایت شامله؛ قال الألبانی: إسناده حسن

[۴] السنة لابن ابی عاصم با تحقیق باسم بن فیصل الجوابره - ج ۱ ص ۷۹۹-۸۰۰ ح ۱۲۲۲ (پی دی اف) قال المحقق: إسناده

روایت دوم:

«زید بن ثابت از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمودند: من در میان شما دو خلیفه وجانشین می گذارم، کتاب خدا؛ که همچون ریسمانی از آسمان تا زمین امتداد یافته است، و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر، به من ملحق شوند.»^۱

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیثمی سندش را نیکو^۲ و وصی الله بن محمد عباس حسن لغیره دانسته است.^۳

طبرانی نیز همین روایت را نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است.^۴

حافظ بوصیری نیز همه ی رجال سند این روایت را ثقه دانسته^۵ و البانی حکم به صحت حدیث کرده است.^۶

روایت سوم:

آن گاه که آیه ی ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۷﴾ نازل شد و پیامبر ﷺ مأمور به اعلان رسمی دعوت شدند، خویشاوندان خود را در خانه حضرت ابوطالب رضی الله عنه جمع نموده، آنان را به اسلام دعوت کرده و فرمودند: «کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر، وزیر و جانشین من بشود؟» هیچ کس بجز امیرالمؤمنین رضی الله عنه پاسخ نداد تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از دو بار تکرار این سخن، فرمودند: علی رضی الله عنه برادر، وزیر، وصی و جانشین من است.

این واقعه که اسناد معتبری دارد، با عبارات مختلفی روایت شده است:

[۱] حدثنا عبد الله قال حدثني أبي حدثنا اسود بن عامر نا شريك عن الركين عن القاسم بن حسان عن زيد بن ثابت قال قال رسول الله ﷺ إني تارك فيكم خليفين كتاب الله جبل ممدود ما بين السماء والأرض أو ما بين السماء والأرض وعترتي أهل بيتي وانهما لن يتفرقا حتى يردا على الحوض

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۳ قال الهيثمي: رواه أحمد وإسناده جيد

[۳] فضائل الصحابة لابن حنبل ص ۷۴۷ ح ۱۰۳۲ مجموع دو جلد، قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن لغیره

[۴] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۷۰ قال الهيثمي: رواه الطبرانی فی الكبير ورجاله ثقات

[۵] اتحاف الخيرة، ج ۶ ص ۳۲۹ ح ۵۹۵۰ سایت شامله قال الحافظ البوصیری: هذا إسناده رواه ثقات / بر مبنای

[۶] صحيح الجامع الصغير وزيدته، ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۲۴۵۷ قال الألبانی: صحيح

[۷] شعراء: ۲۱۴

یکم: خلیفتی فی اهلی

سند اول:

«علی علیه السلام فرمود: هنگامی که آیه ی ﴿و خویشاوندان نزدیکت را انذار کن﴾ نازل شد ، پیامبر صلی الله علیه و آله از خویشاوندانش سی نفر را جمع کرد ، پس خوردند و نوشیدند ، سپس به آن ها فرمود: چه کسی قرض و وعده های من را ادا می کند تا همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهل من باشد ؟ مردی که شریک (راوی) اسمش را نبرد ، گفت: ای رسول خدا ، بخشنده گی و کرم شما وسیع است ، چه کسی این را انجام می دهد ؟ او گفت من و دیگری گفت من . راوی می گوید و آن را به اهل بیتش عرضه کرد و علی علیه السلام فرمود : من.»^۱

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن^۲ و هیثمی^۳ و شوکانی^۴ نیکو دانسته اند..

طبری نیز این روایت را نقل کرده و محمود محمد شاکر سندش را صحیح دانسته است.^۵

سند دوم:

«عبد الله بن حارث می گوید : علی علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه ﴿و انذر عشیرتک الاقرین ؛ خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: پای گوسفند همراه با یک پیمانانه گندم را غذا درست کن . و نزد ما دو ظرف بود که دوغ در آن بود و به من فرمود : این دو را پر از دوغ کن . گوید : انجام دادم . سپس به من فرمود : بنی هاشم را دعوت کن . گوید : آن ها را که در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أسود بن عامر ثنا شريك عن الأعمش عن المنهال عن عباد بن عبد الله الأسدی عن علی رضی الله عنه قال لما نزلت هذه الآية (و انذر عشیرتک الاقرین) قال جمع النبی صلی الله علیه و آله من أهل بيته فاجتمع ثلاثون فأكلوا وشربوا قال فقال لهم من يضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خلیفتي من أهلي فقال رجل لم يسمه شريك يا رسول الله أنت كنت بحرا من يقوم بهذا قال ثم قال الآخر قال فعرض ذلك علی أهل بيته فقال علی رضی الله عنه انا

[۲] مسند احمد بن حنبل ، ج ۱ ص ۵۴۵ ح ۸۸۳ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاکر: إسناده حسن

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۳ قال الهیثمی: رواه أحمد وإسناده جيد

[۴] در السحابة ، ص ۲۱۳ ح ۷۲ قال الشوکانی : وأخرج احمد بإسناد جيد

[۵] تهذيب الآثار مسند علی ج ۳ ص ۶۰-۶۱ قال محمود محمد شاکر : وهذا خبر عندنا صحیح سنده

بودند دعوت کردم . گوید : در بین آن ها ده نفر بودند که هر یک به تنهایی یک گوسفند با خورشتش را می خورد . و فرمود : وقتی ظرف را آوردند رسول خدا ﷺ از بالای ظرف برداشت ، سپس به آنها فرمود : بخورید و خوردند تا این که سیر شدند و آن ظرف همانطور بود و جز مقدار کمی از آن کم نشده بود . سپس ظرف های دوغ را آوردم و نوشیدند تا اینکه سیراب شدند و بسیاری از آن زیاد آمد و هنگامی که فارغ شدند ، رسول خدا ﷺ خواست سخن بگوید که آن ها در سخن پیش دستی کردند و گفتند مثل امروز سحر ندیده بودیم و رسول خدا ﷺ ساکت شد .

سپس به من فرمود: پای گوسفندی همراه با یک پیمانۀ گندم را غذا درست کن و آن ها را دعوت کرد و خوردند و نوشیدند و در سخن پیش دستی کردند و مانند سخن اولشان گفتند و رسول خدا ﷺ ساکت شد .

فرمود: پای گوسفند همراه با یک پیمانۀ گندم را غذا درست کن و درست کردم و آن را جمع کرد و هنگامی که خوردند و نوشیدند ، رسول خدا ﷺ در سخن پیش دستی کرد و فرمود: کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین من در خانواده ام می باشد ؟ گوید: ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ، ساکت شد . گوید: و من به خاطر سن عباس ساکت شدم . سپس بار دیگر فرمود و عباس ساکت شد و هنگامی که آن را دیدم ، گفتم: من ای رسول خدا ﷺ ! فرمود : تو .^۱

[۱] حدثنا أبي ، ثنا الحسين بن عيسى بن ميسرة الحارثي ، ثنا عبد الله بن عبد القدوس ، ثنا الاعمش بن عمرو ، عن عبد الله بن الحارث قال : قال علي : لما نزلت هذه الآية وانذر عشيرتک الاقربین قال لي رسول الله - ﷺ - اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام وعندنا اناء يكون فيه لبنا فقال لي : املاه لبنا ، قال : ففعلت ثم قال لي ، ادع بني هاشم قال : فدعوتهم وانهم يومئذ لاربعين رجل أو اربعين ورجل ، قال : وفيهم عشرة كلهم يأكل الجذعة بادامها قال : فلما اتوا بالقصة قال : اخذ رسول الله - ﷺ - من ذروتها ثم قال لهم : كلوا فاكلوا حتى شبعوا وهي كهيئتها لم يبرزتوا منها الا يسيرا قال : ثم اتيتهم بالاناء فشربوا حتى رووا قال : وفضل فضل ، فلما فراغوا اراد رسول الله - ﷺ - ان يتكلم فبدروه بالكلام ، فقالوا : ما راينا كاليوم في السحر قال : فسكت رسول الله - ﷺ - ثم قال لي : اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام قال : فدعاهم فلما اكلوا وشربوا قال : فبدروه ثم قالوا : مثل مقالتهم الاولى قال : فسكت رسول الله ﷺ قال : اصنع لي رجل شاة بصاع من طعام فصنعت ، قال : فجمعهم فلما اكلوا وشربوا بدرهم رسول الله - ﷺ - الكلام ، فقال : ايكم يقضى ، عنى ديني ، وبكون خليفتي في اهلي ؟ قال : فسكتوا وسكت العباس خشية ان يحيط ذلك بماله قال : وسكت انا لسن العباس ثم قالها مرة اخرى فسكت العباس فلما رايت ذلك ، قلت : انا يا رسول الله فقال : انت .

این روایت را ابن ابی حاتم در تفسیرش^۱ با سند معتبر^۲ نقل کرده است.

ضمن اینکه خود ابن ابی حاتم در مقدمه‌ی تفسیرش التزام داده است که تنها روایات معتبر را نقل کند.^۳

اگر چه در ظاهر به نظر می‌رسد که این عبارت دال بر خلافت در میان اهل است، ولی به قرینه‌ی صدر و ذیل حدیث که درباره‌ی امر رسالت است، فهمیده می‌شود که خلافت آن حضرت نیز در شأن رسالت و در مورد همه‌ی مسلمین است.

[۱] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۹ ص ۲۸۲۶ ح ۱۶۰۱۵

[۲] طبق برنامه‌ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت، ثقه یا صدوق حسن الحدیث هستند بجز عبد الله بن عبد القدوس که علمایی مثل ابن حبان، ترمذی و بخاری توثیقش کرده‌اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵
لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی، او را صدوق دانسته است.
تقریب التهذیب ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶ «عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أيضا یخطی من التاسعة خت ت»

[۳] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۱ ص ۱ «سالنی جماعه من اخوانی اخراج تفسیر القرآن مختصرا باصح الاسانید ... فتحریت اخراج ذلک باصح الاخبار اسنادا، واشبهها متنا، فاذا وجدت التفسیر عن رسول الله ﷺ - لم اذكر معه احدا من الصحابة ممن اتى بمثل ذلک، واذا وجدت عن الصحابة فان كانوا متفقین ذکرته عن اعلاهم درجة باصح الاسانید، وسمیت موافقیهم بحذف الاسناد.»
ترجمه: «گروهی از برادرانم از من تألیف تفسیر قرآن به صورت مختصر با صحیح‌ترین اسناد را خواستند ... پس من، صحیح‌ترین اخبار را از جهت سند و متن انتخاب کردم. پس اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی در تفسیر دیدم و صحابه نیز سخنی داشته‌اند، سخن پیامبر (ص) را ترجیح دادم و اگر از صحابه سخنی در تفسیر نقل کردم، صحیح‌ترین آن را از جهت رتبه و درجه نقل کردم و نام موافقان آن را با حذف سند آورده‌ام.»

دوم: اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا

سند یکم:

«از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿و انذر عشیرتک الاقربین﴾ و خویشاوندان نزدیکت را هشدار بده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردید، آن حضرت مرا طلبید و فرمود: ای علی، خدای بزرگ به من دستور داده که خویشاوندان نزدیکت را بیم ده ... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز سخن کرده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام آورده باشد، من برای شما خوبی دنیا و آخرت آورده ام و خدا به من دستور داده تا شما را بدان دعوت کنم. اینک کدامیک از شما است که مرا در این ماموریت کمک کند تا به پاداش آن، برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ در اینجا بود که آنها سرباز زده و من که از همه آنها کم سن و سال تر و کم دیدتر و شکم بزرگتر، و ساق پایم نازکتر از همه بود، گفتم: ای پیامبر خدا! من کمک کار شما در این ماموریت خواهم بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله (که چنان دید) گردنم را گرفت و فرمود: براستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما و شما از او شنوائی داشته باشید و پیروی اش کنید. و آن گروه برخاسته در حالی که می خندیدند، به ابو طالب علیه السلام گفتند: تو را مامور کرد تا از پسر تنوائی داشته باشی و از او اطاعت کنی.»

این روایت را طبری در تاریخش نقل کرده است.^۱

طبری همچنین در مسند علی علیه السلام نیز همین روایت را مختصراً چنین نقل کرده است:

«ابن عباس از علی علیه السلام نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای فرزندان عبدالمطلب! من برای

[۱] تاریخ الطبری ج ۱ ص ۵۴۲-۵۴۳ حدیث ابن حمید قال حدثنا سلمة قال حدثني محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب عن عبد الله بن عباس عن علي بن أبي طالب قال لما نزلت هذه الآية علي رسول الله وأنذر عشيرتک الاقربین دعانی رسول الله فقال لی یا علی إن الله أمرنی أن أنذر عشیرتی الاقربین ... ثم تكلم رسول الله فقال یا بنی عبد المطلب انی والله ما أعلم شابا فی العرب جاء قومه بأفضل مما قد جئتكم به انی قد جئتكم بخیر دنیا والاخرة وقد أمرنی الله تعالی أدعوكم إليه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی و خلیفتی فیکم قال فأججم القوم عنها جمیعا وقلت وانی لأحدثهم سنا وأمرصهم عینا وأعظمهم بطنا وأحمشهم ساقا أنا یا نبی الله اکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی ثم قال إن هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک و تطیع

شما خیر دنیا و آخرت را آورده ام و خداوند به من دستور داده است تا شما را به سوی او دعوت کنم ، پس کدامیک از شما مرا در این امر یاری می کند تا برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما گردد؟

(علی علیه السلام میفرماید:) آنها از قبول این سخن سر باز زدند و من گفتم : ای پیامبر خدا ! من شما را در این امر یاری خواهم نمود . پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر گردن من نهاد و فرمود : این ، برادر ، وصی و خلیفه من در میان شما می باشد ، پس حرف او را بشنوید و از او اطاعت نمایید. ^۱

جالب است که همین محمد بن جریر طبری همین روایت را با همین سند در تفسیرش آورده، ولی در آن دست برده شده است و قسمت های مهمش (وصی و خلیفتی) را سانسور کرده اند، ولی شاهد بر مدعا (فاسمعوا له و اطیعوا) را باقی گذاشته اند :

«حدثنا بن حمید قال ثنا جریر عن عمرو أنه کان یقرأ وأنذر عشیرتک الأقربین ورهطک المخلصین قال ثنا سلمة قال ثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی بن أبی طالب لما نزلت هذه الآية علی رسول الله وأنذر عشیرتک الأقربین دعانی رسول الله ... فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی وکذا وکذا قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت وإنی لأحدثهم سنا وأرمصهم عینا وأعظمهم بطنا وأخمشهم ساقا أنا یا نبی الله أکون وزیرک فأخذ برقبتی ثم قال **إن هذا أخی وکذا وکذا فاسمعوا له واطیعوا** قال فقام القوم یضحکون ویقولون لأبی طالب قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع» ^۲

سند این روایت نیز معتبر است ^۳ و صراحتا خلافت منصوب امیرالمومنین علیه السلام را بیان می کند.

[۱] تهذیب الآثار مسند علی للطبری ج ۳ ص ۶۲ حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمة بن الفضل قال حدثنی محمد بن إسحاق عن عبد الغفار بن القاسم عن المنهال بن عمرو عن عبد الله ابن الحارث ابن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب عن عبد الله بن عباس عن علی ابن أبی طالب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یا بنی عبد المطلب انی قد جنتکم بخیر دنیا و الآخرة وقد أمرنی الله أن أدعوکم إلیه فأیکم یؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصی و خلیفتی فیکم قال فأحجم القوم عنها جمیعا وقلت أنا یا نبی الله أکون وزیرک علیه فأخذ برقبتی وقال هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له واطیعوا

[۲] تفسیر الطبری ج ۱۹ ص ۱۲۱-۱۲۲

[۳] **بررسی سند روایت:**

محمد بن حمید التمیمی: وثاقتش را در ادامه ذکر می کنیم

سلمة بن الفضل الأنصاری: صدوق / ابن إسحاق القرشی: صدوق

عبد الغفار بن القاسم النجاری: در مورد وثاقتش در ادامه صحبت خواهیم کرد
 المنهال بن عمرو الأسدی: ثقة / عبد الله بن الحارث الهاشمی: ثقة
 عبد الله بن العباس القرشی: صحابی / علی بن ابی طالب الهاشمی: صحابی
 طبق برنامه ی جوامع الکلم، اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید و عبد الغفار بن القاسم است و به هر دو درجه ی متروک
 الحدیث داده شده است، ولی هر دو توثیق دارند؛

توثیق محمد بن حمید الرازی

جمال الدین میری در شرح حال او می نویسد:

«روی عنه : أبو داود ، والترمذی ، وابن ماجة ... وقال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبی يقول : لا يزال بالری علم مادام
 محمد بن حمید حیا. قال عبد الله : حيث قدم علينا محمد بن حمید كان أبی بالعکسر . فلما خرج قدم أبی وجعل أصحابه يسألونه
 عن ابن حمید ، فقال لی : ما لهؤلاء يسألونی عن ابن حمید . قلت : قدم هاهنا فحدثهم بأحاديث لا يعرفونها . قال لی : كتبت عنه
 ؟ قلت : نعم كتبت عنه جزءا . قال : اعرض علی ، فعرضتها عليه ، فقال : أما حدیثه عن ابن المبارک وجریر فهو صحیح ، وأما
 حدیثه عن أهل الری فهو أعلم. وقال أبو قریش محمد بن جمعة بن خلف الحافظ : قلت لمحمد بن یحیی الذهلی : ما تقول فی
 محمد بن حمید ؟ قال : ألا ترانی هو ذا أحدث عنه. قال : وکنت فی مجلس أبی بکر الصاغانی محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا
 محمد بن حمید. فقلت : تحدث عن ابن حمید ؟ فقال : ومالی لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ویحیی بن معین .
 وقال أبو بکر بن أبی خیثمة : سئل یحیی بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال : ثقة لیس به بأس ، رازی کیس. وقال علی
 بن الحسن بن الجنید الرازی : سمعت یحیی ابن معین یقول : ابن حمید ثقة ، وهذه الاحادیث التي یحدث بها لیس هو من قبله
 ، إنما هو من قبل الشیوخ الذین یحدث عنهم. وقال أبو العباس بن سعید : سمعت جعفر بن أبی عثمان الطیالسی یقول : ابن حمید
 ثقة ، کتب عنه یحیی وروی عنه من یقول فيه هو أكبر منهم. وقال یحیی بن أحمد بن زیاد : ذکر محمد بن حمید عند یحیی بن
 معین فقال : لیس به بأس.»

ترجمه: «ابو داود ، ترمذی ، ابن ماجه و... از او روایت نقل کرده اند . عبد الله بن احمد بن حنبل گفت: از پدرم شنیدم که می
 گفت: مادامی که محمد بن حمید زنده بود ، علم نیز در ری زنده بود . عبد الله می گوید: هنگامی که محمد بن حمید به نزد ما آمد
 ، پدرم در لشکر بود و هنگامی آمد که او رفته بود و دید که اصحابش درباره ی ابن حمید از او سؤال می کنند ، پس به من گفت:
 این ها چرا درباره ی ابن حمید سؤال می کنند؟ گفتم: او اینجا آمد و برای آنها احادیثی را نقل کرد که نمی شناختند . پدرم به من
 گفت: آیا از او حدیث نوشتی؟ گفتم: آری ، یک جلد از او حدیث نوشتیم. گفت: بر من عرضه کن و من چنین کردم. پس گفت:
 حدیثش از ابن مبارک و جریر صحیح است ، اما حدیثش از اهل ری را خودش داناتر است.

و حافظ ابوقریش گفت: به محمد بن یحیی الذهلی گفتم: در مورد محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت: آیا مرا نمی بینی که دارم
 از او حدیث نقل می کنم؟! گفت: در مجلس ابوبکر صاغانی محمد بن اسحاق بودم که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حمید .
 پس من گفتم: آیا از ابن حمید حدیث نقل می کنی؟ وی گفت: چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد بن حنبل و یحیی بن
 معین از او حدیث نقل کرده اند .

و ابوبکر بن ابی خیثمه گفته است: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی سؤال شد ، پس گفت: ثقة است و اشکالی
 بر وی نیست ، رازی و دانا است. و علی بن حسین بن جنید رازی گفته است: از یحیی بن معین شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقة
 است ، و این احادیث جعلی که نقل کرده است ، از جانب خودش نیست بلکه از جانب شیوخش است که او از آنها نقل کرده است.

و ابو العباس بن سعید گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می گفت: ابن حمید ثقه است و یحیی از او نوشته و از او روایت کرده که می گوید: او از آن ها بزرگ تر بوده است. و یحیی بن احمد بن زیاد گفته است: در نزد یحیی بن معین از محمد بن حمید یاد شد؛ پس گفت: اشکالی به او نیست.»

تهذیب الکمال ج ۲۵ ص ۹۹-۱۰۲ رقم ۵۱۶۷

طبق نقل ابن حجر، یحیی بن معین، ابن حمید را در حد و اندازه های ابن ابی شیبه می دانسته است: «وقال فضلك الرازی سألت بن معین عن محمد بن حمید الرازی فقال ثقة وسألته عن عثمان بن أبی شیبة فقال ثقة فقلت من أحب إليك بن حمید أو عثمان فقال ثقتین امینین مأمونین.» **ترجمه:** «فضلک رازی گفت: از یحیی بن معین درباره ی محمد بن حمید رازی پرسیدم، گفت: ثقه است. و از او درباره ی عثمان بن ابی شیبه نیز پرسیدم، گفت: ثقه است. گفتم: چه کسی در نزد تو دوست داشتنی تر است؟ ابن حمید یا عثمان؟ گفت: هر دو ثقه، و امین و مأمون هستند.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۱۳۶ ابو عیسی ترمذی چندین حدیث از او نقل کرده و آن را معتبر دانسته است؛

«حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا ... عن أم سلمة قالت كان أحب الثياب إلى النبي ﷺ القميص قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب.» سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۳۷ ح ۱۷۶۲

هیثمی نیز به وثاقت ابن حمید تصریح کرده است؛

«وفی إسناد البزار محمد بن حمید الرازی وهو ثقة وفیه خلاف وبقیة رجاله وثقوا.» **ترجمه:** «و در إسناد بزار، محمد بن حمید رازی وجود دارد که ثقه است و در موردش اختلاف شده است و بقیه ی رجالش توثیق شده اند.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۰ احمد محمد شاکر در تحقیق تفسیر طبری، او را در چند جا توثیق کرده است:

«فإن ابن حمید - شیخ الطبری - هو: محمد بن حمید الرازی، سبق توثیقه: ۲۰۲۸، ۲۲۵۳.» تفسیر الطبری جامع البیان ت شاکر، ج ۳ ص ۴۸۵ ح ۲۹۱۸

توثیق عبد الغفار بن القاسم

شعبه که شاگردش بود، ستایشش کرده و گفته است: حافظ تر از او کسی را ندیدم و به علم و رجال عنایت داشت؛ ابن عدی گفته است: احادیث صالحی دارد و ابن عقده نیز ستایشش کرده، به طوری که از حدش گذرانده بود.

اما چون احادیثی مانند بلایای عثمان نقل می کرد که به مذاق علمای اهل سنت خوش نمی آمد، حدیث او را ترک و تضعیفش کردند، به طوری که احمد بن حنبل نیز تصریح کرده است که تضعیف او از جهت اعتقاد او بود نه به جهت حدیثش.

«عبد الغفار بن القاسم أبو مریم الأنصاری کوفی ... حدثنا عبد الله بن أحمد ... قال وسمعت أبی یقول كان أبو عبیدة إذا حدثنا عن أبی مریم یصیح الناس یقولون لا نریده. قال أبو عبد الله ذکر أبو عبیدة فی تصنیفه عن أبی مریم فکانوا یضجون إذا قال أبو مریم وتبسم أبو عبد الله قلت لأبی عبد الله أبو مریم من این جاء ضعفه من قبل رأیه أو من قبل حدیثه قال من قبل رأیه ثم قال وقد حدث بلایا فی عثمان أحادیث سوء. وبلغنی عن أبی داود السجستانی أنه قال قلت لأحمد بن حنبل عمیر بن سعید قال لا أعلم به بأسا فقلت له فإن أبا مریم قال یسلنی عن عمیر الکذاب قال وکان أبو مریم عالما بالمشایخ فقال لأحمد حتی یكون أبو مریم ثقة کان یحدث بلایا فی عثمان وکان یشرب حتی یبول فی ثیابه.» **ترجمه:** «ابو عبد الله گفت: ابو عبیده در تصنیفش از ابو مریم یاد کرد؛ پس مردم ضجه می زدند هنگامی که گفت: ابو مریم و ابو عبد الله تبسم کرد. به ابو عبد الله گفتم: ضعف او از کجا آمده است؟ از جانب اعتقادش یا از جهت حدیثش؟ گفت: از جهت اعتقادش؛ سپس گفت: او احادیث بدی در مورد بلایای عثمان نقل کرده است. و از ابو داود سجستانی به من خبر رسید که او گفت: به احمد بن حنبل گفتم: عمیر بن سعید؟ گفت: اشکالی در او نمی

سند دوم:

«عبد بن عبد الله از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که فرمود: هنگامی که ﷺ و آنذر عشیرتک الأقریین. شعراء: ۲۱۴ ﴿ نازل شد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی با پای گوسفند همراه با یک پیمانہ گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و پیاله به اندازه سیراب شدن یک نفر بود و انجام دادم پس رسول خدا ص به من فرمود: ای علی، بن هاشم را جمع کن و آن ها در آن زمان ۴۰ یا ۴۱ نفر بودند و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غذا را فراخواند و بین آن ها قرار داد و خوردند تا سیر شدند و بعضی از آن ها بودند که گوسفندی را با خورشش می خوردند؛ سپس پیاله را گرفتند و خوردند تا سیراب شدند و اکثر آن ماند و یکی از آنان گفت: مثل امروز سحر ندیده بودیم.

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانہ گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم و آن ها را جمع کرد و مانند دفعه اول خوردند و نوشیدند و از آن زیاد ماند و یکی از

دائم . پس به او گفتیم: ابو مریم گفت: در رابطه با عمیر دروغگو از من سوال می کرد. گفت: ابو مریم عالم به مشایخ است. پس احمد گفت: حتی ابو مریم تقه می شود؛ در مورد بلایای عثمان حدیث می کرد و آنقدر می نوشید تا اینکه در لباسش بول می کرد.»

ضعفاء العقیلى ج ۳ ص ۱۰۰ رقم ۱۰۷۵

«وَأما أبو مریم فاسمه عبد الغفار وكان لشعبة فيه رأى وتعلم منه زعموا توقيف الرجال ثم ظهر منه رأى ردء فى الرضى فترك حديثه وسمعت أحمد بن محمد بن سعيد [ابن عقده] يثنى على أبي مریم ويطريه وتجاوز الحد فى مدحه حتى قال لو انتشر علم أبي مریم وخرج حديثه لم يحتج الناس إلى شعبة وابن سعيد حيث مال هذا الميل الشديد إنما كان لإفراطه فى التشيع ولعبد الغفار بن القاسم أحاديث صالحة وفى حديثه ما لا يتابع عليه وكان غالبا فى التشيع وقد روى عنه شعبة حديثين ويكتب حديثه مع ضعفه.»

ترجمه: «و اما ابو مریم اسمش عبد الغفار بود و شعبه در مورد او اعتقادی داشت و از او حدیث یاد گرفت: گمان کردند که رجال را توقیف کرده است؛ سپس از او اعتقاد ردی در رفض ظاهر گشت؛ پس حدیثش را ترک کرد و از ابن عقده شنیدم که ابو مریم را ستایش می کرد و در مدحش از حد تجاوز کرد تا اینکه گفت: اگر علم ابو مریم منتشر شود و حدیثش نقل شود، مردم به شعبه احتجاج نمی کنند و ابن میل شدید ابن سعید (ابن عقده) به ابو مریم تنها به خاطر افراطش در تشیع است. و برای عبد الغفار بن قاسم احادیث صالحی است و در حدیثش چیزهایی است که تبعیت نمی شود و او غالیا در تشیع بود و شعبه دو حدیث از او روایت کرده است و حدیثش با وجود ضعفش نوشته می شود.» الکامل فى ضعفاء الرجال ج ۵ ص ۳۲۷ رقم ۱۴۷۹

«وقال شعبة لم ار احفظ منه قال أبو داود وغلط فى امره شعبة وقال الدارقطنى متروك وهو شيخ شعبة اثنى عليه شعبة.» ترجمه: «شعبه گفت: باحافظه تر از او کسی را ندیدم و شعبه در مورد او دچار اشتباه شد و دارقطنی گفته: او متروک است و او شیخ شعبه است و شعبه او را ستوده است.» لسان المیزان ج ۴ ص ۴۲

آنان گفت: مانند امروز سحر ندیده بودیم.

حضرت برای بار سوم فرمود: ای علی، با پای گوسفند همراه با یک پیمانه گندم غذایی درست کن و پیاله ای دوغ آماده کن و انجام دادم. پس رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، بنی هاشم را جمع کن و جمع کردم و خوردند و نوشیدند. رسول خدا ﷺ در سخن پیش دستی کرد و فرمود: کدام یک از شما از جانب من قرضم را پرداخت می کند و جانشین و وصی من می باشد؟ گوید: ساکت شدند و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و بار دیگر سخنش را تکرار کرد و عباس از ترس این که به مالش دسترسی پیدا کند ساکت شد و برای بار سوم تکرار کرد و من ... گفتیم: من ای رسول خدا. فرمود: ای علی، تو هستی ای علی؛ تو هستی.^۱

این روایت را ابن عساکر^۲ با سند حسن^۳ نقل کرده است.

[۱] آخرین ابو البرکات عمر بن ابراهیم الزیدی العلوی بالكوفة، أنا أبو الفرج محمد بن أحمد بن علان الشاهد، أنا محمد بن جعفر بن محمد بن الحسين، أنا أبو عبد الله محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی، نا عباد بن یعقوب، نا عبد الله بن عبد القدوس، عن الأعمش، عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله، عن علی بن أبی طالب، قال: لما نزلت: وأنذر عشیرتک الأقربین سورة الشعراء آية ۲۱۴ قال رسول الله ﷺ: "یا علی اصنع لی رجل شاة بصاع من طعام، وأعد قعبا من لبن"، وكان القعب قدری رجل، قال: ففعلت، فقال لی رسول الله ﷺ: "یا علی اجمع بنی هاشم" وهم یومئذ أربعون رجلا - أو أربعون غیر رجل - فدعا رسول الله ﷺ بالطعام فوضعه بینهم فأكلوا حتی شبعوا، وإن منهم لمن يأكل الجذعة بإدامها، ثم تناولوا القدح فشربوا حتی رووا وبقی فیہ عامته، فقال بعضهم: ما رأینا کالیوم فی السحر - برون أنه أبو لهب - . ثم قال: "یا علی اصنع رجل شاة بصاع من طعام، وأعد بقعب من لبن"، قال: ففعلت، فجمعهم فأكلوا مثل ما أكلوا بالمرة الأولى، وشربوا مثل المرة الأولى، وفضل منه ما فضل المرة الأولى، فقال بعضهم: ما رأینا کالیوم فی السحر، فقال الثالثة: "اصنع رجل شاة بصاع من طعام، وأعد بقعب من لبن"، ففعلت، فقال: "اجمع بنی هاشم" فجمعتهم فأكلوا وشربوا فنذرهم رسول الله ﷺ بالكلام، فقال: "ایکم یقضی دینی ویكون خلیفتی، ووصی من بعدی؟"، قال: فسکت العباس مخافة أن یحیط ذلك بماله، فأعاد رسول الله ﷺ الکلام، فسکت القوم، وسکت العباس مخافة إن یحیط ذلك بماله، فأعاد رسول الله ﷺ الکلام الثالثة، قال: وإنی یومئذ لأسوؤهم هیئة إنی یومئذ لأحشم الساقین، أعمش العینین، ضخم البطن، فقلت: أنا یا رسول الله، قال: أنت یا علی أنت یا علی

[۲] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۴۷ (ح ۴۳۷۵۰)

[۳] بررسی سند روایت:

عمر بن ابراهیم العلوی: صدوق حسن الحدیث / محمد بن أحمد بن الخازن: صدوق حسن الحدیث / محمد بن جعفر التمیمی: ثقة

محمد بن القاسم المحاربی؛ عباد بن یعقوب الرواجنی و عبد الله بن عبد القدوس التمیمی: توثیقشان در ادامه می آید
سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة / المنهال بن عمرو الأسدی: ثقة / عباد بن عبد الله القرشی: ثقة

سند سوم:

«برای بن عازب گفت: وقتی آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر خدا ﷺ فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولی و وصی من پس از من و جانشین من در خاندانم

طبق برنامه‌ی جوامع الکلم، تمام رجال سند این روایت مورد اعتمادند بجز محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی، عباد بن یعقوب و عبد الله بن عبد القدوس.

توثیق عبد الله بن عبد القدوس:

او را علمایی مثل ابن حبان، ترمذی و بخاری توثیق کرده‌اند. تهذیب التهذیب ج ۵ ص ۲۶۵
لذا ابن حجر عسقلانی در جمع بندی احوال این راوی، او را صدوق دانسته است؛
«عبد الله بن عبد القدوس التمیمی السعدی الکوفی صدوق رمی بالرفض وکان أيضا یخطیء من التاسعة خت ت» تقریب التهذیب
ج ۱ ص ۳۱۲ رقم ۳۴۴۶

توثیق عباد بن یعقوب:

علمای اهل سنت به وثاقت، راستگویی و قوی الحدیث بودن او شهادت داده‌اند، اما احادیثش را به خاطر اختلاف عقیده ترک کرده‌اند که در اینجا به ذکر نظر دو تن از استوانه‌های علم رجال اهل سنت یعنی ذهبی و ابن حجر عسقلانی بسنده می‌کنیم؛
شمس الدین ذهبی نام او را در زمره‌ی اشخاص ثقه‌ای آورده که در موردشان سخن‌ها گفته شده است؛
«عباد بن یعقوب الرواجنی خ صدوق فی الحدیث رافضی جلد.» ذکر من تکلم فیہ وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۶ رقم ۱۷۶
ابن حجر عسقلانی نیز او را راستگو دانسته و اضافه کرده است که ابن حبان زیاده روی کرده و او را مستحق ترک دانسته است؛
«عباد بن یعقوب الرواجنی بتخفیف الواو وبالجمیم المکسورة والنون الخفیفة أبو سعید الکوفی صدوق رافضی حدیثه فی البخاری
مقرور بالغ بن حبان فقال یستحق الترمک من العاشرة مات سنة خمسین خ ت ق.» تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۹۱ رقم ۳۱۵۳

توثیق محمد بن القاسم بن زکریا المحاربی:

ابو الحسن دارقطنی او را ثقه دانسته و از این رو، سند روایتش را صحیح دانسته است؛
«ثنا محمد بن القاسم بن زکریا حدثنا أبو کریب ثنا بن إدريس عن عاصم بن کلب بهذا وقال فکبر ورفع یدیه فلما رکع طبق یدیه بین
رکبته فبلغ ذلک سعدا فقال صدق أخی کنا نفعل هذا ثم أمرنا بهذا ووضع الکفین علی الرکبتین هذا إسناده ثابت صحیح.» سنن
الدارقطنی ج ۱ ص ۳۳۹

شمس الدین ذهبی درباره‌ی او می‌گوید:

«المحاربی الشیخ المحدث المعمر ... قال ابن حماد الحافظ توفی فی صفر سنة ست وعشرين وثلاث مئة قال ما رؤی له أصل
قط.» ترجمه: «محاربی: شیخ و محدث سالخورده بود... ابن حماد گفته است: آنچه او روایت کرده است، قطعا اصل و ریشه‌ای
دارند.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۷۳

باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر ﷺ این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (ع) می فرمود: من .

پیامبر ﷺ فرمود: تو. پس خویشاوندان بلند شدند و [در حالی که می خندیدند] به ابو طالب (ع) گفتند: از پسر ت اطاعت کن که او را امیر تو کرد .^۱

[۱] تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسين بن محمد بن الحسين قال : حدثنا موسى بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شبيب المعمر قال : حدثنی عباد بن یعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن یحیی المزنی عن زکریا بن میسرۃ عن أبی إسحاق عن البراء قال : لما نزلت (وأنذر عشیرتک الأقرین) جمع رسول الله ﷺ بنی عبد المطلب وهم یومئذ أربعون رجلا ... ثم أنذرهم رسول الله ﷺ فقال : (یا بنی عبد المطلب إنی أنا النذیر إلیکم من الله سبحانه والبشیر لما یجیء به أحد منکم ، جئتکم بالدنیا والآخرة فأسلموا وأطیعونی تهتدوا ، ومن یواخینی ویؤازرنی ویكون ولیی ووصیی بعدی ، وخليفتی فی أهلی ویقضی دینی ؟ فسکت القوم ، وأعاد ذلك ثلاثا کل ذلك یسکت القوم ، ویقول علی : أنا فقال : (أنت) فقام القوم وهم یقولون لأبی طالب : أطع ابنک فقد أمر علیک

سوم: أخی وصاحبی ووارثی ووزیری

نسائی روایت می کند که مردی به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد:

چگونه تو از پسر عمویتان (پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) ارث بردی، ولی از عمویتان نه؟

حضرت فرمود: زیرا در ماجرای یوم الدار، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به میهمانان فرمود: چه کسی با من بیعت می کند تا برادر، همراه، وارث و وزیر من باشد؟ و فقط من جواب دادم؛ لذا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی. اینطور شد که من از ایشان ارث بردم ولی عمویم نه.

«ربیعۃ بن ناجد می گوید که مردی به علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: ای امیرمؤمنان! چطور شد که از پسر عمویت ارث بردی، اما از عمویت نه؟ فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنی عبدالمطلب را جمع کرد یا دعوت کرد و مقداری غذا برای آنان درست کرد و خوردند تا سیر شدند و غذا همانطور ماند، گویا که دست نخورده بود. پس نوشیدنی درخواست کرد و نوشیدند تا سیراب شدند و نوشیدنی باقی ماند، گویا که دست نخورده یا نوشیده نشده بود.

و فرمود: ای بنی عبدالمطلب من برای شما بالخصوص و برای مردم بالعموم مبعوث شده ام؛ از این نشانه دیدید آن چه دیدید، پس کدام یک از شما با من بیعت می کند به این عنوان که برادرم و همراهم و وارثم باشد؟ پس من ایستادم و من کوچکترین قوم بودم، پس فرمود: بنشین. سپس سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه بلند می شدم و می فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دستش را به دستم زد و گفت: تو برادر، همراه، وارث و وزیر من هستی و بدین ترتیب از پسر عمویم ارث بردم نه از عمویم.»^۱

[۱] آخریننا الفضل بن سهل قال حدثني عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبي صادق عن ربعة بن ناجد أن رجلا قال لعلی یا امیر المؤمنین لم ورثت بن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أو قال دعا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنی عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام قال فأكلوا حتى شبعوا وبقى الطعام كما هو كأنه لم يمس ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقى الشراب كأنه لم يمس أو لم يشرب فقال یا بنی عبدالمطلب إني بعثت إليكم بخاصة وإلى الناس بعامة وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم فأیکم بیایعنی علی أن یكون أخی وصاحبی ووارثی فلم یقم إليه أحد فقمت إليه وكنت أصغر القوم فقال اجلس ثم قال ثلاث مرات كل ذلك أقوم إليه فيقول اجلس حتى كان في الثالثة ضرب بيده علی یدی ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری فبذلك ورثت بن عمی دون عمی

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است.^۱

همین روایت را احمد بن حنبل و ضیاء مقدسی بدون الفاظ «ووارثی ووزیری» نقل کرده اند و محققین کتاب هایشان؛ یعنی وصی الله بن محمد عباس^۲ و عبدالملک بن دهیش^۳ حکم به صحت سندشان کرده اند.

عبارت «وارثی و وزیری» در بعضی چاپ های کتاب خصائص امیرالمومنین عليه السلام تألیف نسائی نیز آمده است.^۴

جمله ی «ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری» در چاپ های جدید و نیز برنامه ی جوامع الکلم حذف شده است و حتی در کتاب خصائص نسائی با تحقیق حوینی که در سال ۱۴۰۵ هـ چاپ شده است نیز این جمله وجود ندارد!!

اما تعدادی از علمای اهل سنت به وجود آن در سنن نسائی تصریح کرده اند:

۱. بنیل بن منصور بن یعقوب البصاره:

«زاد النسائی : ووزیری . وزاد فی آخر الحدیث: ثم قال أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری.»^۵

۲. بشیر علی عمر:

«ثم قال: "أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری"، فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی وهذا لفظ النسائی وابن

جریر»^۶

[۱] سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۲۵ دار النشر : دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولى ، تحقیق :

د. عبد الغفار سلیمان البنداری ، سید کسروی حسن / حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۷۱۲ ح ۱۲۲۰ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده صحیح

[۳] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۷۱-۷۲ ح ۴۴۸ قال عبد الملک بن دهیش: إسناده صحیح

[۴] خصائص علی للنسائی ج ۱ ص ۸۳-۸۴ ح ۶۶ دار النشر : مکتبة المعلا - الکویت - ۱۴۰۶ ، الطبعة : الأولى ، تحقیق :

أحمد میرین البلوشی؛ أخبرنا الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا أبو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن أبي صادق عن ربيعة بن ناقد أن رجلا قال لعلی یا أمیر المؤمنین لم ورثت ابن عمک دون عمک ... فأیکم بیابعی علی أن یکون أخی وصاحبی ووارثی ووزیری ... ثم قال أنت أخی وصاحبی وورثتی ووزیری فبذلک ورثت ابن عمی دون عمی

[۵] انیس الساری فی تخریج احادیث فتح الباری ص ۴۵۸۷ سایت شامله ؛ مؤسسة الریان - بیروت ، الطبعة الأولى ، ۱۴۲۶ هـ -

۲۰۰۵ م

[۶] منهج الإمام أحمد فی إعلال الأحادیث ، ج ۱ ص ۵۶۵ سایت شامله

۳. مرکز فتوای اسلام وب:

در استفتائی که از سایت اسلام وب (سازنده ی برنامه جوامع الکلم) شده است نیز تصریح شده که این لفظ در حدیث نسائی آمده است.^۱

[۱] رقم الفتوی: ۴۰۰۸۹؛ الخمیس ۱۹ رمضان ۱۴۲۴ - ۱۳-۱۱-۲۰۰۳ فالحدیث رواه النسائی فی السنن الکبری عن علی بن أبی طالب، وفیه: فأیکم یبایعنی علی أن یكون أخی وصاحبی ووارثی، فلم یقم إلیه أحد، فقامت إلیه وکنت أصغر القوم، فقال: اجلس، ثم قال ثلاث مرات، کل ذلك أقوم إلیه، فیقول: اجلس، حتی کان فی الثالثة، ضرب بیده علی یدی، ثم قال: أنت أخی وصاحبی ووارثی ووزیری

هشتم: احادیث وصایت

در کتب اهل سنت به نقل از ۱۶ صحابی به صورت مرفوع (حدیث نبوی) و با اسناد متعدد وصایت امیرالمومنین علیه السلام مطرح شده و علاوه بر آن، از حدود ۱۵ نفر از صحابه نیز اشعاری درباره ی وصایت آن حضرت نقل شده است.

آنقدر وصایت امیرالمومنین علیه السلام مشهور بوده که در کتب لغت اهل سنت نیز وارد شده است و تا جایی پیش رفته بود که طبق روایت بخاری و مسلم در صحیحشان، تعدادی از صحابه یا تابعین، وصایت امیرالمومنین علیه السلام را در نزد عایشه مطرح کردند!

وصی و وصیت در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله

اصطلاح وصی و وصیت برای امیر المؤمنین علیه السلام با الفاظ متعدد و با طرق و سندهای فراوان در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان گردیده است که در مناسبت‌های مختلف ایراد گشته و از سوی شانزده نفر از صحابه که در ذیل نام هایشان را می آوریم، نقل شده است.

نکته ی مهمی که باید مد نظر قرار داد، این است که جرح و تعدیل راویان در نزد اهل سنت، اکثرا با روایاتی که نقل کرده اند صورت می گیرد. اگر روایاتی موافق عقاید اختصاصی شیعه نقل کرده باشند، متهم به دروغگویی، جعل حدیث و... می شوند و حداقل منکر الحدیث می شوند!

برای نمونه می توان آقای «عبد النور بن عبدالله المسمعی» را مثال زد که ابن حبان توثیقش کرده، ولی عُقیلی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی (از بزرگان علم رجال اهل سنت) او را به خاطر نقل روایتی در فضیلت امیر المومنین و حضرت زهرا علیها السلام کذاب دانسته اند و نکته ی مهمتر اینکه ابن حجر از توثیق این راوی توسط ابن حبان تعجب کرده و آن را حمل بر ناآگاهی او از روایتش در فضیلت امیرالمومنین و حضرت زهرا علیها السلام کرده است؛ یعنی اگر ابن حبان نیز از آن روایت مطلع می بود، این راوی را تضعیف می کرد!^۱

[۱] لسان المیزان ج 4 ص 77 «عبد النور بن عبد الله المسمعی عن شعبة كذاب وقال العقيلي كان يغلو في الرفض ووضع هذا عن شعبة عن عمرو بن مرة عن أبيه عن إبراهيم عن مسروق عن عبد الله رضى الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و آله في غزوة تبوك ان الله أمرني ان ازوج فاطمة من علي ففعلت فقال لي جبرائيل ان الله قد بنى جنة من لؤلؤ وفسرد حديثا طويلا قلت رواه إسماعيل

لذا نباید انتظار داشت که اسناد روایات وصایت حضرت علی علیه السلام طبق ضوابط اهل سنت، صد در صد صحیح باشند.

با این مقدمه به ذکر اسناد احادیث نبوی وصایت از طبقه ی صحابه می پردازیم.

یکم: امام علی علیه السلام

روایت یکم:

قبلا آوردیم که روایت یوم الدار با لفظ وصی، با سه سند نقل شده که دو سندش معتبر است.

روایت دوم:

«حسن بن علی علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام نقل می کند: همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شهر خارج شدیم تا رسیدیم به جایی که یک نخل بر سر دیگری فریاد زد که: این پیامبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام می باشند و ما از آنها خرما چیدیم و سپس نخل دوم بر سر نخل سوم فریاد زد و گفت: این موسی و دیگری هارون علیه السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل چهارم بر نخل پنجم فریاد زد که این نوح و ابراهیم علیه السلام است و ما از او خرما چیدیم و نخل ششم بر نخل هفتم فریاد زد که: این محمد آقای فرستادگان الهی و این علی آقای اوصیاء علیه السلام می باشد. پیامبر تبسمی نموده و فرمود: ای علی! نخل مدینه را «صیحان» می نامند؛ زیرا به فضل من و تو به فریاد آمد.»^۱

بن بنت السدی عن بشر بن الولید الهاشمی عنه انتهى و لفظ العقیلی لا یقیم الحدیث ولیس من أهله والحدیث موضوع ولا أصل له وقد ذكره بن حبان فی الثقات ... وکان بن حبان ما اطلع علی هذا الحدیث الذی له عن شعبة فإنه موضوع ورجاله من شعبة فصاعدا رجال الصحیح فینظر من دون عبد النور واما جزم الذهبی بأنه هو الذی وضع هذا موهما انه كلام العقیلی فیه ما فیه. «ترجمه: «عبد النور بن عبد الله المسمعی از شعبه روایت نقل کرده و کذاب است. عقیلی گفته: در رفض زیاده روی می کرد و این حدیث را از شعبه با سندش از رسول خدا (ص) جعل کرده است که در جنگ تبوک فرمود: خداوند مرا دستور داد تا فاطمه (س) را به ازدواج علی (ع) در بیاورم؛ پس من نیز چنین کردم ... و حدیث، جعلی است و اصلی ندارد و ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات ذکر کرده است ... و گویا ابن حبان از این حدیثش که از شعبه نقل کرده، بی اطلاع بوده است [و آلا توثیقش نمی کرد]؛ چرا که جعلی است و رجالش از شعبه و بعد از آن، رجال صحیح بخاری هستند به غیر از عبد النور. و ذهبی نیز به این یقین رسیده که این شخص این حدیث را جعل کرده است ...»

[۱] اللالیء المصنوعة للسيوطی ج ۱ ص ۳۲۴ أخبرنا إبراهيم بن دينار أنبأنا محمد بن سعيد بن نهان أنبأنا الحسن بن الحسين بن دوما حدثنا أحمد بن نصر الدارع حدثنا صدقة بن موسى حدثنا أبي حدثنا علي بن موسى الرضى عن أبيه موسى عن جعفر بن

دوم: ابوبکر بن ابی قحافه

«ابو زکریا عبدالرحیم بن احمد در فوائدها با سندش از ابوبکر روایت کرده است که گفت: وقتی که رسول الله ﷺ در پایین گودی باغ عامر بن عبدالقیس بود و در آن فریاد نخلی بر نخل دیگر می آمد، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: آیا می دانید این نخل چه می گوید؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: این نخل فریاد میزد که این محمد رسول الله (ﷺ) و (این) وصیش علی بن ابیطالب (علیه السلام) می باشد.

ابوبکر گوید: پس پیامبر ﷺ آن نخل را « صیحانی » نام نهاد.^۱

سوم: انس بن مالک

روایت یکم:

«انس بن مالک می گوید: به سلمان گفتیم که از پیامبر ﷺ سوال کن که چه کسی وصی او می باشد؟ سلمان به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! وصی شما چه کسی است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: ای سلمان! وصی موسی (علیه السلام) که بود؟ سلمان گفت: یوشع بن نون. پیامبر ﷺ فرمودند: وصی و وارث من و کسی که دین مرا ادا می کند و وعده مرا محقق میسازد، همانا علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»^۲

محمد عن أبيه محمد عن أبيه علي عن أبيه الحسن عن علي قال : خرجت مع رسول الله ذات يوم إذ مررنا بنخل صاحت نخلة أخرى هذا النبي المصطفى وعلي المرتضى ثم جزناها فصاحت ثالثة بموسى وأخره هارون ثم جزناها فصاحت رابعة بخامسة هذا نوح وإبراهيم ثم جزناها فصاحت سادسة بسابعة هذا محمد سيد المرسلين وهذا علي سيد الوصيين فتبسم ثم قال يا علي إنما سمي نخل المدينة صيحانا لأنه صاح بفضلتي وبفضلك

[۱] اللالكاء المصنوعة للسيوطي ج ۱ ص ۳۲۴ - ۳۲۵ قال أبو زكريا عبد الرحيم بن أحمد بن نصر التجارى فى فوائده : حدثنا عبد الله بن محمد بن زياد حدثنا محمد بن عبد الله بن ميمون الإسكندراني حدثنا حمدان بن عبد الله الرازى حدثنا بن يحيى المعيطى عن جرير بن عبد الحميد الضبى عن محمد بن بشار عن الفضل بن هارون عن أبى بكر الصديق قال : بينما رسول الله بعقيق السفلى فى بستان عامر بن عبد القيس والبستان يخترق بالصياح نخلة بنخلة فقال رسول الله : أتدرون ما قالت النخلة؟ قلنا : الله ورسوله أعلم قال : صاحت هذا محمد رسول الله ووصيه على بن أبى طالب قال فسامها رسول الله الصيحانى والله أعلم

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ج ۲ ص ۶۱۵ ح ۱۰۵۲ حدثنا هشيم بن خلف قتنا محمد بن أبى عمر الدورى قتنا شاذان قتنا جعفر بن زياد عن مطر عن أنس يعنى بن مالک قال قلنا لسلمان سل النبى ﷺ من وصية فقال له سلمان يا رسول الله من وصيك قال يا سلمان من كان وصى موسى قال يوشع بن نون قال فإن وصى ووارثى يقضى دينى وينجز موعودى على بن أبى طالب

تمام راویان سند این روایت توثیق شده اند بجز محمد بن ابی عمر الدوری که مجهول الحال است، اما سیوطی این روایت را به دو دلیل جعلی دانسته است:

«مطر متروک وجعفر تکلموا فیه؛ یعنی مطر متروک است و درباره ی وثاقت جعفر هم سخنانی گفته شده است.»^۱

البته جعفر بن زیاد الأحمر و مطر بن طهمان الوراق طبق برنامه ی جوامع الکلم، صدوق هستند و اشکال سیوطی بر آن دو وارد نیست و این نشان می دهد که علمای اهل سنت تا می بینند حدیث در افضلیت یا امامت امیرالمومنین و اهل بیت علیهم السلام است، می خواهند هر طور که شده تضعیفش کنند!

روایت دوم:

«از انس بن مالک روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل علیه السلام به من گفت: ای محمد! انگشتر عقیق بر دست کن. گفتیم: عقیق چیست؟ جبرئیل علیه السلام گفت: کوهی در یمن است که به وحدانیت خداوند و رسالت من و نبوت تو و وصایت علی (علیه السلام) و امامت ذریه او و بهشت برای شیعیانش، شهادت داده است.»^۲

چهارم: سلمان فارسی رضی الله عنه

روایت یکم:

«جناب سلمان رضی الله عنه گفت: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: برای هر پیامبری وصی می باشد؛ پس وصی شما چه کسی است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کردند و بعد از اینکه دوباره مرا دیدند فرمودند: ای سلمان! با سرعت به نزد ایشان رفتم و گفتم: لبیک. فرمودند: آیا میدانی وصی موسی علیه السلام چه کسی بود؟ عرض کردم: بله. یوشع بن نون. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چرا؟ عرض کردم: زیرا او عالمترین مردم قومش بود.

[۱] اللآلیء المصنوعة ج ۱ ص ۳۲۸

[۲] مختصر کتاب البلدان، ص ۳۶ پی دی اف؛ وحدث یزید بن هارون، عن حمید بن الطویل، عن أنس بن مالک قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: قال لی جبرئیل: یا محمد تختم بالعقیق فقلت: وما العقیق؟ قال: جبل باليمن یشهد لله بالتوحید، ولی بالرسالة، ولیک بالنبوة، ولی علی بالوصیة، ولذریته بالإمامة، ولشیعته بالجنة

پیامبر ﷺ فرمودند: به درستی که وصی من و موضع سر من و بهترین کسی که بعد از من می ماند و وعده مرا محقق می سازد و دین مرا ادا می کند، همانا علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.

ابو القاسم طبرانی گوید: منظور پیامبر ﷺ از " وصی من " یعنی ایشان در خانواده اش وصیت کرد نه به خلافت. و این فرمایششان که "بهترین کسی است که بعد از من می ماند" یعنی از میان اهل بیتش ! « ۱

این روایت را طبرانی^۲ با سند معتبر^۳ نقل کرده و همچنین از توجیهش نیز معلوم می شود که او سندش را

[۱] حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمی ثنا إبراهيم بن الحسن الثعلبی ثنا یحیی بن یعلی عن ناصح بن عبد الله عن سماک بن حرب عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال قلت يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عنی فلما كان بعد رأی فقال يا سلمان فأسرعت إليه قلت لبيك قال تعلم من وصي موسى قلت نعم يوشع بن نون قال لم قلت لأنه كان أعلمهم قال فإن وصيي ((وصی)) موضع سری وخیر من أترک بعدی وینجز عدتی وبقضی دینی علی بن ابی طالب قال أبو القاسم قوله وصی ((وصی)) یعنی أنه أوصاه فی أهله لا بالخلافة وقوله خیر من أترک بعدی یعنی من أهل بيته رضی الله عنهم

[۲] المعجم الكبير ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۶۰۶۳

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمی: ثقة / إبراهيم بن الحسن الثعلبی: مقبول / یحیی بن یعلی المحاربی: ثقة / ناصح بن عبد الله التمیمی: توثیقش را در ادامه ذکر می کنیم

سماک بن حرب الذهلی: صدوق / أبو سعيد الخدري: صحابی / سلمان الفارسی: صحابی
در برنامه ی جوامع الکلم در بررسی سند این روایت، یحیی بن یعلی را به اشتباه اسلمی دانسته و لذا تضعیفش کرده و به ناصح بن عبد الله هم درجه ی منکر الحدیث داده اند.

یحیی بن یعلی المحاربی، نه اسلمی!

یحیی بن یعلی در این روایت طبق تصریح ذهبی، محاربی است نه اسلمی؛

«یحیی بن یعلی المحاربی عن ناصح بن عبد الله عن سماک بن حرب عن أبي سعيد الخدري عن سلمان قال قلت يا رسول الله لكل نبي وصي فمن وصيك فسكت عنی فلما كان بعد قال يا سلمان إن وصی وموضع سری وخیر من أترک بعدی ینجز موعدی وبقضی دینی علی بن ابی طالب» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۵ رقم ۸۹۹۵

و یحیی بن یعلی المحاربی از ثقات است و به همین دلیل است که هیثمی بعد از نقل این روایت، تنها ایرادی که گرفته، متروک الحدیث بودن ناصح بن عبد الله است؛

«وفی إسناده ناصح بن عبد الله وهو متروک» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۴

توثیق ناصح بن عبد الله

«وقال ابن حبان: كان شيخا صالحا غلب عليه الصلاح فكان يأتي بالشئ على التوهم، فلما فحش ذلك منه استحق الترك وقال أحمد بن حازم بن أبي غرزة: سمعت عبيد الله بن موسى وأبا نعيم يقولان جميعا عن الحسن بن صالح، قال: ناصح ابن عبد الله المحلمی نعم الرجل وروى له أبو أحمد بن عدی أحاديث عن سماک، عن جابر ابن سمرة منها قوله: لان يؤدب الرجل ولده خير له من ان يتصدق بصاع" (ت)، ثم قال: وهذه الاحاديث عن سماک، عن جابر بن سمرة غير محفوظة، ولناصح غير ما ذكرت،

معتبر دانسته است. اما بطلان توجیه طبرانی روشن است؛ زیرا وصایت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام در اینجا با وصایت اوصیای انبیا؛ از جمله یوشع بن نون قرین شده است.

روایت دوم:

«قیس بن میناء عن سلیمان كوفي لا يتابع علي حدیثه وكان له مذهب سوء حدثنا إبراهيم بن محمد حدثنا عبد العزيز بن الخطاب حدثنا علي بن هاشم عن إسماعيل عن جرير بن شراحيل عن قيس بن میناء عن سلمان قال قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصيبي علي بن أبي طالب رضي الله عنه.»^۱

پنجم: ابو ایوب انصاری

سند یکم:

«عبایة بن ربیع از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم، پدرت را انتخاب کرده و به عنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم

وهو فی جملة متشیعی أهل الكوفة، وهو ممن یكتب حدیثه» **ترجمه:** «ابن حبان گفته است: شیخی صالح و خوب بود، اما از روی خیال و توهم نیز روایت می کرد؛ پس هنگامی که روایتی از او زشت شد، مستحق است که آن ترک شود. احمد بن حازم بن ابی غرزه گفته است: از عبید الله بن موسی و ابونعیم شنیدم که از حسن بن صالح نقل می کردند که گفت: ناصح بن عبد الله محملی مرد خوبی است. و ابو احمد بن عدی از او احادیثی از سماک از جابر بن بن سمره نقل کرده است که: اگر پدری فرزندش را تربیت کند، بهتر از این است که یک صاع (سه کیلو گرم طعام) [در هر روز] صدقه بدهد [روایت ترمذی]، سپس گفته است: این احادیث از سماک از جابر بن سمره نامعتبر هستند و البته ناصح غیر از این ها احادیث دیگری نیز دارد و خلاصه ی کلام اینکه او از شیعیان اهل کوفه بود و حدیثش نوشته می شود.» تهذیب الکمال ج ۲۹ ص ۲۶۳-۲۶۴ رقم ۶۳۵۴

ذهبی درباره ی ناصح بن عبد الله می نویسد:

«قلت وكان من العابدین ذكره الحسن بن صالح فقال رجل صالح نعم الرجل» **ترجمه:** «می گویم: از عبادت کنندگان بود و حسن بن صالح در مورد او گفته است: مرد صالح و خوبی است.» میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۷ ص ۴ رقم ۸۹۹۵

«ناصح بن عبد الله المحملی عن سماک و یحیی بن ابی کثیر و عنه یحیی بن یعلی و إسحاق السلولی صالح ضعفه ت.» ترجمه: «ناصح بن عبد الله ... مرد صالحی است، اما تضعیفش کرده اند و ترمذی از او روایت نقل کرده است.» الکاشف ج ۲ ص ۳۱۳

رقم ۵۷۷۵

[۱] ضعفاء العقیلى ج ۳ ص ۴۶۹ رقم ۱۵۲۵

و او را وصی (خویش) قرار دهم؟!»^۱

این روایت را طبرانی^۲ با سند معتبر^۳ نقل کرده است.

[۱] حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسين الأشقر ثنا قيس عن الأعمش عن عباية بن ربيعي عن أبي أيوب الأنصاري أن رسول الله ﷺ قال لفاطمة رضي الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إلى فأنكحته واتخذته وصيا

[۲] المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶

[۳] بررسی سند روایت:

محمد بن عبد الله الحضرمي: ثقة / محمد بن مرزوق الباهلي: ثقة (طبق برنامه جوامع الكلم)

الحسين بن الحسن الأشقر: صدوق

ابن حجر عسقلاني اقوال مختلف علمای اهل سنت درباره ی اشقر را اینگونه جمع بندی می کند که او راستگو است:

«الحسين بن الحسن الأشقر الفزاري الكوفي صدوق يهيم ويغلو في التشيع من العاشرة مات سنة ثمان ومائتين س» تقرب التهذيب

ج ۱ ص ۱۶۶ رقم ۱۳۱۸

قيس بن الربيع الأسدي: صدوق / سليمان بن مهران الأعمش: ثقة (طبق برنامه جوامع الكلم)

عباية بن ربيعي الأسدي: در ادامه توثيقش را ذکر می کنیم / أبو أيوب الأنصاري: صحابي

توثيق عباية بن ربيعي:

این راوی هیچ جرح مفسری ندارد و تنها به خاطر نقل چنین احادیثی بعضی ها او را غالی و حتی ملحد دانسته اند!

محمد بن سعد بر او ترجم کرده است:

«عباية بن ربيعي الأسدي روى عن عمر وعلى بن أبي طالب وكان قليل الحديث رحمة الله عليه وبركاته» الطبقات الكبرى ج ۶ ص

۱۲۷

پدر این ابی حاتم (ابو حاتم رازی) او را شیخ (از الفاظ تعدیل) دانسته است:

«عباية بن ربيعي الأسدي كوفي ... نا عبد الرحمن قال سألت أبي عنه فقال كان من عتق الشيعة قلت ما حاله قال شيخ» الجرح

والتعديل ج ۷ ص ۲۹

این حبان او را در زمره ی افراد ثقه آورده است:

«عباية بن ربيعي الأسدي رأى جماعة من الصحابة روى عنه أهل الكوفة» الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴

حاکم نیشابوری و ذهبی حدیث عباية بن ربيعي را طبق شروط بخاری و مسلم، صحیح دانسته اند:

«أخبرنا علي بن محمد بن عقبة الشيباني بالكوفة حدثنا إبراهيم بن إسحاق القاضي حدثنا يعلى بن عبيد حدثنا سفيان الثوري عن

سلمة بن كهيل عن عباية بن ربيعي عن علي رضي الله عنه في قوله عز وجل (وألزمهم كلمة التقوى) قال لا إله إلا الله والله أكبر

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» تعليق الذهبي: على شرط البخاري ومسلم؛ المستدرک على الصحيحين ج

۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷

سند دوم:

طبرانی به دنبال حدیث فوق، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است:

«عبایة بن ربیع از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا ﷺ مریض شد و فاطمه علیها السلام برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا ﷺ را دید، پس حدیث را با طولش بیان کرد.»^۱

سند این روایت نیز معتبر است.^۲

[۱] المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبي شيبة ثنا يحيى الحماني ثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عبایة بن ربیع عن أبي أيوب أن رسول الله ﷺ مرض فأتته فاطمة رضی الله عنها تعودته وهو ناقة من مرضه فلما رأت ما برسول الله ﷺ من الجهد فذكر الحديث بطوله

[۲] بررسی سند روایت:

محمد بن عثمان بن أبی شیبۀ: صدوق حسن الحدیث / یحیی بن عبد الحمید الحماني: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم بقیه ی سند هم همان سند روایت قبلی است و نکته ی جالب توجه اینکه، حسین الاشقر (راوی متهم حدیث قبلی) نیز در این سند وجود ندارد.

توثیق یحیی بن عبد الحمید الحماني:

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است؛

أبو أحمد بن عدی الجرجانی: أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستاني: كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی: عندی أوثق من أبی بکر بن أبی شیبۀ، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد / محمد بن إبراهيم البوشنجی: ثقة / محمد بن عبد الله بن نمیر: ومرة: ثقة، ومرة: يحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / مصنفوا تحرير تقريب التهذيب: ضعيف يعتبر به / یحیی بن معین: صدوق مشهور، ما يقال: فيه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفي رواية ابن محرز عنه قال: كان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق

منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الکلم و سایت موسوعة الحدیث

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حماني را ثقه تر از ابوبکر بن ابی شیبۀ (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است!

«وأما الرمادی فقال: هو أوثق عندی من أبی بکر بن أبی شیبۀ، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد» **ترجمه:** «و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبۀ (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵

«الرمادی (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بکر أحمد بن منصور بن سيار بن معارك الرمادی البغدادي» سير أعلام النبلاء ج ۱۲

ششم: بریده بن حصیب

ابن عساکر با سندش از بریده نقل می کند که گفت:

«پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: همه ی پیامبران وصی و وارث داشتند و علی (ع) وصی و وارث من است.»^۱

سند این روایت نیز معتبر است.^۲

خود شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام کبیر یاد کرده است ؛
 «یحیی بن عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن میمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الکبیر أبو زکریا بن المحدث الثقة أبی یحیی الحماني الکوفی صاحب المسند الکبیر» سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶
 و در کتاب دیگرش ، روایتش را حسن دانسته است ؛
 قلت : وقع لنا حديثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا یحیی بن عبد الحمید ... ثنا علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال :
 أما إني سمعت النبی ﷺ يقول : لا تكذبوا علی ، فمن كذب علی معتمدا فليج النار. هذا حديث حسن عال متصل ، سالم من
 العننة المحتملة للتدليس ، قل أن يضع مثله. « تاريخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶
 از این رو، نور الدین هیثمی یکی از این دو سند را تحسین کرده است ؛
 «رواه الطبرانی وله فی الصغیر عن أبی ایوب أيضا قال قال رسول الله ﷺ نبینا خیر الأنبیاء رواه بأسانید وأحدها حسن» ترجمه:
 «این روایت را طبرانی نقل کرده و در معجم صغیر (با همان سند اول) از ابو ایوب نیز روایت کرده است که رسول خدا (ص) فرمودند:
 پیامبر ما بهترین پیامبران است . آن را با دو سند نقل کرده که سند یکی از آن ها حسن است.» مجمع الزوائد ج ۸ ص ۲۵۳
 جلال الدین سیوطی نیز تصریح میکند که هیثمی این حدیث را حسن دانسته است ؛
 أخرجه الطبرانی (۱۷۱/۴) ، رقم (۴۰۴۶) قال الهمیثمی (۲۵۳/۸) : رواه بأسانید وأحدها حسن
 جامع الأحادیث ، ج ۶ ص ۳۳۹ ح ۵۲۹۶ سایت شامله
 [۱] تاریخ مدینة دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ (ح ۴۴۶۷۱) أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی أنا أبو الحسین بن النور أنا أبو القاسم
 عیسی بن علی أنا أبو القاسم البغوی نا محمد بن حمید الرازی نا علی بن مجاهد نا محمد بن إسحاق عن شریک بن عبد الله عن
 أبی ربیعة الإیادی عن ابن بریدة عن أبیہ قال قال النبی ﷺ لكل نبی وصی ووارث وإن علیا وصی ووراثی
[۲] بررسی سند روایت:
 إسماعیل بن أحمد السمرقندی: ثقة / أحمد بن محمد البغدادی: صدوق حسن الحدیث / عیسی بن علی الوزیر: صدوق حسن
 الحدیث / عبد الله بن سابور البغوی: ثقة / محمد بن حمید التمیمی: توثیقش را قبلا در بحث احادیث خلافت ذکر کردیم
 علی بن مجاهد الرازی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم
 ابن إسحاق القرشی: صدوق / شریک بن عبد الله القاضی: صدوق / عمر بن ربیعة الإیادی: مقبول
 عبد الله بن بریدة الأسلمی: ثقة / بریدة بن الحصبیب الأسلمی: صحابی
 طبق برنامه ی جوامع الکلم اشکال سند این روایت متوجه ابن حمید است که قبلا توثیقش را ذکر کردیم و نیز علی بن مجاهد که
 در ادامه توثیقش را می آوریم.

هفتم: عبد الله بن عباس

روایت یکم:

«ابن عباس میگوید که پیامبر اکرم ﷺ عمره کرد و بین ایشان و بین اهل مکه عهدی بود که هیچکس از اهل ایشان خارج نشود ... سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: اما تو ای جعفر! تو در ظاهر و اخلاقیات به من شبیه هستی. و تو ای علی! من از تو هستم و تو وصی من هستی.»^۱

روایت دوم:

«سعید بن جبیر میگوید: ابن عباس در کنار زمزم نشسته بود و حدیث می گفت تا اینکه مردی بلند شد و گفت: ای ابن عباس! من مردی از اهل شام از اهالی حمص هستم. آنها از علی بن ابی طالب برائت می جویند ... ابن عباس گفت: من به تو خبر می دهم که روزی رسول الله ﷺ نزد ام سلمه دختر ابی امیه بود که علی (ع) خواست بر ایشان وارد شود ... پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ای ام سلمه، آیا او را می شناسی؟ ام سلمه گفت: بله! او علی بن ابی طالب است. پس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: او وصی من بر اهل بیتم و بر همه

توثیق علی بن مجاهد:

ابن حجر عسقلانی در شرح حال او می نویسد:

«قال أبو داود عن أحمد كتبت عنه ما أرى به بأسا وقال بن حبان عن بن معين رأيتني على باب هشيم ولم أكتب عنه شيئا ما أرى به بأسا ... وقال الترمذی فی جامعه حدثنا محمد بن حمید الرازی ثنا جریر قال حدثني علي بن مجاهد وهو عندي ثقة ... وذكره بن حبان فی الثقات» **ترجمه:** «ابو داود (سليمان بن اشعث) از احمد (احمد بن علي الأبار که ذهبي از او به عنوان «الحافظ المتقن الإمام الرباني» یاد کرده. سير أعلام النبلاء ج ۱۳ ص ۴۴۳) نقل کرده است که گفت: از او روایاتی نوشته ام و در او اشکالی ندیدم و ابن حبان از ابن معین نقل کرده است که گفت: او را در جلوی در هشیم دیدم، ولی روایتی از او ننوشتم و اشکالی در او ندیدم ... ترمذی از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است که گفت: او در نزد من ثقة است ... و ابن حبان نیز او را در کتاب الثقات ذکر کرده است.» تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۳۳۰ رقم ۶۱۳

ذهبی گفته است: یحیی بن ضریس او را دروغگو دانسته، اما بقیه توثیقش کرده اند و ترمذی نیز روایاتش را نقل کرده است. «علی بن مجاهد الکابلی أبو مجاهد الرازی قاضی الری ... کذب یحیی بن الضریس ووثقه غیره ت» الکاشف للذهبی ج ۲ ص ۴۶ رقم ۳۹۵۹

بنابراین حداقل این روایت به کمک اسناد دیگر تقویت می شود و به درجه ی حسن لغیره می رسد.

[۱] مسند أبی یعلی ج ۴ ص ۳۴۴ ح ۲۴۵۹ حدثنا وهب حدثنا خالد عن حسین عن عكرمة: عن ابن عباس أن رسول الله ﷺ اعتمر وكان بينه وبين أهل مكة عهد أن لا يخرج أحدا من أهلهم ... قال أما أنت يا جعفر فأنت تشبه خلقی وخلقی وأما أنت يا علی فأنا منك وأنت وصی

خوبان امت من می باشد و برادر من در دنیا و آخرت است.»^۱

روایت سوم:

«ابن عباس از پیامبر ﷺ در سخن خداوند: " جز این نیست که خدا می خواهد آلودگی را از شما اهل بیت بزداید و شما را کاملا پاکیزه کند "، نقل می کند که فرمود: من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم ... و از خواب بیدار شدم در حالی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام در بین سه فرشته بود؛ یکی از فرشته ها گفت: ای جبرئیل! به کدام یک از این سه فرستاده شده ای؟ با پایش مرا تکان داد و گفت: به سوی این و او آقای فرزندان آدم عَلَيْهِمُ السَّلَام است. یکی از آن سه گفت: اسمش چیست؟ گفت: این محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرور فرستادگان و این علی عَلَيْهِ السَّلَام بهترین اوصیا است ...»^۲

روایت چهارم:

«ابن عباس می گوید: به همراه گروهی از جوانان بنی هاشم در نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بودیم که ستاره ای از آسمان افتاد. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: هر کس که این ستاره بر خانه اش بیفتد، وصی بعد از من می باشد.

جوانان بنی هاشم برخاستند و دیدند که ستاره بر خانه علی عَلَيْهِ السَّلَام فرود آمد. سپس به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: در محبت علی عَلَيْهِ السَّلَام دچار گمراهی شده ای.

[۱] المحاسن والمسأوی للبيهقي ج ۱ ص ۳۹-۴۰ أبو عثمان قاضي الري عن الأعمش عن سعيد بن جبیر قال: كان عبد الله بن عباس بمكة يحدث علي شفير زمزم ونحن عنده، فلما قضى حديثه قام إليه رجل فقال: يا ابن عباس إني امرؤ من أهل الشام من أهل حمص، إنهم يتبرأون من علي بن أبي طالب... (قال ابن عباس) وإني أخبرك أن رسول الله، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كان عند أم سلمة بنت أبي أمية إذ أقبل علي، عليه السلام، يريد الدخول على النبي... وقال: يا أم سلمة هل تعرفين هذا؟ قالت: نعم هذا علي بن أبي طالب. فقال رسول الله: ... وهو الوصي على أهل بيتي وعلى الأخيار من أمتي، وهو أخي في الدنيا والآخرة

[۲] الأملی للشجرى ج ۱ ص ۱۹۸ أخبرنا أبو القاسم عبد الرحمن بن محمد بن أحمد الذكواني، قال أخبرنا أبو محمد الحسن بن إسحاق بن زيد المعدل، قال أخبرنا أبو بكر محمد بن ماهان، قال حدثنا عمران بن عبد الرحيم، قال حدثنا الحمانی، قال حدثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عبادة عن ابن عباس، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في قول الله عز وجل: 'إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا' فأنا وأهل بيتي مطهرون من الذنوب، ... فانتبهت من رقدي وجبريل عليه السلام في ثلاثة أملاك، فقال له بعض الأملاك الثلاثة يا جبريل: إلى أي هؤلاء الثلاثة أرسلت؟ فحركني برجله وقال إلى هذا، وهو سيد ولد آدم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فقال له أحد الثلاثة: ومن هو سمه؟ فقال هذا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سيد المرسلين، وهذا علي خير الوصيين...

سپس خداوند این آیات را نازل فرمود:

﴿سوگند به اختر چون فرود می‌آید* [که] یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده* و از سر هوس سخن نمی‌گوید* این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست* آن را [فرشته] شدید القوی به او فرا آموخت* [سروش] نیرومندی که [مسلط] در ایستاد* در حالی که او در اُفقِ اعلی بود.﴾^۱

هشتم: عبد الله بن عمر

روایت یکم:

«نافع می‌گوید: به ابن عمر گفتم: چه کسی بهترین مردم بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد؟ ابن عمر گفت: بی‌مادر! تو را چه به این حرفها؟ سپس گفت: استغفرالله!، بهترین مردم بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی است که بر او جایز شود آنچه بر او جایز بود و حرام شود بر او آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بود. گفتم: آن کیست؟ گفت: علی (علیه السلام). [پیامبر صلی الله علیه و آله] درهای مسجد را بست، و در علی علیه السلام را باز گذاشت و به او فرمود: برای تو است در این مسجد آنچه برای من است، و بر تو است آنچه بر من است، و تو وارث و وصی منی و دین مرا ادا میکنی، و به وعده من وفا می‌نمائی و با طریقه من جنگ می‌کنی. دروغ گفته کسی که گمان می‌کند تو را دشمن می‌دارد و مرا دوست می‌دارد.»^۲

[۱] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۹۲ آخرین ابو غالب بن البنا انا ابو محمد الجوهري انا ابو عمر محمد بن العباس انا ابو عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن الحكم الأسدي الدهان المعروف بأخي حماد نا علي بن محمد بن الخليل بن هارون البصري نا محمد بن الخليل الجهني نا هشيم عن أبي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي صلی الله علیه و آله إذ انقض كوكب فقال النبي صلی الله علیه و آله من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدى فقام فتية من بني هاشم فنظروا فإذا الكوكب قد انقض في منزل علي قالوا يا رسول الله قد غويت في حب علي فأنزل الله تعالى (والنجم إذا هوى ما ضل صاحبكم وما غوى وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحى يوحى) إلى قوله (وهو بالأفق الأعلى)

[۲] مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۳۳۲ ح ۳۰۹ سایت شامله / آخرین ابو الحسن أحمد بن المظفر بن أحمد العطار الفقيه الشافعي، أخبرنا أبو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابن السقاء الحافظ، حدثنا علي بن العباس البجلي بالكوفة، حدثنا حسين بن نصر بن مزاحم، حدثنا خالد بن عيسى العكلى، حدثنا حصين بن مخارق، حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه عن نافع مولى ابن عمر قال: قلت لابن عمر: من خير الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: ما أنت وذاك لا أم لك، ثم قال: أستغفر الله، خيرهم بعده من كان يحل له ما كان يحل له، ويحرم عليه ما كان يحرم عليه. قلت: من هو؟ قال: علي، سد أبواب المسجد وترك باب علي وقال له: لك في هذا المسجد ما لى، وعليك فيه ما لى، وأنت وارثى، ووصيى تقضى دينى وتنجز عداتى، وتقتل على سنتى، كذب من زعم أنه يبغضك ويحبني

روایت دوم:

«ایوب بن زهر به سندش نقل می کند که ابن عمر گفت: روزی پیامبر ﷺ نشستند بودند که جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بزرگ به تو سلام می رساند و می فرماید: وقتی خداوند از پیامبران پیمان موکد گرفت، زمانی که تو در صلب آدم بودی پیمان گرفت و تو را آقای همه پیامبران و وصی تو علی بن ابی طالب را آقای همه اوصیاء قرار داد.»^۱

نهم: ابوذر غفاری

«ابوذر گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: من خاتم پیامبران هستم و همینطور علی علیه السلام و فرزندان او را تا روز قیامت ختم می کنند.»^۲

دهم: علی الهلالی

طبرانی با سندش از علی هلالی صحابی نقل کرده است که گفت:

«در زمان بیماری رسول خدا ﷺ که در آن از دنیا رفت، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا علیها السلام در بالین آن حضرت بودند، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد، پس پلکهای چشم رسول خدا ﷺ به جانب فاطمه باز شد و فرمودند: ای محبوبه ی من فاطمه علیها السلام! چرا گریه می کنی؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم.

رسول خدا ﷺ فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا شما را به نکاح او درآورم؟! »

[۱] لسان المیزان لابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۴۸۰ ایوب بن زهیر عن عبد الله بن عبد الملك عن مالك عن نافع عن بن عمر رضی الله عنهما قال بینما النبی ﷺ جالس ذات یوم إذ هبط علیه جبرائیل الروح الامین علیه السلام فقال یا محمد رب العزة یقرئک السلام ویقول إنه لما أخذ میثاق النبیین أخذ میثاقک وأنت فی صلب آدم فجعلک سید الأنبیاء وجعل وصیک سید الأوصیاء علی بن ابی طالب رضی الله عنه فذكر حدیثا طویلا أوردہ الدارقطنی فی الغرائب عن ابی طالب أحمد بن نصر عن موسی بن عیسی بن یزید عنه عن عبد الله بن عبد الملك

[۲] الموضوعات لابن جوزی ج ۱ ص ۲۸۲ أنبأنا علی بن عبد الواحد الدینوری قال أنبأنا أبو محمد الحسن بن محمد الخلال قال حدثنا الحسن بن أحمد بن حرب قال حدثنا الحسن بن محمد بن یحیی العلوئی قال حدثنا محمد بن إسحاق القرشی حدثنا إبراهیم بن عبد الله حدثنا عبد الرزاق أنبأنا معمر عن محمد عن عبد الله بن الصامت عن ابی ذر قال: سمعت رسول الله: أنا خاتم النبیین، کذلک علی وذریته یختمون الأوصیاء إلى یوم القیامة

ای فاطمه علیها السلام ، ما اهل بیته هستیم که خداوند هفت خصلت به ما عطا فرموده که قبل از ما به احدی نداده است و بعد از ما نیز به احدی نمی دهد : من آخرین و اکرم پیامبران و محبوب ترین خلق خدا هستم و من پدر تو هستم و وصی من بهترین اوصیا و محبوب ترین آنها نزد خدا است و او همسرت است. و شهید ما بهترین شهیدان و محبوب ترین آن ها در نزد خدا است و او حمزه عموی پدرت و همسرت می باشد و از ماست کسی که دارای دو بال سبز است و در بهشت هر کجا بخواهد با فرشتگان پرواز می کند و آن پسر عموی پدرت و برادر شوهرت هست. و دو سبط این امت از ماست و آن حسن و حسین علیهما السلام دو فرزندت هستند و آنها دو آقای جوانان اهل بهشت هستند. به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرمود، پدرشان علی علیه السلام بهتر از آن دو است. ای فاطمه، به خدایی که مرا به حق برانگیخت، مهدی این امت از این دو می باشد.»^۱

سند این روایت نیز معتبر است.^۲

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزیک بن جامع ثنا الهيثم بن حبيب نا سفيان بن عيينة عن علي بن علي الهلالي عن أبيه قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله في شكاته التي قبض فيها فإذا فاطمة عند رأسه قال فيبكت حتى ارتفع صوتها فرجع رسول الله صلى الله عليه وآله طرفه إليها فقال حبيبتي فاطمة ما الذي يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك قال يا حبيبتي أما علمت أن الله أطلع على الأرض اطلاعه فاختار منها أباك فبعثه برسالته ثم أطلع على الأرض اطلاعه فاختار منها بعلك وأوحى إلي أن أنكحك إياه يا فاطمة ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحدا قبلنا ولا تعطى أحد بعدنا أنا خاتم النبيين وأكرم النبيين على الله وأحب المخلوقين إلى الله وأنا أبوك ووصي خير الأوصياء وأحبهم إلى الله وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وأحبهم إلى الله وهو حمزة بن عبد المطلب وهو عم أبيك وعم بعلك ومنا من له جناحان أخضران يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء وهو بن عم أبيك وأخو بعلك ومنا سبطا هذه الأمة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سيدا شباب أهل الجنة وأبوهمما والذي بعثنى بالحق خير منهما يا فاطمة والذي بعثنى بالحق إن منهما لمهدى هذه الأمة

[۲] علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را ، هیثم بن حبيب دانسته اند :

نور الدین هیثمی بعد از نقل این روایت ، می نویسد :

«رواه الطبرانی فی الكبير والأوسط وفيه الهيثم بن حبيب قال أبو حاتم منكر الحديث وهو متهم بهذا الحديث» **ترجمه:** «این روایت را طبرانی در معجم کبیر و اوسط نقل کرده و در سندش هیثم بن حبيب است. ابو حاتم گفته است: منکر الحديث است و او متهم به جعل این حدیث می باشد.» مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۶

ابو الحسن کنانی نیز بعد از نقل این روایت می نویسد :

« (طب) من طریق الهیثم بن حبيب قال الذهبي : موضوع والمتهم به الهيثم. » **ترجمه:** «این روایت را طبرانی از طریق هیثم بن حبيب نقل کرده و ذهبی گفته است: موضوع بوده و هیثم به وضع آن متهم است.» تنزیه الشریعة ج ۱ ص ۱۶۶

هیثمی در جای دیگر می گوید: هیثم بن حبيب را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !!

یازدهم: ابو سعید خدری

امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می‌گذراند که فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او وارد شد تا از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عیادت کند. من در سمت راست پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بودم، پس چون فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضعف و سستی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دید، بغض گلویش را فشرده تا جایی که اشکش بر گونه‌هایش آشکار شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: چرا می‌گری ای فاطمه! فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: از فوت می‌ترسم یا رسول الله! پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج درآوردم و وصی‌اش گرفتم؟»^۱

دوازدهم: عبد الله بن مسعود

«عبد الله بن مسعود از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرد که فرمودند: من خواسته پدر خود ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ هستم.

گفتم: ای پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! چطور خواسته پدرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ شدی؟

فرمود: خدای توانا و بزرگ بر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی کرد: «من تو را بر مردم پیشوا قرار می‌دهم» ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ از شادی به وجد آمد و گفت: ای پروردگار من! از فرزندانم مانند من پیشوایانی هست؟

«وَأَمَّا الْهَيْثَمُ بْنُ حَبِيبٍ فَلَمْ أَرْ مِنْ تَكْلِمٍ فِيهِ غَيْرَ الذَّهَبِيِّ لِتَهْمِهِ بِخَبْرِ رِوَاةٍ وَقَدْ وَثَّقَهُ ابْنُ حَبَانَ» مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۰
 [۱] ارجح المطالب في عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ پی دی اف / عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِي فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِي عَلِيٍّ وَفَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أَخْبِرْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرَّضَ مَرْصَةً نَفَسَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ + تَعَوَّدَهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ بَيْمِينَ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا بِرَسُولِ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَتَفَتْهَا الْعَيْبَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَيَّ حَذَّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخْشَى الضَّيْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا ... (أخرجه الدارقطني).

خدا بسوی او وحی کرد که ای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ! به تحقیق من پیمانی با تو نمی‌بندم که به او وفا نکنم. گفت: ای پروردگار من آن عهدی که بر من وفا نمی کنی چیست؟ فرمود برای ستمکاران از فرزندان عطا نمی‌کنم.

در آن هنگام ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام گفت: «خود و فرزندانم را از پرستش این بتها بدور کن. پروردگارا بتحقیق آنها بیشتری از مردم را گمراه کردند» پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود همان درخواست و دعا به من و علی عَلَيْهِ السَّلَام رسید که هرگز احدی از ما بر بت سجده نکرده ایم، پس خدا مرا پیامبر و علی عَلَيْهِ السَّلَام را وصی قرار داد.»^۱

سیزدهم: جابر بن عبد الله

«جابر بن عبدالله میگوید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: خدای بزرگ و توانا پرتویی از نور بر زمین نازل کرد، و او را در پشت آدم (عَلَيْهِ السَّلَام) برقرار نمود، و او را برگردانید، تا آنکه به دو بخش قسمت نمود، پاره‌ای در پشت عبد الله و پاره‌ای دیگر در صلب ابو طالب (عَلَيْهِ السَّلَام) قرار داد. پس مرا پیامبر و علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را وصی در آورد.»^۲

[۱] مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۳۴۵-۳۴۶ ح ۳۲۲ سایت شامله: أخبرنا أبو محمد الحسن بن أحمد بن موسى الغندجانی، أخبرنا أبو الفتح هلال بن محمد الحفار، حدثنا إسماعيل بن علي بن رزين قال: حدثني أبي وإسحاق بن إبراهيم الدبري قالا: حدثنا عبد الرزاق قال: حدثني أبي عن مينا مولى عبد الرحمن بن عوف عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ((أنا دعوة أبي إبراهيم)) قلنا: يا رسول الله وكيف صرت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: ((أوحى الله عز وجل إلى إبراهيم: {إني جاعلك للناس إماماً}، فاستخف إبراهيم الفرح، قال: يا رب! ومن ذريتي أئمة مثلي! فأوحى الله إليه أن: يا إبراهيم إني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به. قال: يا رب ما العهد الذي لا نفى لي به؟ قال: لا أعطيك لظالم من ذريتك، قال إبراهيم عندها: {واجبني وبنی أن نعبد الأصنام. رب إنهن أضللن كثيراً من الناس})). قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ((فانتهدت الدعوة إلى وإلى علي لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذني الله نبياً واتخذ علياً وصياً)).

[۲] مناقب علی (ع) لابن المغازلی، ص ۱۴۶ ح ۱۳۲ سایت شامله: أخبرنا أبو غالب محمد بن أحمد بن سهل النحوی، حدثنا أبو عبد الله محمد بن علی ابن أخت مهدی السقطی الواسطی -إملاء- قال: حدثنا أحمد بن علی القواریری الواسطی، حدثنا محمد بن عبد الله بن ثابت، حدثنا محمد بن مصفی، حدثنا بقیة بن الولید عن سويد بن عبد العزيز عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: ((إن الله عز وجل أنزل قطعة من نور فأسكنها في صلب آدم، فساقتها حتى قسمها جزئين: جزءاً في صلب عبد الله، وجزءاً في صلب أبي طالب فأخرجني نبياً وأخرج علياً وصياً)).

چهاردهم: براء بن عازب

«براء بن عازب گفت: وقتی آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد، پیامبر خدا ﷺ فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و آنان در آن روز چهل مرد بودند... آنگاه آنان را بیم داد و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! همانا من از سوی خداوند، بیم دهنده و مژده دهنده به شما هستم با چیزی که هیچ کس آن را نیاورده است و من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام، پس تسلیم شوید و از من پیروی کنید تا هدایت شوید.

کیست از شما که با من برادری کند و وزیر من شود و ولی و وصی من پس از من و جانشین من در خاندانم باشد و قرض مرا ادا کند؟

همه آنان ساکت شدند و پیامبر ﷺ این سخن را سه بار تکرار کرد و هر بار آنان ساکت بودند و علی (ع) می فرمود: من.

پیامبر ﷺ فرمود: تو. پس اقوام بلند شدند و به ابو طالب (ع) می گفتند: از پسرت اطاعت کن که او را امیر تو کرد.»^۱

[۱] تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۸۲ أخبرنی الحسین بن محمد بن الحسن قال : حدثنا موسى بن محمد بن علی بن عبد الله قال : حدثنا الحسن بن علی بن شیبب المعمر قال : حدثنی عباد بن یعقوب قال : حدثنا علی بن هاشم عن صباح بن یحیی المزنی عن زکریا بن میسرۃ عن أبی إسحاق عن البراء قال : لما نزلت (وأنذر عشیرتک الأقربین) جمع رسول الله ﷺ بنی عبد المطلب وهم یومئذ أربعون رجلا ، الرجل منهم يأکل المسنة ویشرب العس ، فأمر علیا برجل شاة فأدمها ثم قال : ادنوا باسم الله فدنا القوم عشرة عشرة فأكلوا حتی صدروا ، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة ثم قال لهم : اشرابوا باسم الله ، فشرب القوم حتی رووا فبدرهم أبو لهب فقال : هذا ما یسحرکم به الرجل ، فسکت النبی ﷺ یومئذ فلم یتکلم. ثم دعاهم من الغد علی مثل ذلك من الطعام والشراب ثم أنذرهم رسول الله ﷺ فقال : یا بنی عبد المطلب إنی أنا النذیر إلیکم من الله سبحانه والبشیر لما یجیء به أحد منکم ، جئتکم بالدنیا والآخرة فأسلموا وأطیعونی تهتدوا ، ومن یواخینی ویؤازرنی ویكون ولیی ووصیی بعدی ، وخیفتی فی أهلی ویقضی دینی ؟ فسکت القوم ، وأعاد ذلك ثلاثا کل ذلك یسکت القوم ، ویقول علی : أنا فقال : (أنت) فقام القوم وهم یقولون لأبی طالب : أطع ابنک فقد أمر علیک

پانزدهم: معاذ بن جبل

امر تسری حنفی می نویسد:

«از طریق ابن حزمی از معاذ بن جبل روایت شده است که گفت: پیامبر اکرم ﷺ به علی (ع) فرمود: تو برادر ، وارث و وصی من هستی.

علی (ع) فرمود: من چه چیزی از شما به ارث می برم ؟

پیامبر ﷺ فرمود: آنچه پیامبران از یکدیگر به ارث می برند.

علی (ع) فرمود: خدا و رسولش بهتر می دانند.

پیامبر ﷺ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرش.»^۱

شانزدهم: ام سلمه

«ابوبکر خوارزمی از ام المومنین ام سلمه روایت کرده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: خدای عز و جل اختیار کرده از هر امتی پیغمبری را، و اختیار فرموده از برای هر پیغمبری وصی . پس من پیغمبر این امتم، و علی (ع) وصی من در میان عترت ، اهل بیت و امت من بعد از من است.»^۲

[۱] أُرْجِحَ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۲۸ بِي دِي أَفْ؛ رَوَى مِنْ طَرِيقِ ابْنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ مَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ : أَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي . قَالَ : عَلِيُّ مَا أَرِثُ مِنْكَ ؟ قَالَ : مَا يَرِثُ النَّبِيُّونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا . قَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ . فَقَالَ : كِتَابُ اللَّهِ وَسُنَّةُ نَبِيِّهِ

[۲] أُرْجِحَ الْمَطَالِبَ فِي عَدِّ مَنَاقِبِ اسْمِ اللَّهِ الْغَالِبِ، ص ۲۸ عَنِ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أُمِّ سَلْمَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ نَبِيًّا "وَاخْتَارَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، فَأَنَا نَبِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَعَلِيُّ وَصِيِّي فِي عَتْرَتِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأُمَّتِي مِنْ بَعْدِي (أَخْرَجَهُ ابُوبَكْرٍ الْخَوَارِزْمِيُّ)

وصایت امیرالمومنین علیه السلام در حدیث صحیحین

بخاری^۱ و مسلم^۲ روایت کرده اند که :

«در نزد عائشه گفتند: علی علیه السلام وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است. عائشه گفت: چه زمانی پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را وصی قرار داد؟ وقتی پیغمبر از دنیا می‌رفت من تکیه گاه او بودم و سرش را به سینه من تکیه داده بود یا بر دامن بود و در آخرین لحظه یک طشت خواست و مقداری آب از دهان‌شان خارج شد و دیگر متوجه نشدم و پیغمبر از دنیا رفت، چه زمانی علی را وصی خویش قرار داد؟»^۳

محمد بن علی شوکانی سلفی در ۳۲ سالگی رساله ای در اثبات وصایت امیرالمومنین علیه السلام نوشته و گفته است: کسانی که در نزد عایشه، وصایت حضرت علی علیه السلام را مطرح کردند، گروهی از صحابه بودند!

«بدان که گروهی از کینه ورزان به شیعه، از سر دشمنی با آنان می‌گویند: اینکه حضرت علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشد، از خرافات شیعیان است، و این زیاده روی در بی انصافی است. چگونه این از خرافات شیعیان است در حالی که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند، همانطور که در صحیح بخاری و مسلم آمده است که گروهی در نزد عایشه گفتند: حضرت علی علیه السلام وصی بوده است و همینطور در سایر روایات.»^۴

البته انکار و نفی عایشه به چند دلیل هیچ تأثیری در نفی این موضوع ندارد:

اولا: عایشه دشمن مولا علی علیه السلام بود و حرف او حجت نیست.

[۱] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۰۰۶ ح ۲۵۹۰

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۵۷ ح ۱۶۳۶

[۳] عن الأسود قال ذكروا عند عائشة أن عليا رضي الله عنهما كان وصيا فقالت متى أوصى إليه وقد كنت مسندته إلى صدرى أو قالت حجرى فدعا بالطلست فلقد انخنث في حجرى فما شعرت أنه قد مات فمتى أوصى إليه

[۴] مجموعة الرسائل اليمنية، الرسالة الثانی: العقد الثمین فی اثبات وصایة امیرالمؤمنین، ص ۱۰ پی دی اف؛ اعلم ان جماعة من المبغضين للشيعة عدوا قولهم: ان عليا (ع) وصى لرسول الله من خرافاتهم، وهذا افراط وتغنت ياباه الانصاف. وكيف يكون الامر كذلك وقد قال بذلك جماعة من الصحابة، كما ثبت في الصحيحين ان جماعة ذكروا عند عائشة ان عليا وصى، وكما في غيرهما

ابن عباس می گوید: «... عائشه قلبش نسبت به امام علی علیه السلام پاک نبود.»^۱

و نیز روایت شده است که در نزد عایشه به امیر المومنین علیه السلام دشنام دادند، اما او هیچ واکنشی نشان نداد. «از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: شخصی آمد و در نزد عائشه به علی علیه السلام و عمار دشنام داد و عائشه گفت: در مورد علی چیزی به تو نمی گویم، اما در مورد عمار شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: عمار بین دو امر مخیر نمی شود مگر آن که درست ترینش را انتخاب می کند.»^۲

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین^۳ و شعيب الأرنؤوط^۴ سندش را تصحیح کرده اند. داستان وقتی جالب می شود که بدانید عایشه حتی در برابر دشنام به حسان بن ثابت (یکی از صحابه ای که در قضیه ی افک به عایشه _ طبق نظر اهل سنت _ تهمت زنا زد) سکوت نکرده و از او دفاع می کند: «عروة بن الزبیر گفت: به نزد عایشه رفتم و حسان را در نزدش سب می کردم. پس گفت: او را سب نکن؛ زیرا او از رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع می کرد.»^۵

در جنگ جمل نیز عایشه قصد کشتن حضرت علی علیه السلام را داشت.^۶

[۱] ارواء الغلیل للألبانی، ج ۱، ص ۱۷۸ رقم ۱۴۷ سایت شامله / قال الألبانی: إسناده صحيح؛ عائشة لا تطيب له نفساً
 [۲] عن عطاء بن يسار قال جاء رجل فوقع في علي وفي عمار رضي الله عنهما عند عائشة فقالت أما علي فلست قائلة لك فيه شيئا
 واما عمار فإني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لا يخير بين أمرين الا اختار أرسدهما
 [۳] مسند احمد، ج ۱۷ ص ۴۳۷ ح ۲۴۷۰۱ قال حمزه احمد الزين: إسناده صحيح
 [۴] مسند احمد، ج ۴۱ ص ۳۲۲ ح ۲۴۸۲۰ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده صحيح على شرط مسلم
 [۵] صحيح البخاری ج ۵ ص ۲۲۷۸ ح ۵۷۹۸ وعن هشام بن عروة عن أبيه قال ذهبت أسب حسان عند عائشة فقالت لا تسبه فإنه كان ينافح عن رسول الله صلی الله علیه و آله
 [۶] مدارك ابن قتيبة مفصل و طولانی است؛ لذا به ذکر یک روایت صحیح و صریح بسنده می کنیم؛

احمد بن یحیی بلاذری با سند صحیح، چنین روایت می کند:

«وحدثني أحمد بن إبراهيم الدورقي، حدثنا أبو النضر، حدثنا إسحاق بن سعيد، عن عمرو بن سعيد، حدثني سعيد بن عمرو: عن ابن حاطب قال: أقبلت مع علي يوم الجمل إلى اليهودج وكأنه شوك قنفذ من النبل، فضرب اليهودج؛ ثم قال: إن حميراء إرم هذه أرادت أن تقتلني كما قتلت عثمان بن عفان. فقال لها أخواها محمد: هل أصابك شيء؟ فقالت: مشقص في عضدي. فأدخل رأسه ثم جرها إليه فأخرجه.»

«ابن حاطب میگوید: در روز جنگ جمل به همراه علی (علیه السلام) به سمت هودج عایشه رفتیم، در حالی که هودج بر اثر اصابت تیرها همانند خارپشت شده بود. پس علی علیه السلام به هودج زد و گفت: حمیراء (عایشه) این تیرها را گذاشته بود تا مرا بکشد،

ثانیا: مگر قرار بود پیغمبر اکرم ﷺ فقط در آخرین لحظات عمرشان وصی معین بفرمایند؟!

ابوالحسن حنفی معروف به سندی در شرح این حدیث، این نکته را متذکر شده است:

«پوشیده نیست که این مانع نمی شود از اینکه وصیت قبل از آن بوده باشد و اقتضا نمی کند بر اینکه آن حضرت از دنیا رفتند و برایشان ممکن نبود که وصیت بکنند و اصلا چنین چیزی تصور نمی شود و چگونه تصور شود در حالی که می دانیم رسول خدا ﷺ از نزدیک بودن اجلش قبل از بیماری شان آگاهی داشت و سپس چند روزی بیمار شدند. بله آن حضرت به علی رضی الله عنه وصیت کردند ، اما به چه ؟ به کتاب و سنت . که وصیت به این دو اختصاص به علی رضی الله عنه ندارد ، بلکه شامل همه ی مسلمانان می شود و اگر وصیت به مال است که آن حضرت مالی به جا نگذاشتند تا احتیاج به وصیت به ایشان داشته باشد و خداوند دانایتر است.»^۱

ثالثا: آخرین نفری که با رسول خدا ﷺ بود ، حضرت علی رضی الله عنه بود نه عایشه!

سند یکم:

«ام سلمه رضی الله عنها می گوید: قسم به کسی که قسم او را می خورم ، علی رضی الله عنه نزدیک ترین مردم به رحضرت

آنچنان که عثمان بن عفان را کشت! محمد بن ابی بکر (برادر عایشه) به عایشه گفت: آیا چیزی به تو خورده ؟ عایشه گفت: تیری به بازویم خورده. پس محمد بن ابی بکر سرش را داخل هودج کرد و تیر را خارج کرد.»

أنساب الأشراف ج ۱ ص ۳۱۲

بررسی سند روایت:

احمد بن ابراهیم بن کثیر بن زید الدورقی: ثقة. تقریب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱ ص ۷۷ رقم ۳

هاشم بن القاسم بن مسلم اللیثی أبو النضر: ثقة. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۵۷۰ رقم ۷۲۵۶

اسحاق بن سعید بن (نه عن!) عمرو بن سعید بن العاص: ثقة. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۱۰۱ رقم ۳۵۶

در نام این راوی، تصحیف ایجاد شده و بن به عن تبدیل شده است.

سعید بن عمرو بن سعید بن العاص: ثقة. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۲۳۹ رقم ۲۳۷۰

محمد بن حاطب بن الحارث الجمحی: صحابی. تقریب التهذیب ج ۱ ص ۴۷۳ ش ۵۸۰۰

بنابراین سند این روایت کاملا صحیح است.

[۱] حاشیه السندی علی سنن النسائی ج ۱ ص ۳۳ ولا یخفی أن هذا لا یمنع الوصیة قبل ذلك ولا یقتضی أنه مات فجأة بحیث

لا تمکن منه الوصیة ولا یتصور کیف وقد علم أنه رضی الله عنه علم بقرب أجله قبل المرض ثم مرض آیاما نعم هو یوصی إلى علی بماذا كان

بالکتاب والسنة فالوصیة بهما لا تختص بعلی بل یعم المسلمین کلهم وان كان المال فما ترک مالا حتی یحتاج إلى وصیة إلیه والله

تعالی أعلم

سول ﷺ بود. رسول خدا ﷺ را صبح ملاقات کردیم در حالی که او مدام می فرمود: علی ﷺ آمد؟ علی ﷺ آمد؟ فاطمه علیها السلام فرمود: گویا او را برای کاری فرستاده ای؟ و بعد از آن علی ﷺ آمد و ام سلمه می گوید: گمان کردم که از او درخواستی دارد و از خانه خارج شدیم و کنار در نشستیم و من نزدیک تر به در بودم. پس رسول خدا ﷺ به سمت او برگشت و او را در طرف چپش قرار داد و با او نجوا می کرد. سپس رسول خدا ﷺ در همان روز رحلت کرد و علی ﷺ از نظر عهد نزدیک ترین مردم به او بود.^۱

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر حاکم موافقت نموده است.^۲

نور الدین هیثمی نیز گفته است که تمام راویان سند این روایت از رجال صحیحین هستند بجز ام موسی که او نیز ثقة است.^۳

وصی الله بن محمد عباس نیز در تحقیق کتاب احمد بن حنبل سندش را تصحیح کرده است.^۴

سند دوم:

«ابو رافع گفت: رسول خدا ﷺ وفات کرد و سرش در آغوش علی بن ابی طالب ﷺ بود و به علی ﷺ می فرمود: خدا را خدا را در مورد بندگان؛ خدا را خدا را در مورد نماز؛ و آن آخرین کلام رسول خدا ﷺ بود.»^۵

هیثمی این روایت را از بزار نقل کرده و گفته است که همه ی رجال سندش ثقة هستند بجز غسان بن عبد الله که ترجمه ای برای او نیافتیم.^۶

[۱] عن أم سلمة رضي الله عنها قالت والذی أحلف به إن كان علی لأقرب الناس عهدا برسول الله ﷺ عدنا رسول الله ﷺ غداة وهو يقول جاء علی جاء علی مرارا فقالت فاطمة رضي الله عنها كأنك بعثته في حاجة قالت فجاء بعد قالت أم سلمة فظننت أن له إليه حاجة فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب وكنت من أدناهم إلى الباب فأكب عليه رسول الله ﷺ وجعل يساره وينا جيه ثم قبض رسول الله ﷺ من يومه ذلك فكان علی أقرب الناس عهدا

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۹ ح ۴۶۷۱

[۳] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۲ قال الهیثمی: ورجالهم رجال الصحیح غیر أم موسی وهی ثقة

[۴] فضائل الصحابة لاحمد، مجموع دو جلد ص ۸۵۳-۸۵۴ ح ۱۱۷۱ پی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده صحیح

[۵] مسند البزار ج ۹ ص ۳۲۹ ح ۳۸۸۶ حدثنا غسان بن عبید الله قال نا یوسف بن نافع قال نا عبد الرحمن بن أبی الموالی عن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه رضي الله عنه قال توفي رسول الله ﷺ ورأسه في حجر علی بن أبی طالب وهو يقول لعلی (الله الله وما ملکت أیمانکم الله الله والصلاة فكان آخر ما تکلم به رسول الله)

[۶] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۹۳ قال الهیثمی: رواه البزار وفيه غسان بن عبد الله ولم أجد من ترجمه وبقیه رجاله ثقات

در حالی که غسان بن عبدالله ، همان غسان بن عبیدالله یا عبید است که توثیق دارد.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«عباس و کس دیگر از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفته است: غسان ثقة است ... و دارقطنی گفته:

صالح است ... ابن حبان از یحیی بن معین نقل کرده که او حدیث شناس نبود، اما اهل دروغگویی هم نبود و

ابن حبان نام او را در زمره ی ثقات آورده و گفته است: از شعبه نسخه ی مستقیمی روایت کرده است.»^۱

ابن خزیمه نیز روایتی را از او در صحیحش نقل کرده است.^۲

سند سوم:

«نعیم بن یزید از علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که [هنگامی که بیماری پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدت یافت ،

فرمود : ای علی عَلَيْهِ السَّلَام ! پوستی بیابور تا در آن چیزی بنویسم که اتمم گمراه نشود. و ترسیدم که رحلت کند ،

پس گفتم: من از کاغذ حافظ ترم. پس فرمود: به نماز، زکات و بندگان وصیت میکنم.»^۳

ابن روایت را احمد نقل کرده و احمد شاکر سندش را حسن دانسته^۴ و ضیاء مقدسی نیز آن را در صحیحش

آورده است.^۵

همین روایت را بخاری در کتاب الادب المفرد با همین سند نقل کرده، ولی اضافه کرده است که:

«و این چنین می گفت تا رحلت فرمود. و او را فرمان داد به شهادت این که لا اله الا الله و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بنده

[۱] لسان المیزان لابن حجر العسقلانی ج ۴ ص ۴۱۸ وروی عباس و آخر عن یحیی بن معین ثقة ... وقال الدارقطنی صالح ... قال بن حبان عن یحیی بن معین لم یکن یعرف الحدیث الا انه لم یکن من أهل الکذب وقال بن حبان فی الثقات روی عن شعبه نسخة مستقیمة

[۲] صحیح ابن خزیمه ج ۱ ص ۸ ح ۹ أخبرنا أبو طاهر ثنا أبو بکر ثنا الحسن بن سعید أبو محمد الفزازی سکن بغداد بخبر غریب الإسناد قال ثنا غسان بن عبید الموصلی ثنا عکرمه بن عمار عن یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة قال قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا تقبل صلاة إلا بطهور ولا صدقة من غلول

[۳] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا بكر بن عيسى الراسبي ثنا عمر بن الفضل عن نعیم بن یزید عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال أمرني النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن أتیه بطبق يكتب فيه ما لا تضل أمته من بعده قال فخشيت ان تفوتني نفسه قال قلت اني أحفظ وأعنى قال أوصى بالصلاة والزكاة وما ملكت أيمانكم

[۴] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۸ ح ۶۹۳ پی دی اف / قال احمد شاکر: إسناده حسن

[۵] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۳۸۰ ح ۷۶۲

و فرستاده اش است و هر که به این دو شهادت دهد، بر آتش جهنم حرام است.»^۱

رابعا: طبق گفته ی ابن عباس ، پیغمبر ﷺ به هنگام رحلتشان سه وصیت کردند:

«ابن عباس گفت: روز پنج شنبه ، و چه عظیم است روز پنج شنبه ! پس گریست تا اینکه اشک او سنگ ریزه های آنجا را تر کرد. گفتم : ای ابن عباس ، روز پنج شنبه چیست ؟ ابن عباس گفت: درد پیامبر اکرم ﷺ سخت شد؛ پس فرمود: کتف بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از آن هرگز گمراه نشوید؛ پس کسانی که در آنجا بودند تنازع کردند و شایسته نیست که در نزد پیامبر نزاع شود. پس گفتند : او را چه شده است؟ آیا هذیان می گوید؟ از او بپرسید. پس شروع کردند به برگرداندن کلام بر پیامبر. سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: رهایم کنید؛ بگذارید مرا ! آنچه که من در آنم بهتر است از آنچه که شما مرا بدان می خوانید. پس آنان را به سه چیز سفارش کرد و فرمود :

مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید ، نمایندگان قبایل را بپذیرید همان طور که من به آن ها اجازه ورود می دادم و در مورد سومی [راوی] سکوت کرد یا گفت و من آن را فراموش کرده ام. سفیان می گوید : این سخن سلیمان است.»^۲

بنابراین بر اساس روایت مذکور در صحیحین، وصایت امیرالمومنین ﷺ در نزد صحابه یا تابعین مشهور بوده است و سخن عایشه در رد آن اعتباری ندارد.

[۱] الأدب المفرد للبخاری ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۵۶ حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا عمر بن الفضل قال حدثنا نعیم بن یزید قال حدثنا علی بن ابی طالب صلوات الله علیه أن النبی ﷺ لما نفل قال یا علی اتنتی بطبق أکتب فیہ ما لا تضل أمتی فخشیت أن یسبقتنی فقلت إنی لأحفظ من ذراعی الصحیفه وكان رأسه بین ذراعیه وعضدی یوصی بالصلاة والزکاة وما ملکت ایمانکم وقال کذاک حتی فاضت نفسه وأمره بشهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله من شهد بهما حرم علی النار

[۲] صحیح البخاری ج ۳ ص ۱۱۵۵ ح ۲۹۹۷ حدثنا محمد حدثنا بن عیینة عن سلیمان الأحول سمع سعید بن جبیر سمع بن عباس رضی الله عنهما یقول یوم الخمیس وما یوم الخمیس ثم بکی حتی بل دمه الحصى قلت یا أبا عباس ما یوم الخمیس قال اشدت برسول الله ﷺ وجعه فقال اتنونی بکتف لکم کتابا لا تضلوا بعده أبدا فتنازعوا ولا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما له أهرجر استفهموه فقال ذرونی فالذی أنا فیہ خیر مما تدعوننی إلیه فأمرهم بثلاث قال أخرجوا المشرکین من جزیره العرب وأجیزوا الوفد بنحو ما کنت أجیزهم والثالثة خیر إما أن سکت عنها وإما أن قالها فنسيتها قال سفیان هذا من قول سلیمان

وصی از زبان اهل بیت علیهم السلام

از آنجایی که مخالفین می گویند: اگر حضرت علی علیه السلام واقعا وصی بوده، پس چرا اهل بیت هیچ گاه از آن سخنی نگفته اند، لذا بر آن شدیم که مدارک آن را نیز از کتب اهل سنت ولو با اسانید ضعیف ارائه دهیم.

امام علی علیه السلام

امیر المومنین علیه السلام خطاب به گروهی که معاویه نزد آن حضرت اعزام نموده بود، فرمودند:

«ای مردم! من برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، وصی او و وارث علمش هستم و وصیتش را مختص من کرد و از بین آنان مرا انتخاب کرد و فاطمه علیها السلام را بعد از آن که عده ای او را خواستگاری کردند و به آن ها نداد، به عقد من درآورد و او را با فرمان خداوند متعال به عقد من درآورد و از فاطمه علیها السلام به من فرزندان پاکی بخشید و به چه کسی مانند آنچه به من داده شده، عطا شده است؟! من کسی هستم که عمویم سرور شهدا و برادرم با فرشتگان با دو بال که مزین به دژ و یاقوت است هر جا که بخواهد پرواز می کند. من صاحب دعا ها و صاحب عقوبت ها و صاحب نشانه های عجیب و بزرگی پولادین و همیشه نو و تازه هستم. من پدر بی سرپرستان و یتیمان و از بین برنده ستمگران و پناه متقین و سرور اوصیا و امیرمؤمنان و ریسمان محکم الهی و دژ محکم و طناب محکمی که گسستگی ندارد هستم و خداوند شنوا و داناست.»^۱

و در نامه ای به مردم مصر در مقایسه ی خود با معاویه فرمودند:

«به دور باشید از دعوت دروغگو فرزند هند و بیندیشید و بدانید که امام هدایت و امام هلاکت و وصی پیامبر و دشمن پیامبر مساوی نیستند؛ خداوند ما و شما را از محبین و از راضی ها قرار دهد.»^۲

[۱] المناقب للخوارزمی، ص ۲۲۲-۲۲۳ سایت مکتبه اهل البیت؛ معاشر الناس انا أخو رسول الله صلی الله علیه وآله ووصیه ووارث علمه، خصنی وحبانی بوصیته واختارنی من بینهم وزوجنی ابنته بعدما خطبها عدة فلم یزوجهم وانما زوجنیها بأمر ربه تعالی فوهب لی منها ذریة طیبة، فمن اعطی مثل ما أعطیت، أنا الذی عمی سید الشهداء وأخی یطیر مع الملائكة حیث یشاء بجناحین مکلیین بالدر والیاقوت، انا صاحب الدعوات، انا صاحب النقمات، انا صاحب الآیات العجیبات، انا قرن من حدید، انا ابدأ "جدید، أنا أبو الأرامل والیتامی، انا مبیر الجارین وكهف المتقین وسید الوصیین وأمیر المؤمنین وحبل الله المتین والکفھ الحصین والعروة الوثقی التي لا انفصام لها والله سمیع علیم

[۲] شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۶ ص ۴۶ ویاکم ودعوة الکذاب ابن هند. وتأمّلوا وأعلموا أنه لا سوی إمام الهدی، وإمام الردی، ووصی النبی وعدو النبی، جعلنا الله ویاکم ممن یحب ویرضی

امام حسن علیه السلام

حضرت امام مجتبی علیه السلام پس از شهادت امیر مومنان علیه السلام خطبه ای خواندند که در قسمتی از آن به وصایت امیر مومنان علیه السلام اشاره کرده اند.^۱

این خطبه با اسناد متعدد و معتبری روایت شده است، اما متأسفانه بحث وصایت امیرالمومنین علیه السلام و مطالب مهم دیگر در بسیاری از آنها نقل نشده است.^۲

امام حسین علیه السلام

آن حضرت در روز عاشورا خطاب به یزیدیان فرمودند:

«حسب و نسب مرا بنگرید و نظر کنید که من کیستم، سپس به نفس خودتان مراجعه کنید و آن را مورد عتاب قرار دهید و نگاه کنید که آیا برای شما صلاح است مرا شهید کنید و نسبت به من هتک حرمت نمائید؟ آیا من پسر پیغمبر شما و پسر وصی و پسر عموی او نیستم؟ همان پسر عمومی که اولین شخصی بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از نظر آنچه که از طرف خدا آورده بود تصدیق کرد.»^۳

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۸۸ خطب الحسن بن علی الناس حین قتل علی فحمد الله وأثنی علیه ثم قال لقد قبض فی هذه الليلة رجل لا یسبقه الأولون بعمل ولا یدرکه الآخرون وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعطیه رایتہ فیقاتل وجبریل عن یمینہ ومیکائیل عن یساره فما یرجع حتی یفتح الله علیه وما ترک علی أهل الأرض صفراء ولا بیضاء إلا سبع مائة درهم فضلت من عطایاه أراد أن یتناع بها خادما لأهله ثم قال أیها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فأنا الحسن بن علی وأنا بن النبی وأنا بن الوصی ...

[۲] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۲۴۹۶ کان یبعثه البعث فیعطیه الرایة، فما یرجع حتی یفتح الله علیه، جبریل عن یمینہ، و میکائیل عن یساره. یعنی علیا رضی الله عنه

[۳] تاریخ الطبری ج ۳ ص ۳۱۹ و الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۴۱۹ فانسبونی فانظروا من أنا ثم ارجعوا إلى أنفسکم وعاتبوا فانظروا هل یحل لکم قتلی وانتهاک حرمتی ألسنت ابن بنت نبیکم **وابن وصیه** وابن عمه وأول المؤمنین بالله والمصدق لرسوله بما جاء به من عند ربه

وصی در کتاب های لغت اهل سنت

لقب «وصی» برای امام امیر المؤمنین علیه السلام است در میان مسلمانان آنقدر اشتهاور و شیوع یافته که در کتاب‌های لغت اهل سنت ثبت گردیده است؛

أبو منصور محمد بن أحمد الأزهری الشافعی^۱ متوفای ۳۷۰ هـ:

«وقیل لعلی علیه السلام : وصی»^۲

محمد بن مکرم بن منظور الأفریقی المصری^۳ متوفای ۷۱۱ هـ:

«وقیل لعلی ، علیه السلام ، وصی»^۴

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی الحنفی^۵ متوفای ۱۲۰۵ هـ:

«والوصی ، کغنی : لقب علی ، رضی الله تعالی عنه ... وفيه يقول كثير : وصی النبی المصطفی وابن

عمه»^۶

[۱] ذهبی در شرح حال او می نویسد: «الأزهری العلامة أبو منصور محمد بن أحمد بن الأزهر بن طلحة الأزهری الهروی اللغوی

الشافعی» سیر أعلام النبلاء ج ۱۶ ص ۳۱۵-۳۱۶

[۲] تهذیب اللغة للأزهری ج ۱۲ ص ۱۸۷

[۳] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «ابن منظور (۶۳۰ - ۷۱۱ هـ = ۱۲۳۲ - ۱۳۱۱ م) محمد بن مکرم بن علی، أبو

الفضل، جمال الدین ابن منظور الأنصاری الرویفعی الإفریقی، صاحب (لسان العرب): الإمام اللغوی الحجة. «الأعلام للزرکلی، ج

۷ ص ۱۰۸ سایت شامله

[۴] لسان العرب لابن منظور ج ۱۵ ص ۳۹۴

[۵] خیر الدین زرکلی در شرح حال او می نویسد: «مُرتَضَى الزَّبِيدِي (۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ = ۱۷۳۲ - ۱۷۹۰ م) محمد بن محمد بن

محمد بن عبد الرزاق الحسینی الزبیدی، أبو الفیض، الملقب بمرتضی: علامة باللغة والحديث والرجال والأنساب، من كبار

المصنفين.» «الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۷۰ سایت شامله

[۶] تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۱۰

وصی در اشعار صحابه

وصایت حضرت امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَام در اشعار تعداد زیادی از صحابه نیز آمده که بسیاری از آن ها را ابن ابی الحدید معتزلی شافعی که خودش شاعر بوده، جمع آوری کرده است.

یکم: فضل بن عباس

«هان! بدان که بهترین مردم پس از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد آگاهان و عالمان، وصی آن حضرت می باشد که اولین کسی بود که پشت سر آن حضرت به نماز ایستاد و اولین کسی بود که در جنگ بدر در مقابل سپاه دشمن قد علم نمود.»^۱

دوم: حسان بن ثابت (شاعر)

«خداوندی که تمام خوبی ها و خیرات به دست اوست، به امام ابوالحسن و کسی که مانند اوست خیر عطا کند که یاد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در میان ما زنده نگاه داشت. جزای خیر بر تو باد و چه کسی بر این شایسته تر؟ مگر تو برادر او در هدایت و وصی او نیستی؟ و من این را از کتاب خداوند و سنت پیامبرش دانستم.»^۲

سوم: نعمان بن عجلان (شاعر انصار)

«این تفرقه و پراکندگی چگونه ممکن است در حالی که وصی پیامبر خدا، امام و پیشوای ماست؟! نه چنین چیزی ممکن نیست مگر از روی سردرگمی و ذلت. معاویه گمراه را رها کنید و به عنوان شکرانه این نعمت از راهی که وصی پیامبر می پیماید پیروی نمایید.»^۳

[۱] تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۹۶ و الکامل فی تاریخ ج ۳ ص ۷۸ با کمی تحریف: أَلَا إِنَّ خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ... وَصِي النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى عِنْدَ ذِي الذِّكْرِ / وَأَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَصَنُو نَبِيهِ ... وَأَوَّلُ مَنْ أُرْدَى الْغَوَاةَ لَدَى بَدْرٍ

[۲] الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار، ص ۲۲۹ سایت شامله و شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۲۳ جَزَى اللَّهُ عَنَّا وَالْجَزَاءُ بِكَفِّهِ ... أَبَا حَسَنٍ عَنَّا وَمَنْ كَأَبِي حَسَنٍ / حَفِظْتَ رَسُولَ اللَّهِ فِينَا وَعَهْدَهُ ... إِلَيْكَ وَمَنْ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ مَنْ وَمَنْ / أَلَسْتَ أَخَاهُ فِي الْهُدَى وَوَصِيَّهُ ... وَأَعْلَمَ مِنْهُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَنِ

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ كيف التفرق والوصى إمامنا ... لا كيف إلا حيرة وتخاذلا / لا تعبنن عقولكم، لا خير في . . من لم يكن عند البلابل عاقلا / وذروا معاوية الغوى وتابعوا . . دين الوصى لتحمدوه أجلا

«ای عمرو! برای علی بن ابی طالب که اهلیت و شایستگی خلافت داشت بسیار سخت بود که تو نمی دانی. کسی که وصی پیامبر اکرم ﷺ و کشنده قهرمانان کفر و ضلالت بود.»^۱

چهارم: عبد الله بن ابی سفیان بن حرث

«قهرمان جنگ خیبر و جنگ بدر که لشکرهای دشمن به سوی ما سرازیر گشته بودند از ماست. او وصی پیامبر اکرم و پسر عموی اوست و چه کسی می تواند به چنین مقامی از نظر نزدیکی و خویشاوندی برسد»^۲

پنجم: ابو الهیثم بن التیهان صحابی بدری

«وصی پیامبر، امام و سرپرست ماست. امر واضح شد و از خفا خارج گشت»^۳

ششم: زیاد بن لبید الأنصاری

«انصار را چگونه می بینی در این روز همچون سگ. ما مردمانی هستیم که از کشته شدن هیچ خوف و هراسی به خود راه نمی دهیم. ما از کسی که بر وصی پیامبر غضب کرده و دشمنی می کند، هراسی نداریم. همانا انصار پیامبر ﷺ در این تصمیمشان جدی هستند و با کسی شوخی ندارند. این شخص علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فرزند عبد المطلب است که ما امروز او را در برابر دروغگویان باری می کنیم و کسی که از حد و حدود خود تجاوز کند بد حاصلی کشت نموده است.»^۴

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۲۰ ولی وکان هوانا فی علی وانه... لأهل لها یا عمرو من حیث لا تدری / وصی النبی المصطفی وابن عمه... وقاتل فرسان الضلالة والکفر

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۲ ومنا علی ذاک صاحب خیبر... وصاحب بدر یوم سالت کتابته / وصی النبی المصطفی وابن عمه... فمن ذا یدانیه ومن ذا یقاربه

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۲ إن الوصی إمامنا وولینا... برح الخفاء وباحت الأسرار

[۴] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ کیف تری الأنصار فی یوم الکلب... إنا أناس لا نبالی من عطب / ولا نبالی فی الوصی من غضب... وإنما الأنصار جد لا لعب / هذا علی وابن عبد المطلب... نصره الیوم علی من قد کذب

هفتم: حجر بن عدی الکندی

«بارالها! علی را برای ما سلامت بدار. برای ما این شخص، مبارک، مؤمن، موحد و متقی است و در رأی و نظر خویش دچار خطا و اشتباه نمی‌گردد، بلکه او هدایت‌گر، موفق و هدایت شده است. خدایا او و پیامبر ما را حفظ بفرما! او از سوی پیامبر، ولی شده و آن حضرت بر وصایت او رضایت داده است.»^۱

هشتم: خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین

«آیا من زنده باشم بدون آن که با علی عَلَيْهِ السَّلَام باشم؟ این عیبی است برای من که او در دنیا نباشد و تو پدر باشی. وصی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اهل بیت اوست و تو نیز بر این کار شاهد بودی.»^۲

نهم: عبد الله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی

«ای قوم! نقشه بزرگی کشیده‌اند تا با وصی پیامبر به جنگ برخیزند؛ جنگی که نابرابر است.»^۳

دهم: عمرو بن أحيحة

«خداوند اراده فرمود تا آنچه را فرزند وصی پیامبر و فرزند انسانی نجیب خواسته محقق نگردد. کسی که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بدون هر شک و تردیدی به عنوان بهترین انسان‌ها و وصی خود برگزید»^۴

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ یا ربنا سلم لنا علیا . . . سلم لنا المبارک المضا / المؤمن الموحد التقیا . . . لا یتخلل الرأی ولا غویا / بل هادیا موقفا مهديا . . . واحفظه ربی واحفظ النبیا / فیہ فقد کان له ولیا . . . ثم ارتضاه بعده وصیا

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ أعائش خلی عن علی وعیبه . . . بما لیس فیہ إنما أنت والده / وصی رسول الله من دون أهله . . . وأنت علی ما کان من ذاک شاهده

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳ یا قوم للخطة العظمی التي حدثت . . . حرب الوصی وما للحرب من آسی

[۴] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۳-۹۴ وأبی الله أن یقوم بما قا . . . م به ابن الوصی وابن النجیب / إن شخصا بین النبی لک . . . الخیر و بین الوصی غیر مشوب

یازدهم: امیر المؤمنین علیه السلام

«ای عجب مورد منکری شنیدم *** دروغ به خداوند که موی را سفید می کند
احمد اگر خبر دار شود راضی نمی شود *** که وصی اش و ناقص در یک ردیف قرار گیرند
منفور رسول خدا و ملعون لوچ *** من زمانی که مرگ نزدیک و حاضر شود
آستین ها را بالا می زخم و قنبر را فرا می خوانم *** که پرچم مرا جلو بینداز و از ترس عقب نبر
و ترسو آنچه مقدر شده را نمی تواند دور کند *** اگر نزد من ای پسر حرب جعفر
یا حمزه شجاع و جوانمرد و تابان بود *** قریش می دید که ستاره شب ظهور کرده است»^۱

دوازدهم: جریر بن عبد الله البجلی

«وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی از اهل بیت اوست و او قهرمانی است که همواره حامی اوست و به این کار،
مورد ضرب المثل قرار گرفته است»^۲

سیزدهم: عبد الرحمن بن ذؤیب الأسلمی

«وصی آنها را به سمت تو رهبری می کند تا *** تو را از گمراهی و شک دور کند»^۳

چهاردهم: مُعِیرَة بن حارث بن عبدالمطلب

«در میان شما وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان فرمانده و رهبر شما حضور دارد؛ کسی که داماد آن حضرت
و کسی بوده است که کتاب خدا را نشر داده است»^۴

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۴-۹۵ یا عجبا لقد سمعت منکرا... کذبا علی الله یشیب الشعرا / ما کان یرضی أحمد لو أخبرا
... أن یقرنوا وصیه والأبتر / شانی الرسول واللین الأخرزا... إنی إذا الموت دنا وحضرا / شمרת ثوبی ودعوت قنبرا... قدم لوائی
لا تؤخر حذرا / لا یدفع الحذار ما قد قدرا... لو أن عندی یابن حرب جعفرا / أو حمزة القرم الهمام الأزهرا... رأت قریش نجم لیل
ظهرا

[۲] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله... وفارسه الحامی به یضرب المثل

[۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ یقودهم الوصی إلیک حتی... یردک عن ضلال وارتیاب

[۴] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ فیکم وصی رسول الله قائدکم... وصره وکتاب الله قد نشرا

پانزدهم: عبد الله بن العباس بن عبد المطلب

«تنها از خاندانش او وصی رسول خداست نه کس دیگری * و اسب سوار او هنگامی که گفته شود : هل من مبارز»^۱

«به خدا سوگند هیچ یک از افراد بشر پس از وصی ؛ یعنی علی بن ابی طالب ع ، مانند ابن عباس سخن نگفته است»^۲

ابن ابی الحدید بعد از نقل این اشعار ، در پایان می گوید :

«اشعاری که در آن لفظ وصی آمده بسیار زیاد است، اما ما در این جا برخی از آنها را که در این دو بخش (یعنی کتاب «وقعه الجمل» از ابومخنف و کتاب نصر بن مزاحم در موضوع جنگ صفین) آمده بود را آوردیم، در حالی که غیر از این دو بخش، اشعار بسیار زیادی هست که از حدّ و حصر خارج است و اگر از خستگی و ملال خوف نمی داشتیم، تمام آنها را در این فرصت بیان می کردیم که در آن صورت صفحات فراوانی را به خود اختصاص می داد.»^۳

[۱] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ وصی رسول الله من دون أهله . . . وفارسه إن قیل هل من منازل
 [۲] الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار ، ص ۲۱۸ سایت شامله و شرح نهج البلاغة ج ۲ ص ۱۵۴ ؛ وَاللَّهِ مَا كَلَّمَ الْأَقْوَامَ مِنْ بَشَرٍ
 ... بَعْدَ الْوَصِيِّ عَلِيِّ كَابْنِ عَبَّاسٍ
 [۳] شرح نهج البلاغة ج ۱ ص ۹۵ والأشعار التي تتضمن هذه اللفظة كثيرة جدا ، ولكننا ذكرنا منها ههنا بعض ما قيل في هذين
 الحزبين ، فأما ما عداهما فإنه يجلب عن الحصر ، ويعظم عن الإحصاء والعد ، ولولا خوف الملالة والإضجار ، لذكرنا من ذلك ما
 يملأ أوراقا كثيرة

نهم: حدیث اختیار

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام با حضرت امیر المومنین علیه السلام ازدواج کردند و نیز در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت به ایشان فرمودند: آیا راضی نمی شوی که خداوند از اهل زمین دو مرد را برگزید؛ یکی از آن دو، پدرت است و دیگری همسرت.

محمد بن الطیب الباقلانی متوفای ۴۰۳ هـ مالکی مذهب که ذهبی از او به عنوان «الإمام العلامة أُوحد المتكلمين مقدم الأصوليين وكان ثقة إماما بارعا» یاد کرده^۱، این روایت را مسلم دانسته و به آن احتجاج کرده است.^۲

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه و در مجموع با ۱۰ سند نقل شده است:

نخست: از ابن عباس با پنج طریق

«حدثنا محمد بن جابان الجندیسیابوری والحسن بن علی المعمری قال ثنا عبد الرزاق عن معمر عن بن أبي نجیح عن مجاهد عن بن عباس قال لما زوج النبی صلی الله علیه و آله فاطمة علیا قالت فاطمة یا رسول الله زوجتني من رجل فقیر لیس له شیء فقال رسول الله صلی الله علیه و آله أما ترضین یا فاطمة أن الله عز وجل اختار من أهل الأرض رجلین أحدهما أبوک والآخر زوجک.»

این روایت را طبرانی نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش کرده است.^۳

[۱] ذهبی در شرح حال ابن الباقلانی می نویسد: «ابن الباقلانی الإمام العلامة أُوحد المتكلمين مقدم الأصوليين القاضی أبو بكر محمد بن الطیب بن محمد بن جعفر بن قاسم البصری ثم البغدادی ابن الباقلانی صاحب التصانيف ... وكان ثقة إماما بارعا صنف فی الرد علی الرافضة والمعتزلة والخوارج والجهمية والكرامية وانتصر لطريقة أبي الحسن الأشعري وقد يخالفه فی مضائق فإنه من نظرائه وقد أخذ علم النظر عن أصحابه وقد ذكره القاضی عیاض فی طبقات المالکبة فقال هو الملقب بسيف السنة ولسان الأمة المتكلم علی لسان أهل الحديث.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۹۰

[۲] تمهید الأوائل وتلخیص الدلائل ج ۱ ص ۵۴۶ ومن فضائله قوله صلی الله علیه و آله لفاطمة وقد شکت له بعض حالها أما ترضین أن الله قد اطلع علی أهل الأرض فاختر منهم رجلین جعل أحدهم أباک وجعل الآخر بعلک

[۳] المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن رجاله ثقات عدا الحسن بن علی المعمری وهو صدوق حسن الحديث

خطیب بغدادی^۱ و دارقطنی^۲ نیز آن را نقل کرده اند و سیوطی سندشان را حسن دانسته است. همین روایت را حاکم نیشابوری از ابو صلت با همان سند فوق نقل کرده و تصحیح کرده است.^۳ ذهبی که نتوانسته این حدیث را تحمل بکند، گفته است: این حدیث موضوع و جعلی است و آن را عبد السلام بن صالح (ابو صلت هروی) جعل کرده است!!

حال آنکه این روایت از عبد الرزاق، با همان سند، از ۴ نفر دیگر نیز نقل شده است:

۱. محمد بن جابان الجندیسابوری^۴
 ۲. الحسن بن علی المعمری^۵ که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «صدوق حسن الحدیث» است
 ۳. أحمد بن عبد الله بن زید (یزید) الهشیمی^۶
 ۴. ابراهیم بن الحجاج^۷ که به حکم برنامه ی جوامع الکلم ، «ثقه» است
- اما این تمام ماجرا نیست و این روایت را حاکم از ابوهریره نیز نقل کرده است که در ادامه می آوریم.

[۱] جامع الأحادیث ج ۱۶ ص ۲۳۶ ح ۷۷۸۶ قال السيوطی: خط فيه وسنده حسن

[۲] جامع الأحادیث ج ۲۰ ص ۱۸۹ ح ۱۶۲۵۹ قال السيوطی: قط فيه وسنده حسن

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵ أبو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا عبد الرزاق معمر عن أبي نجیح عن مجاهد عن بن عباس قالت فاطمة زوجتني من عائل لا مال له فذكر نحوه علی شرط الشيخین

[۴] المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳

[۵] المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۹۳ ح ۱۱۱۵۳

[۶] تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۶ رقم ۱۸۸۶

[۷] تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۹۵ رقم ۱۸۸۶

دوم: ابو هريره

«حدثنا أبو بكر بن أبي دارم الحافظ ثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن سفيان الترمذی ثنا سريج بن يونس ثنا أبو حفص الأبار ثنا الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قالت فاطمة رضي الله عنها يا رسول الله زوجتني من علي بن أبي طالب وهو فقير لا مال له فقال يا فاطمة أما ترضين أن الله عز وجل اطلع إلي أهل الأرض فاختار رجلين أحدهما أبوك والآخر بعلك»^۱

حاکم، سپس برای این حدیث، سند دیگری ذکر کرده و در ذیل آن به صحت این سند حکم کرده است.

سوم: از ابو ایوب انصاری با دو سند

سند یکم:

«عبایة بن ربیع از ابو ایوب انصاری نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمودند: آیا نمی دانی که خداوند متعال به زمین نظاره کرد و از میان مردم، پدرت را انتخاب کرده و بعنوان پیامبر مبعوث نمود و سپس برای بار دوم به زمین نظاره کرد و همسرت را انتخاب کرد و به من وحی نمود تا او را به نکاح تو در آوردم و او را وصی (خویش) قرار دهم؟!»^۲

این روایت را طبرانی با سند حسن نقل کرده است.^۳

سند دوم:

طبرانی به دنبال حدیث فوق، سند دیگری نیز برایش ذکر کرده است:

«عبایة بن ربیع از ابو ایوب نقل می کند که رسول خدا ﷺ مریض شد و فاطمه علیها السلام برای عیادت نزد او در حالی که رو به بهبودی بود آمد و هنگامی که سختی رسول خدا ﷺ را دید، پس حدیث را با طولش بیان

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۰ ح ۴۶۴۵

[۲] المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۱ ح ۴۰۴۶ حدثنا محمد بن عبد الله الحضرمي ثنا محمد بن مرزوق ثنا حسين الأشقر ثنا قيس عن الأعمش عن عبایة بن ربیع عن أبي أيوب الأنصاري أن رسول الله ﷺ قال لفاطمة رضي الله عنها أما علمت أن الله عز وجل اطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبيا ثم اطلع الثانية فاختار بعلك فأوحى إلي فأنكحته واتخذته وصيا

[۳] تمام رجال سند این روایت طبق برنامه ی جوامع الكلم، ثقه یا صدوق هستند بجز «حسین الأشقر» و «عبایة بن ربیع» که قبلا در بحث وصایت امیر المومنین علیه السلام وثاقتشان را اثبات کردیم.

کرد.»^۱

این سند نیز معتبر است.^۲

چهارم: علی الهلالی

«علی هلالی صحابی گوید: در زمان بیماری رسول خدا ﷺ که در آن از دنیا رفت ، بر ایشان وارد شدم و دیدم که فاطمه زهرا علیها السلام در بالین آن حضرت بودند ، پس گریه کردند و صدایشان بلند شد ، پس پلکهای چشم رسول خدا ﷺ به جانب فاطمه علیها السلام باز شد و فرمودند : ای محبوبه ی من فاطمه علیها السلام ! چرا گریه می کنی ؟ فرمود: از پراکندگی و ضایع شدنمان بعد از شما می ترسم.

رسول خدا ﷺ فرمود: مگر نمی دانی که خدا به زمین توجه فرمود و از همه خلائق پدرت را برگزید و او را پیغمبر قرار داد و دیگر بار به زمین توجه کرد و شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به نکاح او درآورم؟!»^۳

این سند نیز معتبر است.^۴

[۱] المعجم الكبير ج ۴ ص ۱۷۲ ح ۴۰۴۷ حدثنا محمد بن عثمان أبي شيبة ثنا يحيى الحماني ثنا قيس بن الربيع عن الأعمش عن عباية عن أبي أيوب أن رسول الله ﷺ مرض فأتته فاطمة رضی الله عنها تعوده وهو ناقه من مرضه فلما رأت ما برسول الله ﷺ من الجهد فذكر الحديث بطوله

[۲] اشکال این سند نیز متوجه عباية بن ربیع و یحیی الحماني است که توثیقشان قبلا گذشت.

[۳] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۳۲۷-۳۲۸ ح ۶۵۴۰ حدثنا محمد بن رزيق بن جامع ثنا الهيثم بن حبيب نا سفيان بن عيينة عن علي بن علي الهلالي عن أبيه قال دخلت على رسول الله ﷺ في شكاته التي قبض فيها فإذا فاطمة عند رأسه قال فبكت حتى ارتفع صوتها فرجع رسول الله ﷺ طرفه إليها فقال حبيبتي فاطمة ما الذي يبكيك قالت أخشى الضيعة من بعدك قال يا حبيبتي أما علمت أن الله أطلع على الأرض فاختار منها أباك فبعثه برسالته ثم أطلع على الأرض فاختار منها بعلك وأوحى إلي أن أنكحك إياه

[۴] قبلا در بحث روایات وصایت گفتیم که علمای اهل سنت اشکال سند این روایت را هیثم بن حبيب دانسته اند ، اما او را ابن حبان توثیق کرده و کسی جز ذهبی تضعیفش نکرده است و علتش هم، نقل همین روایت بوده است !!

پنجم: ابو سعید خدری

مولوی امر تسری حنفی می نویسد:

«دارقطنی از ابی هارون عبدی روایت کرده است که گفت: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و فضلش چیزی از آن چه از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می‌گذراند که فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او وارد شد تا از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عیادت کند. من در سمت راست پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بودم، پس چون فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضعف و سستی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دید، بغض گلویش را فشرده تا جایی که اشکش بر گونه‌هایش آشکار شد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او فرمود: چرا می‌گری ای فاطمه! فاطمه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: از فوت می‌ترسم یا رسول الله! پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شوهر تو را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصی اش گرفتم؟»^۱

بنابراین، این روایت بدون شک صحیح است و دلالت آن هم واضح است؛ خداوند دو نفر را از زمین برگزیده است که اولی پیامبر است و دیگری هم باید وصی و جانشین او باشد.

و حداقل چیزی که از این روایت مستفاد می‌شود، افضلیت امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بر تمام امت است.

[۱] ارجح المطالب فی عد مناقب اسد الله الغالب، ص ۲۹ بی دی اف؛ عَنْ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ شَهِدْتَ بَدْرًا فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ أَلَا تُحَدِّثُنِي بِشَيْءٍ مِمَّا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ | فِي عَلِيٍّ وَ فَضْلِهِ فَقَالَ بَلَى أُخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ | مَرَضَ مَرَضَةً نَفَقَ مِنْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ + تَعُوذُهُ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ | فَلَمَّا رَأَتْ مَا يَرَسُولُ اللَّهِ مِنَ الضَّعْفِ خَنَقَتْهَا الْعَبْرَةُ حَتَّى بَدَتْ دُمُوعُهَا عَلَى خَدَّهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ | مَا يَبْكِيكِ يَا فَاطِمَةُ قَالَتْ أَخَشَى الضَّبْعَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا ثُمَّ أَطَّلَعَ ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأَنْكَحْتُهُ وَ اتَّخَذْتُهُ وَصِيًّا ... (أخرجه الدارقطني).

دهم: حدیث غدیر

و اما مهم ترین و قوی ترین دلیل بر اثبات امامت و خلافت بلا فصل امیرالمومنین علیه السلام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر سال دهم هجری برای اولین و آخرین بار بعد از هجرت به مدینه، قصد حج واجب کرد.^۱ در این سفر بسیاری از اهل مدینه و حومه، همراه آن حضرت بودند؛ چون امر شده بود که هر کس بتواند، باید که در این سفر همراه باشد. تعدادی هم بین مدینه و مکه ضمیمه شدند.

در بازگشت از حج، در منطقه ی غدیر خم که محل میقات حاجیان شام، مصر و عراق بود که از راه دریا به حجاز می رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند مردم را در گرمای سوزان آن روز نگه داشتند و بعد از یاد آوری ولایت خدا و رسول و نزدیک بودن رحلت خودشان، ولایت امیرالمومنین علیه السلام را مطرح کردند.

متن حدیث غدیر را محدثان اهل سنت کم و بیش ناقص نقل نموده اند، ولی مهمترین قسمت حدیث؛ یعنی «من کنت مولاه، فعلی مولاه؛ یعنی هرکس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست.» را به طور متواتر نقل کرده اند.

[۱] فریضه حج در سال نهم هجری واجب گردید

اسناد حدیث غدیر

این حدیث از بیش از صد نفر از صحابه نقل شده است که مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه تمام طرق آن را در کتاب گرانسنگ الغدیر بیان نموده اند.

از علمای اهل سنت نیز عمر بن شاهین این مطلب را متذکر شده و گفته است:

«و حدیث غدیر خم را از رسول خدا ﷺ حدود صد نفر از صحابه که ده نفر آنان از عشره مبشره هستند، نقل کرده اند و آن حدیث ثابتی است که اشکالی در آن نمی شناسم و علی (ع) در این فضیلت، تنها است و کسی در آن با او شریک نیست.»^۱

محمد ناصر الدین البانی وهابی ده نفر از صحابه را نام برده است که این حدیث را نقل کرده اند و سپس به اعتبار بسیاری از اسناد آنها تصریح کرده است (البته او به گفته ی خودش به خاطر کثرت طرق حدیث غدیر، به ذکر همین اسناد بسنده کرده است):

۱. زید بن ارقم با پنج طریق ۲. سعد بن ابی وقاص با سه طریق ۳. بریده با سه طریق ۴. علی بن ابی طالب (ع) با نه طریق ۵. ابو ایوب انصاری ۶. براء بن عازب ۷. عبد الله بن عباس ۸. انس بن مالک ۹. ابو سعید خدری ۱۰. ابو هریره؛ یعنی جمعا ۲۶ طریق^۲

ما نیز به خاطر کثرت اسناد حدیث غدیر و متواتر بودن آن، از ذکر آن ها خودداری می کنیم؛ چرا که متشدد ترین علمای مخالفین؛ مانند شعیب الارنؤوط نیز به تواتر این حدیث اقرار کرده اند.

[۱] شرح مذاهب أهل السنة ج ۱ ص ۱۰۳ ذیل ح ۸۷ وقد روی حدیث غدیر خم عن رسول الله ﷺ نحو مائة نفس وفيهم العشرة وهو حدیث ثابت لا أعرف له علة . تفرد علی بهذه الفضيلة لم يشركه فيها أحد
[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۳۰-۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰

اقرار علمای عامه به تواتر حدیث غدیر

بسیاری از بزرگترین علمای حدیث شناس عامه بعد از دیدن کثرت طرق حدیث غدیر و معتبر بودن بسیاری از آن ها ، حکم به تواتر این حدیث داده اند که در اینجا به اسامی تعدادی از آن ها اشاره می کنیم:

یکم: شمس الدین ذهبی

او که از استوانه های علم رجال و حدیث اهل سنت است، می نویسد :

«محمد بن جریر طبری اسناد روایت غدیر خم را در چهار جلد جمع آوری کرده است که من قسمتی از آن را دیدم و از گستردگی روایات آن شگفت زده شدم و یقین کردم که این اتفاق افتاده است.»^۱

«من یک جلد از کتاب اسناد حدیث غدیر را که ابن جریر نوشته بود را دیدم و از زیاد بودن اسناد آن گیج و مبهوت شدم.»^۲

«رسول خدا ﷺ از چادر یا خیمه به سمت ما بیرون آمد و با دستش سه بار اشاره کرد و دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم ، پس علی ﷺ مولای اوست. این حدیث ، حسن و جداً عالی و متنش متواتر است.»^۳

ابن کثیر دمشقی (شاگرد ذهبی) نیز می نویسد:

«استاد ما حافظ ذهبی گفت: این حدیث به صورت متواتر نقل شده است و من یقین کردم که از رسول خدا ﷺ صادر شده است، اما جمله: «اللهم وال من والاه» نیز سندش قوی است.»^۴

[۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۴ ص ۲۷۷ قلت جمع طرق حدیث غدیر خم فی أربعة أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعة رواياته وجزمت بوقوع ذلك

[۲] تذكرة الحفاظ ج ۲ ص ۷۱۳ قلت رأیت مجلدا من طرق الحدیث لابن جریر فاندھشت له ولكثرة تلك الطرق

[۳] سیر أعلام النبلاء ج ۸ ص ۳۳۵ فخرج علينا رسول الله ﷺ نم خباء أو فسطاط فأشار بيده ثلاثا فأخذ بيد علي رضي الله عنه فقال من كنت مولاه فعلى مولاه هذا حدیث حسن عال جدا متمنه فمتواتر

[۴] السيرة النبوية لابن كثير ج ۴ ص ۴۲۶ و البداية والنهاية لابن كثير ج ۵ ص ۲۱۴ وقد قال شيخنا الحافظ أبو عبد الله الذهبي ... قال: وصدر الحدیث متواتر أتیقن أن رسول الله ﷺ قاله، وأما: " اللهم وال من والاه " فزيادة قوية الاسناد

دوم: ابن حجر عسقلانی

ابن عالم سرشناس اهل سنت که یکی دیگر از استوانه های علم رجال و حدیث آن ها و حافظ علی الاطلاق اهل سنت است، می نویسد:

«حدیث: «من کنت مولاه فعلی مولاه» را ترمذی و نسائی با سند صحیح نقل کرده اند، سندهای بسیاری دارد که همه آن ها را ابن عقده در کتاب مستقی جمع آوری کرده است و بسیاری از اسناد آن صحیح و یا حسن هستند.»^۱

«ابن جریر حدیث غدیر را از طرق گوناگون در کتاب مستقی با تصحیح آن جمع آوری کرده است، و کسی که به اسناد آن توجه خاص کرده، ابن عقده است. وی این حدیث را از زبان بیش از هفتاد صحابی نقل کرده است.»^۲

گرچه ابن حجر صریحا حکم به تواترش نداده، ولی این سخنش دست کم از متواتر دانستنش ندارد.

سوم: جلال الدین سیوطی

سیوطی نیز که یکی دیگر از استوانه های اهل سنت است، حکم به تواتر حدیث غدیر داده است.

حافظ عبد الرؤوف مناوی در شرح الجامع الصغیر سیوطی می نویسد:

«من کنت مولاه فعلی مولاه... مؤلف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»^۳

«من کنت مولاه فعلی مولاه... مصنف (سیوطی) گفته است: حدیثی متواتر است.»^۴

ابراهیم بن محمد حسینی (از علمای سنی مذهب قرن دوازدهم) نیز همین مطلب را گفته است.^۵

[۱] فتح الباری ج ۷ ص ۷۴ واما حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه فقد أخرجه الترمذی والنسائی وهو کثیر الطرق جدا وقد

استوعبها بن عقده فی کتاب مفرد وکثیر من اسانیدها صحاح وحصان

[۲] تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۹۷ وقد جمعه بن جریر الطبری فی مؤلف فیه أضعاف من ذکر وصححه واعتنی بجمع طرقه أبو

العباس بن عقده فأخرجه من حدیث سبعین صحابیا أو أكثر

[۳] التیسیر بشرح الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۴۲ (من کنت مولاه) أي ولیه وناصره (فعلی مولاه) ... قال المؤلف حدیث متواتر

[۴] فیض القدیر ج ۶ ص ۴۴۲ من کنت مولاه فعلی مولاه ... وقال المصنف حدیث متواتر

[۵] البیان والتعریف ج ۲ ص ۲۳۰ من کنت مولاه فعلی مولاه ... وقال السیوطی حدیث متواتر

چهارم: ابن حجر هيثمي مکی

«در صحت حدیث غدیر شکی نیست؛ زیرا گروهی مانند: ترمذی، نسائی و احمد آن را با سند نقل کرده اند. اسناد این حدیث فراوان است و شانزده تن از اصحاب آن را روایت کرده اند، و در نقلی که احمد دارد، می گوید: سی نفر از اصحاب در زمان خلافت علی علیه السلام وقتی که آن حضرت از آنان در خواست گواهی بر شنیدن این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود، شهادت دادند که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده اند.

بیشتر سندهای این حدیث صحیح و حسن است و سخن کسی که بر سند آن بخواهد ایراد بگیرد، ارزش توجه ندارد و نیز به سخن کسی که می گوید: حضرت علی علیه السلام از یمن بازنگشت، توجه نمی شود؛ زیرا بازگشت آن حضرت و ادراک حج همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده است و نیز قول کسانی که زیاده ی حدیث غدیر؛ یعنی جمله ی "اللهم وال من والاه الی آخر" را جعلی می دانند، مردود است؛ چرا که زیاده ی حدیث نیز از طرقی نقل شده است که ذهبی بسیاری از آنها را تصحیح کرده است.^۱

پنجم: محمد بن جعفر الکتانی

وی در کتابش که مختص احادیث متواتر است، حدیث غدیر را آورده و نام ۲۵ نفر از صحابه ی راوی آن را ذکر کرده است.^۲

ششم: محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی

«تواتر معنوی به معنی اختلاف الفاظ راویان در خبری که روایت می کنند است که الفاظشان بر یک معنایی اتفاق دارند و این نوع تواتر زیاد است و اکثر تواتر ها اینگونه است و معنی آن، تواتر قدر مشترک بین آنها است و مثالش تواتر شجاعت علی علیه السلام است؛ اخبار متواتری از کار هایش در جنگ ها رسیده است که در جنگ بدر چنین کرد، در احد چنین و در روز خیبر چنین شکست داد و مانند آن که با دلالت التزامی به متواتر بودن

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۷-۱۰۸ أنه حدیث صحیح لا مرية فيه وقد أخرجه جماعة كالترمذی والنسائی وأحمد و طرقه كثيرة جدا ومن ثم رواه ستة عشر صحابيا وفي رواية لأحمد أنه سمعه من النبي صلی الله علیه و آله ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلی لما نزع أيام خلافته كما مر و سیأتي و كثير من أسانیدها صحاح وحسان ولا التفات لمن قدح فی صحته ولا لمن رده بأن علیا كان باليمن لثبوت رجوعه منها وإدراکه الحج مع النبي صلی الله علیه و آله وقول بعضهم إن زیادة اللهم وال من والاه الخ موضوعة مردود فقد ورد ذلك من طرق صحیح الذهبی كثيرا منها

[۲] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ ح ۲۳۲

شجاعتش دلالت دارد و از آن جمله، حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ است که ۱۵۰ سند دارد. علامه مقبلی بعد از بیان بعضی از اسناد این حدیث می گوید: اگر این جزء معلومات نباشد، در دنیا معلومی نخواهد بود و این حدیث در کتاب فصول جزء متواتر لفظی شمرده شده و اینچنین است حدیث منزلت و آن، سخن پیامبر ﷺ به علی ﷺ است که: « جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی است تا آخر حدیث ». و این حدیث را ابن الامام در شرح الغایه جزء متواتر معنوی شمرده. جلال به کلام فصول در تواتر حدیث غدیر اعتراف کرده است.^۱

هفتم: محمد ناصر الدین ألبانی

«برای حدیث غدیر سندهای بسیاری ذکر شده است که افراد زیادی مانند هیثمی در کتابش المجمع (مجمع الزوائد) اسناد آن را ذکر کرده اند، ومن آنچه آورده‌ام، اندکی از آن است که هر کسی پس از آشنایی با اسناد آن، یقین به صحت پیدا می کند. ابن عقده همه طرق نقل آن را در کتابی مستقل جمع کرده است و ابن حجر بعضی از اسناد آن را صحیح و بعضی دیگر را حسن دانسته است. خلاصه سخن آن که هر دو قسمت این روایت (من کنت مولاہ فعلی مولاہ؛ اللهم وال من والاه) صحیح هستند، بلکه قسمت اول آن به صورت متواتر از رسول خدا ﷺ نقل شده است و آنچه از طرق آن (۲۶ طریق از ده نفر از صحابه) ذکر کردم، کفایت می کند.»^۲

[۱] إجابة السائل شرح بغية الأمل ج ۱ ص ۹۸-۹۹ وأما التواتر المعنوی وهو اختلاف ألفاظ المخبرين عن خبر روهه وانفقت ألفاظهم على معناه فإنه كثير واسع وعليه مدار غالب التواتر ويفيد تواتر القدر المشترك ومثاله تواتر شجاعة علي عليه السلام فإن الأخبار تواترت عن وقائعه في حروبه من أنه فعل في بدر كذا وكذا وفي أحد كذا وهزم يوم خيبر كذا ونحو ذلك فإنها تدل بالالتزام على تواتر شجاعته ومن ذلك حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ فإن له مائة وخمسين طريقا قال العلامة المقبلي بعد سرد بعض طرق هذا الحديث ما لفظه فإن لم يكن هذا معلوما فما في الدنيا معلوم وجعل هذا الحديث في الفصول من المتواتر لفظا وكذلك حديث المنزلة وهو قوله ﷺ لعلي رضي الله عنه أنت مني بمنزلة هارون من موسى الحديث وعدها ابن الإمام في شرح الغاية من المتواتر معنی وأقر الجلال كلام الفصول في تواتر حدیث غدیر

[۲] سلسلة الأحاديث الصحيحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۴۳ ذیل ح ۱۷۵۰ وللحديث طرق أخرى كثيرة جمع طائفة كبيرة منها الهيثمی في "المجمع" (۱۰۳/۹ - ۱۰۸) وقد ذكرت وخرجت ما تيسر لي منها مما يقطع الواقف عليها بعد تحقيق الكلام على أسانيدھا بصحة الحديث يقينا، وإلا فهي كثيرة جدا، وقد استوعبها ابن عقدة في كتاب مفرد، قال الحافظ ابن حجر: منها صحاح ومنها حسان. وجملة القول أن حدیث الترجمة حدیث صحیح بشرطیه، بل الأول منه متواتر عنه ﷺ كما ظهر لمن تتبع أسانيدہ وطرقة، و ما ذكرت منها كفاية

هشتم: شعيب الأرنؤوط

شعيب الارنؤوط وهابى كه از متشددترین عالمان حدیث عامه در برخورد با فضائل اهل بیت علیهم السلام است نیز در تحقیق مسند احمد به تواتر حدیث غدیر اعتراف نموده است:

«برای این قطعه از حدیث (یعنی من كنت مولاة فعلى مولاة) شواهد بسیاری وجود دارد که آن را به حد تواتر

می رساند.»^۱

[۱] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۵ ص ۱۸۸ ذیل ح ۳۰۶۱ ولهذه القطعة شواهد كثيرة تبلغ حد التواتر

مولی به معنی اولی به نفس و ولی امر

بر خلاف تصور عده ای که مولی در حدیث غدیر را به معنای خلیفه گرفته اند و بر این اساس ، دلالت آن را زیر سؤال برده اند ، باید بگوییم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است؛ یعنی هرکس را که من نسبت به او از خودش سزاوارتر هستم ، پس علی علیه السلام نیز نسبت به او از خودش سزاوارتر است.

مولی به معنای اولی در قرآن ، روایات و کتب لغت اهل سنت نیز آمده است که در ادامه به آن می پردازیم.

الف) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه علمای لغت

تفتازانی می نویسد:

«خداوند فرموده است: «جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است (حدید: ۱۵)» یعنی اولی به شماست . آن را ابوعبیده ذکر کرده است ؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: هر زنی که ازدواج کند بدون اجازه ی مولایش ؛ یعنی کسی که نسبت به او سزاوارتر است و مالک تدبیر امورش است و نظیر آن در شعر زیاد است و خلاصه اینکه استفاده از مولی به معنای متولی ، مالک امور و اولی به تصرف ، در کلام عرب شایع است که از بسیاری از پیشوایان لغت نقل شده است.»^۱

کلبی، زجاج، فراء و ابوعبیده، از بزرگان لغت شناس اهل سنت، در تفسیر آیه ی «مأواکم النار هی مولاکم (حدید: ۱۵)» گفته اند: منظور از مولای شماست؛ یعنی اولی به شماست.

فخر رازی می نویسد :

«قال الکلبی : یعنی اولی بکم ، وهو قول الزجاج والفراء وأبی عبیده»^۲

آلوسی نیز همین سخن را تکرار کرده و نوشته است:

[۱] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ قال الله تعالی (مأواکم النار هی مولاکم) ای اولی بکم ذکره أبو عبیده وقال النبی صلی الله علیه و آله ایما امرأة نکحت نفسها بغیر إذن مولاها ای الأولى بها والمالک لتدبیر أمرها ومثله فی الشعر کثیر وبالجملة استعمال المولی بمعنی المتولی والمالک للأمر والأولی بالتصرف شائع فی کلام العرب منقول عن کثیر من أئمة اللغة

[۲] التفسیر الکبیر ج ۲۹ ص ۱۹۸

«وقال الكلبى والزجاج والفراء وأبو عبيدة: أی أولى بكم كما فى قول لبيد»^۱

ابن الانبارى كه ذهبى از او به «الإمام الحافظ اللغوى ذو الفنون» تعبیر مى کند^۲، مى گوید:

«مولى به معنای اولى است، و این فرمایش خداوند: «آتش برای شما مولا است»؛ یعنی آن اولى است برای شما.»^۳

أبو القاسم صاحب بن عبّاد الطالقانى مى گوید:

«مولا به معنای پسر عمو است و به معنای اولى نیز مى آید؛ همانند فرمایش خداوند متعال كه: «آن به شما مولا است» یعنی به شما اولى است. و مولى به معنای ولى نیز مى آید و خداوند مولایش است؛ یعنی ولى او است.»^۴

سليمان بن بنين الدقيقى النحوى، از بزرگان علم لغت در قرن هفتم، مى گوید:

«خداوند فرمود: جایگاه شما آتش است، آن برای شما مولاست؛ یعنی آتش اولى است برای شما.»^۵

أبو البقاء الكفوى از بزرگان علم لغت در قرن یازدهم مى گوید:

«جایگاه شما آتش است و آن برای شما مولا است؛ یعنی به شما اولى است، یا جای شما به آن نزدیک

است، یا یاور شما است، یا متولى و سرپرست شما است.»^۶

[۱] روح المعانى ج ۲۷ ص ۱۷۸

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۵ ص ۲۷۴

[۳] الزاهر فى معانى كلمات الناس ج ۱ ص ۱۲۵ ويكون المولى: الأولى. قال الله عز وجل: (النار هي مولاكم) (۱۸۶) معناه: هي أولى بكم

[۴] المحيط فى اللغة ج ۱۰ ص ۳۸۰ والمولى: ابن العم. وتكون بمعنى الأولى؛ كقوله عز ذكره: ' هي مولاكم ' أى هي أولى بكم. والمولى: الولى، والله تعالى مولا: أى وليه

[۵] اتفاق المبانى وافتراق المعانى ج ۱ ص ۱۳۸ (مأواكم النار هي مولاكم) أى أولى بكم

[۶] الكليات معجم فى المصطلحات والفروق اللغوية ج ۱ ص ۸۷۰ (مأواكم النار هي مولاكم) أى: هي أولى بكم، أو مكانكم عما قريب، أو ناصرکم أو متولىکم

ابن منظور مصری، از علمای بزرگ لغت در قرن هشتم، می نویسد :

«و اما شعر لبید : «دو گروه متخاصم گمان بردند که ترسناک تر و سزاوارتر برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است» ، (از مولی المخافة) این چنین قصد شده است که : سزاوارترین مکان که در آن جنگ خواهد بود، پشت سر و روبرو است.»^۱

محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، از علمای لغت قرن ۱۳ نیز همان سخن ابن منظور را گفته است.^۲

[۱] لسان العرب ج ۱۵ ص ۴۱۰ واما قول لبید : فعدت کلا الفرجين تحسب أنه مولی المخافة خلفها وأمامها فیرید أنه اولی موضع أن تكون فيه الحرب

[۲] تاج العروس ج ۴۰ ص ۲۵۴ مولی المخافة خلفها وأمامها فإنه أراد اولی موضع يكون فيه الخوف

ب) مولی به معنای «اولی» از دیدگاه مفسرین

مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ی ﴿مَأْوَاكُمُ النَّارُ ۗ هِيَ مَوْلَاكُمْ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۗ﴾ جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است و بد سر انجامی است . حدید: ۱۵ ﴿ گفته اند: معنای مولاکم در این آیه ، اولی بکم (سزاوارتر به شما) است.

ابن عطیه آندلسی از علمای قرن ششم می گوید:

«این فرمایش خداوند که: ﴿آن مولای شما است (حدید: ۱۵)﴾ مفسران گفته اند: معنایش این است که اولی به شما است.»^۱

ابو عبیده التیمی می گوید:

« ﴿آن مولای شماست﴾ یعنی اولی به شماست. لبید گفته است: مولا (سزاوارتر) برای ترس و وحشت ، پشت سر و روبرو است.»^۲

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش در کتاب تفسیر می نویسد:

« ﴿مولای شماست (حدید: ۱۵)﴾ یعنی اولی به شماست»^۳

ابو الحسن واحدی نیز همین سخن را گفته است:

« ﴿آن مولای شماست (حدید: ۱۵)﴾ یعنی اولی به شماست»^۴

جلال الدین محلی و سیوطی نیز در تفسیرشان ، مولا در این آیه را اولی بکم معنا کرده اند:

« ﴿جایگاهتان آتش است و همان مولای شما است﴾ یعنی اولی به شما است.»^۵

[۱] المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ج ۵ ص ۲۶۳ وقوله ۸ هی مولاکم ۸ قال المفسرون معناه هی اولی بکم

[۲] مجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۶۸ " هی مولاکم " اولی بکم قال لبید: مولی المخافة خلفها وأمامها

[۳] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۸۵۱ مولاکم اولی بکم

[۴] تفسیر الواحدی ج ۲ ص ۱۰۶۸ هی مولاکم اولی بکم

[۵] تفسیر الجلالین ج ۱ ص ۱۸۵۱ مأواکم النار هی مولاکم (اولی بکم)

ج) مولی به معنای «اولی» در کلام رسول خدا ﷺ

بخاری در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من سزاوارترین شخص به او هستم در دنیا و آخرت. اگر بخواهید بخوانید ﴿پیامبر به مؤمنین اولی از خودشان است﴾ (احزاب: ۶) ﴿پس هر مؤمنی که مالی از خود ارث بگذارد، کسان او وارث اویند هر که باشند و اگر دینی یا زمینی ترکه گذارد، پس بیاید پیش من و من مولای (اولی و صاحب) آن هستم.﴾^۱

مسلم نیز در صحیحش از ابوهریره از پیامبر اکرم ﷺ نقل می کند که ایشان فرمودند: «قسم به خدایی که جان محمد ﷺ در قبضه اوست، بر روی زمین هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه من اولی و سزاوارترین مردم به او هستم؛ پس هر یک از شما دین یا زمینی باقی بگذارد، من مولای (اولی و صاحب) آنم. و هر کس از شما مالی را به ارث بگذارد، عصبه و کسان هم وارثند هر کس که باشند.»^۲

آنچنان که مشخص است، معنای کلمه مولا در لسان پیامبر اکرم ﷺ به معنای اولی به تصرف می باشد؛ زیرا ایشان ابتدا به آیه ﴿النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم﴾ اشاره کرده که متضمن اولویت مطلقه پیامبر ﷺ بر هر مومنی می باشد و سپس این اولویت بر مردم از خودشان را بر اساس مصداق ارث گذاشتن و باقی ماندن زمین و یا دین افراد برای ایشان روشن نموده و در انتها نیز پیامبر اکرم ﷺ خودشان را مولای آنها می دانند.

علمای اهل سنت نیز تصریح کرده اند که کلمه ی «مولی» در روایات فوق به معنای ولی امر و سرپرستی است:

حمیدی متوفای ۴۸۸ هـ می نویسد:

«من مولای او هستم؛ یعنی ولی او که نگهدار او و انجام دهنده امور او می باشد.»^۳

[۱] صحیح البخاری ج ۲ ص ۸۴۵ ح ۲۲۶۹ عن أبي هريرة رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة اقرؤوا إن شئتم (النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم) فأیما مؤمن مات وترك مالا فليتره عصبته من كانوا ومن ترك ديناً أو ضیاعاً فليأتني فأنا مولاہ

[۲] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۲۳۷ ح ۱۶۱۹ عن أبي هريرة عن النبي ﷺ قال والذي نفس محمد بيده إن على الأرض من مؤمن إلا أنا أولى الناس به فأیکم ما ترک دیناً أو ضیاعاً فأنا مولاہ وأیکم ترک مالا فإلی العصبه من کان

[۳] تفسیر غریب ما فی الصحیحین البخاری ومسلم ج ۱ ص ۳۰۲ فأنا مولاہ أي ولیه الذی یقوم به ویراعیه

حسین بن مسعود بغوی متوفای ۵۱۶ هـ می نویسد :

«این فرمایش رسول خدا ﷺ که "پس من مولای او هستم" ؛ یعنی ولی امر و سرپرست او هستم.»^۱

ملا علی قاری حنفی متوفای ۱۰۱۴ هـ نیز همین تعبیر را دارد.^۲

شهاب الدین قسطلانی متوفای ۹۲۳ هـ در شرحش بر صحیح بخاری می نویسد :

«پس به نزد من بیایید که من مولای او هستم» ؛ یعنی ولی او و مسئول و سرپرست امر او هستم، پس اگر

دین دارد آن را ادا خواهیم کرد و اگر زن دارد من او را سرپرستی خواهیم کرد و پناه و مأوی ایشان به سوی من

می باشد.»^۳

و جلوتر خواهید دید که رسول خدا ﷺ در غدیر نیز ، ابتدا اولی به نفس بودن خودشان بر مردم را متذکر

شده اند و بلافاصله فرموده اند: پس هرکس را که من مولای اویم، علی عَلَيْهِ السَّلَام مولای اوست.

در روایت دیگری ، پیامبر ﷺ فرمودند:

«هیچ بنده ای حق ندارد به سرورش مولا بگوید ؛ مولای شما فقط الله است.»^۴

حسین بن مسعود بغوی از علمای قرن پنجم و ششم می گوید :

«مولی به معانی زیادی از دوست، کمک کار، پسر عمو، هم قسم و آزاد کننده اطلاق می شود و ریشه آن

حکومت داری و اصلاح آن است؛ پس مانعی نیست که مالک بنده به مولی متصف شود. علاوه بر آن که در

روایتی آمده است که بنده بسیار گوید: مولای من.»^۵

[۱] شرح السنة ج ۸ ص ۳۲۵ قوله : ' فأنا مولاة ' أی : ولیه والكافل له

[۲] مرقاة المفاتیح ج ۶ ص ۲۰۷ فلیأتنی فأنا مولاة أی ولیه وكافل أمره

[۳] شرح القسطلانی = إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری ، ج ۴ ص ۲۲۲ (فلیأتنی فأنا مولاة) أی ولیه أتولی أموره فإن ترک دیناً وفیته عنه أو عیالاً فأنا کافلهم والی ملجؤهم ومأواهم

[۴] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۷۶۴ ح ۲۲۴۹ ولا یقل العبد لسیده مولای فإنّ مولاکم الله

[۵] شرح السنة ج ۱۲ ص ۱۷۶۴ والمولی کثیر التصرف من ولی وناصر وابن عم وحلیف ومعق ، وأصله من ولایة أمر وإصلاحه ، فلم یمنع من أن یوصف به مالک الرقیة علی أنه قد جاء فی روایة ' ولا یقل العبد : مولای

د) نگاهی منطقی به معنای مولی در غدیر

واژه «مولی» حدود ۲۷ معنی دارد که عبارتند از:

- ۱- رب (پروردگار)، ۲- عمو، ۳- عموزاده، ۴- فرزند پسر، ۵- پسر خواهر، ۶- آزاد کننده برده، ۷- برده آزاد شده، ۸- برده، ۹- مالک، ۱۰- پیرو، ۱۱- نعمت گیرنده، ۱۲- شریک، ۱۳- هم قسم، ۱۴- همراه، ۱۵- همسایه، ۱۶- مهمان، ۱۷- داماد، ۱۸- خویشاوندان نزدیک، ۱۹- ولی نعمت، ۲۰- هم پیمان، ۲۱- ولی، ۲۲- سزاوارتر به امور، ۲۳- سیّد، ۲۴- محب، ۲۵- یاور، ۲۶- تصرف کننده در امور، ۲۷- متولی امور

در همان نگاه اول، ۲۰ معنی اول آن بخاطر غیر منطقی بودن آنها برای حدیث غدیر، از مدار خارج می شوند؛ معانی که نه مطابق نظر شیعه است و نه سنی.

بدین ترتیب آنچه که می ماند، ۷ معنی محتمل است که بالأخره با یکی از نظرات یا شیعه و یا سنی مطابقت دارد که عبارتند از:

- ۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سیّد، ۶- یاور، ۷- محب

حال بیابید ببینیم از این معانی محتمل، چند تا مطابق نظر شیعه و چند تا مطابق نظر اهل سنت است.

از میان این ۷ معنی، ۵ تا مطابق نظر شیعه است؛ یعنی اینکه اگر هر کدام از این ۵ گزینه، منظور رسول اکرم ﷺ باشد، عقیده شیعه صحیح بوده و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به تصریح پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جانشین ایشان خواهند بود که عبارتند از:

- ۱- متولی امور، ۲- ولی، ۳- سزاوارتر به امور، ۴- تصرف کننده در امور، ۵- سیّد

اما از این میان، تنها ۲ گزینه مطابق نظر اهل سنت است که عبارتند از:

- ۱- یاور، ۲- محب

بدین ترتیب می بینیم که، پنج از هفت عقیده ی شیعه به واقعیت نزدیکتر است. در حالی که در خوشبینانه ترین حالت، فقط دو از هفت عقیده اهل سنت به واقعیت نزدیک است!

اما باید بدانیم که همین دو از هفت نیز برای عقیده ی اهل سنت، ساده لوحانه است؛ چرا که اگر معنای

کلمه ی مولی ، را محبّ و ناصر بگیریم ، معنایش این می شود که: « هر کس من دوستدار او و یاری کننده ی او هستم، علی علیه السلام دوستدار و یاور اوست » ؛ به عبارت دیگر ، بر حضرت علی علیه السلام واجب است که دوستدار و یاور آن صد و بیست هزار صحابه ی حاضر در غدیر خم باشد!!

در حالی که اگر معنای مولی، دوستدار و یاری کننده بود ، در اینصورت لزومی نداشت که آن را در حضور جمعیت بگویند و به مستمعان ابلاغ کند، بلکه فقط لازم بود به خود امیر المؤمنین علیه السلام بگویند!

در حالی که عامه ادعا می کنند که معنای حدیث غدیر این است که : «هرکس من را دوست دارد باید علی علیه السلام را هم دوست داشته باشد» یا «هرکس را که من دوست اویم، علی علیه السلام هم دوست اوست» که ترجمه ی اشتباهی است و جمله ی من کنت مولاه فعلی مولاه ، چنین معنایی نمی دهد.

حال جا دارد از اهل سنت بپرسیم ، اگر نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقعه غدیر دوستی بود ، چرا از واژه ای استفاده کرده اند که بیش از ۷۰ درصد معانی آن سرپرستی و ریاست است و کمتر از ۳۰ درصد آن دوستی؟ آیا این از معلم فصاحت قابل قبول است؟! اصلا اگر نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله این معنی استثنایی از واژه مولی بود ، چرا از واژه «حبیب» استفاده نکردند؟!

شواهدی محکم بر اراده ی ولایت از حدیث غدیر

درست است که کلمه ی مولی معانی مختلفی دارد، اما با توجه به قرائنی که در عملکرد و کلام رسول خدا ﷺ وجود دارد، برای اهل انصاف جای تردید نمی‌گذارد که مراد از کلمه مولی، ولایت و اولویت امیر المومنین ﷺ به تصرف در امور مسلمانان بوده است، نه صرف محبت و دوستی.

شاهد اول: اهتمام حضرت رسول (ص) به حدیث غدیر

نسائی با سند صحیح از جابر بن عبد الله نقل می‌کند که گفت:

«رسول خدا ﷺ فرمان سفر حج صادر نمود، کسی نبود که قدرت داشته باشد سواره یا پیاده در این حج شرکت کند مگر اینکه حاضر بود، و در میقات (ذو الحلیفه) حاضر شدند. اسماء دختر عمیس فرزندش محمد بن ابو بکر را به دنیا آورد، کسی را نزد رسول خدا ﷺ فرستاد تا وظیفه اش را بداند، پس دستور داد تا غسل کند و خودش را بپوشاند و همراه شود.»^۱

مسلم نیز در صحیحش از امام صادق ﷺ و او از پدرشان امام باقر ﷺ نقل می‌کند که فرمود:

«بر جابر بن عبدالله وارد شدم و از قبیله سوال کرد تا به من رسید. گفتم: من محمد بن علی بن حسین (علیه السلام) هستم، پس دستش را به سوی من پایین آورد و دکمه بالا و پایین لباس من را باز کرد و دستش را بین دو سینه ام قرار داد و من در آن زمان نوجوان بودم و جابر گفت: سلام بر تو ای برادر زاده ام! از هر چه می‌خواهی بپرس. من از او سوال کردم و او کور بود و وقت نماز رسید و در بافتی که خود را پوشانده بود به نماز ایستاد که هر زمان آن را روی شانه هایش می‌گذاشت، دو طرفش از کوچکی به خود او بر می‌گشت و عبایش نزد او روی جا لباسی بود و با ما نماز خواند.»

گفتم: از حج رسول خدا ﷺ به من خبر بده و اشاره به دستش کرد و نه تا را بست و گفت: رسول خدا ﷺ نه سال ایستاد و حج انجام نداد، سپس در سال دهم به مردم اعلام شد که رسول خدا ﷺ حج می‌گذارد و

[۱] صحیح النسائی للألبانی، ج ۲ ص ۲۷۵ ح ۲۷۶۰ أخبرنا محمد بن عبد الله بن عبد الحكم عن شعيب أبيان الليث عن ابن الهادي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال قال أقام رسول الله ﷺ تسع سنين لم يحج ثم أذن في الناس بالحج فلم يبق أحد يقدر أن يأتي راكبا أو راجلا إلا قدم فتدارك الناس ليخرجوا معه حتى جاء ذا الحليفة فولدت أسماء بنت عميس محمد بن أبي بكر فأرسلت إلى رسول الله ﷺ فقال اغتسلي واستفري بثوب ثم أهلي ففعلت مختصر

عده ی زیادی خود را به مدینه رساندند و هر یک می خواست که به رسول خدا ﷺ اقتدا کند و مانند او عمل کند.

پس با او خارج شدیم تا اینکه به ذوالحلیفه رسیدیم و اسماء بنت عمیس محمد بن ابوبکر را به دنیا آورد و نزد رسول خدا ﷺ فرستاد که چه کار کنم؟ فرمود: غسل کن و با پارچه ای مابین پاهایت را بپوشان و احرام کن.

رسول خدا ﷺ در مسجد نماز خواند، سپس شترش را سوار شد و روی شترش را سوی صحرا آورد و نگاه کرد و روبروی ایشان تا چشم کار می کرد سواره و پیاده بود و سمت راستش همینطور و سمت چپش نیز همینطور و پشت سرش نیز همینطور بود.^۱

اضافه کنم که این عملکرد جابر بن عبد الله که دکمه های پیراهن امام باقر علیه السلام را باز کرد، دستش را روی سینه ی امام گذاشت و سلام داد، علتش همان دستور رسول خدا ﷺ به جابر بن عبد الله بر ابلاغ سلام آن حضرت به ایشان بود.^۲

[۱] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۶-۸۸۷ ح ۱۲۱۸ عن جعفر بن محمد عن أبيه قال دخلنا على جابر بن عبد الله فسأل عن القوم حتى انتهى إلى فقلت أنا محمد بن علي بن حسين فأهوى بيده إلى رأسي فنزع زري الأعلى ثم نزع زري الأسفل ثم وضع كفه بين يدي وأنا يومئذ غلام شاب فقال مرحبا بك يا بن أخي سل عما شئت فسألته وهو أعمى وحضر وقت الصلاة فقام في نساجة ملتصقا بها كلما وضعها على منكبه رجع طرفاها إليه من صغرها ورداؤه إلى جنبه على المشجب فصلى بنا فقلت أخبرني عن حجة رسول الله ﷺ فقال بيده فعقد تسعا فقال إن رسول الله ﷺ مكث تسع سنين لم يحج ثم أذن في الناس في العاشرة أن رسول الله ﷺ حاج فقدم المدينة بشر كثير كلهم يلتمس أن يأتيهم برسول الله ﷺ ويعمل مثل عمله فخرجنا معه حتى أتينا ذا الحليفة فولدت أسماء بنت عميس محمد بن أبي بكر فأرسلت إلى رسول الله ﷺ كيف أصنع قال اغتسلي واستنصري بثوب وأحرمي فصلى رسول الله ﷺ في المسجد ثم ركب القصواء حتى إذا استوت به ناقته على البيداء نظرت إلى مد بصرى بين يديه من راكب وماش وعن يمينه مثل ذلك وعن يساره مثل ذلك ومن خلفه مثل ذلك

[۲] ذهبی در شرح حال امام باقر علیه السلام می نویسد: «ابن عقدة حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي نجیح حدثنا علي بن حسان القرشي عن عمه عبد الرحمن بن كثير عن جعفر بن محمد قال قال أبي أجلسني جدی الحسين في حجرة وقال لي رسول الله ﷺ يقرئك السلام . عن أبان بن تغلب عن محمد بن علي قال أتاني جابر بن عبد الله وأنا في الكتاب فقال لي اكشف عن بطنك فكشفت فألصق بطنه ببطني ثم قال أمرني رسول الله ﷺ أن أقرئك منه السلام.» **ترجمه:** «ابن عقدة از محمد بن عبد الله بن ابی نجیح از علی بن حسان قرشی از عمویش عبد الرحمن بن کثیر از جعفر بن محمد نقل می کند که می فرماید: پدرم فرمود: جد من حسین (علیه السلام) مرا در حجره ای نشانند و به من فرمود: رسول خدا (ص) به تو سلام می رساند و از ابان بن تغلب از محمد بن علی نقل است که می فرماید: جابر بن عبد الله در حالی که من در مکتب بودم، نزد من آمد و به من گفت: شکمت را آشکار

محمد بن عبد الباقي الزرقانی در شرحش بر موطأ مالک در خصوص تعداد شرکت کنندگان در حجة الوداع می گوید:

«از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است که رسول خدا ﷺ در سال حجة الوداع با ۹۰ هزار نفر به سوی حج خارج شدند و گفته می شود به همراه ۱۱۴ هزار نفر و بیشتر از این هم گفته شده که بیهقی نقل کرده است. و این تعداد ، عدد کسانی است که به همراه آن حضرت از مدینه به حج رفتند و اما کسانی که همراه ایشان حج کردند، بیشترشان ساکنان مکه بودند و کسانی که از یمن به همراه علی (ع) و ابو موسی آمده بودند.»^۱

شاه ولی الله دهلوی نیز جمعیت شرکت کنندگان را ۱۲۴ هزار نفر ذکر کرده است:

«سپس به سمت حج از شهر بیرون آمد و با او ۱۲۴ هزار نفر بودند و به آنها مناسک حج را یاد داد و تحریف های شرک را رد کرد.»^۲

جلوتر ، کلام سبط بن جوزی حنفی را نیز ذکر خواهیم کرد که گفته است: «جمعیت حاضر در غدیر به اتفاق علمای تاریخ ، ۱۲۰ هزار نفر بوده است.»

رسول خدا ﷺ در بازگشت از حج زمانی فرمان خدا را ابلاغ کردند که گرمای شدید هوا آنقدر آزار دهنده بود که مردم مجبور می شدند از نصف عبا به عنوان سایه و از نصف دیگر برای زیر انداز استفاده کنند. در چنین وضعیتی دستور داد که جلو رفتگان بازگردند و صبر کردند تا عقب ماندگان نیز برسند.

کن و پیراهنم را بالا زدم و شکمش را به شکم من چسباند و سپس گفت: رسول خدا (ص) به من دستور داد که به تو سلام برسانم.» سیر أعلام النبلاء ج ۴ ص ۴۰۴

[۱] شرح الزرقانی ج ۲ ص ۳۴۱ عن عروة عن عائشة أن رسول الله ﷺ عام حجة الوداع خرج إلى الحج في تسعين ألفاً ويقال مائة ألف وأربعة عشر ألفاً ويقال أكثر من ذلك حكاها البيهقي وهذا في عدة الذين خرجوا معه وأما الذين حجوا معه فأكثر المقيمين بمكة والذين أتوا من اليمن مع علي وأبي موسى

[۲] حجة الله البالغة ج ۱ ص ۸۷۶ ثم خرج إلى الحج وحضر معه نحو من مائة ألف وأربعة وعشرون ألفاً فأراهم مناسك الحج ورد تحريفات الشرك

روایت یکم:

«سعد بن ابی وقاص گفت: همراه رسول خدا ﷺ در راه مکه بودیم، پس هنگامی که به غدیر خم رسید، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند. پس هنگامی که مردم اجتماع کردند، پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری. فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند، سپس فرمود: ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش. و این را سه مرتبه گفتند، سپس پیامبر ﷺ دست علی رضی الله عنه را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هرکس را که خدا و رسولش ولی اوست، پس این ولی اوست. خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»^۱

این روایت را نسائی نقل کرده و برنامه جوامع الکلم حکم به حسن بودن سندش در متابعات و شواهد داده است.^۲

همین روایت را با همین سند، ضیاء مقدسی نقل کرده اما محقق کتاب، دکتر عبد الملک بن عبد الله بن دهیش، گفته که سندش به خاطر مجهول الحال بودن یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر، ضعیف است.^۳ در حالی که او مجهول الحال نیست و ابن حجر عسقلانی او را مقبول دانسته است.^۴

روایت دوم:

«زید بن ارقم گفت: بیرون شدیم با رسول خدا ﷺ [از مکه] تا رسیدیم به غدیر خم در روزی که تاکنون گرم تر از آن روز بر ما نگذشته بود. پس حسب امر آنجناب، خار و خاشاک آنجا رفته شد. پس آنجناب حمد و

[۱] أخرنی زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن یحیی قال حدثنا یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر عن مهاجر بن مسمار قال أخبرتی عائشة بنت سعد عن سعد قال کنا مع رسول الله ﷺ بطریق مکه وهو موجه إليها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضی ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إليه قال أيها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم أشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال أيها الناس من ولیکم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بيد علی فأقامه ثم قال من کان الله ورسوله ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه

[۲] سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فی متابعات والشواهد

[۳] الأحادیث المختارة، ج ۳ ص ۲۱۳ ح ۱۰۱۴ پی دی اف

[۴] تقریب التهذیب ج ۱ ص ۶۰۷ رقم ۷۸۱۴ یعقوب بن جعفر بن ابی کثیر الأنصاری المدنی مقبول من التاسعة س

ثناى خداوند را بجا آورد و سپس خطاب به مردم فرمود: هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه بیش از نیمی از عمر پیغمبر قبل از خود زیست نکرده است و من نزدیک شده که به سرای دیگر خوانده شوم و اجابت نمایم.

همانا من و امی گذارم در میان شما چیزی را که هرگز گمراه نشوید بعد از آن (یعنی بعد از تبعیت و ادای حق آن) - کتاب خدای عزّ و جلّ. سپس برخاست و دست علی (علیه السلام) را گرفت و خطاب به مردم فرمود: کیست که اولی (سزاورتر) است به شما از خود شما؟ گفتند خدا و رسول او داناترند. فرمود: هر کس که من مولای اویم، پس علی (علیه السلام) مولای او است.»^۱

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با او موافقت کرده است.^۲

روایت سوم:

«زید بن ارقم گفت: با رسول خدا ﷺ در وادی که خم نامیده می شود فرود آمدیم. آن حضرت امر به اقامه نماز فرمود و در گرمای نیمروز نماز را بجا آورد، سپس برای ما خطبه ایراد فرمود در حالیکه با افکندن پارچه بر یک درخت بزرگ، برای آنجناب سایه تشکیل داده شده بود. آنگاه فرمود: آیا نمیدانید؟ آیا شهادت نمیدهید به اینکه من اولی (سزاورتر) هستم به هر مؤمنی از خود او؟ گفتند آری چنین است. فرمود: پس هر که من مولای اویم، همانا علی (علیه السلام) مولای او است. بار خدایا دشمن دار آنکه را که او را دشمن دارد و دوست دار آنکه را که او را دوست دارد.»^۳

این روایت را احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره دانسته است.^۴

[۱] عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله ﷺ حتى انتهينا إلى غدیر خم فأمر بروح فکسح فی یوم ما أتى علينا یوم کان أشد حرا منه فحمد الله وأثنى علیه وقال یا أيها الناس أنه لم یبعث نبی قط إلا ما عاش نصف ما عاش الذی کان قبله وانی أوشک أن أدعی فأجیب وانی تارک فیکم ما لن تضلوا بعده کتاب الله عز وجل ثم قام فأخذ بید علی رضی الله عنه فقال یا أيها الناس من أولی بکم من أنفسکم قالوا الله ورسوله أعلم ألسألت أولی بکم من أنفسکم قالوا بلی قال من كنت مولاه فعلى مولاه

[۲] المستدرک على الصحيحین ج ۳ ص ۶۱۳ ح ۶۲۷۲ و المعجم الكبير للطبرانی ج ۵ ص ۱۷۱ ح ۴۹۸۶

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۷۲ ح ۱۹۳۴۴ قال زید بن أرقم وانا أسمع نزلنا مع رسول الله ﷺ یواد یقال له وادی خم فأمر بالصلاة فصلاها بهجیر قال فخطبنا وظلل لرسول الله ﷺ بثوب علی شجرة سمره من الشمس فقال الستم تعلمون أو لستم تشهدون انی أولی بكل مؤمن من نفسه قال بلی قال فمن كنت مولاه فإن علیا مولاه اللهم عاد من عاداه ووال من والاه

[۴] فضائل الصحابة لابن حنبل، ص ۷۳۹ ح ۱۰۱۷ بی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده حسن لغیره

روایت چهارم:

«همسر زید بن ارقم گفت: رسول خدا ﷺ در حجة الوداع (در مراجعت) آمد تا در جحفه ـ بین مکه و مدینه ـ نزول فرمود. پس امر فرمود زیر درختان عظیم و انبوه آنجا را از خار و خاشاک پاک کردند، سپس مردم را به اجتماع عمومی برای نماز دعوت کردند. آن روز بسیار گرم و سوزان بود و همگی حسب الامر پیغمبر ﷺ به سوی آن حضرت گرد آمدیم، در حالی که بعضی از ما قسمتی از ردای خود را بر سر کشیده و قسمتی را از شدت سوزندگی زمین زیر پا نهاده بود. پس رسول خدا ﷺ نماز ظهر را با ما به جا آورد و سپس رو به طرف ما گردانید و فرمود ...»^۱

آیا پیامبر ﷺ ۱۲۰ هزار نفر را در آن گرمای سوزان نگه داشتند تا بین چند صحابی رفع کدورت بکنند؟! و آخر سر حضرت علی رضی الله عنه را (نه صحابه را) مکلف کنند که صحابه را دوست بدارد؟! و

[۱] مناقب علی لابن المغازلی ، ص ۴۴ ح ۲۳ سایت شامله ؛ عن امرأة زید بن أرقم قالت: أقبل نبی الله من مكة فی حجة الوداع حتی نزل ﷺ بغدير الجحفة بین مكة والمدینة، فأمر بالدوحات فقم ما تحتهن من شوک ثم نادى: الصلاة جامعة! فخرجنا إلى رسول الله ﷺ فی يوم شديد الحر، وإن منا لمن یضع رداءه علی رأسه وبعضه علی قدمیه من شدة الرمضاء، حتی انتهینا إلى رسول الله ﷺ فصلی بنا الظهر ثم انصرف إلینا فقال ...

شاهد دوم: نزول آیه ی ابلاغ قبل از قضیه غدیر

بعد از خاتمه یافتن حج ، پیامبر ﷺ در راه بازگشت به مدینه این آیه را دریافت نمودند:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای . و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد . آری ، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل گشته است؛ یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ نازل شده است.

راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین ماه های عمر پیامبر ﷺ هنوز به طور رسمی مطرح نشده و آن همسنگ رسالت است و اگر مطرح نشود ، همه ی تلاش های آخرین پیامبر خدا ﷺ بر باد می رود؟؟؟
در کتب اهل سنت از ۸ نفر از صحابه و تعدادی از تابعین نقل شده که آیه ی ابلاغ بعد از حج و در راه بازگشت به مدینه ، در غدیر خم و در رابطه با اعلام امامت حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نازل شده است:

یکم: ابو سعید خدری

«حدثنا ابي ثنا عثمان بن حرزاد ، ثنا اسماعيل بن زكريا ، ثنا علي بن عابس عن الاعمش ابني الحجاب ، عن عطية العوفى عن ابي سعيد الخدرى قال : نزلت هذه الاية يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فى علي بن ابي طالب»^۲

«أخبرنا أبو سعيد محمد بن علي الصفار قال : أخبرنا الحسن بن أحمد المخلدى قال : أخبرنا محمد بن حمدون بن خالد قال : حدثنا محمد بن إبراهيم الخلوته قال : حدثنا الحسن ابن حماد سجادة قال : حدثنا علي بن عابس ، عن الأعمش وأبي حجاب ، عن عطية ، عن أبي سعيد الخدرى قال : نزلت هذه الآية ﴿﴾ يا

[۱] ماده: ۶۷

[۲] تفسیر ابن ابی حاتم ج ۴ ص ۱۱۷۲ ح ۶۶۰۹

أبيها الرسول بلغ ما أنزل إليك ﴿يوم غدیر خم فی علی بن ابي طالب رضی الله عنه﴾^۱

این روایات را ابن ابی حاتم و واحدی در تفاسیرشان که التزام داده اند فقط روایات معتبر را در آن ها بیاورند (رجوع کنید به مقدمه این دو کتاب)، نقل کرده اند.

جلال الدین سیوطی^۲، محمود آلوسی^۳ و محمد بن علی شوکانی^۴ که معمولاً در مورد اسناد روایات اظهار نظر می کنند، روایت ابو سعید خدری را نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند.^۵

صدیق حسن خان قنوجی^۶ نیز شأن نزول این آیه در رابطه با غدیر خم را از ابوسعید خدری آورده است.^۷

تفسیر صدیق حسن خان از تفاسیر معتبر سلفی است و تمام روایاتش را معتبر می دانند.^۸

[۱] أسباب النزول ت الحمیدان للواحدی، ص ۲۰۲ سایت شامله

[۲] الدر المنثور للسیوطی ج ۳ ص ۱۱۷

[۳] روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۹۳

[۴] فتح القدر للشوکانی ج ۲ ص ۶۰

[۵] «وأخرج ابن أبي حاتم وابن مردويه وابن عساکر عن أبي سعید الخدری قال: نزلت هذه الآية (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) على رسول الله ﷺ يوم غدیر خم فی علی بن ابي طالب.»

[۶] در وثاقت و جایگاه بلند علمی صدیق حسن خان همین بس که البانی نام او را در زمره سلفی ها آورده و رتبه او را هم رتبه احمد بن حنبل و ابن تیمیه آورده است:

«با این وجود، او (أبو عبد الرحمن إيهاب بن حسين الأثری) به علمش مغرور است و برای ائمه سلفی که بر خلاف او سخن گفته اند؛ همانند امام احمد، ابن تیمیه، ابن قیم، طبری، ابن کثیر، قرطبی، شوکانی و صدیق حسن خان قنوجی ارزشی قائل نیست و ایشان را متهم به تقلید می کند.»

سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۶ ص ۱۰۰۳ ذیل ح ۲۹۱۸ سایت شامله / و مع ذلك فهو مغرور بعلمه، معجب بنفسه، لا یقیم وزناً لائمة السلف الذين قالوا بخلاف عنوانه كالإمام أحمد و ابن تیمیه و ابن قیم، و الطبری و ابن کثیر و القرطبی، و الإمام الشوکانی و صدیق حسن خان القنوجی، و یرمیهم بالتقلید

البانی همچنین در همین کتاب، از او به عنوان علامه و محقق یاد کرده است. سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۱ ص ۶۰۷ ذیل ح ۳۰۰ و ج ۵ ص ۳۳۳ ذیل ح ۲۲۶۱

[۷] فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴ ص ۱۹؛ عن أبي سعید الخدری قال: نزلت هذه الآية يوم غدیر خم فی علی بن ابي طالب

[۸] صدیق حسن خان قنوجی همه ی روایات کتابش را معتبر دانسته و گفته است:

«این تفسیر اگرچه حجمش زیاد است، علمش هم زیاد است و تحقیق را به جایگاه اصلی خود رسانده و تیرش به هدف حقیقت رسیده است و برای کسی که رو به تحصیلش می آورد مفید است و برای کسی که به اجمال و تفصیلش تمسک می کند پر فایده است و مشتمل می باشد بر تمام آنچه در کتب تفاسیر از فواید نو با زیاده های ناب و قواعد طرد شده از درایه ی صحیح و روایت

صدیق حسن خان قبل از نقل روایات مربوط به نزول آیه در حق امیرالمومنین علیه السلام در غدیر، مهمترین اشکال اهل سنت از تفسیر و انحصار این آیه به قضیه ی غدیر را اینگونه دفع می کند:

صریح می باشد و من دوست داشتم که صحت این مطلب را امتحان کنی؛ این کتب تفاسیر در پشت قضیه موجودند؛ پس به این کتب تفاسیر نگاه کن، به تفاسیری که تکیه بر روایت دارند، سپس برگرد به تفاسیری که تکیه بر درایه دارند؛ سپس بعد از این دو، به این تفسیر نگاه کن. در این هنگام، صبح برای بینا آشکار می شود و برای تو روشن می شود که این کتاب پر مغز و عجیب و ذخیره ی دانش آموزان و انتهای مقاصد اقلان و الگوی پیروان و مقتدای عابدان و هدایت متقین می باشد و صاحب کتاب به حمد الله گنجینه ی دهن شده ای از گوهر فوائد و دریای پر از دژ های نفیس را در ضمن لطائفی که در گنجینه بودند و از تغییر محفوظ بودند را آورده است با بیاناتی که دلهای محصلین بلند مرتبه را آرام می کند و از دل هایشان شبهات دروغ گویان و تحریف غلو کنندگان و تاویلات جاهلان را می زداید و انوارش در دل های سعادت‌مندان می درخشد و آتش هایش بر جان دشمنان می افتد و روشنی هایش را جز عالمان درک نمی کنند و آیاتش را جز ظالمان انکار نمی کنند.»

فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱ ص ۲۳-۲۴ سایت شامله / فهذا التفسیر وإن کبر حجمه فقد کثر علمه، وتوفر من التحقيق قسمه وأصاب غرض الحق سهمه، مفید لمن أقبل علی تحصيله، مفیض علی من تمسک بذیل إجماله وتفصیله، وقد اشتهل علی جمیع ما فی کتب التفاسیر من بدائع الفوائد، مع زوائد فرائد وقواعد شوارد، من صحیح الدراییة، وصریح الروایة. فإن أحببت أن تعتبر صحة هذا فهذه کتب التفسیر علی ظهر البسیطة أنظر تفاسیر المعتمدین علی الروایة ثم ارجع إلی تفاسیر المعتمدین علی الدراییة، ثم انظر فی هذا التفسیر بعد النظرین، فعند ذلك یسفر الصبح لذی عینین، یتبین لک أن هذا الكتاب هو لب اللباب وعجب العجاب، وذخيرة الطلاب ونهاية مآرب أرباب الألباب، وأسوة المتبعین، وقُدوة الناسکین، وهدی للمتقین وقد جاء بحمد لله کنزاً مدفوناً من جواهر الفوائد، وبحراً مشحوناً بنفائس الفرائد، فی لطائف طالما كانت مخزونة، وعن الإضافة مصنونة، بتقاریر ترتاح لها نفوس المحصلین الکاملین وتنزاح منها شبه المبطلین، وتحریف الغالین، وتأویل الجاهلین، وتضحی أنوارها فی قلوب السعداء وتطلع نیرانها علی أفئدة الأعداء لا یعقل بیناتها إلا العالمون، ولا یجحد بأباتها إلا القوم الظالمون ...

عبد الله بن ابراهیم الانصاری ملقب به خادم العلم (از علمای بزرگ قطر) در تحقیق این کتاب گفته است:

« کتاب فتح البیان همچون جواهری کمیاب در میان کتب تفسیری می باشد ... شیخ صدیق حسن خان تصمیم گرفت کتابی تفسیری بنویسد که از هرگونه اسرائیلیات، خرافات، جدلیات مذهبی و مناقشات کلامی خالی باشد و جمع کننده بین [صحت] روایت و درایت احادیث باشد ... پس، از میان روایات تفسیری نبوی، خالص ترین آنها را برگزید ... او در تفسیرش نهایت دقت و صحت در نقل را داشته و روایات را بدون بیان حال اسنادش از قول راوی آن بیان می کند؛ زیرا این روایات را از اصول معتبره اخذ نموده است... و در یک کلام: شبهات مبطلین و تحریف غالبان و تاویل جاهلان از تفسیر او دور می باشد.»

فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱ ص ۱-۲ سایت شامله / فتح البیان فی مقاصد القرآن درة نادرة بین کتب التفسیر ... فاختر الشیخ صدیق خان أن یتب تفسیراً خالیاً من الإسرائیلیات والخرافات التی یقوم الدلیل علی بطلانها. وكذلك الجدل المذهبی والمناقشات الکلامیة، فجمع بین الروایة والدراییة ... فاختر صفوة الصفوة مما ثبت من التفسیر النبوی ... وكان رضی الله عنه فی تفسیره یتحرى الدقة والصحة فیما ینقل، إن ذکر حدیثاً عزاه إلی روایة من غیر بیان حال الإسناد لأنه أخذه من الأصول المعتبرة... وبالجملة فإن تفسیره تنزاح عنه شبه المبطلین وتحریف الغالین وتأویل الجاهلین

«و در آن (قول به تبلیغ جمیع رسالات) اشکال است؛ زیرا نفی رسالت به یک تبلیغ، بلیغ تر از نفی آن به تبلیغ همه ی رسالات است همانطوری که علمای بیان آن را ذکر کرده اند، با وجود اختلافی که در آن دارند، و رسول خدا ﷺ آنچه که برایش نازل شده بود را برای امتش ابلاغ کرده و برای آنها در مکان های مختلف فرموده است: «آیا ابلاغ کردم؟»، پس مردم به بیان رسالات توسط پیامبر ﷺ شهادت داده اند. خداوند پاداش خیری به ایشان بدهد، و حاشا از اینکه چیزی از وحی را پنهان کرده باشد.»^۱

دوم: عبدالله بن مسعود

صدیق حسن خان قنوجی در تفسیرش روایتی نیز از ابن مسعود در این رابطه نقل کرده است:

«وعن ابن مسعود قال كنا نقرأ على عهد رسول الله ﷺ ﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك﴾ إن علياً مولياً المؤمنين ﴿وإن لم تفعل فما بلغت رسالته﴾»^۲

جلال الدین سیوطی^۳ و محمود آلوسی^۴ روایت ابن مسعود را هم نقل کرده و اشکالی بر آن نگرفته اند.

سوم: ابن عباس

سند یکم:

«از ابو صالح از ابن عباس نقل شده است که در تفسیر آیه ی «ای رسول ابلاغ کن» گفت: در حق علی (ع) نازل شد و به پیامبر ﷺ دستور داد تا در مورد او ابلاغ کند؛ پس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: هرکس را که من مولای اویم، پس علی (ع) مولای اوست؛ خداوند اوست بدار هرکس را که دوستش بدارد

[۱] فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴ ص ۱۸-۱۹ سایت شامله... و فیه نظر فإن نفی التبلیغ عن الرسالة الواحدة أبلغ من نفيه عن الرسالات كما ذكره علماء البیان علی خلاف فی ذلك، وقد بلغ رسول الله ﷺ لأئمة ما نزل إليه وقال لهم فی غیر موطن هل بلغت؟ فیشهدون له بالبیان، فجراه الله عن أئمة خیراً، وحاشاه أن یکنتم شیئاً مما أوحى إليه

[۲] فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۴ ص ۱۹ سایت شامله

[۳] الدر المنثور للسیوطی ج ۳ ص ۱۱۷ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ علی عهد رسول الله ﷺ ﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك﴾ (ان علیاً مولی المؤمنین) وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

[۴] روح المعانی للآلوسی ج ۶ ص ۱۹۳ وأخرج ابن مردويه عن ابن مسعود قال: كنا نقرأ علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و سلم) ﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك﴾ إن علیاً ولی المؤمنین وإن لم تفعل فما بلغت رسالته

و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»^۱

سند دوم:

«عبایة بن ربیع از عبد الله بن عباس و او از پیامبر ﷺ حدیث معراج را روایت نموده تا اینجا که خداوند فرمود: من هیچ پیامبری را مبعوث نکردم مگر آن که برای او وزیری قرار دادم و تو رسول خدا و علی وزیر تو است.

ابن عباس گفت: پیامبر ﷺ فرود آمد و کراهت داشت از این که از آن، سخنی برای مردم بگوید؛ زیرا که مردم، تازه از جاهلیت فاصله گرفته بودند تا این که شش روز گذشت، و خداوند این آیه را نازل کرد « شاید (ابلاغ) بعض آیه‌ای را که به تو وحی می شود، (بخاطر عدم پذیرش آنها) ترک کنی (و به تأخیر اندازی) » و پیامبر ﷺ صبر نمود تا روز هجدهم ذی الحجه رسید و خداوند آیه ی ﴿ای پیامبر آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن﴾ و (روز قبل) پیامبر ﷺ به بلال امر نموده بود تا در میان مردم اعلام نماید که فردا کسی ننماید مگر آنکه به سمت غدیر خم حرکت کند. رسول خدا ﷺ به راه افتاد و مردم نیز به دنبال ایشان حرکت نمودند (و وقتی به غدیر خم رسیدند، در جمع مردم سخنرانی نمود) و فرمود: « ای مردم! خداوند مرا به ابلاغ رسالتی برای شما امر فرموده که سینه‌ام از بیان آن به دلیل آن که شما مرا متهم ساخته و تکذیب نمایید، تنگ شد تا آن که پروردگارم مرا مورد عتاب قرار داد و تهدید نمود. سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بلند نمود تا جایی که مردم سپیدی زیر بغل آن دو را مشاهده نمودند، آنگاه فرمود: « ای مردم! خداوند مولای من و من مولای شما هستم، و هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، بارپروردگارا! هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که او را دشمن دارد دشمن بدار و هر که او را یاری نماید، یاری نما و هر که او را خوار نماید، خوار نما » و آنگاه خداوند این آیه را نازل نمود: ﴿امروز، دین شما را کامل نمودم.﴾^۲

[۱] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ روی أبو محمد عبدالله بن محمد القابنی نا أبو الحسن محمد بن عثمان النصبی نا: أبو بکر محمد ابن الحسن السبیبی نا علی بن محمد الدهان، والحسین بن ابراهیم الجصاص قالانا الحسن بن الحکم نا الحسن بن الحسین بن حیان عن ابی الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله (یا ایها الرسول بلغ) قال: نزلت فی علی رضی الله عنه أمر النبی ﷺ أن يبلغ فيه فأخذ عليه السلام بيد علی، وقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ صص ۱۹۲-۱۹۳ ح ۲۵۰ پی دی اف؛ حدیثی محمد بن القاسم بن أحمد فی تفسیره قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن علی الفقیه، قال: حدثنا ابی قال: حدثنا سعد بن عبد الله قال: حدثنا أحمد بن عبد الله البرقی، عن ابیہ،

چهارم: براء بن عازب

فخر رازی درباره ی شأن نزول آیه ی ابلاغ در حق امام علی علیه السلام می نویسد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است.»^۱

امرتسری حنفی نیز همین مطلب را از براء بن عازب نقل کرده و گفته است که آن را ابونعیم و ثعلبی روایت کرده اند.^۲

عن خلف بن عمار الأسدی عن أبي الحسن العبدی عن الأعمش، عن عباية بن ربعی عن عبد الله بن عباس عن النبي صلی الله علیه و آله (وَسَاقِ) [حديث المعراج إلى أن قال: وإني لم أبعث نبيا إلا جعلت له وزيرا، وإنك رسول الله وإن عليا وزيرك. قال ابن عباس: فهبط / ٤٧ / ب / رسول الله فكره أن يحدث الناس بشئ منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية حتى مضى [من] ذلك ستة أيام، فأنزل الله تعالى (فلعلك تارك بعض ما يوحى إليك) فاحتمل رسول الله صلی الله علیه و آله [حتى كان يوم الثامن عشر، أنزل الله عليه (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) ثم إن رسول الله صلی الله علیه و آله أمر بلالا حتى يؤذن في الناس أن لا يبقى غدا أحد إلا خرج إلى غدیر خم، فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله والناس من الغد، فقال: يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة وإني ضقت بها ذرعا مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربي فيها بوعيد أنزله علي بعد وعيد، ثم أخذ بيد علي بن أبي طالب فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما [إبطهما "خ"] ثم قال: أيها الناس الله مولاي وأنا مولاكم فمن كنت مولا فعلى مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله. وأنزل الله: (اليوم أكملت لكم دينكم).

[١] التفسير الكبير ج ١٢ ص ٤٢ العاشر: نزلت الآية في فضل علي بن أبي طالب عليه السلام ، ولما نزلت هذه الآية أخذ بيده وقال : (من كنت مولا فعلى مولا اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) فلقية عمر رضی الله عنه فقال : هنيئا لك يا ابن طالب

أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي

[٢] أُرْجِحَ المطالب في عد مناقب أسد الله الغالب ، ص ٧٩ بي دي اف / عن البراء بن عازب قال في قوله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك اي بلغ من فضائل علي نزلت في غدیر خم خطب رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال من كنت مولا فعلى مولا فقال فقال عمر بخ بخ يا علي أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة . أخرجه أبو نعیم والثعلبي.

پنجم: ابوهیره

«ابوهیره از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: « وقتی به آسمان سیر نمودم، در زیر عرش الهی چنین شنیدم: علی رضی الله عنه پرچم هدایت و دوستدار کسی است که به من ایمان آورد. ای محمد! این را ابلاغ کن.

ابوهیره در ادامه گفت: وقتی که پیامبر ﷺ بازگشت، آن را مخفی ساخت لذا خداوند عز و جل این آیه را ﴿ ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن ﴾ در مورد علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل نمود و این که ﴿ و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد. ﴾^۱

ششم: عبد الله بن ابی اوفی

«عبد الله بن ابی اوفی وید: رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم این آیه را تلاوت نمود: ﴿ ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد. ﴾ سپس پیامبر ﷺ دست علی رضی الله عنه را بلند کرد تا جایی که سپیدی زیر بغل او نمایان شد. سپس فرمود: « آگاه باشید که هرکه من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا! با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد دشمن باش » سپس فرمود: «پروردگارا! شاهد باش.»^۲

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی - ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۲۴۳ بی دی اف: أخبرنا السيد أبو الحسن محمد بن [علی بن] الحسين الحسنی رحمه الله قراءة قال: أخبرنا أبو الحسن محمد بن محمد بن علی الأنصاری بطوس، قال: حدثنا قريش بن خدّاش بن السائب، قال حدثنا أبو عصمة نوح بن أبي مريم، عن إسماعيل، عن أبي معشر، عن سعيد المقبري عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ قال: لما أسرى بي إلى السماء سمعت [نداء من] تحت العرش أن عليا راية الهدى وحبيب من يؤمن بي بلغ يا محمد، قال: فلما نزل النبي ﷺ أسر ذلك، فأنزل الله عز وجل: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) في علي بن أبي طالب، (وإن لم تفعل فما بلغت رسالته، والله / ۴۶ / أ / يعصمك من الناس).

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۱ ص ۱۹۰ ح ۲۴۷ بی دی اف: أخبرنا أبو بكر السكري قال: أخبرنا أبو عمرو المقرئ قال أخبرنا الحسن بن سفيان، قال: حدثني أحمد بن أزهر قال: حدثنا عبد الرحمان بن عمرو بن جبلة، قال: حدثنا عمر بن نعيم بن عمر بن قيس الماصر، قال: سمعت جدی قال حدثنا عبد الله بن أبي أوفى قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول / ۴۶ / ب / يوم

هفتم: جابر بن عبدالله انصاری

«أبو صالح از ابن عباس و جابر بن عبد الله نقل نموده که گفتند: خداوند به محمد ﷺ فرمان داد که علی ﷺ را بر مردم منصوب نموده و آنان را از ولایت او آگاه سازد و رسول خدا ﷺ از طعنه آنان و این که بگویند: پسر عمویم را به دلیل انگیزه های شخصی مقدم نموده است، خوفناک گردید. در این هنگام، خداوند به او چنین وحی نمود: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن﴾ لذا رسول خدا ﷺ ولایت علی ﷺ را در روز غدیر خم اعلام نمود.»^۱

هشتم: حذیفه بن یمان

«حذیفه بن یمان گفته است: به خدا سوگند، در مجلس غدیر خم من مقابل رسول خدا ﷺ نشسته بودم و مجلس مملو از مهاجر و انصار بود که ناگاه پیامبر ﷺ برخاست و فرمود: ای مردم! به راستی که خداوند مرا به کاری فرمان داده است و فرموده است: ﴿ای پیامبر! آنچه را که از سوی خدا بر تو نازل شده است، ابلاغ کن﴾ سپس پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب ﷺ را صدا زد و در سمت راست خود قرار داد، سپس فرمود: ای مردم! آیا نمی دانید که من از شما به خودتان سزاوارترم؟ گفتند: آری. فرمود: «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. بارپروردگارا! با هر که او را دوست دارد، دوست و با هر که او را دشمن دارد، دشمن باش و هر که او را یاری نماید، یاری نما و هر که او را خوار نماید، خوار نما.»

حذیفه در ادامه گفت: سوگند به خدا دیدم که معاویه برخاست و با تکبر و عصبانیت از مجلس خارج شد، در حالی که دست راست خود را بر دوش عبد الله بن قیس اشعری و دست چپش را بر دوش مغیره بن شعبه گذارده بود و با این حال راه می رفت، می گفت: ما سخنان محمد را تصدیق نمی کنیم و به ولایت علی اقرار

غدیر خم وتلا هذه الآية: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته) ثم رفع يديه حتى يرى بياض إبطيه ثم قال: ألا من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. ثم قال: اللهم اشهد [۱] شواهد التنزيل حاكم حسكاني، ج ۱ ص ۱۹۲ ح ۲۴۹ پی دی اف؛ حدثني علي بن موسى بن إسحاق، عن محمد بن مسعود بن محمد، قال: حدثنا سهل بن بحر، قال: قال: حدثنا الفضل بن شاذان، عن محمد بن أبي عمير، عن عمر بن أذينة عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس وجابر بن عبد الله قالوا: أمر الله محمدا أن ينصب عليا للناس ليخبرهم بولايته فتخوف رسول الله (ﷺ) أن يقولوا حبا ابن عمه وأن يعطنوا في ذلك عليه، فأوحى الله إليه: (يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك) الآية، فقام رسول الله بولايته يوم غدیر خم

نخواهیم کرد. در این هنگام ، خدوند این آیات را نازل نمود: ﴿ او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند * بلکه تکذیب کرد و روی گردان شد، * سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبرانه قدم برمی داشت! ﴾ و رسول خدا ﷺ فهمید که باید او را بازگردانده و به قتل رساند. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام این آیه را تلاوت نمود: ﴿ زبانت را بخاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده» و پیامبر ﷺ سکوت کرد. ﴿۱﴾

شاهدی دیگر بر نزول آیه ی ابلاغ در غدیر خم

در بعضی از روایات غدیر آمده است که پیغمبر ﷺ از صحابه اقرار گرفتند که آیا پیام پروردگارم را ابلاغ کردم ؟ و آنها گفتند: بله .

ثعلبی می نویسد:

«و آنچه در رابطه با حقوق مسلمانان به تو نازل شده است ، ابلاغ کن. پس هنگامی که آیه نازل شد ، رسول خدا ﷺ روزی در حجة الوداع خطبه خواند و این حدیث را فرمود و سپس گفت: آیا رساندم ؟» ﴿۲﴾

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم! خداوند مهربان و دانا مرا مطلع ساخته است

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج ۲ ص ۲۹۶-۲۹۷ ح ۱۰۴۱ پی دی اف؛ فرات قال: حدیثی إسحاق بن محمد بن القاسم بن صالح بن خالد الهاشمی حدثنا أبو بکر الرازی محمد بن یوسف بن یعقوب بن إبراهیم بن نبهان بن عاصم بن زید بن طریف مولى علی بن أبی طالب حدثنا محمد بن عیسی الدامغانی حدثنا سلمة بن الفضل، عن أبی مریم، عن یونس بن حسان، عن عطیة: عن حذیفة بن الیمان قال: كنت والله جالسا بین یدی رسول الله ﷺ (و) قد نزل بنا غدیر خم، وقد غص المجلس بالمهاجرین والأنصار، فقام رسول الله ﷺ علی قدمیه فقال: یا ایها الناس إن الله أمرنی بأمر فقال: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک) ثم نادى علی بن أبی طالب فأقامه عن یمینہ ثم قال: یا ایها الناس ألم تعلموا أنى أولى منکم بأنفسکم؟ قالوا: اللهم بلی. قال: من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره واخذل من خذله. فقال حذیفة: فوالله لقد رأيت معاوية قام وتمطى وخرج مغضبا واضع یمینہ علی عبد الله بن قیس الأشعری ویساره علی المغیره بن شعبه ثم / ۱۷۹ / أ / قام یمشى متمطنا وهو یقول: لا تصدق محمدا علی مقاتلته ولا تقر لعلی بولایتہ. فأنزل الله تعالی: (فلا صدق ولا صلی ولكن کذب وتولى، ثم ذهب إلی أهله یتمطی) فهم به رسول الله ﷺ أن یرده فیقته فقال له جبرئیل: لا تحرك به لسانک لتعجل به. فسکت عنه

[۲] تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۹۲ وبلغ ما أنزل إلیک فی حقوق المسلمین فلما نزلت الآیة خطب رسول الله ﷺ أى یوم هذا الحدیث فی خطبة الوداع ، ثم قال : هل بلغت ؟

که هیچ پیامبری عمر نمی‌کند مگر به اندازه ی نصف عمر پیامبر پیش از خود، و من می‌دانم که به زودی دعوت حق را اجابت می‌کنم و به سرای دیگر رهسپار می‌شوم؛ خود و شما را مسئول می‌دانم، شما چه می‌گویید؟ مردم در پاسخ گفتند: همگی گواهی می‌دهیم که شما خیر خواهانه و با کوشش و تحمل سختی ابلاغ نمودید؛ پروردگار پاداش نیک به شما ارزانی دارد.

پیامبر ﷺ فرمود: مگر نه این است که شما اقرار دارید به یکتایی خداوند، و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست، و بهشت و دوزخ حق است، و مرگ و برانگیخته شدن مردم پس از آن نیز حق است، و رستاخیز بدون هیچ شک و شبهه‌ای فرا می‌رسد و خدا مردم را که در گورها خفته‌اند بر می‌انگیزاند؟ گفتند: به همه این‌ها اقرار و اعتراف داریم.

پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا گواهی آنان را شاهد باش. پس از آن فرمود: ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می‌باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست مدار، و با دشمنان او دشمن باش.

سپس خطاب به مردم فرمود: من پیش از شما از دنیا می‌روم؛ کنار حوض کوثر حاضر می‌شوم، و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید، حوضی که پهناورتر از مساحت بین بصری تا صنعاء (شام تا یمن) است، و «قدح» جام و پیاله سیمین کنار آن حوض به شمار ستارگان آسمان است، و هنگامی که در کنار حوض بر من وارد می‌شوید از دو یادگار گرانبها از شما می‌پرسم که با آن دو چه کردید، اینک بنگرید که بعد از من با آن دو امانت چگونه رفتار خواهید کرد؛ یکی از آن دو، کتاب خدا است که ثقل اکبر است، ریسمانی است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر به دست شماست؛ به قرآن چنگ بزنید تا گمراه نشوید، و تغییر در آن را روا ندارید، و دیگری عترت و اهل بیت من هستند؛ خدای لطیف و خبیر به من اطلاع داده که این دو همواره با یکدیگر هستند، و جدایی آنان از یکدیگر امکان‌پذیر نیست تا زمانی که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»^۱

[۱] الصواعق المحرقة علی أهل الرض والضللال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی وغيره بسند صحیح أنه ﷺ خطب بغدير خم تحت شجرات فقال (أيها الناس إنه قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبى إلا نصف عمر الذى يليه من قبله واني لأظن أنى يوشك أن ادعى فأجيب واني مسؤول وإنكم مسؤولون فماذا أنتم قائلون) قالوا نشهد إنك قد بلغت وجاهدت ونصحت فجزاك الله خيرا فقال (أليس تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله وأن جنته حق وأن ناره حق وأن الموت حق وأن البعث حق بعد الموت وأن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من فى القبور) قالوا بلى نشهد بذلك قال (اللهم اشهد

نسائی نیز از سعد بن ابی وقاص روایتی نقل کرده است که گفت:

«همراه رسول خدا ﷺ در راه مکه بودیم ، پس هنگامی که به غدیر خم رسید ، مردم را متوقف کرد. سپس جلو رفتگان بازگشتند و عقب ماندگان نیز به ایشان پیوستند. پس هنگامی که مردم اجتماع کردند ، پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم! آیا [پیام خدا را] رساندم؟ گفتند: آری . فرمود: خداوندا شاهد باش و آن را سه مرتبه گفتند ، سپس فرمود: ای مردم! ولی شما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش . و این را سه مرتبه گفتند ، سپس پیامبر ﷺ دست علی را گرفت و بلندش کرد و سپس فرمود: هرکس را که خدا و رسولش ولی اوست ، پس این ولی اوست ؛ خداوندا دوست دار هر کس را که دوستش داشته باشد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد.»^۱

برنامه ی جوامع الکلم حکم به حسن بودن سند این روایت در متابعات و شواهد داده است^۲ و همانطور که قبلا گفتیم، این روایت را ضیاء مقدسی نیز با سند معتبر در صحیحش نقل کرده است.

کلام ثعلبی که ابهامی ندارد و کاملا روشن است، و در حدیث طبرانی، رسول خدا ﷺ ابتدا از مردم شهادت می گیرند که پیام پروردگارم در مورد وحدانیت خدا، نبوت خودم، حق بودن بهشت و جهنم، حق بودن مرگ و برانگیخته شدن در قیامت را برای شما رساندم، و سپس امامت امیر المومنین ﷺ را به آنها عطف می نمایند و این قرینه ی آشکاری است بر الهی بودن امامت و ابلاغ آن به فرمان خداوند و همسنگ بودن آن با نبوت. اما در حدیث نسائی و ضیاء مقدسی که واضح است مطالب حدیث طبرانی از آن حذف شده نیز ، عطف بحث ولایت امیرالمومنین ﷺ به ابلاغ پیامبر پروردگار، آمده است.

(ثم قال (يا أيها الناس إن الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى ليم من أنفسهم فمن كنت مولاه فهذا مولاه يعني عليا اللهم وال من و إله و عا د من عا داه) ثم قال (يا أيها الناس إني فرطكم وإنكم واردون على الحوض حوض أعرض مما بين بصرى إلى صنعاء فيه عدد النجوم قدحان من فضة و إني سألتكم حين تردون على عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما الثقل الأكبر كتاب الله عز وجل سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به لا تضلوا ولا تبدلوا وعترتي أهل بيتي فإنه قد نبأني اللطيف الخبير أنهما لن ينقضيا حتى يردا على الحوض)

[۱] عن سعد قال كنا مع رسول الله ﷺ بطريق مكة وهو موجه إليها فلما بلغ غدیر خم وقف الناس ثم رد من مضى ولحقه من تخلف فلما اجتمع الناس إليه قال أيها الناس هل بلغت قالوا نعم قال اللهم أشهد ثلاث مرات يقولها ثم قال أيها الناس من وليكم قالوا الله ورسوله ثلاثا ثم أخذ بيد علي فأقامه ثم قال من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من و إله و عا د من عا داه

[۲] سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۳۵ ح ۸۴۸۱ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن فى متابعات والشواهد

شاهد سوم: خبر از نزدیکی رحلت

پیامبر اکرم ﷺ در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمودند: «من بشر هستم و نزدیک است که دعوت شوم و آن را اجابت بکنم.» یا بنا بر نقلی، فرمودند: «گویا من دعوت شده و اجابت کرده‌ام.»^۱

مسلم در صحیحش از زید بن ارقم چنین روایت میکند:

«روزی پیغمبر خدا ﷺ بین ما برای خواندن خطبه برخاست. ما در مکانی بین مکه و مدینه بودیم که «خم» خوانده می‌شود. پس حمد خدای و ثنای او را به جای آورد و به وعظ و ذکر پرداخت. سپس فرمود: اما بعد، بدانید ای مردم که من هم بشرم و به زودی فرستاده‌ی خدا پیش من می‌آید و دعوت او را اجابت می‌کنم.»^۱

شبیبه همین مطلب را نسائی از زید بن ارقم نقل کرده^۲ و برنامه‌ی جوامع الکلم حکم به صحت سندش داده است^۳ و همچنین حاکم^۴ و ذهبی^۵ نیز آن را تصحیح کرده‌اند.

از این تعبیرات استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمی بودند که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از رحلت خود می‌دهند، و این جز با معنای جانشینی خود در امر امامت، خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸ قام رسول الله ﷺ یوما فینا خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله وأثنی علیه ووعظ و ذکر ثم قال أما بعد ألا ایها الناس فإنما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربی فأجیب

[۲] عن زید بن أرقم قال لما رجع رسول الله ﷺ عن حجة الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال کأنی قد دعیت فأجبت

[۳] سنن النسائی الکبری ج ۵ ص ۴۵ ح ۸۱۴۸ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل ، رجاله ثقات

[۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۶

[۵] البداية والنهاية ج ۵ ص ۲۰۹ قال ابن کثیر: قال شیخنا أبو عبد الله الذهبی وهذا حدیث صحیح

شاهد چهارم: مقارنه ولایت رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان علیه السلام

حضرت رسول ﷺ قبل از جمله «من كنت مولاة فعلى مولاة» از مردم اقرار گرفتند که آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ «ألسنت أولى بكم من أنفسكم» وقتی همه ی مردم سخن آن حضرت را تصدیق کردند، بلا فاصله بعد از آن فرمودند: پس هرکس من مولای او هستم، علی عليه السلام نیز مولای او است.

روایت یکم:

«علی عليه السلام فرمود: رسول خدا ﷺ در زیر درختی در محل «خیم» قرار گرفته بود، طولی نکشید از زیر درخت بیرون آمده و دست مرا گرفت و خطاب به مردم فرمود: ای مردم! مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدای تعالی پروردگار شماست؟ در پاسخ گفتند: آری! فرمود: مگر نه این است که گواهی می‌دهید خدا و رسول او از جان شما به شما سزاوارترند؟ و خدا و رسول او مولای شما نیستند؟ گفتند: آری! فرمود: بنابراین، کسی که خدا و رسول او مولای او هستند، به راستی این شخص (علی عليه السلام) مولای اوست. اینک، در میان شما دو اثر ارزنده و گرانبها می‌گذارم که هرگاه به آنها تمسک کنید، هرگز در منجلا ب گمراهی گرفتار نخواهید شد: یکی کتاب خدا است که ریسمان استوار میان شما و خدا می‌باشد که یک طرف آن در دست حق تعالی است و طرف دیگرش در اختیار شماست و دیگری، اهل بیت من است.»^۱

سند این روایت را ابن حجر عسقلانی^۲ و حافظ بوصیری^۳ تصحیح کرده اند.

روایت دوم:

دارقطنی و حاکم روایت کرده اند که:

«رسول خدا ﷺ بین مکه و مدینه نزدیک پنج درخت بزرگ و پر شاخ و برگ فرود آمد. مردم زیر درخت ها را

[۱] عن علی رضی الله عنه قال: إن النبی ﷺ حضر الشجرة بخم، ثم خرج أخذاً بید علی رضی الله عنه قال: 'أستتم تشهدون أن الله تبارک وتعالی ربکم؟' قالوا: بلی. قال ﷺ: 'أستتم تشهدون أن الله ورسوله أولى بكم من أنفسكم وأن الله تعالی ورسوله ألباؤکم؟' فقالوا: بلی. قال: 'فمن كان الله ورسوله فإن هذا مولاة، وقد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله تعالی، سببه بیدی، وسببه بأیدیکم، وأهل بیتی.'

[۲] المطالب العالیة ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۳۹۴۳ قال ابن حجر العسقلانی: إسناده صحیح

[۳] إتحاف الخیرة، ج ۷ ص ۲۱۰ ح ۶۶۸۳ سایت شامله / قال الحافظ البوصیری: زوارة إسحاق بسند صحیح

جارو کردند. رسول خدا ﷺ شامگاهان به آن جا رسید (و برای ایراد خطبه برخاست). ابتدا حمد و ثنای الهی را به جای آورد و سخنانی در ذکر و وعظ بیان کرد و آنچه را خدای می خواست که او بگوید، گفت. سپس فرمود: ای مردم، من دو امر را بین شما باقی می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترت و اهل بیت من. (سپس فرمود) آیا می دانید که من بر مؤمنان از جانهای خودشان اولی ترم؟ (سه بار این را فرمودند) گفتند: آری. پس رسول خدا ﷺ فرمود: پس هر که را من مولای اویم، علی ﷺ هم مولای اوست، سپس دستش را گرفت و بلند کرد.^۱

این روایت را نسائی نیز نقل کرده و ابو اسحاق حوینی سندش را تصحیح کرده است.^۲

روایت سوم:

ابن حجر هیثمی می نویسد:

«و لفظ حدیث غدیر را طبرانی و غیره بسند صحیح نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ در روز غدیر خم در زیر سایه درختان خطبه‌ای خواند و فرمود: ... ای مردم! خدا مولای من است و من مولای مؤمنان، و من از جان آنان به خود آنان سزاوارتر می باشم، پس هر که من مولای اویم این (علی) مولای اوست؛ خدایا دوست داران او را دوست بدار، و با دشمنان او دشمن باش...»^۳

استفاده از فای تفریع در این روایت در جمله ی «فمن كان الله ورسوله مولا فاین هذا مولا» و نیز در روایت قبلی، به صراحت این مطلب را ثابت می کند که ولایت امیرالمؤمنین ﷺ همان ولایت رسول خدا ﷺ است.

[۱] جزء ابی الطاهر للدارقطنی ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵۲ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۴۵۷۷ فقال أبو الطفیل حدثنی زید بن أرقم أن النبی ﷺ نزل بین مكة والمدينة عند سمرة خمس دوحات عطاس فكنس الناس لرسول الله ﷺ ما تحت السمرة ثم راح عسبه فحمد الله وأثنى علیه ثم قال إني تارك فيكم أمرين لن تضلوا ما اتبعتموهما كتاب الله عز وجل وأهل بيتي عترتي ثم قال الست أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالها ثلاث مرات قال الناس بلى قال فمن كنت مولا فعلى مولا ثم أخذ بيده فرفعهما

[۲] خصائص الامام علی (ع) للنسائی، ص ۷۲-۷۳ ح ۷۴ بی دی اف: قال الحوینی: إسناده صحیح

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۸-۱۰۹ ولفظه عند الطبرانی وغيره بسند صحیح أنه ﷺ خطب بغدير خم تحت شجرات... ثم قال (يا أيها الناس إن الله مولاي وأنا مولى المؤمنین وأنا أولى لبم من أنفسهم فمن كنت مولا فهذا مولا يعنى عليا اللهم وال من وإلاه وعاد من عاداه) ...

شاهد پنجم: حدیث ثقلین در سیاق حدیث غدیر

با اسناد صحیح روایت شده است که پیامبر ﷺ در خطبه ی غدیر هم حدیث ثقلین را فرموده اند و به آن وصیت کرده اند^۱، و روشن است که حدیث ثقلین متابعت و اطاعت را بیان میکند، نه نصرت و دوستی را.

[۱] سلسلة الأحادیث الصحیحة، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱

شاهد ششم: دعای پس از حدیث غدیر

حضرت رسول ﷺ پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ؛ یعنی خداوندا! دوست بدار هر کس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هر کس را که دشمنش بدارد و یاری کن هر کس را که یاری اش کند و خوار کن هر کس را که بخواهد خوارش کند.»

«سعید بن وهب گوید: علی عَلَيْهِ السَّلَام در رحبه فرمود: قسم می دهم به خدا هرکس را که در روز غدیر خم از رسول خدا ﷺ شنید که می فرمود: همانا ولی من خدا است و من ولی مومنین هستم و هرکس که من ولی او هستم، پس این ولی اوست؛ خداوندا! دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد و یاری کن هرکس را که یاری اش کند.»

سعید گفت: از کنارم شش نفر برخاستند و شهادت دادند و زید بن یثیع نیز همین مطلب را گفته است.^۱

این روایت را نسائی نقل کرده و حوینی سندش را صحیح^۲ و ابن کثیر نیز نیکو دانسته است.^۳

همین روایت را ضیاء مقدسی در صحیحش آورده^۴ و محقق کتابش دکتر عبد الملک بن دهیش سندش را تصحیح کرده است.^۵

نور الدین هیثمی می نویسد:

عمرو بن ذی مر، سعید بن وهب و زید بن یثیع گفتند که ما شنیدیم که علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود: سوگند می

[۱] أخرنا الحسين بن حريث المروزي قال حدثنا الفضل بن موسى عن الأعمش عن أبي إسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي في الرحبة أنشد بالله من سمع رسول الله ﷺ يوم غدیر خم يقول إن الله وليي وأنا ولي المؤمنین ومن كنت وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره قال فقال سعيد قام إلى جنبی ستة وقال زید بن یثیع قام عندی ستة

[۲] خصائص الامام علی للنسائی، ج ۱ ص ۸۵-۸۶ ح ۹۳ بی دی اف؛ قال الحوینی: إسناده صحیح

[۳] البداية والنهاية ج ۵ ص ۲۱۰ قال ابن کثیر: وهذا اسناد جيد

[۴] قال علی رضی الله عنه أنشد الله من سمع رسول الله ﷺ يقول يوم غدیر خم الله وليي وأنا ولي المؤمنین من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأنصر من نصره قال فقال سعيد فقام إلى جنبی ستة قال فقال زید بن یثیع قام من عندی ستة ...

[۵] الأحادیث المختارة ج ۲ ص ۱۰۶-۱۰۷ ح ۴۸۱ قال عبد الملک دهیش: إسناده صحیح

دهم کسی را که سخن رسول الله ﷺ را در روز غدیر خم آن هنگام که ایستاده بود شنید، بلافاصله سیزده مرد برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا من از مومنین یه خودشان سزاوارتر نیستم؟» همه گفتند: آری ای رسول خدا. پس پیامبر ﷺ دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «هر کس که من مولای اویم، پس این مولای اوست؛ بار خدایا! دوست بدار هر کس را که او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن دارد و دوستدار کسی باش که او را دوست دارد و مبعوض بدار کسی را که او را مبعوض دارد و یاور کسی باش که یاری اش کند و خوار گردان کسی را که او را خوار گرداند.»

این حدیث را بزار نقل کرده که راویانش همه راویان صحیح بخاری هستند بجز فطر بن خلیفه که او هم تقه است.»^۱

این جمله، تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبت و دوستی»؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر ﷺ دعا کند برای کسانی که حضرت علی علیه السلام دوست آنان است.

در واقع حضرت رسول ﷺ بعد از آن که حضرت امیر المومنین علیه السلام را به جانشینی خود برگزیدند، برای تثبیت این امر مهم و عملی شدن آن، مردم را ترغیب کردند که آن حضرت را در اجرای این امر و اداره امور مملکت یاری نمایند که اگر چنین کنند، خداوند آن‌ها را یاری خواهد کرد و از طرف دیگر به دشمنانشان فهمانندند که اگر با حضرت علی علیه السلام مخالفت کنند و قصد دشمنی با او را داشته باشند، در حقیقت با خداوند مخالفت کرده و با او دشمنی کرده‌اند.

چنین دعائی جز با مقام امامت و خلافت سازگاری ندارد؛ زیرا اگر فقط دوستی و محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطرح بود، معنا نداشت که این همه تأکید نمایند، تا جایی که دوستی او را دوستی خدا و دشمنی با او را دشمنی با خدا اعلام نمایند و برای یاری کنندگان امیرالمومنین علیه السلام طلب نصرت الهی و برای مخالفینش نفرین کند.

[۱] مجمع الزوائد للهيثمی ج ۹ ص ۱۰۵ وعن عمرو بن ذی مر وسعيد بن وهب وعن زيد بن يثيع قالوا سمعنا عليا يقول نشدت الله رجلا سمع رسول الله ﷺ يقول يوم غدیر خم لما قام فقام ثلاثة عشر رجلا فشهدوا أن رسول الله ﷺ قال ألسأ أولی بالمؤمنین من أنفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال فأخذ بيد علی فقال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وأحب من أحبه وأبغض من يبغضه وانصر من نصره واخذل من خذله رواه البزار ورجاله رجال الصحیح غیر فطر بن خلیفه وهو ثقة

جالب اینکه ابن تیمیه این قسمت از حدیث را دالّ بر عصمت دانسته و از این رو آن را دروغ پنداشته است.^۱

[۱] در اواخر این کتاب در بحث امامت امیرالمومنین (ع) در پرتو عصمت ، سخن ابن تیمیه را آورده ایم.

شاهد هفتم: تبریک و تهنیت مردم به امیر مؤمنان علیه السلام

پس از اینکه حضرت رسول ﷺ حدیث غدیر را فرمودند ، عمر بن خطاب جلو آمده و به حضرت امیر المومنین علیه السلام چنین تبریک گفت :

«بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا بَنَ أَيْ طَالِبٍ أَصْبَحَتَ الْيَوْمَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»

«گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو امروز مولای من و مولای همه ی مسلمین گردیدی.»

این مطلب که از مهمترین قراین روشن کننده ی معنای حدیث غدیر است، در کتب اهل سنت از ۶ نفر از اصحاب روایت شده است:

یکم: براء بن عازب

«براء بن عازب می گوید: در حجة الوداع همراه رسول خدا ﷺ بودیم که به غدیر خم رسیدیم، فرمان اقامه نماز جماعت صادر شد و زیر درخت ها را برای رسول خدا ﷺ تمیز کردند، پس نماز ظهر را خواندند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا می دانید که من نسبت به مؤمنان از جان آنان به خودشان سزاوارتر هستم؟ گفتند: آری، و این را دو مرتبه فرمودند و سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار آنکه علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار دشمن او را. پس عمر به دیدار ایشان رفت و گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب ، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی.»^۱

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را صحیح^۲ و وصی الله بن محمد عباس

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة أنا علي بن زيد عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب قال كنا مع رسول الله ﷺ في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا الصلاة جامعة وكسح لرسول الله ﷺ تحت شجرتين فصلى الظهر وأخذ بيد علي رضي الله عنه فقال أستم تعلمون اني أولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا بلى قال أستم تعلمون اني أولى بكل مؤمن من نفسه قالوا بلى قال فأخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من ولاة وعاد من عاداه قال فلقية عمر بعد ذلك فقال له هنياء يا بن أبي طالب أصبحت وأمست مولى كل مؤمن ومؤمنة . قال أبو عبد الرحمن ثنا هذبة بن خالد ثنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن عدی بن ثابت عن البراء بن عازب عن النبي ﷺ نحوه

[۲] مسند احمد، ج ۱۴ ص ۱۸۵ و ۱۸۶ ح ۱۸۳۹۱ پی دی اف / قال حمزة الزين : إسناده صحيح

سندش را حسن لغیره دانسته است.^۱

مرکز فتوای اسلام وب هم این حدیث را معتبر دانسته و به آن استدلال کرده است:

«می‌گوییم: مراد از آن (حدیث غدیر)، محبت، مودت و ترک دشمنی است، و این همان چیزی است که صحابه از آن فهمیده‌اند تا جایی که عمر به علی علیه السلام گفت: مبارک باشد بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و تمام مؤمنان شدی. آن را احمد روایت کرده است.»^۲

ملا علی قاری هروی حنفی بعد از نقل و شرح این روایت می‌گوید:

«این روایت را احمد در مسند خود نقل کرده و کمترین درجه اش این است که «حسن» باشد؛ پس به سخن کسانی که در ثبوت این حدیث خدشه وارد کرده‌اند، توجه نمی‌شود.»^۳

عبد الملک عصامی مکی شافعی بعد از نقل این حدیث، احادیث دیگری را نیز نقل می‌کند که عمر بن خطاب، امیرالمؤمنین علیه السلام را مولای خود و همه ی مومنین و مسلمین دانسته است:

«عمر بعد از این قضیه با علی علیه السلام ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابی طالب! گوارا باد بر تو؛ صبح کردی و شب کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

و از سالم منقول است که به عمر گفته شد: تو با علی علیه السلام رفتاری داری که نمی‌بینیم با احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام دهی. عمر گفت: زیرا او مولای من است!

و از عمر منقول است که دو نفر بیابانی برای حل خصومت نزد او آمدند، پس به علی علیه السلام گفت: بین این دو قضاوت فرما. امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بین آن دو مرد حکم کرد؛ یکی از آن دو با لحنی تحقیر آمیز گفت: این بین ما قضاوت می‌کند؟! عمر به طرف او رفت، گریبانش را گرفت و گفت: وای بر تو، چه می‌دانی این شخص کیست؟ این مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که او را به ولایت قبول نکند

[۱] فضائل الصحابة لابن حنبل ص ۷۵۵ ح ۱۰۴۲ قال وصی الله بن عباس: إسناده حسن لغیره

[۲] رقم الفتوى: ۷۳۴۳۸؛ در تاریخ چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۴۲۷ مصادف با ۱۲/۴/۲۰۰۶ نقول: المراد بذلك، المحبة والمودة وترك المعاداة، وهذا الذى فهمه الصحابة رضوان الله عليهم حتى قال عمر لعلی رضی الله عنهما: هینتا یا ابن ابی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة. رواه أحمد

[۳] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۵۸ در شرح حدیث ۶۱۰۳ رواه أحمد أى فی مسنده، وأقل مرتبته أن یکون حسنا فلا التفات لمن قدح فی ثبوت هذا الحدیث

مؤمن نیست .

و بین عمر و شخصی، راجع به مسأله‌ای منازعه واقع شد. عمر گفت: این فرد نشستہ بین من و تو حکم کننده باشد و اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام کرد. آن مرد گفت: این مرد بزرگ شکم؟! عمر از جا برخاست و گریبان او را گرفت تا او را از زمین بلند کرد و به زمین زد، سپس گفت: آیا می‌دانی چه کسی را کوچک شمردی؟ کسی که مولای من و مولای هر مسلمانی است. این روایات را ابن السمان نقل کرده است.^۱

دوم: ابوهریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هرکس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می‌شود؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی علیه السلام مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.»^۲

[۱] سمط النجوم العوالی ج ۳ ص ۳۶ و لقی عمر بن الخطاب علی بن ابی طالب بعد ذلك فقال له هنيئا لك يا بن ابی طالب أصبحت وأمسيّت مولی کل مؤمن ومؤمنة وعن سالم قيل لعمر إنك تصنع بعلي شيئا ما نراك تصنعه بأحد من أصحاب رسول الله قال إنه مولای وعن عمر وقد جاءه أعرابیان يختصمان فقال لعلی اقض بينهما يا أبا الحسن فقضى علی بينهما فقال أحدهما هذا يقضى بيننا فوثب إليه عمر وأخذ بتليبيه وقال ويحك أتدري من هذا هذا مولای ومولى كل مؤمن ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن وعنه وقد نازعه رجل في مسألة فقال له بيني وبينك هذا الجالس وأشار إلى علی بن ابی طالب فقال الرجل هذا الأبطن فنهض عمر عن مجلسه وأخذ بتليبيه ورفعہ من الأرض ثم ضرب به الأرض فقال أتدري من صغرت مولای ومولى كل مؤمن أو مسلم خرجهن ابن السمان

[۲] أنبأنا عبد الله بن علی بن محمد بن بشران أنبأنا علی بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسى بن أيوب الخلال حدثنا علی بن سعيد الرملي حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن بن شاذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال من صام يوم ثمان عشرة من ذی الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي صلی الله علیه و آله بيد علی بن ابی طالب فقال ألسنت ولی المؤمنین قالوا بلى يا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن ابی طالب أصبحت مولای ومولى كل مسلم فأنز الله اليوم أكملت لكم دينکم

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است.^۱

ألبانی که گویا دیوار کوتاه تری از شهر بن حوشب و مطر الوراق پیدا نکرده است، سند این روایت را به خاطر وجود آن دو تضعیف کرده است.^۲

اما باید دانست که ألبانی چاره ی دیگری نداشته است؛ چون در این روایت، نزول آیه ی اکمال هم درباره ی غدیر دانسته شده است!

در ادامه ثابت می کنیم که شهر بن حوشب و مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و اقل مرتبه ی روایاتشان حسن است.

توثیق شهر بن حوشب:

او از رجال صحیح مسلم، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است و بزرگانی مثل احمد بن حنبل، بخاری، یحیی بن معین، ابو زرعه و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.

جمال الدین میزی می نویسد:

«بخاری در کتاب های غیر از صحیحش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از او روایت کرده اند. شهر بن حوشب اشعری ... حرب بن اسماعیل کرمانی نقل کرده است که احمد بن حنبل گفت: حدیثش نیکو است، و او را توثیق کرد ... و حنبل بن اسحاق از احمد بن حنبل نقل کرده است که گفت: عیبی بر او وارد نیست. عثمان بن سعید دارمی گفته است: به من خبر رسیده است که احمد بن حنبل، شهر بن حوشب را ستایش می کرد. و ترمذی از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: اشکالی به حدیث عبد الحمید بن بهرام از شهر بن حوشب وارد نیست. و نیز ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: شهر حسن الحدیث و کارش [در حدیث] قوی است، و گفته است: تنها ابن عون در تضعیف او سخن گفته است ...

[۱] تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن

[۲] سلسلة الأحادیث الضعیفة، ج ۱۰ ص ۵۹۴ ح ۴۹۲۳ سایت شامله / أخرجه الخطیب فی "التاریخ" (۸ / ۲۹۰)، وابن عساکر (۱۲ / ۱۱۸ / ۱ - ۲). وهذا إسناده ضعیف أيضاً؛ لضعف شهر ومطر

و ابوبکر بن ابی خیثمه و معاویه بن صالح از یحیی بن معین نقل کرده اند که گفت: او ثقه است.^۱

هیثمی بعد از نقل روایتی می گوید:

«در سند آن شهر بن حوشب قرار دارد که در مورد او اختلاف کرده اند، اما احمد، یحیی بن معین، ابوزرعه

و یعقوب بن شیبه او را توثیق کرده اند.»^۲

شمس الدین ذهبی نام او را در شمار راویان ثقه آورده و گفته است:

«شهر بن حوشب از علمای تابعین است که احمد بن حنبل و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند.»^۳

و حافظ ابن حجر عسقلانی او را حسن الحدیث دانسته است؛

«شهر بن حوشب حسن الحدیث است، اگرچه کمی ضعف در او باشد.»^۴

هیثمی نیز بعد از نقل روایتی، او را ثقه دانسته است؛

«در سند آن شهر بن حوشب وجود دارد که او ثقه است و البته در موردش سخنانی وجود دارد و بقیه ی

رجالش همگی ثقه هستند.»^۵

[۱] تهذیب الکرمال ج ۱۲ ص ۵۸۴ رقم ۲۷۸۱ بخ م ۴: شهر بن حوشب الاشعری، ... وقال حرب بن إسماعيل الكرمانی عن أحمد بن حنبل: ما أحسن حدیثه، ووثقه... وقال حنبل بن إسحاق، عن أحمد بن حنبل: ليس به بأس. وقال عثمان بن سعيد الدارمی: بلغنی أن أحمد بن حنبل كان یثنی علی شهر بن حوشب. وقال الترمذی: قال أحمد بن حنبل: لا بأس بحديث عبد الحمید بن بهرام عن شهر بن حوشب. وقال الترمذی أيضا، عن البخاری: شهر حسن الحدیث. وقوی أمره، وقال: إنما تكلم فیہ ابن عون... وقال أبو بكر بن أبي خيثمة، ومعاوية بن صالح عن يحيى بن معين: ثقة

[۲] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۱۳ وفيه شهر بن حوشب وقد اختلفوا فيه ولكنه وثقه أحمد وابن معين وأبو زرعة ويعقوب بن شيبه

[۳] ذكر من تكلم فيه وهو موثق ج ۱ ص ۱۰۰ رقم ۱۶۱ شهر بن حوشب علی من علماء التابعين وثقة أحمد وابن معين

[۴] فتح الباری ج ۳ ص ۶۵ در شرح ح ۱۱۳۲ وشهر حسن الحدیث وإن كان فیہ بعض الضعف

[۵] مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۷۱ وفيه شهر بن حوشب وهو ثقه وفيه كلام وبقية رجاله ثقات

توثیق مطر الوراق:

او نیز از رجال صحیح مسلم، سنن اربعه و بخاری در کتابهای غیر از صحیحش است.

جمال الدین میزی در شرح حال او می نویسد:

«مطر بن طهمان الوراق ... اسحاق بن منصور از یحیی بن معین و ابوزرعه نقل کرده است که گفته اند: او صالح است ... عبد الرحمن بن ابی حاتم گفت: از پدرم راجع به او پرسیدم. پس گفت: او صالح الحدیث است ... و ابن حبان نام او را در کتاب ثقات خود ذکر کرده است.»^۱

ابن حجر عسقلانی نیز چنین می نویسد:

«بخاری در تعلیق هایش، مسلم در صحیحش و نویسندگان سنن اربعه در سنن شان از مطر بن طهمان الوراق روایت کرده اند ... و بخاری در باب تجارت در دریا در کتاب صحیحش از او یاد کرده است و خلیفه گفته است: ایرادی بر وی نیست ... و عجللی بصری گفته: او راستگو است و در جای دیگر گفته است: ایرادی بر وی نیست. به او گفته شد: آیا تابعی است؟ گفت: نه. و ابوبکر بزار نیز گفته است: اشکالی بر او نیست.»^۲

بیهقی می نویسد:

«احمد طحاوی گفته است: مسلم بن حجاج در صحیحش به مطر بن طهمان الوراق احتجاج کرده است و نیز در همان کتاب به کسانی مثل ابوبکر بن ابی مریم، حجاج بن أرطاة، موسی بن عبیده، ابن لهیعه، محمد بن دینار الطاحی و کسانی ضعیف تر از آن ها هم احتجاج کرده است؛ بنابراین سزاوار نیست که روایت مطر

[۱] تهذیب الکمال ج ۲۸ ص ۵۱-۵۴ رقم ۵۹۹۴ خت م ۴: مطر بن طهمان الوراق ... وقال إسحاق بن منصور عن یحیی بن معین، وأبو زرعة: صالح ... وقال عبد الرحمن بن أبي حاتم: ... سألت أبي عنه، فقال: هو صالح الحديث ... وذكره ابن حبان في كتاب الثقات

[۲] تهذیب التهذیب لابن حجر العسقلانی ج ۱۰ ص ۱۵۲ خت م ۴ البخاری فی التعالیق ومسلم والأربعة مطر بن طهمان الوراق ... وذكره البخاری فی باب التجارة فی البحر من الجامع فقال وقال خليفة لا بأس به ... وقال العجللی بصری صدوق وقال مرة لا بأس به قيل له تابعی قال لا وقال أبو بكر البزار ليس به بأس

الوراق رد شود.»^۱

شمس الدین ذهبی او را حسن الحدیث دانسته است:

«مطر از رجال مسلم در صحیحش بوده و حسن الحدیث است.»^۲

و اسم او را در زمره ی افراد موثق آورده است؛

«مطر الوراق : مسلم از او در صحیحش روایت نقل کرده و راستگو است ، اما مشهور است که در روایتش از

عطاء ضعف وجود دارد.»^۳

و در کتاب دیگرش او را ثقه دانسته است؛

مسلم در صحیحش از او روایت نقل کرده است ؛ مطر بن طهمان الوراق ثقه و تابعی است که از عطاء حدیث

نقل کرده است و ابن سعد گفته است: در حدیث او ضعف وجود دارد ؛ و احمد بن حنبل و ابن معین گفته اند:

او مخصوصا در روایت از عطاء ضعیف است.»^۴

حاکم نیشابوری و ذهبی احادیث مطر الوراق را صحیح دانسته اند.^۵

بخاری نیز سخنی را از او در تفسیر قرآن در صحیحش نقل کرده است.^۶

بنابراین هم شهر بن حوشب و هم مطر الوراق، هر دو ثقه هستند و سند این روایت، حداقل حسن است.

[۱] معرفة السنن والآثار ج ۴ ص ۳۸ ذیل ح ۲۸۸۹ قال أحمد : مطر بن طهمان الوراق قد احتج به مسلم بن الحجاج ومن يحتج فی کتابه بمثل أبي بكر ابن أبي مریم والحجاج بن أرطأة وموسی بن عبیده وابن لهيعة ومحمد بن دینار الطاحی ومن هو أضعف منهم لا ينبغي أن يرد رواية مطر الوراق . كيف والحجة عليه فی أصله برواية مالك قائمة

[۲] میزان الاعتدال فی نقد الرجال ج ۶ ص ۴۴۵ رقم ۸۵۹۳ فمطر من رجال مسلم حسن الحدیث

[۳] ذکر من تكلم فيه وهو موثق ج ۱ ص ۱۷۵ رقم ۳۲۷ مطر الوراق م علی صدوق مشهور ضعف فی عطاء

[۴] المغنی فی الضعفاء ج ۲ ص ۶۶۲ رقم ۶۲۸۳ م عه / مطر بن طهمان الوراق ثقة تابعی عن عطاء قال ابن سعد فيه ضعف فی الحدیث وقال أحمد وابن معین ضعیف فی عطاء خاصة

[۵] المستدرک علی الصحیحین للحاکم ، ج ۴ ص ۴۶۴ ح ۸۲۹۲ هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ وَأَبُو رَجَاءٍ هُوَ مَطَرُ الْوَرَّاقِ، وَلَمْ يَخْرُجَاهُ .

التعليق من تلخیص الذهبی: صحیح

[۶] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۷۴۴ وقال مطر الوراق (ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر) قال هل من طالب علم فيعان

سوم: عبد الله بن عباس

فخر رازی ضمن بیان یکی از اقوال نزول آیه ی ابلاغ ، به صراحت بیان می دارد:

«دهم: آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است ، و هنگامی که این آیه نازل شد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: «هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست ؛ خداوندا ! دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد» ، پس عمر او را ملاقات کرد و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای همه ی مؤمنین شدی. و آن ، سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است.»^۱

چهارم: زید بن ارقم

جلال الدین سیوطی می نویسد:

«احمد بن حنبل از براء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس را که من مولای اویم ، پس علی علیه السلام مولای اوست. پس عمر بن خطاب گفت: مبارک باد بر تو یا علی ! مولای همه ی مؤمنان شدی.»^۲

پنجم: ابو سعید خدری

نظام الدین نیشابوری می نویسد:

«خداوند فرمود: ﴿ای رسول ! برسان﴾ از ابوسعید خدری نقل شده است که این آیه در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام در روز غدیر خم نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را گرفت و فرمود: هرکس که من مولای اویم ، پس این علی مولای اوست؛ خداوندا دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد. پس عمر به دیدارش رفت و گفت: مبارک باد بر تو ای پسر ابوطالب ، مولای من و مولای همه

[۱] التفسیر الکبیر ج ۱۲ ص ۴۲ العاشر : نزلت الآیة فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام ، ولما نزلت هذه الآیة أخذ بیده وقال : (من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه) فلقیه عمر رضی الله عنه فقال : هنیئا لك یا ابن طالب أصبحت مولای ومولی كل مؤمن ومؤمنة ، وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علی

[۲] الحاوی للفتاوی للسیوطی ج ۱ ص ۷۸ وأخرج أحمد عن البراء بن عازب ، وزید بن أرقم : (أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال : من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب هنیئا لك یا علی أمسیت مولی كل مؤمن ومؤمنة)

ی مؤمنان شدی . و آن سخن ابن عباس ، براء بن عازب و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) نیز هست.»^۱

ششم: سعد بن ابی وقاص

عبد الرؤوف مناوی می نویسد:

«هنگامی که ابوبکر و عمر آن را شنیدند _ طبق آنچه که دارقطنی از سعد بن ابی وقاص روایت کرده است _ گفتند: ای پسر ابوطالب! مولای همه ی مؤمنان شدی.»^۲

ابن حجر هیثمی این روایت را مسلم دانسته و به آن علیه شیعه استدلال کرده است:

«ما این را قبول داریم که او (یعنی علی علیه السلام) اولی است، ولی تسلیم به این معنی نمی شویم که اولی به امامت است، بلکه مراد این است که او اولی به پیروی و نزدیکی بسوی اوست، همانند این آیه که می فرماید: «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم علیه السلام، همان کسانی هستند که از او پیروی کرده اند.» نه در ظاهر و نه قاطعانه نمی توان این احتمال را رد نمود ، بلکه این امری واقع است و همین معنی است که ابو بکر و عمر از حدیث فهمیده اند و فهم این دو نفر کافی است، چه آن دو پس از آنکه [سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را] شنیدند به او (علی علیه السلام) گفتند: ای پسر ابی طالب! مولای هر مرد و زن مؤمن شدی . این حدیث را دارقطنی روایت نموده است. و همچنین روایت شده که به عمر گفته شد: تو با علی (علیه السلام) به نحوی عمل می کنی که با دیگر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی کنی. عمر گفت : [زیرا] او مولای من است.»^۳

[۱] تفسیر النیسابوری = غرائب القرآن و رغائب الفرقان ، ج ۲ ص ۶۱۶ سایت شامله؛ فقال: يا أيها الرسول بلغ . عن أبي سعيد الخدري أن هذه الآية نزلت في فضل علي بن أبي طالب رضي الله عنه وكرم الله وجهه يوم غدیر خم، فأخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بيده وقال: من كنت مولاه فهذا علي مولاه. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فلقبه عمر وقال: هنيئاً لك يا ابن أبي طالب أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة. وهو قول ابن عباس والبراء بن عازب ومحمد بن علي

[۲] فيض القدير للمناوي ج ۶ ص ۲۱۸ ولما سمع أبو بكر وعمر ذلك قالوا فيما خرجه الدارقطني عن سعد بن أبي وقاص أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة

[۳] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۱۰ ثالثها سلمنا أنه أولى لكن لا نسلم أن المراد أنه الأولى بالإمامة بل بالاتباع والقرب منه فهو كقوله تعالى (إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه) ولا قاطع بل ولا ظاهر على نفى هذا الاحتمال بل هو الواقع إذ هو الذي فهمه أبو بكر وعمر وناهيك بهما من الحديث فإنهما لما سمعاه قالوا له أمسيت يا ابن أبي طالب مولى كل مؤمن ومؤمنة أخرجها الدارقطني و أخرج أيضا أنه قيل لعمر إنك تصنع بعلي شيئا لا تصنعه بأحد من أصحاب النبي صلی الله علیه و آله فقال إنه مولاي

اما اینکه ابن حجر معنای اولی را تحریف کرده، برای اثبات سخنش نیاز به دلیل و قرینه دارد که ندارد، در حالی که ما قراین مختلفی داریم که مولی در حدیث غدیر به معنای اولی به نفس است که تعدادی از آن را ذکر کردیم و در ادامه نیز تعدادی دیگر را خواهیم گفت.

اجماع اهل سنت بر صحت روایت تبریک عمر

ابو حامد غزالی می گوید:

«از خطبه‌های رسول گرامی اسلام ﷺ که همه ی مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی غدیر خم است. رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی علیه السلام مولا و سرپرست او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا ﷺ به علی علیه السلام گفت: «تبریک، تبریک، ای ابا الحسن، تو اکنون مولای من و مولای همه ی مولاها شدی». این سخن عمر حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر ﷺ و امامت و رهبری علی علیه السلام و نشانه رضایتش از انتخاب علی علیه السلام به رهبری امت دارد.»^۱

دلالت حدیث بر امامت

عمر بن خطاب می گوید: امروز مولای مسلمین شدی! آیا منظور او این است که امروز دوست مسلمانان شدی؟! یعنی آیا قبل از این، امام علی علیه السلام با مسلمانان دشمن بودند؟! و جالب اینکه، عمر بن خطاب جزء شکایت کنندگان هم نبوده است.

بنابراین روشن است که منظور او، امامت است.

جالب اینکه از علمای اهل سنت، ملا علی قاری حنفی، مولی در این روایت را والی معنی کرده است!^۲

[۱] سر العالمین و کشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم باتفاق الجمیع وهو یقول: 'من كنت مولاة فعلى مولاة' فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی و تحکیم

[۲] مرآة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۴۷ و قول عمر لعلى: أصبحت مولی کل مؤمن، أی والی کل مؤمن

شاهد هشتم: نزول آیه اکمال بعد از قضیه غدیر

بعد از اینکه رسول خدا ﷺ امامت امیر مومنان ﷺ را ابلاغ نمودند، این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ بَيَّنَّ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.﴾

«امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»^۱

طبق نقل مرحوم علامه امینی رضوان الله علیه، شأن نزول این آیه در غدیر در حق امیر المومنین ﷺ، در کتب اهل سنت از پنج نفر از صحابه نقل شده است، اما چون ما به روایات زید بن ارقم در کتاب الولاية طبری و جابر بن عبد الله در کتاب الخصائص العلوية ابو الفتوح نطنزی دسترسی نداریم، تنها به روایات ابو هریره، ابن عباس و ابو سعید خدری استدلال می کنیم.

یکم: ابو هریره

خطیب بغدادی با سندش از ابوهریره نقل کرده است که گفت:

«هرکس که روز هجدهم ذی حجه را روزه بگیرد، ثواب روزه شصت ماه برای وی نوشته می شود؛ این روز، روز غدیر خم است، روزی که رسول خدا ﷺ دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: آیا من ولی مؤمنان نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا ﷺ. فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی ﷺ مولای او است. پس عمر گفت: تبریک، تبریک بر تو ای پسر ابوطالب، تو اکنون مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. پس خداوند این آیه را نازل کرد: امروز دین شما را کامل کردم.»^۲

[۱] مانده: ۳

[۲] أنبأنا عبد الله بن علي بن محمد بن بشران أنبأنا علي بن عمر الحافظ حدثنا أبو نصر حبشون بن موسى بن أيوب الخلال حدثنا علي بن سعيد الرملي حدثنا ضمرة بن ربيعة القرشي عن بن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي هريرة قال قال صام يوم ثمان عشرة من ذى الحجة كتب له صيام ستين شهرا وهو يوم غدیر خم لما أخذ النبي ﷺ بيد علي بن أبي طالب فقال

سند این روایت طبق حکم برنامه ی جوامع الکلم، حسن است.^۱
در بحث تبریک عمر، صحت سند این روایت را اثبات کردیم و به اشکالاتش پاسخ دادیم.

دوم: ابن عباس

در بحث روایات نزول آیه ی ابلاغ در غدیر، دو سند از ابن عباس آوردیم که در دومی به نزول آیه ی اکمال در غدیر نیز اشاره شده بود.

سوم: ابو سعید خدری

ابن عساکر با سندش از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت:

«هنگامی که رسول خدا ﷺ در غدیر خم، علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را نصب کرد و ولایتش را اعلام کرد، جبرئیل عَلَیْهِ السَّلَام با این آیه فرود آمد: «امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»^۲

سیوطی نیز از ابن مردویه از ابوسعید خدری نقل کرده است که این آیه در غدیر خم نازل شد.^۳

ألسنت ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا بن ابي طالب أصبحت مولای ومولی کل مسلم فأنز الله اليوم أكملت لكم دينکم

[۱] تاریخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۹ رقم ۴۳۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده حسن
[۲] تاریخ مدینة دمشق لابن عساکر ج ۴۲ ص ۲۳۷ أنبانا أبو عبد الله محمد بن علی بن ابي العلاء أنأبی أبو القاسم أنا أبو محمد بن ابي نصر أنا خيثمة ناجعفر بن محمد بن عبسة الیشکری نا یحیی بن عبد الحمید الحمانی نا قیس بن الربیع عن ابي هارون العبدی عن ابي سعید الخدری قال لما نصب رسول الله ﷺ علیا بغدير خم فنادی له بالولاية هبط جبريل عليه السلام عليه بهذه الآية (اليوم أكملت لكم دينکم وأتممت عليكم نعمتی ورضیت لكم الإسلام دینا)

[۳] الإیتقان فی علوم القرآن للسيوطی ج ۱ ص ۶۰ أخرج ابن مردويه عن ابي سعید الخدری أنها نزلت يوم غدیر خم

اعتراف ناخواسته ی علمای عامه بر نزول آیه ی اکمال در غدیر خم

یکی دیگر از دلایل نزول آیه ی اکمال در غدیر خم و کذب بودن نزولش در عرفه ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت گفته اند: «رسول خدا ﷺ ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال از دنیا رفته اند و از طرف دیگر گفته اند که وفات آن حضرت در ۱۲ ربیع الاول بوده است.»

با یک محاسبه ی ساده معلوم می شود که این قول ، مؤید نزول آیه ی اکمال در غدیر است و با نظر اهل سنت مبنی بر نزول در روز عرفه هیچ تناسبی ندارد.

با توجه به این که سه ماه پشت سر هم ۳۰ روز نمی شود، همان گونه که ۲۹ روز هم نمی شود، باید دو ماه را ۳۰ روز و یک ماه را ۲۹ روز، یا دو ماه را ۲۹ روز و یک ماه را ۳۰ روز در نظر بگیریم. اگر معیار را ۸۲ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاول ۷۰ روز می گردد و با توجه به این که باید ماه ذی الحجه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۲ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۲ روز شود، با کسر دوازده روز از ماه ذی الحجه به هجدهم این ماه که روز عید غدیر است می رسیم.^۱

بنابراین طبق این محاسبه که موافق نظریه علمای اهل سنت است، آیه شریفه فوق مربوط به غدیر می شود، نه روز عرفه!

اگر دو ماه صفر و محرم را سی روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را بیست و نه روز، طبق هشتاد و دو روز، نوزدهم ذی الحجه زمان نزول آیه می شود.^۲

[۱] ۸۲ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۲۹ (صفر) + ۲۹ (محرم) + ۱۲ (ذی حجه) = روز ۱۸ ذی حجه یعنی غدیر

[۲] ۸۲ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۳۰ (صفر) + ۳۰ (محرم) + ۱۰ (ذی حجه) = روز ۱۹ ذی حجه، روز پس از غدیر

اگر معیار را ۸۱ روز در نظر بگیریم:

اگر دو ماه صفر و محرم را ۲۹ روز در نظر بگیریم، جمعاً ۵۸ روز می شود که به اضافه دوازده روز ماه ربیع الاول ۷۰ روز می گردد و با توجه به این که باید ماه ذی الحجه را ۳۰ روز در نظر بگیریم، ۱۱ روز دیگر به عقب بر می گردیم تا ۸۱ روز شود، با کسر یازده روز از ماه ذی الحجه به نوزدهم این ماه که روز پس از عید غدیر است می رسیم.^۱

و اگر دو ماه صفر و محرم را ۳۰ روز در نظر بگیریم و ماه ذی الحجه را ۲۹ روز، طبق ۸۱ روز، بیستم ذی الحجه زمان نزول آیه می شود.^۲

یعنی آیه شریفه یک یا دو روز پس از واقعه غدیر و جانشینی امیر مؤمنان علیه السلام نازل گشته و ناظر به آن حادثه مهم تاریخی است و هیچ ارتباطی با روز عرفه که ۹ ذی حجه است و با روز غدیر ۹ روز فاصله دارد، نخواهد داشت!

[۱] ۸۱ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۲۹ (صفر) + ۲۹ (محرم) + ۱۱ (ذی حجه) = روز ۱۹ ذی حجه یعنی روز پس از غدیر

[۲] ۸۱ روز = ۱۲ (ربیع الاول) + ۳۰ (صفر) + ۳۰ (محرم) + ۹ (ذی حجه) = روز ۲۰ ذی حجه ۳ روز پس از غدیر

وفات پیامبر ﷺ ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال

بسیاری از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که رسول خدا ﷺ ، ۸۱ یا ۸۲ روز بعد از نزول آیه ی اکمال، از دنیا رفته اند.

فخر رازی این مطلب را به اصحاب آثار نسبت داده است:

«مسأله چهارم: تاریخ نگاران گفته اند: هنگامی که این آیه بر پیامبر ﷺ نازل شد ، بعد از نزول آن ، فقط ۸۱ یا ۸۲ روز عمر کردند.»^۱

در ادامه اسامی چندین نفر از سرشناسان اهل سنت که این مطلب را گفته اند، ذکر می کنیم:

۱. ابن عباس صحابی

«بیهقی در کتاب شعب الایمان از ابن عباس در تفسیر آیه ی ﴿مَرُوزَ کَافِرَانَ﴾ [زوال] دین شما نا امید شدند ﴿روایت کرده است که ... رسول خدا ﷺ ۸۱ روز بعد از نزول این آیه وفات یافتند.»^۲

۲. ابن جریج تابعی

«ابن جریر طبری از ابن جریج روایت کرده است که گفت: پیامبر ﷺ ۸۱ شب بعد از نزول آیه ی ﴿مَرُوزَ کَافِرَانَ﴾ امروز دینتان را برایتان کامل کردم ﴿وفات یافتند.»^۳

۳. سعید بن جبیر تابعی

ابن جوزی حنبلی می نویسد:

[۱] التفسیر الکبیر للرازی ج ۱۱ ص ۱۱۰ المسأله الرابعه : قال أصحاب الآثار : إنه لما نزلت هذه الآية على النبي ﷺ لم يعمر بعد نزولها إلا أحدا وثمانين يوما / أو اثنين وثمانين يوما
[۲] الدر المنثور ج ۳ ص ۱۶ وأخرج البيهقي في شعب الایمان عن ابن عباس في قوله (اليوم يؤس الذين كفروا من دينكم) ... مكث رسول الله ﷺ بعد نزول هذه الآية احدى وثمانين يوما ثم قبضه الله اليه
[۳] الدر المنثور ج ۳ ص ۲۰ وأخرج ابن جرير عن ابن جریج قال مكث النبي ﷺ بعد ما نزلت هذه الآية احدى وثمانين ليلة قوله (اليوم أكملت لكم دينكم)

«سعید بن جبیر گفت: رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن ، ۸۱ روز زندگی کردند.»^۱

۴. ابو اسحاق ثعلبی

﴿اليوم أكملت لكم دينكم﴾ الآية فعاش بعدها أحدا وثمانين يوما»^۲

۵. ابو محمد بغوی

﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي﴾ فعاش بعدها أحدا وثمانين يوما»^۳

«این آیه خبر از مرگ پیامبر ﷺ داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه بعد از بالا آمدن آفتاب ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول سال ۱۱ هجری وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند.»^۴

۶. ابو الحسن الخازن

«این آیه (آیه ی اکمال) خبر از مرگ پیامبر ﷺ داد و آن حضرت بعد از آن ، ۸۱ روز زندگی کردند و در روز دوشنبه ، دو شب مانده از ماه ربیع الاول وفات یافت و گفته شده است که در روز ۱۲ ماه ربیع الاول از دنیا رفتند که این صحیح تر است.»^۵

۷. نظام الدین نیشابوری

«و همانطور که گمان کرده اند ، رسول خدا ﷺ بعد از آن ، تنها ۸۱ یا ۸۲ روز زندگی کردند.»^۶

[۱] زاد المسیر ج ۲ ص ۲۸۷ قال سعید بن جبیر عاش رسول الله ﷺ بعد ذلك أحدا وثمانين يوما

[۲] تفسیر الثعلبی ج ۲ ص ۲۹۰

[۳] تفسیر البغوی ج ۱ ص ۵۰۴

[۴] تفسیر البغوی ج ۲ ص ۱۰ وكانت هذه الآية نعى النبي ﷺ وعاش بعدها إحدى وثمانين يوما ومات يوم الاثنين بعدما زاغت الشمس لليلتين خلتا من شهر ربیع الأول سنة إحدى عشرة من الهجرة وقيل توفي يوم الثاني عشر من شهر ربیع الأول

[۵] باب التأويل في معاني التنزيل للخازن ج ۲ ص ۹ نعى رسول الله ﷺ عاش بعدها أحدا وثمانين يوما ومات يوم الإثنين لليلتين خلتا من ربیع الأول وقيل : لاثنتي عشر ليلة وهو الأصح

[۶] تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان ج ۲ ص ۵۴۷ وكان كما ظنوا فإنه لم يعمر بعدها إلا أحدا وثمانين يوما أو اثنين وثمانين

۸. شمس الدین محمد بن أحمد بن عبد الهادی الحنبلی

«پیامبر ﷺ بعد از نزول آیه ی اکمال ۸۲ روز زندگی کردند. این مطلب را طبری در تفسیرش ذکر کرده است.»^۱

۹. ابن عادل الحنبلی

او همان سخن خازن را تکرار کرده است.^۲

۱۰. ابو السعود العمادی

«فكانت هذه الآية نعى رسول الله ﷺ فما لبث بعد ذلك الا احدا وثمانين يوما»^۳

۱۱. محمد بن علی الشوکانی

«فمكث رسول الله ﷺ بعد نزول هذه الآية أحدا وثمانين يوما ثم قبضه الله إليه.»^۴

۱۲. محمود آلوسی

«وانه عليه الصلاة والسلام لم يلبث بعد سوى أحد وثمانين يوما ومضى روحى فداه إلى الرفيق الأعلى.»^۵

[۱] تنقیح تحقیق أحادیث التعلیق ج ۳ ص ۴۱۳ وقوله تعالى : (^) اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتى ورضيت لكم الإسلام دینا) ... فعاش النبی بعدها إحدى وثمانین یوما ، ذکره ابن جریر الطبری فی تفسیره

[۲] اللباب فی علوم الكتاب لابن عادل الحنبلی ج ۷ ص ۱۹۸ وعاش بعدها إحدى وثمانین یوما ، ومات یوم الاثنین بعدما زاعت الشمس للیلین خلنا من شهر ربیع الأول سنة إحدى عشر من الهجرة ، وقیل : یوم الاثنین یوم الثانی عشر من ربیع الأول

[۳] تفسیر أبی السعود ج ۳ ص ۷

[۴] فتح القدر ج ۲ ص ۱۲

[۵] روح المعانی ج ۶ ص ۶۰

وفات پیامبر ﷺ در روز ۱۲ ربیع الاول

ابن کثیر دمشقی می نویسد :

«ابن ابی شیبه در مصنفش از جابر و ابن عباس روایت کرده است که آن دو گفتند: رسول خدا ﷺ در عام الفیل، روز دوشنبه ۱۲ ماه ربیع الاول به دنیا آمد ، در همان روز (دوشنبه ۱۲ ربیع الاول) به پیامبری مبعوث شد، به معراج رفت، از مکه به مدینه مهاجرت کرد و در همان روز از دنیا رفت . و این همان قول مشهور نزد جمهور اهل سنت است.»^۱

ابو القاسم سهیلی می نویسد:

«علما اتفاق دارند که پیامبر ﷺ در روز دوشنبه وفات یافتند ... و اکثر آن ها گفته اند: صحیح این است که در روز ۱۲ ربیع الاول از دنیا رفت.»^۲

ابن تیمیه نیز می نویسد:

«رسول خدا ﷺ طبق قول مشهور در سن ۶۳ سالگی و در روز دوشنبه ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند.»^۳

ابو المظفر سمعانی نیز چنین می نویسد:

«پس هنگامی که حجة الوداع شد ، این آیه در سال دهم هجرت نازل شد و بعد از آن ، چیزی از احکام نازل نشد ، همانطور که بیان کردیم و رسول خدا ﷺ بعد از آن ، ۸۱ شب زندگی کردند و در روز دوم ربیع الاول از دنیا رفتند و گفته شده است که در روز ۱۲ ربیع الاول وفات یافتند که این صحیح تر است.»^۴

[۱] السیرة النبویة لابن کثیر ج ۱ ص ۱۹۹ ورواه ابن ابی شیبه فی مصنفه عن عفان، عن سعید بن میناء، عن جابر وابن عباس أنهما قالوا: ولد رسول الله ﷺ عام الفیل يوم الاثنين الثاني عشر من شهر ربیع الاول وفيه بعث وفيه عرج به إلى السماء، وفيه هاجر وفيه مات. وهذا هو المشهور عند الجمهور والله أعلم

[۲] الروض الانف ج ۴ ص ۴۳۹ واتفقوا أنه توفي يوم الاثنين ... أنهم قالوا أو قال أكثرهم فی الثاني عشر من ربیع یصح أن یكون توفي

[۳] الباعث الحثیث (اختصار علوم الحدیث) ج ۲ ص ۶۵۵ رسول الله ﷺ توفي وهو ابن ثلاث وستین سنة على المشهور يوم الاثنين الثاني عشر من ربیع الأول

[۴] تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۱ فلما حجة الوداع ؛ أنزلت هذه الآية سنة عشر من الهجرة ، ولم ينزل بعدها شيء من الأحكام كما بینا ، وعاش بعد ذلك رسول الله إحدى وثمانین ليلة ، وتوفي فی اليوم الثاني من ربیع الأول ، وقيل : توفي فی الثاني عشر من ربیع الأول ، وهذا أصح

پاسخ به شبهات پیرامون آیه ی اکمال

عامه برای رد نمون نزول آیه ی اکمال در غدیر ، شبهات متعددی مطرح نموده اند که در اینجا به مهمترین آن ها پاسخ می دهیم .

شبهه ی یکم: چون آیات قبل و بعد آیه ی اکمال ، درباره ی حرام شدن مردار ، خون و گوشت خوک است ، لذا نتیجه میگیریم که آیه ی اکمال در رابطه با آن و پس از حرام شدن موارد فوق الذکر نازل شده است؛

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَالْحُنْزِيرُ وَمَا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذُحِّحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَلْهَامِ ۗ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ ۗ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ۗ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۗ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ ۗ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آنکه (بموقع به آن حیوان برسید، و) آن را سرببرید- و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است - امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند؛) خداوند، آمرزنده و مهربان است.»

جواب:

آیا معقول است که بگوییم نا امیدی کفار از دین اسلام ، اکمال این دین ، اتمام نعمت خداوند و رضایتش به این دین به عنوان آخرین دین ، به دلیل تحریم گوشت خوک ، مردار و خون باشد؟! آیا مخالفین اسلام به ما و دینمان نمی خندند؟!

نکته ی یکم: شکی نیست که آیات و سوره های قرآن به ترتیب نزول مرتب نشده اند و الا باید گفت که

۹۷ آیه ی بعدی سوره ی مائده نستجیر بالله بیهوده نازل شده اند و نقشی در دین ندارند!!!

نکته ی دوم: نه قرآن و نه روایات ، هیچ کدام نگفته اند که هر کدام از آیات قرآن درباره ی یک موضوع

هستند و همه ی قسمت هایش بایستی در یک زمان نازل شوند.

نکته ی سوم: درآیه ی ۳ مائده بعد از اعلام اکمال دین ، یک حکم دینی دیگری بیان میکند (فَمَنِ اضْطُرَّ

فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) و این نشان می دهد که آیه ی اکمال ربطی به مسأله ی

تحریم مردار ، خون و گوشت خوک ندارد.

نکته ی چهارم: آیه ی تحریم مردار ، خون و گوشت خوک قبلا چندین مرتبه نازل شده بود:

بقره: ۱۷۳ ، اعراف: ۱۴۵ و نحل: ۱۱۵

نکته ی پنجم: اگر آیه ی اکمال (الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ

لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) را از آیه ی ۳ مائده جدا کنیم، هیچ صدمه ای به

مضمون آیه وارد نمیشود و صدر و ذیل آیه کاملا به هم مرتبطند. تو گویی هیچ چیزی از آن کم نشده و این حالت

بسیار نادر است و تنها در صورتی اتفاق می افتد که اصطلاحا جمله، اعتراضیه باشد. به عبارت دیگر: ﴿حُرِّمَتْ

عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ

إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا دُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَفْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسُقُ فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ

لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ که از آن، آیه ی اکمال کم شده ، همان مضمون آیه ی ۱۷۳ بقره و ۱۱۵ نحل

است:

آیه ی ۱۷۳ بقره: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالِدَمَّ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

آیه ی ۱۱۵ نحل: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالِدَمَّ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ

وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

شبهه ی دوم: اگر آیه ی اکمال در رابطه با امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام بود، پس چرا خداوند آن

را در میان آیات حلال و حرام آورده است؟ مگر نستجیر بالله می ترسید؟

جواب: خداوند حکیم است و با حکمت امور را تدبیر می کند و از آنجایی که وعده داده قرآن را از تحریف

حفظ می کند، لذا حکمت ایجاب می کرد آیه ی اکمال را که اهمیت زیادی دارد و زیاد جلب توجه میکند، میان

آیه ای که جلب توجه نکند بیاورد تا از تحریف محفوظ بماند. (البته این یکی از توجیهاست)

شبهه ی سوم: طبق روایات، این آیه در عرفه نازل شده است.

جواب:

اولا: نزول آیه ی اکمال در غدیر خم، مدارک محکمی دارد.

ثانیا: روایاتی که اهل سنت در رابطه با نزول آیه در عرفه نقل کرده اند، مرفوع نیستند؛ یعنی از پیامبر صلی الله علیه و آله

نیستند، بلکه نظر شخصی صحابه ای مثل عمر بن خطاب است!

ثالثا: یک آیه می تواند چند بار نازل شود و چند شأن نزول داشته باشد؛

زرکشی از علمای بزرگ علوم قرآن اهل سنت می گوید:

«گاهی آیه ای به خاطر بزرگی اش و بادآوری اش در زمانی که ترس از فراموشی اش است، دو بار نازل می

شود و مانند همین در مورد سوره حمد گفته شده که دو بار نازل شده است؛ یک بار در مکه و یک بار در مدینه

. و همینطور است روایتی که در صحیح بخاری و مسلم از ابو عثمان نهی از

ابن مسعود نقل شده است که زنی مردی را بوسید و آن مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به او خبر داد و خداوند متعال

نازل کرد: ﴿و در دو طرف روز و اوایل شب نماز را برپا دار که نیکی ها بدی ها را از بین می برد﴾ مرد گفت:

آیا تنها به این اشاره دارد؟ پس فرمود: بلکه برای تمام امت من است. و این قضیه در مدینه بود و آن مرد را

ترمذی و غیر آن گفته اند که ابو ایسر است و سوره هود بالاتفاق مکی است و بدین علت این حدیث برای

بعضی مشکل شده است و اشکالی ندارد؛ زیرا دو بار نازل شده است و مانند آن روایتی است در صحیح بخاری

و مسلم از ابن مسعود در سخن خداوند متعال ﴿و از روح از تو می پرسند﴾ که وقتی یهود در باره ی روح، از

ایشان پرسید نازل شده است، در حالی که ایشان در مدینه بود و این سوره سبحان است و بالاتفاق مکی است و مشرکین هنگامی که از ذوالقرنین و از اصحاب کهف از او پرسیدند، گفته شده در مکه بوده و یهود به آنان فرمان داده اند که از آن او بپرسند و خداوند جواب را نازل کرد و در محلس به صورت مبسوط بیان شده و همینطور است روایتی که در ﴿قل هو الله احد﴾ وارد شده که جواب مشرکین در مکه است و جواب اهل کتاب در مدینه نیز است و حکمت در همه اینها این است که گاهی علتی از سوال یا واقعه ای ایجاد می شود و نزول آیه را اقتضا می کند و قبلا آنچه متضمن آن باشد نازل شده و عین آیه به پیامبر ﷺ برای یاد آوری و اینکه متضمن آن است نازل می شود و شخص عالم، گاهی اتفاقی برایش رخ می دهد و احادیث و آیاتی به ذهنش می رسد که متضمن حکم آن اتفاق است، اگر چه آن اتفاق قبلا با اینکه آنها را حفظ بوده است برایش اتفاق نیفتاده بود و مفسرین که اسباب متعدد برای نزول آیه ذکر می کنند، گاهی از همین باب است، مخصوصا که مشخص است که عادت صحابه و تابعین وقتی می گوید: این آیه در این مورد نازل شده، این است که این آیه متضمن این حکم است، نه اینکه سبب نزول باشد.»^۱

[۱] البرهان فی علوم القرآن ج ۱ ص ۲۹-۳۲ وقد ينزل الشیء مرتین تعظیما لشأنه وتذکیرا به عند حدوث سببه خوف نسیانه وهذا كما قيل فی الفاتحة نزلت مرتین مرة بمكة وأخرى بالمدينة وكما ثبت فی الصحیحین عن أبي عثمان النهدي عن ابن مسعود أن رجلا أصاب من امرأة قبيلة فأتى النبي ﷺ فأخبره فأنزل الله تعالی (وأقم الصلاة طرفی النهار وزلفا من اللیل إن الحسنات یذهبن السیئات) فقال الرجل إلى هذا فقال بل لجمیع أمتی فهذا كان فی المدينة والرجل قد ذکر الترمذی أو غیره أنه أبو اليسر وسرة هود مکیة بالاتفاق ولهذا أشکل علی بعضهم هذا الحدیث مع ما ذکرنا ولا إشکال لأنها نزلت مرة بعد مرة ومثله ما فی الصحیحین عن ابن مسعود فی قوله تعالی (ویسألونک عن الروح) أنها نزلت لما سأله اليهود عن الروح وهو فی المدينة ومعلوم أن هذه فی سورة (سبحان) وهی مکیة بالاتفاق فإن المشرکین لما سأله عن ذی القرنین وهن أهل الکهف قيل ذلك بمكة وأن اليهود أمرهم أن یسألوه عن ذلك فأنزل الله الجواب كما قد بسط فی موضعه وكذلك ما ورد فی (قل هو الله أحد) أنها جواب للمشرکین بمكة وأنها جواب لأهل الکتاب بالمدينة ... والحكمة فی هذا کله أنه قد یحدث سبب من سؤال أو حادثة تقتضی نزول آیه وقد نزل قبل ذلك ما یتضمنها فتودی تلك الآیة یعینها إلى النبی ﷺ تذکیرا لهم بها وبأنها تتضمن هذه والعالم قد یحدث له حوادث فیتذکر أحادیث وآیات تتضمن الحکم فی تلك الواقعة وإن لم تكن خطرت له تلك الحادثة قبل مع حفظه لذلك النص وما یذکره المفسرون من أسباب متعددة لنزول الآیة قد یكون من هذا الباب لا سیما وقد عرف من عادة الصحابة والتابعین أن أحدهم إذا قال نزلت هذه الآیة فی کذا فإنه یرید بذلك أن هذه الآیة تتضمن هذا الحکم لا أن هذا كان السبب فی نزولها

ابن تیمیه نیز می گوید:

«جنبه ی سوم این است که کسی از آنها برای نزول آیه یک سببی ذکر کند و کس دیگری سبب نزول دیگری که با اولی منافات ندارد و ممکن است که هر دو قابل جمع باشند یا آن آیه دوبار نازل شده باشد؛ یکبار به این سبب و بار دیگر به سبب دیگر.»^۱

و حتی در خود صحیح بخاری و مسلم هم برای یک آیه، چند شأن نزول در چند زمان و مکان ذکر شده و اختلاف صحابه در سبب نزول یک آیه در آنها آمده است؛ مثلاً در مورد آیه ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ﴾^۲ در صحیح بخاری دو سبب نزول آمده است:

سبب اول: آنچه که از اشعث بن قیس نقل کرده است که گفت: «در مورد من نازل شده است؛ من در زمین پسر عمویم چاهی داشتم، پیامبر ﷺ فرمود: بینه ات یا قسم او ...»^۳

سبب دوم: آنچه که از عبد الله بن ابی اوفی نقل کرده است که گفت: «شخصی در بازار، کالایی عرضه کرد و قسم خورد که برای آن بسیار پول داده است تا یکی از مسلمانان را به دام اندازد، پس نازل شد: (کسانی که پیمان خدا و سوگند های خود را به بهای ناچیز می فروشند)»^۴

سبط بن جوزی حنفی نیز این مطلب را تذکر داده است:

«پس اگر روایت حبشون [از ابو هریره] سالم و معتبر باشد، احتمال دارد که آیه دو بار نازل شده باشد؛ یکبار در عرفه و بار دیگر در روز غدیر، همانطور که بسم الله الرحمن الرحيم دو بار نازل شد: یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه.»^۵

[۱] مجموع الفتاوی لابن تیمیه ج ۵ ص ۱۶۲ الوجه الثالث أن يذكر أحدهم لنزول الآية سببا ويذكر الآخر سببا آخر لا يتنافى الأول ومن الممكن نزولها لأجل السببين جميعاً أو نزولها مرتين مرة لهذا ومرة لهذا

[۲] آل عمران: ۷۷

[۳] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۶۵۶ ح ۴۲۷۵ فِي أَنْزَلْتُ كَانَتْ لِي بِنْتُ فِي أَرْضِ بْنِ عَمِّ لِي قَالَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنْتُكَ أَوْ يَمِينُهُ ...

[۴] صحیح البخاری ج ۲ ص ۷۳۵ ح ۱۹۸۲ أَنْ رَجُلًا أَقَامَ سَلْعَةً وَهُوَ فِي السُّوقِ فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا مَا لَمْ يَعْطِ لِيُوقِعَ فِيهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَتَنَزَلَتْ (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا)

[۵] تذكرة الخواص، ص ۳۷ سایت مكتبة اهل البيت؛ فان سلمت رواية حبشون احتمال ان الآية نزلت مرتين، مرة بعرفة ومرة يوم الغدير كما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم مرتين، مرة بمكة ومرة بالمدينة والله الموفق بالصواب

رابعا: خود روایات نزول آیه در عرفه، با یکدیگر تعارض دارند؛ یکبار میگوید روز جمعه در عرفه بود، یکبار میگوید جمعه شب در عرفه بود و یکبار هم میگوید در مزدلفه (شب بعد از عرفه) بود !!!

روز جمعه: «از عمر بن خطاب نقل شده است که گفت: مردی از یهودیان به او گفت: ای امیر مؤمنان! آیه ای در کتاب شما است که آن را می خوانید، اگر آن برای ما یهودیان بود، آن روز را عید می گرفتیم. عمر گفت: کدام آیه؟ یهودی گفت: ﴿امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم﴾ عمر گفت: آن روز را شناختیم و مکانی که آن آیه در آنجا بر پیامبر ﷺ نازل شد، در حالی که ایشان در روز جمعه در عرفه ایستاده بودند.»^۱

جمعه شب در عرفه: «شخصی یهودی به عمر گفت: اگر این آیه بر ما نازل شده بود، آن روز را عید می گرفتیم: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ عمر گفت: من روز و شبی را که این آیه در آن نازل شد را می دانم؛ این آیه جمعه شب، در حالی که همراه رسول خدا ﷺ در عرفات بودیم نازل شد.»^۲

ناصرالدین ألبانی این حدیث را در زمره احادیث صحیح سنن نسائی آورده است.^۳

در مزدلفه (شب بعد از عرفه): «یهود به عمر گفتند: اگر این آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ بر ما نازل شده بود، روزی را که این آیه در آن نازل شده بود را عید اعلام می کردیم. عمر گفت: من روز و ساعت و مکان نزول این آیه را می دانم، این آیه در شب جمع (شب حضور در مزدلفه) نازل شد، در حالی که ما با رسول خدا ﷺ در عرفات حضور داشتیم.»^۴

و نیز باید پرسید، اگر روز عرفه، جمعه بوده است، پیغمبر ﷺ نماز جمعه خواندند یا نه؟ در خطبه های نماز

[۱] صحیح البخاری ج ۱ ص ۲۵ ح ۴۵ عن عمر بن الخطاب أن رجلا من اليهود قال له يا أمير المؤمنين آية في كتابكم تقرؤونها لو علينا معشر اليهود نزلت لاتخذنا ذلك اليوم عيداً قال أي آية قال (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا) قال عمر قد عرفنا ذلك اليوم والمكان الذي نزلت فيه على النبي ﷺ وهو قائم بعرفة يوم جمعة

[۲] سنن النسائی الكبرى ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۱۱۱۳۷ قال يهودی لعمر لو علينا نزلت معشر اليهود هذه الآية اتخذناه عيداً (اليوم أكملت لكم دينكم) الآية قال عمر قد علمت اليوم الذي أنزلت فيه واللييلة التي أنزلت ليلة الجمعة ونحن مع رسول الله ﷺ بعرفات

[۳] صحیح سنن النسائی، ج ۲ ص ۳۴۲ ح ۳۰۰۲

[۴] صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۳۱۳ ح ۳۰۱۷ قالت اليهود لعمر لو علينا معشر يهود نزلت هذه الآية (اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا) نعم اليوم الذي أنزلت فيه لاتخذنا ذلك اليوم عيداً قال فقال عمر فقد علمت اليوم الذي أنزلت فيه والساعة وأين رسول الله ﷺ حين نزلت نزلت ليلة جمع ونحن مع رسول الله ﷺ بعرفات

جمعه چه فرمودند؟

اگر روز جمعه در عرفات بوده‌اند، چرا از نماز جمعه خبری نیست؟ چرا در هیچ روایتی، این قضیه نیامده است؟ و جالب است که نسائی در سننش بای باز کرده با عنوان: «جمع بین نماز ظهر و عصر در عرفه» و چنین روایت کرده است:

«جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا ﷺ حرکت کرد تا به عرفه رسید، در آنجا خیمه ای را دید که برای ایشان، در «نَمْرَة» بر پا شده بود. در آن خیمه فرود آمد تا آنکه خورشید بر آمد، آنگاه فرمود تا برای ایشان ناقه بیاورند، آوردند، حضرت حرکت کرد تا به میانه وادی عرفه رسید، در آنجا ماندند و برای مردم سخن گفتند، سپس بلال اذان گفت و پیامبر ﷺ نماز ظهر و عصر را بدون فاصله میان آن دو، به جا آوردند.»^۱

مسلم نیز در صحیحش در حدیثی طولانی از جابر بن عبد الله همین مطلب را آورده است.^۲

خامسا: طبق روایت صحیح اهل سنت، آیه ی اکمال در روز دوشنبه نازل شده است؛

طبرانی با سندش از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

«پیامبرتان در روز دوشنبه متولد شد و در روز دوشنبه از مکه هجرت نمود و روز دوشنبه به مدینه وارد شد و روز دوشنبه در جنگ بدر به پیروزی رسید و روز دوشنبه این آیه از سوره مائده بر او نازل شد ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و روز دوشنبه رکن را از جای خود بلند نمود و در روز دوشنبه وفات یافت.»^۳

[۱] سنن النسائی الکبری ج ۱ ص ۴۹۱ ح ۱۵۷۵ أخبرنی إبراهیم بن هارون قال حدثنا حاتم بن إسماعیل قال حدثنا جعفر بن محمد عن أبيه قال دخلنا على جابر بن عبد الله فقلت أخبرني عن حجة النبي ﷺ قال سار رسول الله ﷺ حتى أتى عرفة فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له حتى انتهى إلى بطن الوادي فخطب الناس ثم أذن بلال ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

[۲] صحیح مسلم ج ۲ ص ۸۸۹-۸۹۰ ح ۱۲۱۸ فأجاز رسول الله ﷺ حتى أتى عرفة فوجد القبة قد ضربت له بنمرة فنزل بها حتى إذا زاغت الشمس أمر بالقصواء فرحلت له فأتى بطن الوادي فخطب الناس ... ثم أذن ثم أقام فصلى الظهر ثم أقام فصلى العصر ولم يصل بينهما شيئا

[۳] المعجم الكبير للطبرانی ج ۱۲ ص ۲۳۷ ح ۱۲۹۸۴ حدثنا أبو الزبياع روح بن الفرخ ثنا يحيى بن بكير وعمرو بن خالد قال ثنا بن لهيعة عن خالد بن أبي عمران عن حنش بن عبد الله الصنعاني عن بن عباس قال ولد نبيكم ﷺ يوم الإثنين ويوم الإثنين خرج من مكة ودخل المدينة يوم الإثنين وفتح بدرا يوم الإثنين ونزلت سورة المائدة يوم الإثنين اليوم أكملت لكم دينكم ورفع الركن يوم الإثنين وتوفى يوم الإثنين

هیثمی بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن، ابن لهیعه وجود دارد که ضعیف است و بقیه ی رجالش ثقه و از راویان صحیح بخاری هستند.»^۱

اما ابن لهیعه همانطور که قبلاً گفتیم، ثقه است و تنها به خاطر اینکه بعد از آتش گرفتن کتاب هایش از حفظ روایت نقل می کرد، به او اشکال وارد می کنند؛ لذا حتی سختگیرترین حدیث شناسان عامه نیز روایات او را به هنگام داشتن شواهد، معتبر می دانند.^۲

از این روست که احمد محمد شاکر در تحقیق مسند احمد بن حنبل، سند این روایت را صحیح دانسته است.^۳

البته در روایت احمد بن حنبل، جمله ی مربوط به نزول آیه ی اکمال در روز دوشنبه وجود ندارد، در حالی که بیهقی^۴ و ذهبی^۵ تصریح کرده اند که در مسند احمد نیز این جمله، جزء این روایت است.

خلاصه اینکه بر مبنای احمد شاکر، سند روایت طبرانی صحیح است و آیه ی اکمال طبق این روایت، در روز دوشنبه نازل شده است!

- [۱] مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۹۶ و فیه ابن لهیعه وهو ضعیف وبقیة رجاله ثقات من أهل الصحیح
- [۲] از جمله، محمد ناصر الدین ألبانی می گوید: «قلت: ورجاله ثقات کلهم؛ لولا سوء حفظ ابن لهیعة، ولكن لا بأس به فی الشواهد.» صحیح ابی داود ج ۶ ص ۲۴۲ سایت شامله
- [۳] مسند احمد با تحقیق شاکر، ج ۳ ص ۱۳۹ ح ۲۵۰۶ بی دی اف؛ حدثنا عبد الله حدثنی أبی ثنا موسى بن داود قال ثنا بن لهیعة عن خالد بن أبی عمران عن حنش الصنعانی عن بن عباس قال ولد النبی ﷺ یوم الإثنين واستنبیء یوم الإثنين وتوفی یوم الإثنين وخرج مهاجراً من مكة إلى المدینة یوم الإثنين وقدم المدینة یوم الإثنين ورفع الحجر الأسود یوم الإثنين
- [۴] دلائل النبوة للبيهقی ج ۷ ص ۲۳۳ أخبرنا أبو علی الحسین بن محمد الروذباری بطوس حدثنا أبو النضر محمد بن محمد بن یوسف حدثنا عثمان بن سعید الدارمی حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنا ابن لهیعة عن خالد بن أبی عمران عن حنش عن ابن عباس قال ولد نبیکم یوم الاثین ونبی یوم الإثنين وخرج من مكة یوم الاثین وفتح مكة یوم الاثین ونزلت سورة المائدة یوم الاثین (٨ الیوم أكملت لكم دینکم) وتوفی یوم الاثین أخرجه الإمام أحمد
- [۵] تاریخ الإسلام للذهبی ج ۱ ص ۲۶ وقال ابن لهیعة عن خالد بن أبی عمران عن حنش عن ابن عباس قال: ولد نبیکم ﷺ یوم الاثین ونبی یوم الاثین. وخرج من مكة یوم الاثین وقدم المدینة یوم الاثین وفتح مكة یوم الاثین ونزلت سورة المائدة یوم الاثین وتوفی یوم الاثین. رواه أحمد فی مسنده وأخرجه الفسوی فی تاریخه

سادسا: جالب است بدانید که حاکم حسکانی با دو سند از ابن عباس روایت میکند که می گوید: آیه ی اکمال در عرفه و درباره ی ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام نازل شد:

سند یکم:

«ابن عباس گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله در طواف بودیم که فرمود: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام در میان شماست؟ گفتیم: آری ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خود نزدیک کرد و بر شانه او زد و فرمود: خوشا به حال تو ای علی! در این هنگام آیه ای بر من نازل شد که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا﴾ گفت: به وسیله پیامبر دینم را بر شما کامل کردم و به وسیله علی نعمتم را بر شما تمام کردم و به وسیله عرب اسلام را به عنوان دین بر شما پسندیدم.»^۱

سند دوم:

«ابن عباس گفت: هنگامی که ما در ایام حج در مکه بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرد و گفت: گوارا باد بر تو ای ابو الحسن! همانا خداوند برای من آیه محکم و غیر متشابهی نازل کرده که من و تو در آن به طور مساوی ذکر شده ایم؛ آن آیه این است: ﴿الیوم اکملت لکم دینکم﴾»^۲

[۱] شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۵۹-۱۶۰ ح ۲۱۴ بی دی اف؛ وحدثونا عن ابی بکر محمد بن الحسین بن صالح قال حدثنی الحسین بن ابراهیم بن الحسن الجصاص قال: حدثنا أبو ایوب القزوینی قال: حدثنا عبد الله بن خلال البرذعی قال: حدثنا محمد بن فضیل، عن عطاء بن السائب، عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: بینما نحن مع رسول الله فی الطواف إذ قال: أفیکم علی بن ابی طالب؟ قلنا: نعم یا رسول الله فقر به النبی صلی الله علیه و آله فضرب علی منکبه وقال: طوباک یا علی، أنزلت علی فی وقتی هذا آیه ذکری وایاک فیها سواء: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی / ۳۹ / أ / ورضیت لکم الاسلام دینا) قال: اکملت لکم دینکم بالنبی و اتممت علیکم نعمتی بعلی ورضیت لکم الاسلام دینا بالعرب

[۲] شواهد التنزیل حاکم حسکانی ج ۱ ص ۱۶۰ ح ۲۱۵ فرات بن ابراهیم الکوفی قال: حدثنی علی بن أحمد بن خلف الشیبانی [عن] عبد الله بن علی بن المتوکل الفلستانی، عن بشر بن غیاث، عن سلیمان بن عمرو العامری، عن عطاء، عن سعید عن ابن عباس قال: بینما النبی صلی الله علیه و آله بمکه أيام الموسم إذا التفت إلى علی فقال: هنیئا لک یا [أ] با الحسن إن الله قد أنزل علی آیه محكمة غیر متشابهة، ذکری وایاک فیها سواء: (الیوم اکملت لکم دینکم) الآیه

شاهد نهم: استدلال امیر مؤمنان علیه السلام به حدیث غدیر

در روایات شیعه و سنی، استدلال‌های زیادی از اهل بیت علیهم‌السلام به حدیث غدیر نقل شده است، ولی چون بنای ما نقل از منابع معتبر اهل سنت و استناد به روایات معتبرشان است، لذا به ذکر تنها دو مورد اکتفا می‌کنیم.

یکم: استدلال در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

«از ابن عباس نقل شده که علی علیه‌السلام همیشه در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند: ﴿آیا اگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفتند یا به شهادت رسیدند، شما به دوران جاهلیت و به عقب بر می‌گردید؟ (آل عمران: ۱۴۴)﴾ به خدا قسم، بعد از این که خداوند ما را هدایت کرد، ما به عقب بر نمی‌گردیم. قسم به خدا، من برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ولی، وارث و پسر عموی ایشان هستم، پس چه کسی از من به او سزاوارتر است.»^۱

همیشه بعد از نقل این روایت از طبرانی، گفته است که رجال سندش همگی رجال صحیح بخاری هستند.^۲ ناصر الدین البانی این حدیث را منکر شمرده و با تمسک به دلایل سست، خواسته است اعتبارش را زیر سؤال ببرد. وی می‌گوید:

«می‌گویم: حاکم و ذهبی در قبال سند این روایت سکوت کرده‌اند؛ شاید به این دلیل که ایرادی داشته است، و آن متوجه سماک است، یا آن کسی که از سماک آن را نقل کرده است؛ یعنی اسباط. اما اول: سماک گرچه ثقه است، ولی در مورد روایات او از عکرمه ایراد گرفته‌اند؛ حافظ ابن حجر در کتاب تقریب گفته است: راستگو است، اما روایتش از عکرمه اضطراب دارد، و در آخر عمرش حافظه اش ضعیف شد و شاید هم از حفظ روایت می‌کرد. اما در مورد اسباط؛ حافظ ابن حجر گفته: او راستگو است، بسیار خطا می‌کند و احادیث

[۱] سنن النسائی الكبرى ج ۵ ص ۱۲۵ ح ۸۴۵۰ و تفسیر ابن ابی حاتم ج ۳ ص ۷۷۷ ح ۴۲۶۱ و المعجم الكبير ج ۱ ص ۱۰۷ ح ۱۷۶ و المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۶ ح ۴۶۳۵ أخبرنا محمد بن یحیی بن عبد الله النیسابوری وأحمد بن عثمان بن حکیم واللفظ لمحمد قال حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا أسباط عن سماک عن عکرمة عن ابن عباس أن علیا کان یقول فی حیاة رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم إن الله یقول (أفان مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم ومن ینقلب) والله لا نقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله والله لمن مات أو قتل لآقاتلن علی ما قاتل علیه حتی مات والله إنی لأخوه وولیه ووارثه وابن عمه ومن أحق به منی

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۴ قال الهیثمی: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح

غریبی نقل می کند.»^۱

می گویم: حاکم و ذهبی در بیش از ۲۰ مورد، روایات سماک بن حرب از عکرمة را تصحیح کرده اند.^۲ خود ألبانی در جای دیگر به اشکالش مبنی بر اضطراب روایات سماک از عکرمة، چنین پاسخ می دهد: «می گویم: سندش صحیح است اگر نبود اینکه این روایت از جمله روایات سماک از عکرمة است که مضطرب می باشد و شاید اضطرابش زمانی است که روایتش مرفوع باشد، ولی این روایت موقوفه است همانطور که می بینی.»^۳

و در جاهای دیگر، روایاتی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را معتبر اعلام می کند: «می گویم: سند این روایت حسن است و طبق شروط مسلم می باشد و در مورد سماک مقداری حرف وجود دارد.»^۴

«می گویم: سند این روایت نیکو است، رجالش همگی ثقة و از رجال مسلم هستند، و در سماک مقداری سخن وجود دارد.»^۵

[۱] سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة، ج ۱۰ ص ۶۵۳ ح ۴۹۴۸ سایت شامله؛ قلت: وسکت علیه الحاکم والذهبی؛ ولعل ذلك لظهور علته، وهي تنحصر فی سماک، أو فی الراوی عنه: أسباط. أما الأول؛ فلأنه وإن كان ثقة؛ فقد تكلموا فی روايته عن عکرمة خاصة، فقال الحافظ فی "التقريب": "صدوق، وروايته عن عکرمة خاصة مضطربة، وقد تغير بأخره، فكان ربما يلقن" . وأما الآخر؛ فقال الحافظ: "صدوق، كثير الخطأ، يغرّب".

[۲] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۲ ص ۴۰۳ ح ۳۴۰۷، ص ۴۰۵ ح ۳۴۱۵، ص ۴۰۶ ح ۳۴۲۰، ص ۴۱۸ ح ۳۴۵۲، ص ۴۳۲ ح ۳۵۰۶، ص ۴۴۷ ح ۳۵۴۶ و ...

[۳] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۷۰۵ سایت شامله؛ قلت: وسنده صحیح لولا أنه من رواية سماک عن عکرمة وروايته عنه خاصة مضطربة ولعل ذلك إذا كانت مرفوعة وهذه موقوفة كما ترى

[۴] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴ ص ۳۰۹ ح ۱۷۳۱ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد حسن، وهو علی شرط مسلم، وفي سماک كلام يسیر

[۵] سلسله الأحادیث الصحیحة، ج ۴ ص ۵۴۹ ح ۱۹۱۷ سایت شامله؛ قلت: وهذا إسناد جيد، رجاله ثقات كلهم رجال مسلم، وفي سماک كلام يسیر

«و شاهد دیگر این روایت، از ابن عباس است که طحاوی آن را از طریق سماک از عکرمة از او نقل کرده و سندش طبق شروط مسلم، صحیح است.»^۱

دیگر علمای اهل سنت نیز احادیثی با سند «سماک بن حرب عن عکرمة عن ابن عباس» را تصحیح کرده اند؛ از جمله ترمذی^۲، ابن خزیمه^۳، ابن حبان^۴، احمد شاکر^۵ و ...

دوم: استدلال در زمانی که در خلافتشان نزاع شد

علمای اهل سنت از ابو طفیل روایت کرده اند که گفت:

«علی (عَلَيْهِ السَّلَام) مردم را در رجه گرد آورد و فرمود: سوگند می دهم هر مرد مسلمانی که غدیر خم را به خاطر دارد و سخنی را که در آن روز از رسول خدا ﷺ شنیده است، از جا برخیزد. سی تن از مردم برای اقامه شهادت بپا خاستند. ابو نعیم گفته است که افراد بسیاری شهادت دادند و اعلام کردند آن هنگام که رسول خدا ﷺ دست امیر المؤمنین علی (عَلَيْهِ السَّلَام) را به دست مبارک خود گرفت، خطاب به مردم فرمود:

ایا می دانید که من شایسته تر به مؤمنان از خود آنها می باشم؟ همگی فرمایش رسول خدا ﷺ را تصدیق کردند. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم، این [علی] مولای او است؛ پروردگارا! دوست علی را دوست بدار، و دشمن علی را دشمن بدار.

ابو طفیل گفت: از میان جمع در حالی بیرون رفتم که آن بر من گران آمده بود، و به دیدار «زید بن ارقم» رفتم و به او گفتم: از علی (عَلَيْهِ السَّلَام) چنین و چنان شنیدم. «زید» گفت: آنچه را که شنیدی انکار مکن، به دلیل آن که من خود از رسول خدا ﷺ آن را شنیده ام.»^۶

[۱] سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۲ ص ۴۱۳ ح ۷۸۲ سایت شامله؛ و شاهد آخر من حدیث ابن عباس. أخرجه الطحاوی... من

طریق سماک عن عکرمة عنه. وإسناده صحیح علی شرط مسلم

[۲] سنن الترمذی ج ۱ ص ۹۴ ح ۶۵ و ج ۵ ص ۱۳۸ ح ۲۸۴۵ و... قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح

[۳] صحیح ابن خزیمه ج ۱ ص ۵۷ ح ۱۰۹ و ج ۳ ص ۲۰۸ ح ۱۹۲۳

[۴] صحیح ابن حبان ج ۴ ص ۴۸ ح ۱۲۴۲، ص ۵۶ ح ۱۲۴۸، ص ۹۸ ح ۱۲۸۱ و...

[۵] مسند احمد بن حنبل، ج ۲ ص ۴۳۱ ح ۱۸۶۳ بی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۶] ثنا فطر عن أبی الطفیل قال جمع علی رضی الله عنه الناس فی الرحبة ثم قال لهم أنشد الله کل امرئ مسلم سمع رسول الله ﷺ یقول یوم غدیر خم ما سمع لما قام فقام ثلاثون من الناس وقال أبو نعیم فقام ناس کثیر فشهدوا حين أخذہ بیده فقال للناس

سند این روایت را شعیب الأرنؤوط^۱، حمزه احمد الزین^۲، ابو اسحاق حوینی^۳، ابن حبان^۴، البانی^۵ و ضیاء مقدسی^۶ تصحیح کرده اند.

تعدادی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که حضرت علی علیه السلام در زمانی به این حدیث احتجاج کردند که در زمان خلافتشان [بر سر خلافت] نزاع شد؛

ابن حجر هیثمی مکی می نویسد:

«در روایت احمد بن حنبل آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، برای علی علیه السلام شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد، همانطور که گذشت و به زودی نیز می آید و بسیاری از سندهایش صحیح و حسن هستند.»^۷

ملا علی قاری حنفی نیز می نویسد:

«نتیجه اینکه: این حدیث بدون شک صحیح است، بلکه بعضی از حافظان حدیث آن را از احادیث متواتر شمرده اند؛ چرا که در روایت احمد آمده است که ۳۰ نفر از صحابه که حدیث غدیر را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، برای علی علیه السلام شهادت دادند آن هنگام که در زمان خلافتش نزاع شد.»^۸

أتعلمون انی اولى بالمؤمنين من أنفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال فخرجت وكأن في نفسي شيئا فلقيت زيد بن أرقم فقلت له اني سمعت عليا رضي الله عنه يقول كذا وكذا قال فما تنكر قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول ذلك له

- [۱] مسند احمد بن حنبل، ج ۴ ص ۳۷۰ ح ۱۹۳۲۱ سایت شامله؛ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده صحيح
- [۲] المسند للإمام أحمد، ج ۱۴ ص ۴۳۶-۴۳۷ ح ۱۹۱۹۸ پی دی اف؛ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح
- [۳] خصائص الامام علي (ع) للنسائي، ص ۸۱-۸۲ ح ۸۸ پی دی اف؛ قال ابو اسحاق الحويني: إسناده صحيح
- [۴] صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۶ ح ۶۹۳۱ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده حسن
- [۵] سلسلة الأحاديث الصحيحة، ج ۴ ص ۳۳۱ ذیل ح ۱۷۵۰ سایت شامله؛ قال الألبانی: وإسناده صحيح على شرط البخاری
- [۶] الأحاديث المختارة ج ۲ ص ۱۷۴ ح ۵۵۳ قال عبد الملك دهيش: إسناده حسن
- [۷] الصواعق المحرقة على أهل الرض والضلال والزندقة ج ۱ ص ۱۰۶ وفي رواية لأحمد أنه سمعه من النبي صلی الله علیه و آله ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته كما مر وسیاتی وكثیر من أسانیدها صحاح وحسان
- [۸] مرآة المفاتيح ج ۱۱ ص ۲۴۸ در شرح حدیث ۶۰۹۱ والحاصل أن هذا حدیث صحيح لا مرية فيه، بل بعض الحفاظ عده متواترا إذ في رواية أحمد أنه سمعه من النبي صلی الله علیه و آله ثلاثون صحابيا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته

محمد بن جعفر کتانی نیز همین سخن را گفته است.^۱

نور الدین حلبی متوفای ۱۰۴۴ هـ می نویسد :

«و اگر فرضاً قبول کنیم که مراد (از حدیث غدیر) یعنی اولویت به امامت علی علیه السلام است ، پس مراد از آن قطعاً اولویت بر مال است و نه در جمیع احوال . وگرنه باید قبول کرد که او با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای مقام امامت بوده است ، در حالی که امامت بر مال ، مقرون به هیچ زمانی نیست. بلکه امامت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مجاز خواهد بود بعد از اینکه با وی بیعت شود و او خلیفه گردد. و دلیل این سخن ، این می باشد که علی علیه السلام هرگز به حدیث غدیر استناد نکرد مگر بعد از اینکه خلافت به وی رسید ؛ آنچنان که بیان شد ، وی (از حدیث غدیر) علیه کسانی که در بحث خلافت با او منازعه کردند استفاده کرد. پس بر هر صاحب عقلی چه برسد به صاحب فهم مشخص است که سکوت وی از احتجاج به حدیث غدیر تا رسیدن ایام خلافتش حاکی از عدم نص حدیث غدیر بر امامت علی علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله است.»^۲

اما اشکالاتی بر دیگر حرف های حلبی وارد است ؛ از جمله اینکه امامت و ولایت همزمان امیر المومنین علیه السلام با امامت و ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ ایرادی ندارد ، همانطور که ولایت همزمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با خداوند متعال و نیز حضرت هارون علیه السلام با حضرت موسی علیه السلام ایرادی نداشت و یکی در طول دیگری بود.

در مورد احتجاجات حضرت امیر المومنین علیه السلام هم در کتب شیعه موارد متعددی داریم ، اما در کتب اهل سنت نیز آمده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام در شورای شش نفره به حدیث غدیر استدلال کرده اند.

سعد الدین تفتازانی احتجاج حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز شورا را مسلم دانسته و گفته است:

«این حدیثی است که اجماع بر صحت آن می باشد و علی علیه السلام آن را در روز شوری در حین بیان فضائلش

[۱] نظم المتناثر من الحدیث المتواتر للکتانی ج ۱ ص ۱۹۴-۱۹۵ و فی روایة لأحمد أنه سمعه من النبی صلی الله علیه و آله ثلاثون صحابیا وشهدوا به لعلی لما نوزع أيام خلافته

[۲] السیرة الحلبیة ج ۳ ص ۳۳۸ وعلی تسلیم أن المراد أنه أولی بالإمامة فالمراد فی المأل لا فی الحال قطعاً وإلا لکان هو الإمام مع وجوده صلی الله علیه و آله والمأل لم یعین له وقت فمن این أنه عقب وفاته صلی الله علیه و آله وجاز أن یكون بعد أن یعقد له البیعة ویصیر خلیفة ویدل لذلك أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلك إلا بعد أن یعقد له البیعة ویصیر خلیفة ویدل لذلك أنه کرم الله وجهه لم یحتج بذلك إلا بعد أن آلت إليه الخلافة ردا علی من نازعه فیه کما تقدم فسکوته کرم الله وجهه عن الاحتجاج بذلك إلى أيام خلافته قض علی کل من له أدنی عقل فضلا عن فهم بأنه لا نص فی ذلك علی إمامته عقب وفاته صلی الله علیه و آله

بیان نمود و هیچکس آن را رد نکرده است.»^۱

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی تصریح می کند که روایات احتجاج حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر در روز شورای شش نفره، طرق زیادی داشته و مستفیض است:

«ما در اینجا آنچه را که در روایات از داستان مناشده اصحاب شوری به طور استفاضه رسیده، و متضمن فضایل و خصایصی است که علی علیه السلام به سبب آنها از دیگران متمایز گشته است ذکر می نمائیم. این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند و آنچه در نزد ما به صحت پیوسته، این جریان به آنچه ذکر شد (از روایات مشتمل بر فضایل آنجناب) پایان نیافته، و بلکه بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضرین با عثمان بیعت کردند و علی علیه السلام از بیعت با او خود داری نمود، چنین فرمود: همانا برای ما حقی است که اگر به ما داده شود، آن را می گیریم و اگر منع شود، با سختی ها میسازیم، اگر چه شب روی طولانی باشد. او (علی علیه السلام) این سخن را ضمن کلامی فرمود که ارباب سیر آن را ذکر نموده اند و ما در آنچه قبلا نگاشته شد، بعضی از آن را بیان داشتیم.. بر می گردد به سیاق روایت.. سپس به آنها فرمود: شما را بخدا سوگند میدهم: آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجرا فرمود؟ گفتند: نه. سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: من کنت مولاه فهذا مولاه؟ گفتند: نه. سپس فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد: تو به من به منزله ی هارون علیه السلام به موسی علیه السلام هستی بجز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟ گفتند: نه.»^۲

[۱] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۲۹۰ و هذا حدیث متفق علی صحته آورده علی رضی الله عنه یوم الشوری عندما حاول ذکر فضائله ولم ینکره أحد

[۲] شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۰۳ ونحن نذکر فی هذا الموضوع ما استفاض فی الروایات من مناشدته أصحاب الشوری، وتعدیده فضائله وخصائصه التي بان بها منهم ومن غیرهم. قد روی الناس ذلك فأكثرُوا؛ والذي صح عندنا أنه لم یکن الأمر كما روی من تلك التعدييدات الطويلة؛ ولكنه قال لهم بعد أن بايع عبد الرحمن والحاضرون عثمان، وتلكأ هو رضی الله عنه عن البيعة: إن لنا حقاً إن نعطه نأخذهُ، وإن منعه نركب أعجاز الإبل وإن طال السرى؛ فی كلام قد ذكره أهل السيرة، وقد أوردنا بعضه فيما تقدم، ثم قال لهم: أنشدكم الله أفیکم أحد أخی رسول الله صلی الله علیه و آله بينه وبين نفسه؛ حيث أخی بین بعض المسلمين وبعض غیری؛ فقالوا: لا؛ فقال: أفیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: 'من کنت مولاه فهذا مولاه' غیری؟ فقالوا: لا، فقال: أفیکم أحد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله: 'أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی' غیری؟ قالوا: لا

شاهد دهم: فهم صحابه از حدیث غدیر

یکی از مهم ترین ادله برای اراده ی امامت از حدیث غدیر (نه محبت و یاری) ، فهم صحابه است؛ زیرا آن ها در زمان صدور این حدیث ، یا حاضر بودند و یا معاصر با آن بودند و دقیقا منظور رسول خدا ﷺ را می دانستند.

در اینجا تعدادی از این موارد را ذکر می کنیم:

یکم: گروهی از انصار که ابو ایوب انصاری صحابی در میانشان بود

«از ریاح حارث نقل شده است که گفت: گروهی در صحن مسجد ، به نزد علی (عَلَيْهِ السَّلَام) آمده و عرض کردند : سلام بر شما ای مولای ما ! علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی عربی هستید؟ گفتند: در روز غدیر از رسول خدا ﷺ شنیدیم که می فرمود : « هر کس که من مولای اویم ، علی (عَلَيْهِ السَّلَام) مولای اوست » . ریاح گفت : وقتی آنها رفتند ، تعقیبشان کردم (و از چند نفر پرسیدم) این ها که هستند ؟ گفتند : گروهی از انصارند که در میانشان ابو ایوب انصاری است.»^۱

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته^۲ و حمزه احمد الزین^۳ و وصی الله بن محمد عباس^۴ نیز سندش را تصحیح کرده اند.

تاکید امیرالمومنین (عَلَيْهِ السَّلَام) بر قومیت عربی آنها و تذکر این مطلب نشان از این دارد که مراد آنها از مولی ، اولی به تصرف بوده است چرا که منظور امام (عَلَيْهِ السَّلَام) این است که شما عرب هستید و قومی آزاد می باشید و چگونه است که من بر شما که قومی آزاد هستید ، مولا هستم؟

و مؤید این مطلب ، این روایت است که می گوید: وقتی مردم تاب تحمل حکومت جابرانه و ظالمانه حجاج

[۱] عن ریاح الحارث قال جاء رهط إلى علی بالرحبة فقالوا السلام علیک یا مولانا فقال کیف أكون مولاکم وأنتم قوم عرب قالوا سمعنا رسول الله ﷺ یقول یوم غدیر خم من كنت مولا فلهذا مولا قال ریاح فلما مضوا اتبعتهم فسألت من هؤلاء قالوا نفر من الأنصار فیهم أبو ایوب الأنصاری

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۳-۱۰۴ قال الهیثمی: ورجال أحمد ثقات

[۳] المسند للإمام أحمد، ج ۱۷ ص ۲۶ ح ۲۳۴۵۳ بی دی اف / قال حمزة احمد الزین: إسناده صحیح

[۴] فضائل الصحابة لاحمد ، ص ۷۰۷ ح ۹۶۷ بی دی اف / قال وصی الله بن محمد عباس : إسناده صحیح

بن یوسف ملعون را نداشتند ، به نزد حسن بصری آمده و از او در این مورد نظر خواستند و او نیز به ایشان دستور داد تا صبر کنند. افرادی که در نزد حسن بصری بودند از نزد وی خارج شدند، در حالی که می گفتند : از این کافر اطاعت کنیم، در حالی که ما گروهی از عرب هستیم؟!

«سلیمان بن ربیع می گوید: هنگامی که فتنه ابن اشعث اتفاق افتاد در زمانی که با حجاج بن یوسف مبارزه می کرد ، عقبه بن عبدالغافر و ابو الجوزاء و عبدالله بن غالب با عده ای از همتایانشان وارد بر حسن شدند و گفتند : ای ابو سعید ! نظرت راجع به جنگ با این طاغوتی که خون حرام را می ریزد ، مال حرام می گیرد ، نماز را ترک می کند ، انجام داده آنچه کرده و از اعمال حجاج نام بردند چیست ؟ حسن گفت: نظرم این است که با او نجنگید که اگر مجازات الهی باشد شما با شمشیرهایتان نمی توانید این مجازات را دور کنید و اگر بلا است ، صبر کنید تا خدا حکم کند و او بهترین حاکمان است.

گوید : از نزد او خارج شدند در حالی که می گفتند: از این ملحد اطاعت کنیم با اینکه ما گروهی از عرب هستیم؟!

گوید: با ابن اشعث خروج کردند و همگی کشته شدند. سلیمان می گوید: مره بن ذیاب ابو معذل به من خبر داد که نزد عقبه بن عبد الغافر آمدم در حالی که در خندق افتاده بود و گفت : ای ابو معذل ! نه دنیا است و نه آخرت.»^۱

دوم: عبد الله بن عباس

عبد الله بن عباس حدیث غدیر را جزء ده فضیلت مخصوص امیرالمؤمنین ع دانسته است:

[۱] الکنی والأسماء للدولابی ج ۳ ص ۱۰۳۵ ح ۱۸۱۷ حدیثنا إسحاق بن سيار النصیبی ، قال : حدثنا عمرو بن عاصم ، قال : حدثنا سلام بن مسکین ، قال : حدثنی سلیمان بن علی الربعی ، قال : لما كانت فتنه ابن الأشعث إذ قاتل الحجاج بن یوسف انطلق عقبه بن عبد الغافر ، وأبو الجوزاء ، وعبد الله بن غالب فی نفر من نظرائهم ، فدخلوا علی الحسن ، فقالوا : یا أبا سعید ما تقول فی قتال هذا الطاغیة الذی سفک الدم الحرام ، وأخذ المال الحرام ، وترک الصلاة ، وفعل ما فعل ، وذكروا من أفعال الحجاج ؟ فقال الحسن : أرى أن لا تقاتلوه ، فإنها إن تكن عقوبة من الله فما أنتم برادی عقوبة الله بأسیافکم ، وإن یکن بلاء فاصبروا حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین ، قال : فخرجوا من عنده یقولون : نطیع هذا العلیج ، ونحن قوم عرب ، قال : فخرجوا مع ابن الأشعث فقتلوا جمیعا ، قال سلیمان : فأخبرنی مره بن ذیاب أبو المعذل ، قال : أتیت علی عقبه بن عبد الغافر ، وهو صریح فی الخندق ، فقال : یا أبا المعذل لا دنیا ولا آخرة

«عمرو بن میمون می گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نه گروه نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس! یا ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن. ابن عباس گفت: من با شما می آیم. عمرو بن میمون می گوید: درست این است که این جریان برای قیل از نابینا شدن ابن عباس می باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می گویند. بعد از آن گفتگو، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می تکاند گفت: اف بر ایشان! اینها حرف های ناروا و نکوهش در مورد مردی می گویند که بیش از ۱۰ فضیلت و منقبت برای وی می باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می کنند که ... و رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی عَلَيْهِ السَّلَام مولای او است ...»^۱

این روایت را حاکم و ذهبی^۲ و احمد محمد شاکر^۳ تصحیح کرده اند، وصی الله بن محمد عباس^۴ و ابو اسحاق حوینی^۵ سندش را حسن دانسته اند و ابن حجر عسقلانی همه ی رجال سند احمد و نسائی را ثقه دانسته است.^۶

اگر ما بخواهیم بر اساس دیدگاه رایج اهل تسنن و وهابیون به این روایت نگاه کرده و کلمه « مولى » را به معانی همچون « دوست و یاور » برگردانیم، قطعاً چنین تخصیصی برای امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام وجود نخواهد داشت؛ زیرا بر اساس آیه شریفه ی ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ؛ و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند﴾^۷ این دوستی و محبت هیچ تخصیصی نداشته و بلکه عمومیت دارد و این مطلب با متن روایت و عبارت « فضائل لیست لأحد غیره » نمی خواند، پس قطعاً معنای این روایت باید مطلبی فراتر از دوستی و یآوری باشد تا بتوان آن را فضیلتی خاص برای امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام دانست و هیچ معنایی را نمی توان

[۱] ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي قال فابتدؤوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل لیست لأحد غیره وقعوا في رجل ... وقال رسول الله ﷺ من كنت مولاه فإن مولاه علی ...

[۲] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبی، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

[۳] المسند للإمام أحمد، ج ۳ ص ۳۳۱-۳۳۳ ح ۳۰۶۲ پی دی اف؛ قال احمد محمد شاکر: إسناده صحیح

[۴] فضائل الصحابة لأحمد، ص ۸۴۹-۸۵۲ ح ۱۱۶۸ قال وصی الله بن محمد عباس: إسناده حسن

[۵] خصائص الامام علی (ع) للنسائی، ص ۳۴-۳۶ ح ۲۳ قال ابو اسحاق الحوینی: إسناده حسن

[۶] فتح الباری ج ۷ ص ۱۵ قال العسقلانی: اخرجهما أحمد والنسائی ورجالهما ثقات

[۷] توبه: ۷۱

برای آن به درستی تصور نمود، مگر معنایی که شیعه بدان اشاره دارد؛ یعنی بحث سرپرستی مطلق و اولی به تصرف بودن ایشان نسبت به همه مردم.

سوم: طلحه بن عبید الله

بنابر روایات اهل سنت، وقتی طلحه در جنگ جمل لشکر کشید، حضرت امیر المومنین علیه السلام با طلحه دیدار کردند و به حدیث غدیر احتجاج نمودند، آنگاه طلحه از کار خود پشیمان شده و بازگشت؛ یعنی در نزد طلحه، بحث محبت علوی - در قیاس با خونخواهی عثمان - در درجه دوم بود، ولی وقتی متذکر بحث ولایت و اولویت امیر المومنین علیه السلام می شود، آن را جلوتر از بحث خونخواهی عثمان می داند و برای همین است که بدون هیچ اعتراضی دست از جنگ میکشد؛

بیهقی در کتابی که در مورد اعتقادات اهل تسنن نوشته، برای اثبات شرکت نکردن (!!) طلحه در جنگ جمل چنین می گوید:

«روایت شده که علی علیه السلام قاصدی به سوی طلحه فرستاد تا بیاید و سپس به او فرمود: تو را به خدا قسم می دهم، آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای که می فرمود: هر کس من مولای او هستم، پس علی علیه السلام هم مولای اوست؛ خدایا دوست بدار دوستان و ولایت مداران او را، و دشمن بدار دشمنان او را؟ طلحه گفت: آری شنیدم. علی علیه السلام گفت: پس چرا به جنگ با من برخاسته ای؟ طلحه گفت: فراموش کرده بودم. راوی می گوید: طلحه از جنگ منصرف شد و رفت.»^۱

اعتبار این روایت به حدی بوده که بیهقی در کتاب اعتقادات اهل تسنن برای تبرئه کردن طلحه از جنگ با امیر المومنین علیه السلام بدان استناد کرده است؛ لذا سخن در مورد اعتبار آن بی معناست. البته این روایت را حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین آورده است.^۲

[۱] الاعتقاد ج ۱ ص ۳۷۳ و روی آن علیا بعث إلى طلحة يوم الجمل فأتاه فقال نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلني قال لم أذكر قال فانصرف طلحة

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۴۱۹ ح ۵۵۹۴ أخبرني الوليد وأبو بكر بن قريش ثنا الحسن بن سفيان ثنا محمد بن عبدة ثنا الحسن بن الحسين ثنا رفاعة بن إياس الضبي عن أبيه عن جده قال كنا مع علي يوم الجمل فبعث إلى طلحة بن عبید الله أن القنى فأتاه طلحة فقال نشدتك الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه قال نعم قال فلم تقاتلني قال لم أذكر قال فانصرف طلحة

جمال الدین مزّی تصریح می کند که این روایت را نسائی در کتاب مسند علی علیه السلام یا همان کتاب خصائص امام علی علیه السلام آورده است:

«نذیر الضبی گفت: در روز جمل همراه علی علیه السلام بودم، به سوی طلحه فرستاد تا ملاقاتش کند و چنین شد، پس به او حدیث «هر کس من مولای اویم، پس علی علیه السلام مولای اوست ...» را یاد آوری کرد. نسائی در مسند علی علیه السلام از او (نذیر الضبی) همین یک حدیث را نقل کرده است.»^۱

ابن حجر عسقلانی نیز این حدیث را از مسند علی علیه السلام تألیف نسائی نقل کرده، ولی از ذکر احتجاج امیرالمومنین علیه السلام به حدیث غدیر مقابل طلحه خود داری کرده است.^۲

اما اکنون اثری از آن در کتب نسائی نیست!

علمای دیگر اهل تسنن نیز به صراحت به این مناشده اشاره کرده و بلکه آن را از وقایع جنگ جمل شمرده اند، تا جایی که ابو عبدالله محمد بن خلفه ابی مالکی و ابو عبدالله محمد بن محمد سنوسی در شرح صحیح مسلم، باب مناقب طلحه، در بیان حوادث جنگ جمل این روایت را اینگونه بیان می کنند:

«بعد از اینکه زبیر برگشت، علی علیه السلام طلحه را خواست و به او گفت: ای ابا محمد! علت خروج تو برای جنگ با من چیست؟ طلحه گفت: خونخواهی عثمان. علی علیه السلام گفت: خداوند بکشد آن کسی از ما و شما را که سزوارتر به این امر است. آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که در مورد من می فرمود: خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را؟ تو اولین کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت شکستی در حالی که خداوند متعال می فرماید: پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکنند. پس طلحه

[۱] تهذیب الکمال ج ۳ ص ۴۴۰-۴۴۱ رقم ۵۹۵ عس: ایاس بن نذیر الضبی الکوفی، والد رفاعه بن ایاس. روی حدیثه: حسین بن حسن الأشقر، عن رفاعه بن ایاس ابن نذیر الضبی، عن أیبه، عن جده، قال: كنت مع علی يوم الجمل، فبعثت إلى طلحة أن القنی، فلقیه، فذكر حدیث "من كنت مولاه فعلى مولاه... روی له النسائی فی "مسند علی" هذا الحدیث الواحد

[۲] تهذیب التهذیب ج ۱ ص ۳۴۲ عس مسند علی ایاس بن نذیر الضبی الکوفی والد رفاعه روی حدیثه حسین بن حسن الأشقر عن رفاعه بن ایاس بن نذیر الضبی عن أیبه عن جده قال كنت مع علی يوم الجمل فبعثت إلى طلحة أن القنی الحدیث هكذا رواه النسائی

گفت: استغفرالله و برگشت.»^۱

چهارم: حسان بن ثابت (شاعر)

او که معروف ترین شاعر صحابه است، در غدیر خم چنین شعر سرود:

«پیامبر مسلمانان، روز غدیر در وادی خم به آنان ندا داد، به ندای رسول خدا گوش فرا دهید.
پس فرمود: چه کسی مولا و نبی شما است؟ ایشان نیز هیچ یک، حق را انکار نکردند و به صراحت پاسخ دادند:

مولای ما همان خدای توست و تو پیامبر ما هستی، و تو در فرمانبری ما تا کنون هیچ عصیانی ندیده ای.
پس پیامبر اکرم ﷺ به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: ای علی برخیز! من از اینکه تو امام و هادی پس از من باشی ، خرسندم.

پس هر که من مولای اویم، این (علی) مولای اوست و بر شما است که پیرو راستین او باشید.
آنجا بود که پیامبر ﷺ دعا کرد: خداوندا! دوست بدار دوستدارش را، و آن را که با علی (عَلَيْهِ السَّلَام) دشمنی کند ، دشمن بدار.»^۲

سبط بن جوزی حنفی نیز صدور این ابیات از حسان بن ثابت را مسلم انگاشته و می نویسد:
«در مورد غدیر خم ، شاعران زیادی شعر گفته اند؛ از جمله حسان بن ثابت گفته است: ... و روایت شده وقتی رسول خدا ﷺ این ابیات را از حسان شنید ، به او فرمود: ای حسان! مادامی که با اشعارت ما را یاری

[۱] صحیح مسلم مع شرحه المسمى « اکمال اکمال المعلم » للامام ابی عبدالله محمد بن خلفه الوشتانی الاثبی المالکی المتوفی سنه ۸۲۷ هـ و شرحه المسمى « مکمل اکمال الاکمال » للامام ابی عبدالله محمد بن محمد بن یوسف السنوسی الحسینی المتوفی سنه ۸۹۵ هـ، ج ۶ ص ۲۳۷ - ۲۳۸ پی دی اف: ثم نادى على طلحه بعد ان رجع الزبير فخرج اليه و قال يا ابا محمد ما الذى اخرجك؟ قال الطلب بدم عثمان . قال على : قتل الله اولانا بدمه . اما سمعت رسول الله ﷺ يقول فى اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ و انت اول من بايعنى ثم نكثت و قد قال تعالى و من نكث فانما يكتنث على نفسه؟ فقال استغفرالله ثم رجع

[۲] الازدهار فى ما عقده الشعراء من الأحاديث و الآثار للسيوطى ج ۱ ص ۱۹ و أنشد الشيخ تاج الدين بن مكنون لحسان بن ثابت الأنصارى رضى الله عنه: يناديهم يوم الغدير نبينهم ... بخم فأسمع بالرسول مناديا / وقال فمن مولاكم ووليكم ... فقالوا ولم يبدوا هناك تعاميا / إلهك مولانا وأنت ولينا ... ولم يلف منا فى الولاية عاصيا / فقال له قم يا على فإننى ... رضيتك من بعدى إماما وهاديا / فمن كنت مولاه فهذا وليه ... فكونوا له أنصار صدق مواليا / هناك دعا اللهم وال وليه ... وكن بالذى عادى عليا معاديا

می‌کنی و به ما نفع می‌رسانی ، همواره به واسطه روح القدس مؤید باشی .»^۱

پنجم: ابو طفیل عامر بن وائله

آوردیم که ابو طفیل با دیدن احتجاج امیرالمومنین علیه السلام به حدیث غدیر و بعد از شنیدن شهادت صحابه بر صحت حدیث غدیر، می‌گوید: از آنجا خارج شدم در حالی که «وفی نفسی شیء؛ یعنی آن مرا به فکر فرو برده بود» و سریعاً به نزد زید بن ارقم رفتم تا صحت یا سقم این حدیث را از او بپرسم.

ششم و هفتم: عمر و ابوبکر

روایات تبریک آن دو به امیرالمومنین علیه السلام در روز غدیر از نظرتان گذشت.

[۱] تذکرة الخواص ، ص ۳۹ وقد اكثر الشعراء فی يوم غدیر خم فقال حسان بن ثابت: ... ویروی أن النبی صلی الله علیه و آله لما سمعه ینشد هذه الأبیات قال له : یا حسان لا تزال مؤیداً بروح القدس ما نصرتنا أو نافحت عنا بلسانک

اعتراف علمای اهل سنت به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

برخی از علمای اهل سنت که با دیده انصاف به حدیث غدیر نگریسته‌اند، بر این مطلب تصریح کرده‌اند که مراد رسول خدا ﷺ از جمله ی «من کنت مولاه فعلی مولاه» ، امامت و خلافت امیر مؤمنان ﷺ بوده است.

یکم: ابو حامد غزالی متوفای حدود ۵۰۵ هـ

«از خطبه‌های رسول گرامی اسلام ﷺ که همه مسلمانان بر متن آن اتفاق دارند، خطبه ی آن حضرت در روز عید غدیر است که فرمود: هر کس من مولای او هستم ، علی مولای او است. عمر پس از این فرمایش رسول خدا ﷺ به علی ﷺ این گونه تبریک گفت: مبارک، مبارک، ای ابوالحسن! تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی.

این سخن عمر، حکایت از تسلیم او در برابر فرمان پیامبر ﷺ و امامت و رهبری علی ﷺ و نشانه رضایتش از انتخاب علی ﷺ به رهبری امت دارد، اما پس از گذشت آن روزها، عمر تحت تأثیر هوای نفس و علاقه به ریاست و رهبری خودش قرار گرفت و استوانه خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کشی‌ها، برافراشتن پرچم‌ها و گشودن سرزمین‌های دیگر، راه امت را به اختلاف و بازگشت به دوران جاهلی هموار کرد. پس، آن [عهد] را پشت سر خود انداخت و در برابر آن، بهایی ناچیز به دست آورد، و چه بد معامله‌ای کرد!

زمانی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند، قبل از رحلت شان فرمودند: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر [خلافت] بعد از خودم حل و کسی را که مستحق آن است، برای شما ذکر نمایم، عمر گفت: این مرد را رها کنید که او هذیان می گوید، یا سخن بیهوده می گوید.»^۱

[۱] سر العالمین و کشف ما فی الدارین ج ۱ ص ۱۸ و مجموعه رسائل الإمام الغزالی ، ص ۴۵۳ فایل سایت شامله؛ و جامع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی یوم عید یزحم بانفاق الجميع وهو یقول : ' من کنت مولاه فعلی مولاه ' فقال عمر یخ یخ یا أبا الحسن لقد أصبحت مولای ومولی کل مولی فهذا تسلیم ورضی و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهوی تحب الریاسة وحمل عمود الخلافة و عقود النبوة و خفقان الهوی فی قعقة الرايات و اشتباک ازدحام الخیول و فتح الأمصار و سقاہم كأس الهوی فعادوا إلى الخلاف الأول : فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا . ولما مات رسول الله ﷺ قال قبل وفاته اتوا بدواة و بیضاء لأزیل لكم إشکال الأمر واذکر لكم من المستحق لها بعدی . قال عمر رضی الله عنه دعوا الرجل فإنه لیهجر و قیل یهدر

شمس الدین ذهبی در شرح حال غزالی می گوید:

«غزالی: شیخ، امام، دریای علم، حجت الاسلام، اعجوبه ی زمان ... و شافعی مذهب بود. غزالی صاحب چندین کتاب و دارای اطلاعات خیلی زیاد بود.»^۱

و جالب این که وقتی این مطلب از غزالی را نقل می کند، می گوید:

«نمی دانم عذر ابو حامد غزالی در این قضیه چیست؟ ظاهر این است که از این حرفش برگشته است. او دریا و اقیانوس علم است و خدا داناتر است.»^۲

دوم: محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ هـ

«پس معنای حدیث غدیر این می شود که: هر کس را که من به او از خودش سزاوارتر هستم و یاورش هستم یا وارثش هستم و یا قوم و خویش او هستم یا دوستش هستم، پس علی علیه السلام نیز نسبت به او چنین است، و این حدیث صریح است در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله این مناقب عالی را برای علی علیه السلام مخصوص کرده است، و آن حضرت را نسبت به دیگران مثل خودش قرار داده است؛ چرا که لفظ [انفسنا در آیه ی مباحله] عموم بوده، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله تنها علی علیه السلام را مصداق آن قرار داد.

و باید دانسته شود که این حدیث از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباحله است: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾ مراد از لفظ ﴿أَنْفُسَنَا﴾ جان علی علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جل و علا جان رسول خدا صلی الله علیه و آله و جان علی علیه السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده؛ لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به مؤمنین ثابت است، برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است. پیامبر صلی الله علیه و آله به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد، همان معنا برای حضرت علی علیه السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص داده

[۱] سیر أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۲-۳۲۳ الغزالی الشیخ الإمام البحر حجة الإسلام أعجوبة الزمان زین الدین أبو حامد محمد

بن محمد بن محمد بن أحمد الطوسی الشافعی الغزالی صاحب التصانیف والذکاء المفرد

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۱۹ ص ۳۲۸ وما أدری ما عذره فی هذا والظاهر أنه رجع عنه وتبع الحق فإن الرجل من بحور العلم والله

است. و به همین جهت است که روز غدیر خم، عید و موسم سرور اولیاء خداست.»^۱

شمس الدین ذهبی در مورد او می گوید :

«علامه ی یگانه و شافعی مذهب بود. در سال ۵۸۲ هـ متولد شد؛ در مذهب و اصول آن استاد و کامل شد و در فنون مختلف مشارکت نمود، ولی در هدیان علم حروف وارد شد. زهد پیشه ساخت و از پادشاهان دوری گزید. وزارت دمشق را دو روز بر عهده گرفت و سپس آن را ترک کرد. او دارای جلال و حشمت بود.»^۲

سوم: سبط بن جوزی حنفی متوفای ۶۵۴ هـ

سبط ابن جوزی حنفی (نوه ی ابن جوزی حنبلی معروف)، در باره حدیث غدیر می گوید:

«دانشمندان متخصص در تاریخ اسلام اتفاق دارند که قصه غدیر بعد از بازگشت رسول خدا ﷺ از حجة الوداع در هیجدهم ذی الحجة اتفاق افتاد. اصحاب و یارانش را که ۱۲۰ هزار نفر بودند جمع کرد و در سخنرانی اش فرمود: «هر کس را که من مولای اویم ، پس علی ﷺ مولای او است» در این روایت، با صراحت نه با کنایه و اشاره، رسول خدا ﷺ علی ﷺ را جانشینش قرار داد.»^۳

[۱] مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول ، ص ۸۰ فیکون معنی الحدیث من کنت اولی به و ناصره أو وارثه و عصیته أو حمیمه أو صدیقه فإن علیا منه کذلک، و هذا صریح فی تخصیصه ((صلی الله علیه و آله و سلم)) لعلی ((علیه السلام)) بهذه المنقبة العلیة، و جعله لغيره کفسه بالنسبة إلى من دخلت علیهم کلمة من التی للعموم بما لم یجعله لغيره . و لیلعلم أن هذا الحدیث هو من أسرار قوله (تعالی) فی آية المباهلة فقلّ تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم . و المراد نفس علی علی ما تقدم، فإن الله (جل و علا) لما قرن بین نفس رسول الله ﷺ و بین نفس علی و جمعهما بضمیر مضاف إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، أثبت رسول الله لنفس علی علیه السلام بهذا الحدیث ما هو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فإنه ((صلی الله علیه و آله و سلم)) اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین، و کل معنی إثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله ﷺ فقد جعله لعلی علیه السلام ، و هذه مرتبة سامیة و منزلة سامقة و درجة علیة و مکانة رفیعة خصّه (ﷺ) بها دون غیره فلهذا صار ذلك الیوم یوم عید و موسم سرور لأولیائه

[۲] سیر أعلام النبلاء ج ۲۳ ص ۲۹۳ العلامة الأوحید کمال الدین أبو سالم محمد بن طلحة بن محمد بن حسن القرشی العدوی النصیبی الشافعی ولد سنة اثنتین وثمانین و خمس مئة و برع فی المذهب وأصوله و شارک فی فنون و لکنه دخل فی هدیان علم الحروف و تزهّد و قد ترسل عن الملوک و ولی وزارة دمشق یومین و ترکها و کان ذا جلاله و حشمة

[۳] تذکرة الخواص ، ص ۳۷ اتفق علماء السیر علی أنّ قصة الغدیر كانت بعد رجوع النبی (ص) من حجة الوداع فی الثامن عشر من ذی الحجة جمع الصحابة و كانوا مائة و عشرين ألفاً و قال : من کنت مولاہ فعلی مولاہ... الحدیث . نص (ص) علی ذلك بصریح العبارة دون التلویح و الإشارة

وی سپس روی معنای کلمه «مولی» بحث مفصلی می کند و بعد از نقل تمامی معانی کلمه ی «مولی» و رد آن‌ها، این گونه نتیجه گیری می کند:

«از این تعابیر فهمیده می شود که همه معانی کلمه مولی در نهایت بازگشت به وجه دهم آن دارد که جمله : «أيا من بر جان مؤمنان برتر از خودشان نیستیم؟» به آن دلالت دارد و این نص آشکاری است در اثبات امامت او و پذیرفتن طاعتش.»^۱

سپس سبط بن جوزی در ادامه، ابیات کمیت اسدی را نقل می کند:

ویوم اللوح دوح غدیر خم * أبان له الولاية لو أطيعا

ولكن الرجال تباعوها * فلم أر مثلها خطرا مبيعا

«و در روز غدیر که درختان بزرگ (مغیلان) سایبان شده بودند، پیامبر ﷺ ولایت را برای او آشکار ساخت اگر از او اطاعت می شد.

ولی (متأسفانه) مردان، آن را میان خود معامله کردند و من کالایی ارزشمندتر از آن ندیدم.»

و می گوید برای این ابیات قصه عجیبی نقل شده و آن این که :

«شیخ ما عمر بن صافی موصلی رحمه الله تعالی برای ما نقل کرد: شخصی این اشعار را با خود سروده بود و شب با تفکر در این ابیات به خواب رفته بود و در عالم خواب علی کرم الله وجهه را مشاهده کرده بود که به او فرموده بود: اشعار کمیت را برایم بخوان و او نیز این اشعار را برای حضرت سروده بود تا این که به این قسمت «خطرا مبيعا» رسیده بود ، در این حال [حضرت] علی ﷺ بیت دیگری را به آن اضافه کرده بود و آن این است :

«فلم أر مثل ذاك اليوم يوما * ولم أر مثله حقا أضيعا»

«مانند روز غدیر، روز بزرگی ندیدم و نیز حقی مانند آن را که ضایع شده باشد ، ندیدم»

[۱] تذكرة الخواص ، ص ۳۱-۳۲ فعلم أن جميع المعانی راجعة إلى الوجه العاشر. ودل عليه أيضا قوله عليه السلام: ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ وهذا نص صريح في إثبات إمامته وقبول طاعته

او وحشت زده از خواب برخاست.»^۱

شمس الدین ذهبی در شرح حال سبط بن جوزی می نویسد :

«یوسف بن قزعلی بن عبد الله: امام، واعظ، مورخ ... و حنفی مذهب بو. نوه ی امام جمال الدین ابوالفرج ابن جوزی و امام، فقیه، واعظی یگانه، علامه در تاریخ و سیره ها، با حرمت، محبوب مردم، موعظی شیرین، خوش سیما و مورد قبول همه بود.»^۲

چهارم: محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ هـ

وی در بحث دلالت یکی از احادیث، می گوید:

«اما حدیث غدیر خم دلیل بر تعیین سرپرست است که همان جانشینی رسول خدا ﷺ است؛ بنابراین حدیث غدیر خم ناسخ حدیث قبل می شود؛ چون حدیث غدیر در آخر عمر مبارک رسول خدا ﷺ ایراد شده و متأخر است.»^۳

شمس الدین ذهبی در شرح حال او می نویسد:

«فخر گنجی ساکن دمشق. عنایت به حدیث داشت، و بسیار حدیث استماع نمود، و در این راه سفر نمود و تحصیل کرد... امام ابوشامه گفته است: ... او فقیه و محدث بود، ولی پرگوئی و میل به مذهب رافضه (=شیعیان) داشت.»^۴

[۱] تذکرة الخواص، ص ۴۰ حدثنا بها شيخنا عمر بن صافي الموصلي رحمه الله تعالى. قال: أنشد بعضهم هذه الأبيات وبات مفكرا، فرأى عليا كرم الله وجهه في المنام فقال له: أعد علي أبيات الكميث، فأنشده إياها حتى بلغ إلى قوله (خطرا مبيعا) فأنشد علي بيتا آخر من قوله زيادة فيها: « فلم أر مثل ذاك اليوم يوما * ولم أر مثله حقا أضيعا » فانتبه الرجل مذعورا

[۲] تاريخ الإسلام ج ۴۸ ص ۱۸۳-۱۸۴ يوسف بن قزغلي بن عبد الله الإمام، الواعظ، المؤرخ شمس الدين، أبو المظفر التركي، ثم البغدادي العوني الحنفي. سبط الإمام جمال الدين أبي الفرج ابن الجوزي وكان إماما، فقيها، واعظا، وحيدا في الوعظ، علامة في التاريخ والسير، وافر الحرمة، محببا إلى الناس، حلو الوعظ، لطيف الشائل، صاحب قبول تام

[۳] كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب، ص ۱۶۶ - ۱۶۷ پی دی اف؛ لکن حدیث غدیر خم دلیل علی التولية وهی الاستخلاف، وهذا الحديث أعنى حدیث غدیر خم ناسخ لأنه كان في آخر عمره

[۴] تاريخ الإسلام ج ۴۸ ص ۳۶۹ محمد بن يوسف بن محمد الفخر الكنجي، نزيل دمشق. عنى بالحديث، وسمع الكثير، ورحل وحصل. ثم إنه بدا منه فضول في أيام التتار بدمشق. قال الإمام أبو شامة: قتل بجامع دمشق يوم التاسع والعشرين من رمضان. وكان فقيها محدثا، لكنه كان كثير الكلام، يميل إلى الرفض

صلاح الدین صفدی نیز از او به «امام و محدث» تعبیر کرده است.^۱

حاجی خلیفه حنفی از علمای قرن یازده ضمن انتساب کتاب کفایة الطالب به او، وی را شافعی مذهب معرفی کرده است.^۲

محمد بن علی شوکانی نیز او را شافعی دانسته است.^۳

خیر الدین زرکلی نیز به محدث و شافعی بودن او تصریح کرده است:

«محمد بن یوسف بن محمد، ابو عبد الله بن الفخر الكنجی: محدث، از شافعی مذهب ها و اهل "کنجه" بین اصفهان و خوزستان بود. به دمشق رفت و در آن جا به تشیع میل پیدا کرد و کتاب "کفایة الطالب فی مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب" و کتاب "البیان فی اخبار صاحب الزمان" را تالیف کرد.»^۴

[۱] الوافی بالوفیات ج ۵ ص ۱۶۶ محمد بن یوسف بن محمد بن الفخر الكنجی نزیل دمشق عنی بالحديث وسمع ورحل وحصل کان إماما محدثا لكنه کان یمیل إلى الرفض

[۲] كشف الظنون ج ۲ ص ۱۴۹۷ کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب للشیخ الحافظ أبی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الكنجی الشافعی

[۳] الفتح الربانی من فتاوی الإمام الشوکانی، ج ۲ ص ۹۷۳-۹۷۴ سایت شامله؛ وأخرج محمد بن یوسف الكنجی الشافعی فی مناقبه

[۴] الأعلام للزرکلی، ج ۷ ص ۱۵۰ سایت شامله؛ محمد بن یوسف بن محمد، أبو عبد الله بن الفخر الكنجی: محدث. من الشافعية نسبة إلى (کنجه) بین اصفهان و خوزستان. نزل بدمشق. ومال إلى التشیع

پاسخ به شبهه ی شکایت لشکر یمن

اهل سنت منشاء وقوع جریان غدیر را قضیه ی شکایت بعضی از لشکریان یمن از امیر المومنین امام علی علیه السلام می دانند و می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل این شکایات ، مردم را جمع کرده و فرمودند: «هرکس که من را دوست دارد ، باید علی علیه السلام را هم دوست بدارد!»

آنچه که از روایات معتبر اهل سنت روشن می شود، این است که حضرت علی علیه السلام سه مرتبه به یمن رفته اند، ولی در هیچ روایت معتبری، ربط قضیه ی یمن به غدیر خم نیامده است.

مرتبه اول : برای دعوت اهل یمن به اسلام

طبق نظر زینی دحلان، مفتی شافعیان مکه مکرمه، این اتفاق در سال ۸ هجری بوده است:

«رفتن امیرالمومنین علیه السلام به همدان در سال ۱۰ هجری ، توهم بوده و در آن سال نبوده است. در سال ۱۰ هجری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام را به بنی مذحج فرستادند و اما زمان فرستادن ایشان به همدان برای سال ۸ هجری و بعد فتح مکه می باشد.»^۱

به روایت بخاری:

و طبق بعضی روایات ، شکایت در مدینه اتفاق افتاده است که در آنجا نیز بحث امامت امیر المؤمنین علیه السلام با جملاتی چون «هو ولیکم بعدی» و «هو ولی کل مؤمن بعدی» مطرح شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیحش به طور مختصر این قضیه را چنین روایت کرده است:

«عبد الله بن بریده از پدرش نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی بن ابی طالب علیه السلام را به سوی خالد فرستاد تا خمس را از او بگیرد و من بغض و کینه علی علیه السلام را در دل داشتم. علی علیه السلام غسل کرد، پس به خالد گفتم: آیا او را نمی بینی که چکار کرد؟! وقتی پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم، این کار او را گزارش خواهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده آیا بغض علی علیه السلام را در دل داری؟ گفتم: بلی. فرمود: بغض او را در

[۱] السیره النبویه ج ۲ ص ۳۷۱ پی دی اف؛ فی التاریخ سنه عشر وهم لان بعث علی الی همدان لم یکن سنه عشر ، انما کان سنه عشر بعثه الی بنی مذحج ، و اما بعثه الی همدان فکان سنه ثمان بعد فتح مکه

دل نداشته باش؛ چرا که حق او از خمس بیش از این است.»^۱

به روایت احمد بن حنبل:

احمد بن حنبل اما با سند صحیح با تفصیل بیشتری این قضیه را روایت نموده است:

«بریده گفت: رسول خدا ﷺ دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: چنانچه دو گروه به هم رسیدید، علی رضی الله عنه فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت.

بریده گفت: ما با بنو زبید از اهل یمن برخورد کردیم و جنگیدیم. مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند، تعدادی را در جنگ کشتیم و عده ای از زنان را به اسارت گرفتیم. علی رضی الله عنه زنی را از بین اسیران برای خود برگزید. بریده گفت: من و خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا ﷺ نوشتیم و این داستان را به او اطلاع دادیم. وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدیم نامه را به او دادم. وقتی نامه برای ایشان خوانده شد، غضب را در چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در مورد علی رضی الله عنه بی انصافی و دشمنی مکن! او از من است و من از اویم و او پس از من ولی شماست.»^۲

حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد، سند این روایت را تصحیح کرده است.^۳

[۱] صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۱ ح ۴۰۹۳ عن عبد الله بن بريدة عن أبيه رضى الله عنه قال بعث النبي ﷺ عليا إلى خالد ليقبض الخمس وكنت أبغض عليا وقد اغتسل فقلت لخالد ألا ترى إلى هذا فلما قدمنا على النبي ﷺ ذكرت ذلك له فقال يا بريدة أتبغض عليا فقلت نعم قال لا تبغضه فإن له في الخمس أكثر من ذلك

[۲] بريدة قال بعث رسول الله ﷺ بعثين إلى اليمن على أحدهما علي بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال إذا التقيتهم فعلى على الناس وان افترقتما فكل واحد منكما على جنده قال فلقينا بني زيد من أهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين فقتلنا المقاتلة وسبينا الذرية فاصطفى على امرأة من السبي لنفسه قال بريدة فكتب معي خالد بن الوليد إلى رسول الله ﷺ بخبره بذلك فلما أتيت النبي ﷺ دفعت الكتاب فقرئ عليه فرأيت الغضب في وجه رسول الله ﷺ فقلت يا رسول الله هذا مكان العائد بعثتني مع رجل وأمرتني أن أطيعه ففعلت ما أرسلت به فقال رسول الله ﷺ لا تقع في علي فإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدى وأنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدى

[۳] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۶ ص ۴۹۷ ح ۲۲۹۰۸ بی دی اف؛ قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

«ابن بریده از پدرش بریده نقل می کند که از کنار گروهی می گذشت که از علی علیه السلام بدگویی می کردند و نزد آنها ایستاد و گفت : در دلم از علی علیه السلام کینه داشتم و خالد بن ولید نیز اینگونه بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا با گروهی که فرمانده اش علی علیه السلام بود به جنگ فرستاد و اسیرانی گرفتیم و علی علیه السلام کنیزی را از خمس برای خود برداشت و خالد بن ولید گفت : تقسیم ات را بگیر. گفت : هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدیم ، شروع کردم به سخن گفتن به آنچه اتفاق افتاد ، سپس گفتم که علی علیه السلام کنیزی از خمس برای خود برداشت و من سرم رو به پایین بود ، پس سرم را بلند کردم ، ناگهان دیدم صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله تغییر کرده و فرمود : هر کس را که من ولی اویم ، پس علی علیه السلام ولی اوست.»^۱

این روایت را نیز احمد نقل کرده و وصی الله بن محمد عباس سندش را تصحیح کرده است.^۲

به روایت طبرانی:

«از بریده نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله دو گروه را به سوی یمن فرستاد که فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنان چه دو گروه به هم رسیدید، علی علیه السلام فرمانده مردم (هر دو لشکر) خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید، هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت. پس دو لشکر با هم برخورد کردند و با هم جنگیدند و لشکر مسلمین به غنائمی دست یافت که به مثل آن قبلا دست نیافته بود و علی علیه السلام به عنوان غنیمت خمس، زنی را از بین اسیران برای خود برگزید. پس خالد بن ولید، بریده را خواست و به او جریان را گفت و از او خواست تا پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به کاری که علی علیه السلام کرده است، آگاه کند.

بریده می گوید: پس من به مدینه آمدم و داخل مسجد شدم ، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه شان بودند و عده ای از صحابه دم در آن حضرت بودند. پس پرسیدند : چه خبر ای بریده ؟ گفتم : خیر و خوبی ،

[۱] عن ابن بریده عن أبيه بریده انه مر على مجلس وهم يتناولون من على فوقف عليهم فقال انه قد كان في نفسي على على شيء وكان خالد بن الوليد كذلك فبعثني رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی فی سرية علیها علی فأصبنا سبیا قال فأخذ علی جاریة من الخمس لنفسه فقال خالد بن الوليد دونك قال فلما قدمنا علی النبی صلی الله علیه و آله جعلت أحدثه بما كان ثم قلت ان علیا أخذ جاریة من الخمس قال و كنت رجلا مكبابا قال فرفعت رأسی فإذا وجه رسول الله صلی الله علیه و آله قد تغير فقال من كنت ولیه فعلى ولیه

[۲] فضائل الصحابة لابن حنبل ، ص ۸۵۷-۸۵۸ ح ۱۱۷۷ بی دی اف؛ قال وصی الله : إسناد صحیح

خداوند پیروزی را نصیب مسلمانان کرد. پرسیدند چه چیز باعث شد زود تر بیایی؟ گفتیم: کنیزی که علی علیه السلام از سهم خمس برای خود گرفت؛ آمدم که این خبر را به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهم. گفتند: به او خبر بده تا علی علیه السلام از چشم پیامبر صلی الله علیه و آله بیافتد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از پشت در صدایشان را می شنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین از خانه خارج شده و فرمود: چرا گروهی می خواهند از علی علیه السلام بدگویی کنند؟ منظورشان چیست؟ هرکس که از علی علیه السلام بدگویی کند، از من بدگویی کرده است و هرکس که از علی علیه السلام جدا شود، از من جدا شده است؛ علی علیه السلام از من است و من از اویم؛ او از گل من آفریده شده و من از طینت ابراهیم علیه السلام، و من از ابراهیم علیه السلام افضل هستم. «ذریه ای هستند که بعضی از بعضی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا است (آل عمران: ۳۴)». ای بریده! مگر نمی دانستی که علی علیه السلام بیش از جاریه ای که گرفته است سهمیه دارد؟ و او پس از من ولی شماست.

پس گفتیم: «ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! تو را به هم صحبتی ام با شما سوگند که دستت را بیاور تا دوباره با شما بیعت به اسلام کنم»، گفت: «پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله جدا نشدم تا دوباره بیعت به اسلام کردم.»^۱

به روایت ابن حبان:

«عمران بن حصین گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری را به فرماندهی علی بن ابیطالب علیه السلام فرستاد. علی علیه السلام به فرمان پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن مأموریت رفت؛ پس از پیروزی، کنیزی را که جزء اسیران بود، برای خود برگزید. این عمل علی علیه السلام مورد نارضایتی لشکریان قرار گرفت و آنها تعهد کردند و گفتند: هر گاه با رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کنیم، رفتار ناخوشایند علی علیه السلام را به اطلاع ایشان می رسانیم. معمول مسلمانها این بود که هر گاه از سریه ای باز می گشتند، نخست به حضور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب

[۱] المعجم الأوسط ج ۶ ص ۱۶۲-۱۶۳ ح ۶۰۸۵ عن بن بريدة عن أبيه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و آله علياً أميراً على اليمن وبعث خالد بن الوليد على الجبل فقال إن اجتماعنا فعلى على الناس فالتقوا وأصابوا من الغنائم ما لم يصيبوا مثله وأخذ على جارية من الخمس فدعا خالد بن الوليد (أ ۲۷۵) بريدة فقال اغتتمها فأخبر النبي صلی الله علیه و آله بما صنع فقدمت المدينة ودخلت المسجد ورسول الله صلی الله علیه و آله في منزله وناس من أصحابه على بابه فقالوا ما الخبر يا بريدة فقلت خير فتح الله على المسلمين فقالوا ما أقدمك قال جارية أخذها على من الخمس فجننت لأخبر النبي صلی الله علیه و آله قالوا فأخبره فإنه يسقطه من عين رسول الله صلی الله علیه و آله ورسول الله صلی الله علیه و آله يسمع الكلام فخرج مغضبا وقال ما بال أقوام ينتقصون علياً من ينتقص علياً فقد انتقصني ومن فارق علياً فقد فارقني إن علياً مني وأنا منه خلق من طينتي وخلق من طينة إبراهيم وأنا أفضل من إبراهيم (ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم) وقال يا بريدة أما علمت أن لعلى أكثر من التجارية التي أخذ وأنه وليكم من بعدى فقلت يا رسول الله بالصحة إلا بسطت يدك حتى أبايك على الإسلام جديدًا قال فما فارقته حتى بابيعته على الإسلام

می‌شدند و سلام می‌کردند؛ پس از عرض سلام، هر یک به مقر خویش باز می‌گشت. این بار هم طبق معمول، لشکر به حضور پیغمبر ﷺ شرفیاب شد.

پس از عرض سلام، یکی از چهار تن از جای برخاست و گفت: یا رسول الله! آیا از رفتاری که علی بن ابیطالب در این مأموریت انجام داده، اطلاع یافته‌اید؟ رسول خدا ﷺ روی از او برتافت و پاسخی نداد؛ دومی از جای برخاست و همان سخن را بازگو کرد. پیغمبر اکرم ﷺ از او نیز روی برگردانید و پاسخی نداد؛ سپس سومی از جای برخاست و همان شکایت را نمود. رسول الله ﷺ در حالی که آثار خشم و غضب از چهره مبارکش هویدا بود، برآشفت و سه بار فرمود: از علی عیسیٰ چه می‌خواهید؟ علی عیسیٰ از من است و من از اویم و او پس از من، ولی همه مؤمنان است.»^۱

این روایت را ابن حبان در صحیحش آورده و شعب الازنوط سندش را قوی دانسته است.^۲

به روایت ذهبی:

«براء بن عازب نقل می‌کند که پیامبر ﷺ خالد بن ولید را به یمن فرستاد تا آنها را به اسلام دعوت کند. براء گوید: و من همراه کسانی بودم که با خالد خارج شدند و شش ماه در آنجا ماندیم و آنها را به اسلام دعوت می‌کرد و آنها رد می‌کردند، سپس پیامبر ﷺ، علی عیسیٰ را فرستاد و به او فرمان داد خالد را برگرداند جز کسی که با خالد رفته و دوست دارد از علی عیسیٰ پیروی کند، با علی بماند و من جزء کسانی بودم که از علی عیسیٰ پیروی کرد و ماند و هنگامی که نزدیک قوم شدیم، آنها هم به سمت ما آمدند و علی عیسیٰ با ما نماز خواند، سپس ما را در یک صف قرار داد و جلوی ما آمد و نامه رسول خدا ﷺ را برای ما خواند و تمام قبیله همدان مسلمان شد و علی عیسیٰ به رسول خدا ﷺ نامه نوشت و هنگامی که پیامبر ﷺ نامه را خواند، به سجده رفت، سپس سرش را بلند کرد و فرمود: سلام بر همدان، سلام بر همدان.»

[۱] عن عمران بن حصین قال بعث رسول الله ﷺ سرية واستعمل عليهم عليا قال فضى علي في السرية فأصاب جارية فأنكر ذلك عليه أصحاب رسول الله ﷺ فقالوا إذا لقينا رسول الله أخبرناه بما صنع علي قال عمران وكان المسلمون إذا قدموا من سفر بدعوا برسول الله ﷺ فسلموا عليه ونظروا إليه ثم ينصرفون إلى رحالهم فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله ﷺ فقام أحد الأربعة فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأعرض عنه ثم قام آخر فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأقبل إليه رسول الله ﷺ والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ثلاثا إن عليا مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي

[۲] صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۷۳ ح ۶۹۲۹ قال شعيب الأرنؤوط: إسناده قوي

این حدیث ، صحیح است و بخاری بعضی از آنها را با این سند آورده است.^۱
بنابراین ، مرتبه ی اول هیچ ربطی به غدیر خم ندارد.

[۱] تاریخ الإسلام ج ۲ ص ۶۹۰-۶۹۱ عن البراء ، أن النبي ﷺ بعث خالد بن الوليد إلى اليمن ، يدعوهم إلى الإسلام . قال البراء : فكننت فيمن خرج مع خالد ، فأقمنا سنة أشهر يدعوهم إلى الإسلام فلم يجيبوه . ثم إن النبي ﷺ بعث عليا رضي الله عنه ، فأمره أن يقفل خالد ، إلا رجل كان يمم مع خالد أحب أن يعقب مع علي فليعقب معه . فكننت فيمن عقب مع علي . فلما دنونا من القوم خرجوا إلينا ، فصلى بنا علي ، ثم صفنا صفا واحدا ، ثم تقدم بين أيدينا وقرأ عليهم كتاب رسول الله ﷺ ، فأسلمت همدان جميعا . فكتب علي إلى رسول الله ﷺ فلما قرأ الكتاب خر ساجدا ثم رفع رأسه فقال : السلام على همدان ، السلام على همدان . هذا حديث صحيح أخرج البخاري بعضه بهذا الإسناد

مرتبه دوم: برای انجام قضاوت

«علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا برای قضاوت به یمن فرستاد. عرض کردم: ای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! مرا که هنوز جوانم و قضاوت نمی‌دانم می‌فرستی؟ پس دستشان را بر سینه‌ام گذاشتند و فرمودند: خداوند، زبانش را استوار و قلبش را هدایت کن. پس من بعد از آن در قضاوت دچار شک نشدم.»^۱

این روایت را حاکم و ذهبی^۲، احمد شاکر^۳ و البانی^۴ تصحیح کرده‌اند.

در این مرتبه، اصلاً شکایتی مطرح نشده است.

[۱] قال علی رضی الله عنه بعثنی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى الیمن قال فقلت یا رسول الله انی رجل شاب وأنه یرد علی من القضاء ما لا علم لی به قال فوضع یدیه علی صدری وقال اللهم ثبت لسانه واهد قلبه فما شککت فی القضاء أو فی قضاء بعد
 [۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۴۶۵۸ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم
 [۳] مسند احمد، ج ۱ ص ۴۵۸-۴۵۹ ح ۶۶۶ و ص ۵۴۴-۵۴۵ ح ۸۸۲ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح
 [۴] صحیح ابن ماجه للألبانی، ج ۲ ص ۲۴۹ ح ۱۸۸۳ پی دی اف

مرتبۀ سوم: برای جمع آوری اموال و زکات

به روایت ابن هشام:

«شکایت لشکر علی علیه السلام از ایشان و سبب آن: ابن اسحاق با سندش از برید بن طلحه نقل می کند: زمانی که حضرت علی علیه السلام برای دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله از یمن به سوی مکه حرکت کرد، یکی از اصحاب را بر سپاهی که همراه ایشان بود جانشین قرار داد. آن شخص عجله کرد و از منسوجاتی که (به عنوان زکات یا غنیمت همراه کاروان و) در اختیار علی علیه السلام بود، بر سپاهیان پوشاند.

زمانی که سپاه به مکه نزدیک شد، حضرت از شهر بیرون آمد تا آنان را ملاقات نماید که ناگاه لباس ها را به تن آن ها دید و (به فرمانده ای که گمارده بود) فرمود: «وای بر تو این چه وضعی است؟» او گفت: «افراد را پوشاندم تا وقتی در میان مردم وارد می شوند، برانزده باشند». حضرت فرمود: «وای بر تو، پیش از آن که به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسیم این لباس ها را در آور. پس او لباس ها را در آورد و به جای خود برگرداند. سپاهیان به دلیل این کار اظهار شکایت نمودند.

ابن اسحاق با سندش از ابو سعید خدری نقل می کند که گفت: مردم از علی علیه السلام شکایت کردند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی علیه السلام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.

ابن اسحاق گوید: « سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از این موضوع درگذشت و به حج خویش مشغول شد، پس مناسک را به مردم آموخت و سنت های حج را به آنان تعلیم داد و سپس برای مردم خطبه ای خواند... »^۱

[۱] السیرة النبویة لابن هشام ج ۶ ص ۸ شکوی جند علی منه رضی الله عنه و سببها قال ابن اسحاق وحدثنی یحیی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي عمرة عن برید بن طلحة بن یزید بن ركانة قال لما اقبل علی رضی الله عنه من الیمن لیلقی رسول الله صلی الله علیه و آله بمكة تعجل إلى رسول الله صلی الله علیه و آله واستخلف علی جنده الذین معه رجل من أصحابه فعمد ذلك الرجل فکسا کل رجل من القوم حلة من البز الذی کان مع علی رضی الله عنه فلما دنا جیشہ خرج لیلقاهم فإذا علیهم الحلل قال ویلک ما هذا قال کسوت القوم لیتجملوا به إذا قدموا فی الناس قال ویلک انزع قبل ان تنتهی به إلى رسول الله صلی الله علیه و آله قال فانتزع الحلل من الناس فردھا فی البز قال وأظھر الجیش شکواه لما صنع بهم. قال ابن اسحاق فحدثنی عبد الله بن عبد الرحمن بن حزم بن معمر بن حزم عن سلیمان بن محمد بن کعب بن عجرة عن عمته زینت بنت کعب وکانت عند ابي سعید الخدری عن ابي سعید الخدری قال اشتکی الناس علیا رضوان الله علیه فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فینا خطیبا فسمعتہ یقول ایها الناس لا تشکوا علیا فوالله إنه لأخشن فی ذات الله أو فی

به روایت طبری:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی عَلَيْهِ السَّلَام شکایت کردند، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی عَلَيْهِ السَّلَام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی تر از آن است که مورد شکایت قرار گیرد.»^۱

«از عبد الله بن ابی نجیح نقل شده است که گفت: سپس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حششان پرداختند و به مردم مناسک حج را نشان دادند و سنت های حششان را به آنها آموختند و سپس برای مردم سخنرانی کردند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم، سختم را بشنوید ...»^۲

به روایت حاکم و احمد:

«از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: مردم از علی عَلَيْهِ السَّلَام شکایت کردند، پس رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان ما به خطابه برخاست. پس شنیدم که می فرمود: ای مردم! از علی عَلَيْهِ السَّلَام شکایت نکنید که او در امور الهی جدی ترین و سخت گیرترین است.»^۳

این روایت را حاکم و ذهبی^۴ و حمزه احمد الزین^۵ تصحیح کرده اند و شعیب الارنؤوط نیز همه ی رجال سند احمد را ثقة دانسته است.^۶

سبیل الله من أن يشكى خطبة الوداع قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على حجة فأرى الناس مناسكهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التي بين فيها ما بين فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس اسمعوا قولي ...

[۱] تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۲۰۵ حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر بن حزم عن سليمان بن محمد بن كعب بن عجرة عن عمته زينب بنت كعب بن عجرة وكانت عند أبي سعيد الخدرى عن أبي سعيد قال شكوا الناس على بن أبي طالب فقام رسول الله فينا خطيبا فسمعته يقول يا أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشى في ذات الله أو في سبيل الله من أن يشكى

[۲] تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۲۰۵ حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن ابن إسحاق عن عبد الله بن أبي نجيح قال ثم مضى رسول الله على حجة فأرى الناس مناسكهم وأعلمهم سنن حجهم وخطب الناس خطبته التي بين للناس فيها ما بين فحمد الله وأثنى عليه ثم قال أيها الناس اسمعوا قولي ...

[۳] عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: شَكَاَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ النَّاسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَامَ فِينَا خَطِيبًا، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تَشْكُوا عَلِيًّا فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَأَخْشَى فِي ذَاتِ اللَّهِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

[۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۴۶۵۴

[۵] مسند احمد، ج ۱۰ ص ۲۷۲ ح ۱۱۷۵۶ پی دی اف: قال حمزة احمد الزين: إسناده صحيح

[۶] مسند أحمد بن حنبل ج ۳ ص ۸۶ ح ۱۱۸۳۵ سایت شامله: قال الارنؤوط: رجاله ثقات

به روایت ابن کثیر:

«زینب بنت کعب از ابو سعید خدری نقل می کند که: رسول خدا ﷺ، علی بن ابیطالب رضی الله عنه را به سوی یمن فرستاد. ابو سعید می گوید: من هم از جمله کسانی بودم که با علی رضی الله عنه حرکت کردم.

چون علی رضی الله عنه از شترهای صدقه با خود برداشت و می خواست همراه بیاورد، ما از او خواستیم که آن شتران را به ما بدهد تا سوار شویم و شتران ما استراحت کنند؛ چون در شترهای خودمان عیب و نقصان دیدیم. امیرالمؤمنین رضی الله عنه از دادن شتران صدقه به ما ابا و خودداری کرد و گفت: فقط شما در آن شتران سهمی مانند سایر مسلمانان دارید!

چون علی رضی الله عنه از کارهای خود فارغ شد، و از یمن بر می گشت، شخصی را بر ما گماشت، و به سرعت رفت و حج خود را بجای آورد. چون حش تمام شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند: به سوی لشکریانت برگرد! و بر آنها وارد شو.

ابو سعید گوید: در نبودن علی رضی الله عنه، آنچه را که از او طلب کردیم و او اجابت نکرد، از آن شخص پاسدار که جانشین علی رضی الله عنه بود، طلب کردیم و اجابت کرد. چون علی رضی الله عنه بر ما وارد شد و دانست که بر شترهای صدقه سوار شده بودیم و آثار سواری را بر آنها مشاهده کرد، آن شخص را پیش خوانده و ملامت و سرزنش کرد. ابو سعید گوید: من با خود گفتم: سوگند به خدا که اگر من در مدینه وارد شوم، جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهیم گفت و او را از غلظت و گرفتگی که علی رضی الله عنه درباره ما روا داشت، مطلع خواهیم نمود.

چون به مدینه وارد شدم، صبحگاهان به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و خواستم بر آنچه سوگند یاد کرده بودم، وفا کنم. ابوبکر را در حال خارج شدن از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم. چون مرا دید با من ایستاد و تعارفات بجای آمد. من از او پرسش کردم و او از من پرسید و گفت: کی آمدی؟ گفتم: دیشب آمدم! او با من به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بازگشت، داخل شد و گفت: این سعد بن مالک بن الشهید است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به او اجازه بده تا بیاید.

من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدم و به آن حضرت تحیت گفتم، و آن حضرت به من تحیت گفت، و روی به من آورد، و از حال من و اهل من، احوال پرسسی کرد، و در پرسش چیزی فرو گذار نفرمود.

من عرض کردم: ای رسول خدا! چقدر از علی رضی الله عنه به ما از غلظت و بدی مصاحبت و سخنگیری رسیده

است؟

رسول خدا ﷺ متوجه سخنان من بودند و من شروع کرده بودم و یکایک از آنچه را که از علی علیه السلام به ما رسیده بود، بازگو می کردم، تا همین که به وسط کلام خود رسیده بودم، رسول خدا ﷺ با دست خود بر روی ران من زدند- چون در نزدیکی ایشان نشسته بودم- و فرمودند: ای سعد بن مالک بن الشهید! دست از این گونه گفتار درباره بردارت علی علیه السلام بردار! سوگند به خدا که من می دانم او در راه خدا بسیار نیکو رفتار می کند!

ابو سعید می گوید: من با خود گفتم: ای سعد بن مالک! مادرت به عزای تو بگریه! تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا ﷺ بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی علیه السلام را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم.

(ابن کثیر می گوید:) سند این روایت طبق شروط نسائی معتبر است، اما کسی از اصحاب کتب شش گانه آن را نقل نکرده است.»

و این روایت دلالت می کند بر اینکه ، شکایت در مدینه بوده است !

[۱] البديهة والنهاية ج ۵ ص ۱۰۵-۱۰۶ وقال البيهقي أنبأنا أبو الحسين محمد بن الفضل القطان أنبأنا أبو سهل بن زياد القطان ثنا اسماعيل بن أبي أويس حدثني أخی عن سليمان بن بلال عن سعد بن اسحاق بن كعب عن عجرة عن عمته زينب بنت كعب ابن عجرة عن أبي سعيد الخدري أنه قال بعث رسول الله علي بن أبي طالب إلى اليمن قال أبو سعيد فكنت فيمن خرج معه فلما أخذ من إبل الصدقة سألتاه أن نركب منها ونريح إبلنا وكنا قد رأينا في إبلنا خلا فابي علينا وقال إنما لكم فيها سهم كما للمسلمين قال فلما فرغ علي وانطلق من اليمن راجعا أمر علينا انسانا وأسرع هو وادرك الحج فلما قضى حجه قال له النبي ارجع إلى أصحابك حتى تقدم عليهم قال أبو سعيد وقد كنا سألنا الذي استخلفه ما كان علي منعنا اياه ففعل فلما عرف في ابل الصدقة أنها قد ركبت ورأى اثر الركب قدم الذي أمره ولامه فقلت أما انا لله علي لئن قدمت المدينة لأذكرن لرسول الله ولأخبرنه ما لقينا من الغلظة والتضييق قال فلما قدمنا المدينة غدوت إلى رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه فلقيت أبا بكر خارجا من عند رسول الله فلما رأيته وقف معي ورحب بي وسألتني وسألته وقال متى قدمت فقلت قدمت البارحة فرجع معي إلى رسول الله فدخل وقال هذا سعد بن مالك بن الشهيد فقال ائذن له فدخلت فحييت رسول الله وحياني وأقبل علي وسألني عن نفسي وأهلي وأحفى المسألة فقلت يا رسول الله ما لقينا من علي من الغلظة وسوء الصحبة والتضييق فانتد رسول الله وجعلت أنا أعدد ما لقينا منه حتى إذا كنا في وسط كلامي ضرب رسول الله علي فخذى وكنت منه قريبا وقال يا سعد بن مالك ابن الشهيد مه بعض قولك لأخيك علي فوالله لقد علمت أنه أحسن في سبيل الله قال فقلت في نفسي ثكلتك أمك سعد بن مالك ألا أراني كنت فيما يكره منذ اليوم ولا أدري لا جرم والله لا أذكره بسوء أبدا سرا ولا علانية وهذا إسناد جيد على شرط النسائي ولم يروه أحد من اصحاب الكتب الستة

به روایت دیگر حاکم:

«عمرو بن شاس اسلمی که از اصحاب حدیبیه بود، گفت: همراه علی علیه السلام به یمن رفتیم، پس در سفرش بر من جفا کرد تا اینکه من از ایشان چیزی به دل گرفتم و هنگامی که برگشتم، در مسجد شکایتش را علنا مطرح کردم تا اینکه خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، پس آن روز صبح وارد مسجد شدم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحابشان بود، به محض اینکه مرا دید چشمانش بر من خشم گرفت و تا وقتی نشستیم با خشم به من خیره بود. فرمود: ای عمرو، به خدا قسم مرا اذیت کردی، پس من گفتم: به خدا پناه می برم از اینکه شما را اذیت کرده باشم ای رسول خدا! فرمود: بلی، هرکس علی علیه السلام را اذیت کند، من را اذیت کرده است.»^۱

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.^۲

به روایت واقدی:

«عمر بن محمد بن عمر بن علی از پدرش نقل می کند که گفت: علی علیه السلام غنیمت های به دست آمده را جمع کرد و پنج قسمت کرد و بین آنها قرعه انداخت و در تیری نوشت: این برای خداست و اولین تیر، سهم خمس بیرون آمد و از آن به کسی چیزی نداد. قبلا به کسانی که در جنگ حاضر بودند از خمس می دادند، سپس این قضیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را رد می کرد و از علی علیه السلام سهم خمس را در خواست کردند و او امتناع کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای موسم حج می آید و او را می بینیم و هر چه خداوند در مورد آن به ایشان بگوید، عمل می کند و برگشت و خمس را بار کرد و با او عده ای رفتند و وقتی به فتق رسیدند، علی علیه السلام جلوتر افتاد و ابو رافع را جانشین خود کرد و در خمس لباس هایی از لباس های یمن، بارهای بسته بندی شده و چهارپایان غنیمتی و چهار پایان صدقه ای بود.

و ابو سعید خدری می گوید: با علی علیه السلام در آن جنگ بودم و علی علیه السلام ما را زهی می کرد که روی شتر صدقه سوار شویم و یاران علی علیه السلام از ابو رافع خواستند که لباس ها را به آنها بدهد و او دو تا دو تا به آنها پوشاند

[۱] عن عمرو بن شاس الأسلمی وكان من أصحاب الحدیبیة قال خرجنا مع علی رضی الله عنه إلى الیمن فجفانی فی سفره ذلك حتی وجدت فی نفسی فلما قدمت أظهرت شكایتیه فی المسجد حتی بلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه و آله قال فدخلت المسجد ذات غداة ورسول الله صلی الله علیه و آله فی ناس من أصحابه فلما رأنی أبذنی عینیه قال یقول حدی إلى النظر حتی إذا جلست قال یا عمرو أما والله لقد آذینتی فقلت أعوذ بالله أن أؤذیک یا رسول الله قال بلی من آذی علیا فقد آذانی هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۱ ح ۴۶۱۹

و وقتی به سدره رسیدند و می خواستند داخل مکه شوند ، علی علیه السلام آمد تا آنها را پیش ببرد و اسکان دهد و علی علیه السلام یارانش را دید که هر یک ، دو تا دو تا پوشیده اند و لباس ها را شناخت و به ابو رافع گفت: این چیست ؟ او گفت: با من در این مورد سخن گفتند و من از شکایت آنها ترسیدم و گمان کردم که این بر تو آسان است و قبل از تو هم اینگونه با آن ها عمل می شد. علی علیه السلام فرمود: تو دیدی من امتناع کردم و تو به آن ها داده ای در حالی که به تو دستور دادم آن ها را حفظ کنی ، ولی به آنان بخشیده ای . گوید: علی علیه السلام امتناع کرد که آن را انجام دهد تا اینکه از بعضی از آن ها لباس ها را درآورد و هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، شکایت کردند. پس علی علیه السلام را خواست و فرمود: چرا یارانت از تو شکایت می کنند؟ گفت: از چه شکایت کرده اند؟ غنیمت را برای آنان قسمت کرده ام و خمس را نگه داشتم تا به شما عرضه کنم و نظرت را اعمال کنی و فرماندهان کارهایی انجام می دهند و به کسانی که می خواهند از خمس می دهند و من تشخیص دادم نزد شما بیاورم تا نظرت را بدهی و پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد.»^۱

[۱] المغازی للواقدی ج ۲ ص ۴۴۵-۴۴۷ سريّة علی بن ابي طالب عليه السلام إلى اليمن فحدثني عمر بن محمد بن عمر بن علی ، عن أبيه ، قال : وجمع علی عليه السلام ما أصاب من تلك الغنائم فجزأها خمسة أجزاء ؛ فأقرع عليهم فكتب فی سهم منها لله فخرج أول السهم سهم الخمس ، ولم ينفل أحدا من الناس شيئا . فكان من قبله يعطون أصحابهم الحاضر دون غيرهم من الخمس . ثم يخبر بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله فر يرده عليهم ، فطلبوا ذلك من علی عليه السلام فأبى وقال : الخمس أحمله إلى رسول الله صلی الله علیه و آله فيرى فيه رأيه ، وهذا رسول الله صلی الله علیه و آله يوافق الموسم ، و نلقاه ويصنع فيها ما أراه الله . فانصرف راجعا ، وحمل الخمس وساق معه ما كان ساق ، فلما كان بالفتق تعجل . وخلف علی أصحابه والخمس أبا رافع ، فكان فی الخمس ثياب من ثياب اليمن ، أحمال معكومة ، ونعم تساق مما غنموا ، ونعم من صدقة أموالهم قال أبو سعيد الخدري وكان معه فی تلك الغزوة قال : وكان علی عليه السلام ينهانا أن نركب علی إبل الصدقة ؛ فسأل أصحاب علی عليه السلام أبا رافع أن يكسوهم ثيابا فكساهم ثوبين ثوبين . فلما كانوا بالسدره داخلين مكة ، خر علی عليه السلام يتلقاهم ليقدم بهم فينزلهم ، فرأى علی أصحابنا ثوبين ثوبين علی كل رجل ، ففرغ الثياب فقال لأبي رافع : ما هذا ؟ قال : كلموني ففرقت من شكائهم ، وظننت أن هذا يسهل عليك ، وقد كان من كان قبلك يفعل هذا بهم . فقال رأيت إبائي عليهم ذلك وقد أعطيتهم ، وقد أمرتك أن تحتفظ بما خلفت ، فتعطيهم قال : فأبى علی عليه السلام أن يفعل ذلك حتى جرد بعضهم من ثوبيه ، فلما قدموا علی رسول الله صلی الله علیه و آله شكوا ، فدعا عليا فقال : ما لأصحابك يشكونك ؟ فقال : ما أشكيتهم ؟ قسمت عليهم ما غنموا ، وحبست الخمس حتى يقدم عليك وترى رأيك فيه ، وقد كانت الأمراء يفعلون أمورا ، ينفلون من أرادوا من الخمس ، فرأيت أن أحمله إليك لترى فيه رأيك . فسكت النبي صلی الله علیه و آله

به روایت ابن اثیر جزری:

«بیان فرستان رسول خدا ﷺ فرماندهانش را برای گرفتن صدقات: و در آن رسول خدا ﷺ فرماندهان و کارگزارانش را برای صدقات فرستاد و مهاجرین را با ابو امیة بن مغیره به صنعا فرستاد و عنسی که در آن جا بود بر او خروج کرد، زیاد بن لیید انصاری را به حضرموت، عدی بن حاتم طائی را به صدقات طیئ و اسد، مالک بن نوبره را به صدقات بنی حنظله، زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم را به صدقات سعد بن زید مناة بن تمیم، علاء بن حضرمی را به بحرین و علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به نجران فرستاد تا صدقات و جزیه ها را جمع کند و برگردد و انجام داد و برگشت و رسول خدا ﷺ را در مکه در حجة الوداع زیارت کرد و یکی از یارانش را به عنوان جانشین بر سپاهی که با او بودند معین کرد و به دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله جلو افتاد و پیامبر صلی الله علیه و آله را در مکه دید و آن جانشین به هر یک از آن ها لباس نفیسی از لباس هایی که با علی رضی الله عنه بود را پوشاند.

هنگامی که سپاه نزدیک شد، علی رضی الله عنه به ملاقات آن ها رفت و لباس ها را به روی آن ها دید و از تن آن ها درآورد و سپاه، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله به خطبه ایستاد و فرمود: ای مردم! از علی رضی الله عنه شکایت نکنید؛ به خدا قسم، او در مورد خدا و در راه خدا خشونت کرده است.»^۱

این مطلب نیز بر این دلالت می کند که جریان شکایت لشکریان یمن در مکه بوده است.

[۱] الکامل فی التاريخ ج ۲ ص ۱۶۸-۱۶۹ ذکر بعث رسول الله أمراء علی الصدقات وفيها بعث رسول الله أمراء وعماله علی الصدقات فبعث المهاجرين أبي أمية بن المغيرة إلى صنعا فخرج عليه العنسي وهو بها وبعث زیاد بن لييد الأنصاري إلى حضرموت علی صدقاتهم وبعث عدی بن حاتم الطائي علی صدقات طیئ وأسد وبعث مالک بن نوبره علی صدقات بنی حنظله وجعل الزبرقان بن بدر وقيس بن عاصم علی صدقات سعد بن زید مناة بن تمیم وبعث العلاء بن الحضرمی إلى البحرين وبعث علی بن أبي طالب إلى نجران ليجمع صدقاتهم وجزيتهم ويعود ففعل وعاد ولقى رسول الله بمكة في حجة الوداع واستخلف علی الجيش الذي معه رجلا من أصحابه وسبقهم إلى النبي فلقبه بمكة فعمد الرجل إلى الجيش فكساهم كل رجل حلة من البز الذي كان مع علی فلما دنا الجيش خرج علی ليتلقاهم فرأى عليهم الحلل فنزعها عنهم فشكاه الجيش إلى رسول الله فقام النبي خطيبا فقال أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشن في ذات الله وفي سبيل الله

نتیجه گیری و جواب

ما تمام روایاتی که مخالفین برای ارتباط دادن غدیر خم به قضیه ی شکایت لشکریان یمن به آن ها متمسک شده اند، آوردیم.

با بررسی این روایات و مطالب دیگر، به این شبهه ی مخالفین چندین جواب می دهیم؛

جواب اول: شکایت در مدینه بوده است

روایت ابن کثیر با سند معتبر از ابی سعید خدری: فلما قدمنا المدينة غدوت إلى رسول الله أريد أن أفعل ما كنت حلفت عليه

روایت حاکم با سند صحیح از عمرو بن شاس : فلما قدمت أظهرت شكائته في المسجد

جواب دوم: شکایت در مکه بوده است

ابن هشام: قال ابن اسحاق ثم مضى رسول الله ﷺ على حجة فأرى الناس مناسكهم

طبری: عن عبدالله بن أبي نجیح قال ثم مضى رسول الله على حجة فأرى الناس مناسكهم

ابن هشام و طبری همان روایت حاکم از ابو سعید خدری را نقل کرده اند و مثل حاکم ، مکان وقوع ماجرا را ذکر نکرده اند و سپس ابن هشام از ابن اسحاق، و طبری از عبدالله بن ابی نجیح نقل کرده اند که سپس رسول خدا ﷺ به انجام حج پرداختند !!

واقدی از ابی سعید خدری: فلما كانوا بالسدره داخلين مكة، خر على ﷺ يتلقاهم... فلما قدموا على رسول الله ﷺ شكوا

ابن اثیر روایت ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری را با روایت واقدی از او جمع کرده است:

فلما دنا الجيش خرج على ليتلقاهم فرأى عليهم الحلل فنزعها عنهم فشكاه الجيش إلى رسول الله فقام النبي خطيبا فقال أيها الناس لا تشكوا عليا فوالله إنه لأخشن في ذات الله وفي سبيل الله

روایت ابن هشام از برید بن طلحه: لما أقبل على رضى الله عنه من اليمن ليلقى رسول الله ﷺ بمكة تعجل إلى رسول الله ﷺ... قال وأظهر الجيش شكواه لما صنع بهم

این روایت که مرسل است نیز اشاره به همان مطالب روایت ابوسعید خدری به نقل واقدی دارد. در نتیجه می توان گفت که قضیه ی شکایت در مکه با دو سند از ابی سعید خدری و برید بن طلحه مطرح شده است که سند هر دو ضعیف است و در روایات ابن هشام، طبری و حاکم از ابو سعید خدری، مکان وقوع ماجرا گزارش نشده است.

اما با توجه به روایت بیهقی از ابوسعید خدری که می گوید: « تا امروز ندانسته، من در آنچه موجب کراهت خاطر رسول خدا ﷺ بود به سر می بردم، سوگند به خدا که از این به بعد تا ابد، علی ع را نه در آشکار و نه در پنهانی به بدی و زشتی یاد نمی کنم » و با توجه به اینکه روایت بیهقی مربوط به مدینه است، روشن است که تا قبل از آن، ابوسعید خدری نمی دانست که اگر از حضرت علی ع نزد رسول خدا ﷺ به خاطر کارهایش شکایت کند، پیامبر ص ناراحت می شوند؛ لذا روایات منقول از ابو سعید خدری راجع به ماجرای شکایت در مکه، حقیقت ندارند.

و در حقیقت، ماجرای شکایت در مکه تنها یک سند مرسل و ضعیف دارد که ابن هشام از برید بن طلحه نقل کرده است.

جواب سوم: در خطبه ی غدیر هیچ اثری از بحث شکایت جیش یمن نیست

در هیچ روایتی نیامده است که شکایت در غدیر خم مطرح شود و در هیچ روایتی راجع به غدیر خم، اشاره ای به شکایت اصحاب نشده است.

جواب چهارم: جمله ی من کنت مولاة فعلی مولاة تعیین تکلیف برای امیرالمومنین ع است نه اصحاب!

همان طور که گفتیم، معنای مورد نظر اهل سنت از مولی در حدیث غدیر، محب (به معنای دوست دارنده) است که معنای حدیث این می شود که هرکس را که من دوست دارم، علی ع هم باید او را دوست داشته باشد! و این هیچ گونه ارتباطی نمی تواند به بحث شکایت جیش یمن و رفع خصومت داشته باشد.

جواب پنجم: ابلاغ امامت در حین رفع کدورت و مخاصمه، استبعادی ندارد

اینکه بعد از شکایت اصحاب از امیر المومنین علیه السلام به خاطر تصرف در خمس و...، رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهند امامت و اولویت امیرالمومنین علیه السلام را بیان کنند، نه تنها هیچ استبعادی ندارد، بلکه کاملاً معقول بوده و جواب متناسبی است.

جواب ششم: قضیه ی غدیر، به فرمان خدا بود

ما به تفصیل این موضوع را اثبات کردیم که قضیه ی غدیر خم به امر خداوند بود.

اعتراف علامه شبلی نعمانی

در کتاب «فروغ جاویدان» تألیف: علامه شبلی نعمانی و علامه سید سلیمان ندوی و با ترجمه ی ابوالحسین عبدالمجید مرادزهی خاشی که به آن، عنوان صحیح ترین و جامع ترین کتاب سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام داده شده است، در جلد دوم، صفحات ۱۶۰-۱۶۱ چنین آمده است:

«کاروان‌های حجاج به سوی شهرهای خود حرکت کردند و آن حضرت همراه با مهاجران و انصار به سوی مدینه حرکت کردند. در مسیر راه محلی به نام «حُم» که به فاصله سه مایل از «جحفه» قرار دارد، وجود دارد که معروف به «غدیر خم» است.

«غدیر» به زبان عربی به «برکه» گفته می‌شود. در آنجا آن حضرت تمام صحابه را جمع کردند و خطبه‌ای ایراد فرمودند:

«أَمَّا بَعْدُ! أَيُّهَا النَّاسُ! فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُّوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولٌ رَبِّي فَأُجِيبُ، وَأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ: أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَىٰ وَالنُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِي». «بعد از حمد و ثنای پروردگار، من نیز بشر هستم، ممکن است پیک خداوند فرا رسد و من به آن لبیک گویم، من در میان شما دو چیز گران‌بها می‌گزارم، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و روشنایی است، پس آن را محکم بگیرید، و دیگری اهل بیت من. درباره اهل بیت خویش خدا را واسطه قرار می‌دهم، جمله آخر را سه بار تکرار فرمودند».

این روایت صحیح مسلم (مناقب حضرت علی) است. در نسائی، مسند امام احمد، ترمذی، طبرانی، طبری، حاکم و غیره جملات دیگری نیز مذکور است که در آن‌ها فضیلت و مقام حضرت علی بیان شده است. در تمام این روایات یک جمله به‌طور مشترک وجود دارد و آن این که:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». «من دوست هرکس هستم علی نیز دوست اوست. پروردگارا! هرکس با او محبت کند، تو با وی نیز محبت کن و هرکس با وی دشمنی کند تو با وی دشمنی کن».

در احادیث به‌طور صریح علت و انگیزه این جمله بیان نشده، در بخاری مذکور است که در همان

زمان حضرت علی رضی الله عنه به یمن فرستاده شده بود و از آنجا به مکه بازگشته در مراسم حج شرکت نمود، در یمن با نظر و تدبیر خویش امری را مرتکب شده بود که بعضی از یاران وی آن را نپسندیدند و یکی از آن‌ها به

محضر رسول اکرم ﷺ شکایت کرد. آن حضرت فرمودند: علی بیش از این حق به جانب است.

ممکن است برای رفع شکوک و اوهام اینگونه افراد این جمله را بیان فرموده اند.^۱

[۱] فروغ جاویدان، ج ۲ ص ۱۶۰-۱۶۱ پی دی اف

پاسخ به شبهه چرایی عدم طرح حدیث غدیر در مکه

یکی دیگر از مهمترین شبهاتی که اهل سنت درباره ی حدیث غدیر مطرح کرده اند، این است که چرا واقعه غدیر در اجتماع بزرگ مسلمانان یعنی ایام حج واقع نشد؟

ما جواب این شبهه را در قالب چند نکته بیان می کنیم:

نکته ی اول: اگر در ضمن اعمال حج، این عمل انجام می شد، برجستگی لازم را پیدا نمی کرد و شکوه تاریخی آن محو می گردید. از همین رو مکان مستقل و زمانی جدا از دیگر اعمال انتخاب شد که در عین امکان اجتماع عظیم مسلمانان، این مطلب به عنوان خبری کاملاً تازه و نو، توسط حجاج به بلاد مختلف اسلامی پراکنده شود و برجستگی و شکوه و طراوت آن بهتر حفظ شود و زمینه ی پنهان کردن آن کاهش یابد. بنابراین، انتخاب غدیر خم با شرایط خاص و منحصر به فرد خود، انتخابی از سر تدبیر و حکمت است، تا به عنوان حادثه ای جدید و فراموش ناشدنی و برای همیشه تاریخ در اذهان مردم ثبت شود.

نکته ی دوم: منطقه غدیر در ۳-۴ کیلومتری جحفه واقع شده که یکی از میقاتهای پنج گانه است. در جحفه راه اهالی مدینه، مصر، عراق و شام از یکدیگر جدا می شود؛ بنابراین خیلی از کسانی که در حج حضور داشتند، در غدیر حاضر بودند، به خصوص اهل مدینه؛ چرا که هر کسی از اهل مدینه که توانایی رفتن به حج را داشت، به دستور رسول خدا ﷺ با ایشان همراه شده بود، حتی زنان حامله !

نکته ی سوم: مکه تا سال هشتم هجری (یعنی تا دو سال قبل از این واقعه) پایگاه دشمنان اسلام بوده است و از ابتدای ظهور اسلام برای نابودی آن تلاش کردند تا اینکه در فتح مکه برای نجات جان خود تظاهر به اسلام آوردن کردند؛ لذا مکه جای امنی برای مطرح کردن مسئله جانشینی و انتقال قدرت که همواره کسانی بدان چشم دوخته و برایش نقشه کشیده بودند، نبود. ﴿وَاللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾؛ خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می دارد ﴿﴾ در آیه ی ابلاغ نیز اشاره به همین نکته دارد.

نکته ی چهارم: رسول خدا ﷺ گویا در ابتدا تلاش کرده بودند در مکه امامت امیر المومنین ﷺ را مطرح کنند، ولی به علت اغتشاشاتی که صورت گرفت، سخنرانی پیامبر ﷺ ناقص ماند!

طرح حدیث ثقلین در مکه:

ابو عیسیٰ ترمذی چنین روایت می‌کند:

«امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام و ایشان از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حجه الوداع در روز عرفه دیدم که بر ناقه قصوای خود سوار بود و خطبه می‌خواند. شنیدم که می‌فرمود: ای مردم، همانا من چیزی را بین شما بر جای می‌گذارم که اگر آن را بگیرید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم است. ترمذی گوید: ... این، حدیثی حسن و غریب است.»^۱

البانی در تحقیق سنن ترمذی، این روایت را تصحیح کرده است.^۲

طرح حدیث دوازده خلیفه در مکه:

«شعبی از جابر بن سمرة نقل می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفات برای ما خطبه ای خواندند و مقدمی در حدیثش از جابر نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منا خطبه می‌خواندند شنیدم. و این لفظ حدیث ابو ربیع از جابر است که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: این امر همواره عزیز و آشکار است تا اینکه همه ی دوازده نفر حکومت کنند. سپس مردم سر و صدا کردند و به سخن گفتن پرداختند، در نتیجه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را بعد از کلمه «کلهم» نفهمیدم. از پدرم پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از این کلمه چه فرمود؟ پدرم گفت: آن حضرت فرمود: همه ی آن دوازده نفر از قریشند.»^۳

این روایت را احمد نقل کرده و شعبی الارنؤوط تصحیحش کرده است.^۴

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶ حدثنا نصر بن عبد الرحمن الكوفي حدثنا زيد بن الحسن هو الأنماطی عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله قال رأيت رسول الله صلی الله علیه و آله في حجة يوم عرفة وهو على ناقته القصواء يخطب فسمعتة يقول يا أيها الناس إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي ... قال وهذا حدیث حسن غریب من هذا الوجه

[۲] صحیح و ضعیف سنن الترمذی للألبانی، ج ۸ ص ۲۸۶ ح ۳۷۸۶ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

[۳] عن الشعبي عن جابر بن سمرة قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله بعرفات وقال المقدمی فی حدیثه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يخطب بمنى وهذا لفظ حدیث أبي الربیع فسمعتة يقول لن يزال هذا الأمر عزيزا ظاهرا حتى يملك اثنا عشر كلهم ثم لفظ القوم وتكلموا فلم أفهم قوله بعد كلهم فقلت لأبي يا أبتاه بعد كلهم قال كلهم من قريش وقال القواريري فی حدیثه لا يضره من خالفه أو فارقه حتى يملك اثنا عشر

[۴] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۶ ح ۲۰۹۳۷ سایت شامله؛ قال الأرئؤوط: حدیث صحیح

البته اصل سر و صدا کردن، ضجه زدن، بلند شدن و نشستن برای به هم زدن سخنرانی، در روایات زیادی آمده است؛

«عمر از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: همواره این دین عزیز است تا دوازده خلیفه بیاید. جابر می گوید: مردم تکبیر گفتند و ضجه زدند. سپس رسول خدا ﷺ سخنی فرمود که من ندانستم. به پدرم گفتم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همه آنها از قریشند.»^۱

این روایت را البانی در تحقیق سنن ابی داود^۲ و شعب الازنوط در تحقیق مسند احمد^۳ تصحیح کرده اند. در روایت دیگری آمده است که مردم بلند می شدند و می نشستند.^۴

این روایت را نیز شعب الازنوط در تحقیق مسند احمد تصحیح کرده است.^۵

بنابراین، رسول خدا ﷺ ابتدا در مکه خواستند امامت امیرالمومنین ﷺ را بیان کنند، و چون اغتشاش ایجاد شد و نتوانستند آنجا بیان کنند، در غدیر خم بیان کردند.

نکته ی پنجم: سرنوشت خلافت در دست مردم مدینه بود و مردم مکه، طائف، یمن و ... نقشی در تعیین جانشین پیامبر ﷺ نداشتند و لذا بیشترین تأکید خدا و رسولش به مردم مدینه است. از این رو خداوند بعد از اینکه مومنان را به تقوا فرا می خواند و به آن ها دستور می دهد تا همراه با صادقین (امامان معصوم) باشند^۶ در آیه ی بعدش خطاب به اهل مدینه می فرماید:

[۱] عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيْزًا اِلَى اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً»، قَالَ: فَكَثِرَ النَّاسُ وَصَجُّوا، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفِيْفَةً، فَلْتُ لِاِبْنِي: يَا اَبْتِ، مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

[۲] سنن ابی داود ج ۴ ص ۱۰۶ ح ۴۲۸۰ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح

[۳] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۲ ح ۲۰۹۲۷ سایت شامله؛ قال الأزنوط: حدیث صحیح، وهذا إسناد حسن فی المتابعات

والشواهد

[۴] قَالَ فَجَعَلَ النَّاسُ يَوْمُونَ وَيَقْعُدُونَ

[۵] مسند أحمد ط الرسالة، ج ۳۴ ص ۴۷۷ ح ۲۰۹۳۹ سایت شامله؛ قال الأزنوط: إسناد صحیح علی شرط مسلم

[۶] توبه: ۱۱۹؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ...﴾^۱

«شایسته نیست که اهل مدینه و باده نشینانی که پیرامون آنانند، از رسول خدا تخلف کنند؛ و آنان را نرسد که به سبب پرداختن به خویش از جان او دریغ ورزند.»

در بحث آیه ی مباحله اثبات کردیم که امیرالمومنین علیه السلام جان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؛ بنابراین شاید بتوان گفت که در این آیه منظور از جان رسول صلی الله علیه و آله، امیرالمومنین علیه السلام باشد که در این صورت خداوند خطاب به اهل مدینه می فرماید که مبدا از حضرت امیر علیه السلام اعراض کنید و به سراغ کسی دیگر بروید.

در هر حال، این آیه اهمیت مردم مدینه را می رساند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز بر اساس همین اهمیت، روی مردم مدینه تمرکز کردند.

فصل سوم: امامت امیرالمومنین علیه السلام در پرتو عصمت

چون امام، جانشین پیامبر و مرجع علمی در احکام شرعی و معارف دین و تفسیر قرآن کریم و سنت نبوی است، لازم است که از گناه و خطا مصون باشد تا مردم بتوانند به او و سخنانش اعتماد کنند. در غیر این صورت، اعتماد مردم از بین می‌رود و هدف خداوند از تعیین امامان برای هدایت بشریت نقض می‌شود و از بین می‌رود. به عبارت دیگر، عصمت را خداوند برای چنین منظوری به ائمه علیهم السلام عطا کرده است؛ بنابراین اگر اثبات شود که امیرالمومنین علیه السلام دارای عصمت بوده اند، امامت الهی ایشان نیز اثبات خواهد شد؛ زیرا ادله ی اثبات عصمت امیرالمومنین علیه السلام کاشف از معصومی خواهد بود که طبق ادله ی عقلی و نقلی باید بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله موجود بوده باشد.

قبل از ورود به بحث کشف عصمت امیرالمومنین علیه السلام، لازم است که دو مقدمه روشن شود:

۱. ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله از منظر عقل (که گفتیم) و شرع

۲. امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر اهل سنت

از جمله ی ادله ی نقلی، آیات اولی الامر و صادقین در قرآن است که فخر رازی صریحا اعتراف کرده است که آن‌ها باید معصوم باشند.

مقدمه اول: ضرورت وجود معصوم بعد از پیامبر (ص) در قرآن

فخر رازی که از مفسران بزرگ اهل سنت است، در تفسیر آیات ۵۹ نساء و ۱۱۹ توبه بعد از ذکر دلایلی، صراحتاً اعتراف کرده است که اولی الامر و صادقین باید معصوم باشند.

فخر رازی، در تفسیر آیه ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را اطاعت کنید، و پیامبر و اولیای امر (رسالت) را که از خودتان می باشند اطاعت کنید. پس اگر در چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبرش عرضه بدارید، این بهتر و بازتابش نیکوتر است. ^۱ می گوید:

«مسئله سوم: بدان که آیه ی اولی الامر در نزد ما دلالت می کند بر اینکه اجماع امت حجت است و دلیل بر آن، این است که خداوند متعال در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد و عمل خطایی انجام دهد، باید گفت که خداوند به پیروی کردن از عمل اشتباهی فرمان داده است، در حالی که اجرای دستور خطا جزء منهیات (نهی شده ها) است و عمل به دستور اولی الامر جزء واجبات؛ بنابراین اجتماع امر و نهی در امر واحد پیش می آید که محال است؛ پس ثابت شد که خداوند در این آیه دستور به اطاعت از اولی الامر به صورت قطعی داده است و هر کس که خداوند به طور قطعی دستور به اطاعتش بدهد، باید معصوم از خطا باشد؛ پس به طور قطعی ثابت شد که اولی الامر مذکور در این آیه باید معصوم باشند.»^۲

[۱] نساء: ۵۹

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۱۶ المسأله الثالثه: اعلم أن قوله: (وأولی الأمر منكم) يدل عندنا على أن إجماع الأمة حجة، والدلیل على ذلك أن الله تعالى أمر بطاعة أولى الأمر على سبیل الجزم فی هذه الآیه، ومن أمر الله بطاعته على سبیل الجزم والقطع لا بد وأن يكون معصوما عن الخطأ، إذ لو لم يكن معصوما عن الخطأ كان بتقدير إقدامه على الخطأ يكون قد أمر الله بمتابعته، فيكون ذلك أمراً بفعل ذلك الخطأ، والخطأ لكونه خطأ منهي عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الأمر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد، وإنه محال، فثبت أن الله تعالى أمر بطاعة أولى الأمر على سبیل الجزم، وثبت أن كل من أمر الله بطاعته على سبیل الجزم وجب أن يكون معصوما عن الخطأ، فثبت قطعاً أن أولى الأمر المذكور في هذه الآية لا بد وأن يكون معصوماً

وی همچنین در تفسیر آیه ی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید. ﴿ بعد از ذکر مقدماتی در مورد آن، می‌گوید:

«مسأله ی اول: پروردگار متعال به همراهی با راستگویان امر کرده است و چون قرآن برای همیشه و هر زمان نازل شده است، در نتیجه باید راستگویان در همه زمان ها وجود داشته باشند ...

چهارم: حق تعالی امر کرده است ایشان را به تقوا، و این امر شامل هر کسی هست که بتواند متقی باشد و خطا بر او جایز باشد؛ پس آیه کریمه دلالت می‌کند بر آن که هر که جایز الخطاست، واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است، و آنهایند که حکم کرده است خدا به این که صادقین هستند. و ترتب حکم در این باب دلالت دارد بر آن که از برای این واجب است بر جایز الخطا که اقتدا و پیروی کند معصوم از خطا را که، مانع باشد جائز الخطا را از خطا. و این معنی در همه زمان‌ها پابرجاست؛ پس باید که معصوم نیز در هر زمانی باشد.»^۲

[۱] توبه: ۱۱۹

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۶ ص ۱۷۵-۱۷۶ المسأله الأولى : أنه تعالی أمر المؤمنین بالکون مع الصادقین ، ومتی وجب الکون مع الصادقین فلا بد من وجود الصادقین فی کل وقت ... والرابع : وهو أن قوله : (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله) أمر لهم بالتقوی ، وهذا الأمر إنما یتناول من یصح منه أن لا یکون متقیاً ، وإنما یکون كذلك لو کان جائز الخطأ ، فكانت الآیه دالة علی أن من کان جائز الخطأ وجب کونه مقتدیا بمن کان واجب العصمة ، وهم الذین حکم الله تعالی بکونهم صادقین ، فهذا یدل علی أنه واجب علی جائز الخطأ کونه مع المعصوم عن الخطأ حتی یکون المعصوم عن الخطأ مانعاً لجائز الخطأ عن الخطأ ، وهذا المعنی قائم فی جمیع الأزمان ، فوجب حصوله فی کل الأزمان

مقدمه دوم (۱): امکان وقوع عصمت در غیر انبیا از نظر عامه

یکی از اشکالاتی که همواره مخالفین شیعه آن را متوجه پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می سازند، غلو دانستن عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ غافل از آن که برخی از علمای بزرگشان وقوع عصمت از همان جنس عصمت انبیا را برای غیر انبیا هم ممکن دانسته اند و اینجاست که این اشکال مخالفین از اساس ساقط شده و بر خودشان وارد می شود.

۱. شمس الدین ذهبی

«و عصمت از آن انبیاء و صدیقین و حاکمان عادل است.»^۱

۲. ابن حجر عسقلانی

«و این روایت مستلزم ثبوت عصمت نیست؛ چرا که عصمت در حق پیامبر واجب و در حق غیر او ممکن است.»^۲

۳. عبد الرحمن مبارکفوری

او نیز سخن ابن حجر را تکرار کرده است.^۳

۴. سراج الدین بلقینی شافعی

«بلقینی در منهج الاصلین گفته است که عصمت برای نبوت و فرشته بودن، واجب است و برای غیر آنان جائز است و هرکس که عصمت برای او واجب شد، از او نه گناه کبیره سر می زند و نه گناه صغیره و به همین دلیل، به عصمت ملائکه ی مرسل و غیر مرسل اعتقاد داریم.»^۴

[۱] الموقظة فی علم مصطلح الحدیث، ص ۸۴ سایت شامله؛ والعصمة للأنبياء والصدیقین و حکام القسط
 [۲] فتح الباری ج ۷ ص ۴۷ ذیل ح ۳۴۸۰ ولا یلزم من ذلك ثبوت العصمة له لأنها فی حق النبی واجبة وفي حق غیره ممکنة
 ۱ تحفة الأحوذی ج ۱۰ ص ۱۲۳ ذیل ح ۳۶۹۰ ولا یلزم من ذلك ثبوت العصمة لأنها فی حق النبی واجبة وفي حق غیره ممکنة
 [۴] سبیل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۴۹۵ وقال البلقینی فی منهج الاصلین: العصمة واجبة لصفة النبوة والملائكة، وجائزة لغيرهما، ومن وجبت له العصمة فلا يقع منه كبيرة ولا صغيرة، ولذلك نعتقد عصمة الملائكة المرسلن منهم وغير المرسلین

مقدمه دوم (۲): اعتقاد علمای عامه به عصمت صحابه

گفتیم که عده ای از علمای اهل سنت، وقوع عصمت در غیر انبیا را ممکن دانسته اند، اما این تمام ماجرا نیست و عده ای دیگر از علمای بزرگ اهل سنت، یکی از مصادیق معصومان غیر نبی را مشخص و آن ها را صحابه معرفی کرده اند!!

۱. ابن ابی جمرة: صحابه ی اهل بدر معصوم هستند و مرتکب گناه نمی شوند

«منظور آن است که خداوند، آنان (اهل بدر) را معصوم داشته است؛ پس، از آنان گناهی سر نمی زند و این را ابو محمد بن ابی جمرة گفته است.»^۱

۲. ابو عبد الله قرطبی: جایز نیست خطایی به صورت قطعی به صحابه نسبت داده شود!!

«جایز نیست که به احدی از صحابه خطایی به صورت قطعی نسبت داده شود؛ چرا که همه ی آن ها در آن چه انجام دادند اجتهاد کردند و قصد آنان خداوند بود و همه ی آنان برای ما پیشوا و امام هستند و با چشم پوشی از آنچه بینشان گذشته است، بندگی خدا را کرده ایم و نباید از آنان به دلیل حرمت صحبت و همنشینی پیامبر ﷺ و نهی پیامبر ﷺ از سبشان، جز به نیکی یاد کنیم و این که خداوند، آنان را آمرزیده است و به رضایت از آنان خبر داده است.»^۲

۳. ابن ابی حاتم: خداوند عیوب را از صحابه نفی کرده است!!!

«خداوند شک، دروغ، غلط، ربه (تردید ضعیف تر از شک)، غمز و عیب را از صحابه نفی کرده است و آن ها را عدول امت نامیده است.»^۳

[۱] فتح الباری ج ۸ ص ۴۸۰ القول الآخر أن المراد أن الله تعالى عصمهم فلا يقع منهم ذنب نبه على ذلك الشيخ أبو محمد بن أبي جمرة

[۲] تفسیر القرطبی ج ۱۶ ص ۳۲۱ العاشرة لا يجوز أن ينسب إلى أحد من الصحابة خطأ مقطوع به إذ كانوا كلهم اجتهدوا فيما فعلوه وأرادوا الله عز وجل وهم كلهم لنا أئمة وقد تعبدنا بالكف عما شجر بينهم وألا نذكرهم إلا بأحسن الذكر لحرمة الصحبة ولنهي النبي ﷺ عن سبهم وأن الله غفر لهم وأخبر بالرضا عنهم

[۳] الجرح والتعديل ج ۱ ص ۷ فنفي عنهم الشك والكذب والغلط والريبه والغمز وسماهم عدول الامة

۴. ابن حجر هیثمی مکی : صحابه از هر عیب و نقصی مبرا هستند !!!

«و آن چه غزالی در مورد حرمت روایت قتل [امام] حسین علیه السلام و پس از آن گفته است، منافاتی با آنچه که در این کتاب گفته ام ندارد؛ چرا که این بیان حقی است که اعتقاد به آن از جلالت صحابه و برائت آنان از هر نقصی واجب است. بر خلاف آن چیزی که واعظان جاهل انجام می دهند و آنان اخبار دروغ و جعلی و مانند آن را مطرح می کنند.»^۱

۵. فخر رازی : صحابه از مطاعن مبرا هستند !!

«جواب: بدان که اعتماد اصحاب ما در این باب بر یک دلیل است و آن این است که آیات قرآن دال بر سلامت صحابه و برائتشان از مطاعن می باشد و زمانی که چنین باشد، بر ما واجب است که به صحابه حُسن ظن داشته باشیم تا زمانی که دلیلی قاطع مبنی بر طعن به آنان اقامه گردد و اما این مطاعنی که ذکر کرده اید، از طریق خبر واحد نقل شده است و اگر این خبر واحد، فاسد و نادرست باشد که این مطاعن نیز نادرست خواهد بود و اگر این اخبار آحاد صحیح باشد، باز هم این مطاعن نادرست است (!!!). به هر حال این مطاعن قابل قبول نیست و صحت اصلی که ذکر کردیم باقی می ماند.»^۲

مشخص شد که فخر رازی تمامی اخباری که دلالت بر وارد شدن طعن بر صحابه می کند را باطل دانسته و بر مبنای قرآن کریم (!؟)، صحابه را از تمامی طعونات و قدح ها مبرا می داند.

[۱] الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۶۴۰ وما ذكره من حرمة رواية قتل الحسين وما بعدها لا ينافي ما ذكرته في هذا الكتاب لأن هذا البيان الحق الذي يجب اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتهم من كل نقص بخلاف ما يفعله الوعاظ الجهلة فإنهم يأتون بالأخبار الكاذبة الموضوعية ونحوها

[۲] المحصول ج ۴ ص ۵۰۱ والجواب اعلم أن اعتماد أصحابنا في هذا الباب على حجة واحدة وهي أن آيات القرآن دالة على سلامة أحوال الصحابة وبراءتهم من المطاعن وإذا كان كذلك وجب علينا أن نحسن الظن بهم إلى أن يقوم دليل قاطع على الطعن فيهم وأما هذه المطاعن التي ذكرتموها فمروية رسول بالأحاديث فإن فسدت رواية الأحاديث فسدت هذه المطاعن وإن صحت فسدت هذه المطاعن أيضا فعلى كل التقديرات هذه المطاعن مدفوعة فيبقى الأصل الذي ذكرناه سليما

۶. خطیب بغدادی : صحابه از ارتکاب معصیت منزّه هستند !!

«اخبار و روایات در این معنا (عدالت) گسترده و وسیع است و همه ی آن ها مطابق آن چیزی است که در قرآن وارد شده است. تمامی این ها مقتضی طهارت صحابه و یقین به تعدیل آنان و منزّه بودنشان می باشد و بنابراین هیچ یک از آنان با وجود آن که خداوند حکم به عدالتشان کرده است، خدایی که از باطن آن ها آگاه است، به تعدیل احدی احتیاج ندارند و در نتیجه، آنان عادل هستند مگر آن که در حق یکی از آنان ارتکاب عملی که جز قصد معصیت از آن بر نمی آید ثابت شود و قابل تأویل هم نباشد و در این حالت، حکم به عدم عدالت آن شخص می شود، در حالی که خداوند صحابه را از چنین چیزی مبرا کرده است و منزلت آنان را بالا برده است ... این، مذهب تمام علماء و افرادی از فقهاء می باشد که قولشان محل اعتنا و اهمیت می باشد.»^۱

[۱] الکفایة فی علم الروایة ج ۱ ص ۴۸-۴۹ والأخبار فی هذا المعنى تتسع وكلها مطابقة لما ورد فى نص القرآن وجميع ذلك يقتضى طهارة الصحابة والقطع على تعديلهم ونزاهتهم فلا يحتاج أحد منهم مع تعديل الله تعالى لهم المطلع على بواطنهم إلى تعديل أحد من الخلق له فهو على هذه الصفة الا ان يثبت على أحد ارتكاب ما لا يحتمل الا قصد المعصية والخروج من باب التأويل فيحكم بسقوط العدالة وقد برأهم الله من ذلك ورفع اقدارهم عنه ... هذا مذهب كافة العلماء ومن يعتد بقوله من الفقهاء

نصوص دال بر عصمت امیر مؤمنان علیه السلام

وجوب عصمت والیان امر و صادقین را کمی قبل در کلام فخر رازی دیدیم. اکنون با اثبات عصمت امیرمؤمنان علیه السلام روشن می کنیم که بارزترین مصداق آن ها حضرت علی علیه السلام است.

مهمترین ادله ی عصمت امیر مؤمنان علیه السلام به قرار ذیل است:

۱. حدیث علی مع الحق والحق مع علی
 ۲. حدیث من اطاع علیا فقد اطاعنی
 ۳. حدیث من فارق علیا فقد فارقتنی
 ۴. حدیث اللهم انصر من نصره واخذل من خذله
 ۵. حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما إن تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدی ابدًا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض
 ۶. آیه ی تطهیر: ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾
- در صحت احادیث دوم تا پنجم قبلا سخن گفتیم؛ بنابراین در اینجا تنها صحت حدیث یکم را بررسی می کنیم و نحوه ی دلالت این احادیث و آیه ی تطهیر بر عصمت را بیان می کنیم.

حدیث یکم: علی مع الحق والحق مع علی

یکی از روایاتی که عصمت مطلق امیرمؤمنان علیه السلام و برتری بی چون و چرای آن حضرت بر تمام اصحاب و تمام امت را ثابت می کند، روایت مشهور «علی مع الحق والحق مع علی» است؛ چرا که طبق این روایت، امیرمؤمنان علیه السلام همواره با حق است و هرگز از حق جدا نخواهد شد و حق، گرداگرد آن حضرت می چرخد، هر جا که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. و این همان عصمت مطلق است که شیعیان قائل هستند.

نقل یکم: الحق مع ذا الحق مع ذا

«از ابو سعید نقل شده است که ما به همراه تعدادی از مهاجران و انصار در کنار خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که آن حضرت خارج شد و فرمود: آیا به شما خبر بدهم که چه کسی بهترین شما است؟ گفتیم: بلی. فرمود: بهترین شما کسانی هستند که به عهد خود وفا کنند، از بوی خوش استفاده کنند، به راستی که خداوند انسانی را که در جای مخفی نیز تقوا را رعایت می کند دوست دارد.

ابو سعید گفت: در همین زمان، علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جا گذشت، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حق همراه او است، حق همراه او است.»^۱

این روایت را ابو یعلی نقل کرده و هیثمی همه ی رجال سندش را ثقه دانسته است.^۲

نقل دوم: انت مع الحق والحق معک حیث ما دار

«معاویه پس از حج به مدینه آمد و در مجلسی نشست که در آن سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس حضور داشتند ... سعد در جواب گفت: حالا که نمی پذیری؛ پس من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: «تو با حق هستی و حق با تو است؛ هر کجا که باشی». معاویه گفت: باید برای این سخنی که گفתי شاهد بیاوری. سعد گفت: ام سلمه شهادت می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را گفته است.

[۱] مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۳۱۸ ح ۱۰۵۲ حدثنا محمد بن عباد المکی حدثنا أبو سعید عن صدقة بن الربیع عن عمارة بن غزیه عن عبد الرحمن بن ابی سعید عن ایهة قال کنا عند بیت النبی صلی الله علیه و آله فی نفر من المهاجرین والأَنْصار فخرج علینا فقال ألا أخبرکم بخیارکم قالوا بلی قال خیارکم الموفون المطیبون إن الله یحب الخفی التقی قال ومرو علی بن ابی طالب فقال الحق مع ذا الحق

مع ذا

[۲] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴-۲۳۵ قال الهیثمی: رواه أبو یعلی ورجاله ثقات

پس همگی بلند شدند و پیش ام سلمه عَلَيْهَا آمدند و گفتند: ای مادر مؤمنان! دروغ بستن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیاد شده است؛ این سعد، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را نقل می کند که ما نشنیده ایم که خطاب به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرموده باشد: «تو با حق هستی و حق با تو است، هر کجا که باشی». پس ام سلمه گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این مطلب را در این خانه من به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود.

پس معاویه به سعد گفت: ای ابو إسحاق! من الآن بیش از تو نباید ملامت شوم؛ چرا که تو این مطلب را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدی و به علی (عَلَيْهِ السَّلَام) نپیوستی. اگر من آن را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بودم، تا زمان مرگ خادم علی (عَلَيْهِ السَّلَام) می شدم.^۱

این روایت را ابن عساکر نقل کرده و برنامه ی جوامع الکلم چنین حکم کرده که سندش ضعیف است، ولی در متابعات حسن می شود و اضافه کرده که همه ی رجال سندش ثقه هستند بجز سهل بن شعیب النخعی که مجهول الحال است.^۲

اما سهل بن شعیب مجهول الحال نیست و ذهبی تعدیلش کرده است.^۳

لذا سند این روایت، معتبر است.

[۱] أخبرنا أبو الحسن علي بن أحمد بن منصور أنا أبو الحسن أحمد بن عبد الواحد بن أبي الحديد أنا جدی أبو بكر أنا أبو عبد الله محمد بن يوسف بن بشر نا محمد بن علي بن راشد الطبري بصور وأحمد بن حازم بن أبي عروة الكوفي قالوا أنا أبو غسان مالك بن إسماعيل نا سهل بن شعیب النهمی عن عبید الله بن عبد الله المدینی قال حج معاوية بن أبي سفيان فمر بالمدينة فجلس في مجلس فيه سعد بن أبي وقاص وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس ... فقال سعد أما إذا أبيت فإني سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار قال فقال معاوية لتأتيني على هذا بيينة قال فقال سعد هذه أم سلمة تشهد على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقاموا جميعا فدخلوا على أم سلمة فقالوا يا أم المؤمنين إن الأكاذيب قد كثرت على رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وهذا سعد يذكر عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما لم نسمعه أنه قال يعني لعلي أنت مع الحق والحق معك حيث ما دار فقالت أم سلمة في بيتي هذا قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعلي قال فقال معاوية لسعد يا أبا إسحاق ما كنت أوم الآن إذ سمعت هذا مع من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وجلست عن علي لو سمعت هذا من رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لكنك خدما لعلي حتى أموت

[۲] تاریخ مدینه دمشق ج ۲۰ ص ۳۶۱ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده ضعيف ويحسن إذا توبع ، رجاله ثقات عدا سهل بن شعیب النخعی وهو مجهول الحال

[۳] تاریخ الإسلام ج ۹ ص ۴۱۳ «سهل بن شعیب النخعی الكوفي ... وما علمت به بأسا» ترجمه: «سهل بن شعیب نخعی کوفی ... من اشکالی در او نمی بینم.»

نقل سوم: اللهم أدر الحق معه حيث دار

«از علی علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند علی علیه السلام را رحمت کند؛ خدایا! حق را بر مدار علی علیه السلام بچرخان، هر طرف که او برود.»^۱

این روایت را محمد بیهقی^۲ و حاکم نقل کرده اند و حاکم تصحیحش کرده است.^۳

اما این روایت، با اضافاتی نقل شده که قطعاً جعلی است و به اصل حدیث افزوده شده است، ولی به عنوان مؤید می تواند مورد استفاده قرار گیرد، و سیوطی تصحیحش کرده است.^۴

شاه عبد العزیز دهلوی اما مقبولیت این حدیث را به همه ی اهل سنت نسبت داده و نوشته است:

«حدیث دهم "رحم الله علیا اللهم أدر الحق معه حيث دار" این حدیث را نیز اهل سنت علی الرأس والعین قبول دارند.»^۵

وی در جای دیگر به دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان علیه السلام اعتراف کرده و نوشته است:

«زمانی که عصمت به حد تمام و کمال برسد، افعال انسان تماما حق است. من نمی گویم اعمال انسان در این حالت مطابق حق است، بلکه می گویم عین حق است. بلکه حق امری است که از آن افعال منعکس می گردد؛ مانند ساطع شدن نور از خورشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه که به درگاه خداوند برای علی علیه السلام دعا کرد و فرمود: «خداوند حق را با او هر جا که بود قرار ده.» به این مطلب اشاره کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرجا که حق بود علی علیه السلام را در آن جا قرار ده.»^۶

[۱] أخبرنا أحمد بن كامل القاضي ثنا أبو قلابة ثنا أبو عتاب سهل بن حماد ثنا المختار بن نافع التميمي ثنا أبو حيان التيمي عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث دار

[۲] المحاسن والمساوي ج ۱ ص ۳۷ المؤلف: محمد بن ابراهيم البيهقي متوفى بعد ۳۲۰ هـ

[۳] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه

[۴] فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۴ ص ۱۸ ح ۴۴۱۲ بی دی اف؛ قال السيوطی: صحیح

[۵] تحفه اثنا عشریه، ص ۳۹۶ بی دی اف

[۶] التفهيمات الإلهية، ج ۲، ص ۲۲ بی دی اف

این کلام دهلوی صراحت در اقرار وی به عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد؛ چرا که وی پس از توضیح، جزما کلام رسول الله صلی الله علیه و آله در حق امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کرده و آن را بر تعریف و توضیح خود از عصمت تطبیق می دهد.

نقل چهارم: علی مع القرآن والقرآن مع علی

«ابو ثابت غلام ابو ذر گفت: ... نزد ام سلمه آمدم ... پس گفت: ... از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام همراه قرآن است و قرآن نیز همراه با علی علیه السلام است. هیچگاه علی علیه السلام از قرآن و قرآن از علی علیه السلام جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»^۱

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.^۲

صلاح الدین العلاء^۳ و سیوطی^۴ این روایت را حسن و محمد بن احمد الیمنی^۵ صحیح دانسته اند.

[۱] أخبرنا أبو بكر محمد بن عبد الله الحفید ثنا أحمد بن محمد بن نصر ثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المأمون ثنا علی بن هاشم بن البرید عن أبيه قال حدثني أبو سعيد التيمي عن أبي ثابت مولى أبي ذر قال ... فأثبت أم سلمة ... فقالت ... سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن يتفرقا حتى يردا علی الحوض

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۴ ح ۴۶۲۸ قال الحاکم: هذا حديث صحيح الإسناد وأبو سعيد التيمي هو عقیصاء ثقة مأمون ولم يخرجاه و قال الذهبی : صحيح

[۳] إجمال الإصابة ج ۱ ص ۵۵ قال العلاء: وأخرج الحاکم فی مسنده بسند حسن

[۴] فیض القدير شرح الجامع الصغير ، ج ۴ ص ۳۵۶ ح ۵۵۹۴ پی دی اف؛ قال السيوطی: حسن

[۵] النوافح العطرة فی الأحادیث المشتهرة، الصفحة أو الرقم: ۲۰۶ | خلاصة حكم المحدث: صحيح / سایت الدرر السنیة

حدیث دوم: من اطاع علیا فقد اطاعنی

حضرت رسول ﷺ فرمودند: «هرکس از من اطاعت کند ، از خدا اطاعت کرده است و هرکس از من سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است و هر کس از علی (علیه السلام) اطاعت کند، از من اطاعت کرده است و هرکس از علی (علیه السلام) سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است.»

اعتبار سند این روایت را قبلا ثابت کردیم.

در دلالت این حدیث بر عصمت امیر مومنان (علیه السلام) ، همین بس که فخر رازی آیه ی ﴿مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ هرکس از رسول اطاعت کند ، به تحقیق که از خدا اطاعت کرده است^۱ را قوی ترین دلیل بر عصمت رسول خدا ﷺ دانسته است:

«آیه ی ﴿هرکس از رسول اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است﴾ (نساء: ۸۰) ، از قوی ترین دلایل بر عصمت پیامبر خدا ﷺ است در تمام اوامر و نواهی و همه چیزهایی است که از جانب خداوند ابلاغ می کند؛ چرا که اگر او در یکی از این ها اشتباه کند، اطاعت از او اطاعت از خداوند نخواهد بود.»^۲

[۱] نساء: ۸۰

[۲] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ المسأله الأولى : قوله : (من يطع الرسول فقد أطاع الله) من أقوى الدلائل على أنه معصوم في جميع الأوامر والنواهي وفي كل ما يبلغه عن الله ، لأنه لو أخطأ في شيء منها لم تكن طاعته طاعة الله

حدیث سوم: من فارق علیا فقد فارقتی

رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس از حضرت علی علیه السلام جدا شود، از من جدا شده است و هر کس از من جدا شود، از خداوند جدا شده است.»

در مورد اعتبار سند این روایت نیز قبلا سخن گفتیم.

طبق این روایت، هر کس با حضرت علی علیه السلام نباشد و از آن حضرت جدا شود، در حقیقت از پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند جدا شده است؛ به عبارت دیگر، کسی که همواره با علی علیه السلام باشد و از ایشان تبعیت کند، در این صورت تبعیت از خدا و رسولش کرده و با آن ها همراهی کرده است، و این نیست مگر به خاطر عصمت امیر المومنین علیه السلام.

حدیث چهارم: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ

حضرت رسول ﷺ پس از اینکه حدیث غدیر را فرمودند، دست به دعا برداشته و فرمودند:

«اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» ترجمه: «خداوندا، دوست بدار هرکس را که دوستش بدارد و دشمن بدار هرکس را که دشمنش بدارد و یاری کن هرکس را که یاری اش کند و خوار کن هرکس را که بخواد خوارش کند.»

صحت سند این حدیث را نیز قبلا در بحث حدیث غدیر اثبات کردیم.

ابن تیمیه این قسمت از حدیث غدیر را دال بر عصمت امیر مومنان علیه السلام دانسته و از این رو آن را تکذیب کرده است! وی می نویسد:

«و اما سخنش ((من كنت مولاة فعلى مولاه اللهم وال من والاه تا آخر))، این حدیث در هیچ یک از منابع اصلی نیامده جز در سنن ترمذی که در آن فقط ابتدای آن آمده است ((من كنت مولاة فعلى مولاه))».

و اما زیاده در حدیث نیست و از امام احمد در مورد زیاده سوال شد و گفت: زیاده از کوفه است و شکی نیست که دروغ است به دلایلی که یکی از آنها این است که حق دایر مدار کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ چرا که اگر اینچنین بود، پیروی اش در هر چه می گفت واجب بود و مشخص است که صحابه با علی علیه السلام و پیروی اش در مسائلی که روایت صریح، موافق با طرف مقابل علی علیه السلام بود نزاع می کردند؛ مانند کسی که همسرش فوت کرده و حامله است و سخنش ((اللهم انصر من نصره تا آخر)) خلاف واقع است.»^۱

ابن تیمیه دلالت زیاده ی حدیث را متوجه شده، ولی از آنجایی که آن را مخالف تئوری عدالت صحابه دیده، تکذیب کرده است؛ چرا که اصلا به ذهنش خطور نمی کند که صحابه با وجود چنین حدیث واضحی در عصمت امیر المومنین علیه السلام، با آن حضرت نزاع کنند و از ایشان تبعیت نکنند.

[۱] مجموع الفتاوی لابن تیمیه ج ۴ ص ۴۱۷-۴۱۸ وأما قوله (من كنت مولاة فعلى مولاه اللهم وال من والاه الخ) فهذا ليس فى شيء من الامهات الا فى الترمذى وليس فيه الا (من كنت مولاة فعلى مولاه) وأما الزيادة فليست فى الحديث وسئل عنها الإمام أحمد فقال زيادة كوفية ولا ريب أنها كذب لوجه أحدها (أن الحق لا يدور مع معين الا النبى لأنه لو كان كذلك لوجب اتباعه فى كل ما قال ومعلوم أن عليا ينازعه الصحابة واتباعه فى مسائل وجد فيها النص يوافق من نازعه كالموتفى عنها زوجها وهى حامل وقوله (اللهم انصر من نصره الخ) خلاف الواقع

حدیث پنجم: إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي أبداً

این حدیث با پنج طریق معتبر از زید بن ارقم، ۲ طریق معتبر از جابر بن عبد الله و یک طریق معتبر از حضرت علی عليه السلام، ابو سعید خدری و زید بن ثابت و با اسانید ضعیف از تعدادی دیگر از صحابه نقل شده است؛ لذا شکی در صحت آن نیست، اگر متواتر ندانیم.^۱

این حدیث شریف، از دو جهت بر عصمت اهل بیت و امیر مومنان عليه السلام دلالت دارد:

نخست: امر رسول خدا صلى الله عليه وآله به پیروی مطلق از قرآن و اهل بیت

از تعابیر مختلفی که در حدیث ثقلین به کار رفته است، استفاده می شود که اِتِّبَاع و پیروی از قرآن و عترت، سبب رهایی از ضلالت و گمراهی است. این عبارات مختلف که در روایات گوناگون آمده، عبارتند از: «إِن اتبعتموها»؛ اگر از آن دو پیروی کنید، «إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا»؛ اگر به آن دو تمسک جویند، «إِن أَخَذْتُمْ بِهِمَا»؛ اگر آن دو را بگیرید.

این واژه های مختلف که از ریشه های «تبع»، «مسک» و «أخذ» گرفته شده اند، به خوبی بازگو کننده حقیقت عصمتند.

معنای تبعیت :

فخر رازی در دلالت واژه ی تبعیت در آیات ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ و همانا این راه راست من است، پس از آن تبعیت کنید^۲ و ﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ﴾؛ و این کتاب مبارکی است که نازلش کردیم، پس از آن تبعیت کنید^۳ گفته است :

[۱] سلسله الأحادیث الصحيحة للألبانی، ج ۴ ص ۳۵۷ ح ۱۷۶۱ سایت شامله

[۲] انعام: ۱۵۳

[۳] انعام: ۱۵۵

«و نیز [رسول خدا ﷺ] واجب است که در جمیع افعالش معصوم باشد؛ زیرا خدای متعال امر به متابعتش داده است در آیه ی ﴿ فَاتَّبِعُوهُ ﴾^۱»

معنای تمسک :

شرف الدین الطیبی (متوفای ۷۴۳ هـ) در شرح حدیث ثقلین می گوید :

«معنای تمسک کردن، پناه بردن به قرآن و عمل به محتوای آن است و عمل به آن، یعنی پیروی اوامر و ترک نواهی، و گرایش به عترت نیز، یعنی محبت به آن ها و اطاعت از آن ها در هدایت و راه و روش آنان.»^۲
ابن حجر هیثمی مکی می گوید :

«هر شیئی ارزشمند و مهم را ثقلی می نامند و قرآن و عترت نیز این چنین هستند؛ زیرا هر دوی آنها معدن علوم لدنی و اسرار و حکمت های بلند مرتبه و احکام شرعی هستند و از این رو پیامبر اکرم ﷺ به اقتدا و تمسک به آنها و آموختن از آنها ترغیب کرده است.»^۳

معنای اخذ :

یکی از واژه های به کار برده شده در حدیث ثقلین، واژه «أخذتم» است. این واژه نیز به همان معنای تمسک استعمال شده است؛

تفتازانی می گوید :

«و تمسک جستن به قرآن، جز این معنا ندارد که آنچه که از علم و هدایت در آن است، گرفته شود و در عترت نیز چنین است.»^۴

[۱] التفسیر الکبیر ج ۱۰ ص ۱۵۴ وایضا وجب أن یکون معصوما فی جمیع أفعاله ، لأنه تعالی أمر بمتابعته فی قوله : (فاتبعوه) (الأنعام : ۱۵۳ ۱۵۵) .

[۲] شرح المشکاة للطیبی الکاشف عن حقائق السنن ، ج ۱۲ ص ۳۹۰۹ در شرح ح ۶۱۵۳ سایت شامله ؛ ومعنی التمسک بالقرآن العمل بما فیہ ، وهو الائتمار بأوامره ، والانتها عن نواهیہ والتمسک بالعترة محبتهم والاهتداء بهدیتهم وسیرتهم

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۴۴۲ الثقل کل نفیس خطیر مصون وهذان کذلک إذ کل منهما معدن العلوم الدینة والأسرار والحکم العلیة والأحكام الشرعیة ولذا حث ﷺ علی الاقتداء والتمسک بهم والتعلم منهم

[۴] شرح المقاصد فی علم الکلام ج ۲ ص ۳۰۳ ولا معنى للتمسک بالکتاب إلا الأخذ بما فیہ من العلم والهدایة فكذا فی العترة

ملا علی قاری نیز در بیان معنای «أخذتم» می نویسد:

« (إن أخذتم به) یعنی از جهت علم و عمل به آن تمسک جویند. »^۱

و در جای دیگر می گوید:

« (و به آن متمسک شوید) یعنی از جهت اعتقادی و عملی به آن تمسک جویند. »^۲

مبارکفوری نیز واژه ی اخذ را با واژه های اقتدا ، تبعیت و تمسک مترادف دانسته و گفته است :

«من در میان شما کسی را می گذارم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن اقتدا و از آن تبعیت کنید . و در بعضی از نسخه ها آمده است : در میان شما چیزی گذاشتم که اگر از آن اخذ کنید ؛ یعنی به آن از جهت علمی و عملی تمسک جویند. »^۳

و ما از کلام فخر رازی بیان کردیم که تبعیت، عصمت را اثبات می کند؛ بنابراین واژه های تمسک و اخذ نیز عصمت را اثبات می کنند.

مطابقت عمل با کتاب و عترت به معنای این است که تمامی بایدها و نبایدها، حرکات و سکنات لزوماً باید مطابق با فرامین و دستور های کتاب و اهل بیت باشد و چون بر اساس این حدیث ، پیروی از اهل بیت علیهم السلام به صورت مطلق و بدون قید و شرط واجب است، از این رو آنان به طور قطع معصومند، چرا که اگر عصمت نباشد، امر به تبعیت از آن ها به طور مطلق اغراء به جهل و گمراه ساختن بندگان است و به گمراهی انداختن مردم توسط پیامبر، محال و خرد ستیز است؛ در نتیجه عصمت ثقلین ثابت می شود.

[۱] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۳۰۶ ذیل ح ۶۱۵۲ (إن أخذتم به) ای تمسکتیم به علما و عملا

[۲] مرقاة المفاتیح ج ۱۱ ص ۲۹۵ ذیل ح ۶۱۴۰ (واستمسکوا به) ای وتمسکوا به اعتقادا و عملا

[۳] تحفة الأحمذی ج ۱۰ ص ۱۷۸ اینی ترکت فیکم من إن أخذتم به ای اقتدینم به واتبعتموه وفی بعض النسخ ترکت فیکم ما إن أخذتم به ای إن تمسکتیم به علما و عملا کتاب الله وعترتی اهل بیته

دوم: نفی گمراهی در صورت پیروی از قرآن و اهل بیت

در این حدیث شریف، فراز مهم «لن تضلوا ابدا» آمده و معنایش این است که گمراهی به هیچ وجه در اهل بیت علیهم السلام راه ندارد و با پیروی، تمسک کردن و پناهنده شدن به اهل بیت و عمل به دستورات آن‌ها، هیچ‌گاه گمراهی پدید نمی‌آید، همانطور که قرآن چنین است و این صریحا عصمت و اعلمیت آن‌ها را می‌رساند؛ زیرا اگر بر فرض حتی یکبار فتوای اشتباه (حتی از روی اجتهاد) از اهل بیت علیهم السلام صادر شود، کلام نبوی نقض خواهد شد و همچنین است اگر فعل اشتباهی از آن‌ها سر بزنند. بدین روی رسول خدا صلی الله علیه و آله با نفی این احتمال، عصمت اهل بیت علیهم السلام را بیان و ثابت کرده است.

سوم: اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله به عدم جدائی اهل بیت از قرآن

در این حدیث، واژه ی «تقلین» و جمله ی «انهما لن یترقا» وجود دارد که اهل بیت را در کنار قرآن قرار داده است؛ یعنی همانطور که قرآن از سوی خداوند حکیم نازل شده و هیچ باطلی در آن راه ندارد^۱ و هیچ شکی در سخنانش نیست^۲، کلام اهل بیت علیهم السلام نیز مستند به وحی الهی و عاری از هر باطلی است و در کلام آن‌ها نیز تردید راه ندارد.

در نتیجه سخن و گفتار اهل بیت علیهم السلام به سان قرآن از هر باطل و خطایی معصوم است و این نهایت علم آن‌ها را نیز می‌رساند.^۳

[۱] فصلت: ۴۲

[۲] بقره: ۲

[۳] با استفاده از کتاب «جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام - جلد دوم» تألیف آیت الله سید علی میلانی

آیه ی تطهیر: إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ترجمه: «خداوند فقط می‌خواهد

پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»^۱

مهمترین و صریح ترین دلیل نقلی بر عصمت امیرالمومنین عليه السلام آیه ی تطهیر است که در اینجا به تفصیل

درباره ی آن سخن می‌گوییم.

تشریح نکات آیه

در آیه واژه‌هایی آمده است که انحصار حکم و عصمت اهل بیت عليهم السلام را ثابت می‌کنند:

واژه ی «إِنَّمَا»

در این آیه، کلمه ی إِنَّمَا آمده است که دلیل بر حصر حکم آیه فقط در حق ۵ تن آل عبا دارد.

ابن منظور لغت شناس درباره ی کلمه ی إِنَّمَا می‌گوید:

«کلمه إِنَّمَا مفهومی را برای آنچه که بعد از او آمده است اثبات می‌کند؛ مانند این سخن که کسی به کسی

بگوید: من و مانند من از شرف و حیثیتم دفاع می‌کنم؛ یعنی در واقع می‌گوید: فقط من و مثل من چنین

هستیم نه فردی دیگر.»^۲

ابن حجر عسقلانی نیز تصریح کرده که إِنَّمَا از ادات حصر است.^۳

واژه ی «عَنكُمْ»

کلمه «عَنكُمْ» هم تاکید بر انحصار بیشتر است؛ زیرا مفعول فعل «لیذْهِبَ» که الرِّجْس است باید در پی فعل

و پس از آن قرار گیرد (یعنی باید می‌شد: لیذْهِبَ الرِّجْسَ عَنْكُمْ) ولی این چنین نشده و کلمه ی «عَنكُمْ»

[۱] احزاب: ۳۳

[۲] لسان العرب ج ۱۳ ص ۳۱ ومعنی إِنَّمَا إثبات لما یذکر بعدها ونفی لما سواه کقولہ: وإنما یدافع عن أحسابهم أنا أو مثلی

المعنی: ما یدافع عن أحسابهم إلا أنا أو من هو مثلی

[۳] فتح الباری ج ۹ ص ۴۰۶ کلمة إِنَّمَا تقييد الحصر

بین آن دو فاصله شده است که بدون حکمت و علت نیست؛ چون به قول اهل فن: «تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر»؛ یعنی کلمه ای که جایگاه آن در آخر یک جمله است، وقتی که جلوتر می آید و مقدم می شود، بیانگر انحصار مفهوم و حکم در آن جمله است.^۱

واژه ی «لیذهب»

واژه ی اذهاب، صورت متعدی ماده ذهب و ذهاب است؛ ذهاب به معنای رفتن، سیر کردن و گذشتن است و طبعاً صورت متعدی آن به معنای بردن، گذراندن و عبور دادن است.

روشن است که این واژه وقتی با متعلق خود همراه با «عن» می آید، هم با برطرف کردن چیزی از چیزی سازگار است و هم با منصرف ساختن و دور داشتن آن. به عبارت دیگر، در صدق لغوی این واژه، سابقه ی وجود متعلق لحاظ نشده، بلکه کافی است که چیزی در معرض چیزی دیگر باشد، یا در زمینه های آن فراهم باشد.

در آیه تطهیر هم خداوند رجس را از اهل بیت دور می دارد و منصرف می سازد؛ چرا که به طور طبیعی امکان آلودگی آنان فراهم بوده است. و مؤیدش اینکه: پیامبر معصوم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم مشمول اذهاب رجس بودند و زدودن گناه از معصوم هم که بی معناست و نیز حسنین عَلَيْهِمَا السَّلَام خردسال بوده و گناهی نداشتند تا از آن پاک شوند؛ لذا اذهاب در آیه ی تطهیر قطعاً به معنای دفع رجس است نه رفع آن.

واژه ی «رجس»

ماوردی شافعی، از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و در مورد رجس در اینجا شش سخن وجود دارد: اول: گناه که آن را سدی گفته است. دوم: شرک که حسن گفته است. سوم: شیطان که آن را ابن زید گفته است. چهارم: گناهان. پنجم: شک و ششم: پلیدی ها.»^۲

[۱] شرح العقیده الواسطیه للعثیمین، ج ۱ ص ۲۱ سایت شامله / والقاعدة البلاغية: أن تقدیم ما هو حقه التأخیر یفید الحصر
[۲] النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۰-۴۰۱ وفی الرجس ها هنا ستة أقاویل: أحدها: الإثم، قاله السدی. الثانی: الشرک، قاله الحسن. الثالث: الشیطان، قاله ابن زید. الرابع: المعاصی. الخامس: الشک. السادس: الأقدار

ابو حیان آندلسی، یکی دیگر از مفسرین بزرگ اهل سنت، می گوید:

«و رجس شامل گناه، عذاب، نجاست و عیب و نقص ها می شود؛ پس خداوند همه ی آن ها را از اهل بیت دور کرده است.»^۱

ابن عطیه آندلسی نیز همین سخن را گفته است.^۲

آلوسی نیز می نویسد:

«رجس در اصل پلیدی است... و گفته شده است که شامل گناه، عذاب، نجاست و هرگونه نقصی می شود، و مقصود از رجس در آیه تطهیر اعم از همه این معانی است... و الف و لام التطهیر برای جنس و استغراق است؛ یعنی خداوند اراده کرده است از شما اهل بیت گناهان را دور و به تقوا آراسته و از پلیدی حفظ نماید.»^۳

عبارت «یطهرکم تطهیرا»

ابو الحسن ماوردی می گوید:

«﴿و شما را پاک گرداند پاک گردانیدنی﴾ در مورد آن سه وجه وجود دارد: اول: از اثم (نوعی گناه مضر) که آن را سدی گفته است. دوم: از بدی که آن را قتاده گفته است. و سومی: از ذنب (گناهان دارای آثار بد) که آن را کلیبی گفته است و معنایشان نزدیک به هم است.»^۴

واژه ی تطهیرا نیز برای تأکید بیشتر آمده است؛ یعنی خدا پاک می کند چه پاک کردنی!

[۱] تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ والرجس يقع علی الإثم ، وعلی العذاب ، وعلی النجاسة ، وعلی النقائص ، فأذهب الله جميع ذلك عن أهل البيت

[۲] المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ج ۴ ص ۳۸۴

[۳] روح المعانی ج ۲۲ ص ۱۲ والرجس فی الأصل الشیء الفذر... وقیل : إن الرجس يقع علی الإثم وعلی العذاب وعلی النجاسة وعلی النقائص ، والمراد به هنا ما یعم کل ذلك ... وأل فیہ للجنس أو للاستغراق ، والمراد بالتطهیر قیل : التحلیة بالتقوی ، والمعنی علی ما قیل : إنما یرید الله لیذهب عنکم الذنوب والمعاصی فیما نهاکم وبیحلیکم بالتقوی تحلیة بلیغة فیما أمرکم ، وجوز أن یراد به الصون ، والمعنی إنما یرید سبحانه لیذهب عنکم الرجس ویصونکم من المعاصی صوتاً بلیغاً فیما أمر ونهی جل شأنه

[۴] النکت والعیون تفسیر الماوردی ج ۴ ص ۴۰۱ (ویطهرکم تطهیرا) فیہ ثلاثة أوجه : أحدها : من الإثم ، قاله السدی . الثاني : من السوء ، قاله قتادة . الثالث : من الذنوب ، قاله الکلبی ، ومعانیها متقاربة

واژه ی «یرید الله»

اراده ی خداوند، سه گونه است:

اراده ی تکوینی: بدین معنا که اگر اراده خدا به چیزی تعلق گرفت، وجود آن، حتمی و ضروری خواهد

بود؛

﴿وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ؛ وَ هُنَّكَامِي كِه خِدا اِرَادِه سُوئِي بِه قَوْمِي (بِخَاطِرِ اَعْمَالِشَان) كِنْد، هِيچ چيز مانع آن نخواهد شد.﴾^۱

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ؛ فِرْمَانِ اَو چنين است كه هرگاه چيزی را اراده كند، تنها به آن می گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی درنگ موجود می شود.﴾^۲

مانند اراده ی خداوند بر سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم علیه السلام:

﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ؛ كَفْتَنِيْم: اِي آتَش! بِر اِبْرَاهِيْمِ سِرْد وَ سَالِمِ بَاش.﴾^۳

اراده ی تشریعی: مقصود از اراده ی تشریعی این است که خداوند متعال از لحاظ تشریح و جعل قانون،

چیزی را اراده نموده است؛ یعنی چیزهایی را که می خواسته مردم انجام دهند، طبق آنها قانون و حکم جعل نموده است؛

﴿مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ؛ خِدا نَمِي خِوَاهِد هِيچ كُونه سَخْتِي بِرَايِ شَمَا قِرَار دَهْد، وَ لِيَكُن مِي خِوَاهِد تَا شَمَا رَا پَا كِيْزِه كِرْدَانْد وَ نِعْمَتِ خِوْد رَا بِرِ شَمَا تَمَام كِنْد.﴾^۴

توضیح بیشتر اینکه: خداوند در تشریح، حکم عام می دهد و منظور از اراده تشریعی، همان اوامر و نواهی الهی است؛ مانند اینکه خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته است که احکامی عام هستند.

[۱] رعد: ۱۱

[۲] یس: ۸۲

[۳] انبیاء: ۶۹

[۴] مائده: ۶

اراده ی توفیقی: در این نوع از اراده، خداوند به بعضی از بندگانش عنایت می کند تا با اختیار خودشان تکالیفشان را به نحو احسن انجام دهند.

اگر در آیه ی تطهیر، اراده خداوند اراده ی تشریحی باشد، معنای آیه چنین می شود: «خدا در نظام تشریح و قانونگذاری مقرر فرموده که شما اهل بیت گناه نکنید» یا «مقرر فرموده که از نجاسات و پلیدی ها اجتناب کنید»؛ یعنی احکام و قوانینی جعل نموده که اگر بدان ها عمل کنید، از گناه محفوظ می مانید!!! ولی با کمی دقت، این معنی در شان این آیه نخواهد بود؛ چرا که خداوند از همه مکلفین خواسته که با رعایت اصول و قوانینی، از انجام گناه به دور باشند و این اختصاص به اهل بیت ندارد و لذا با این تفسیر، هیچ گونه فضیلت خاصی برای اهل بیت در این آیه وجود نخواهد داشت.

پر واضح است که آیه چه در مورد زنان پیامبر ﷺ باشد و چه در مورد اهل بیت، نمی توان اراده ی خدا در این جا را منحصرآ تشریحی دانست؛ چرا که در هر حال، خدا اهل البیت را مخاطب خاص قرار داده و این با اعطا و تکوین هم تناسب دارد.

و معلوم است که اراده تشریحی، به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه ی تطهیر، متعلق اراده افعال خدا است و می فرماید: ﴿خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد﴾؛ لذا چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین.^۱

اما اراده ی خدا در آیه ی تطهیر، اراده ی توفیقی یا تقدیری است؛ به عبارت دیگر، در این آیه ی خاص (انما یرید الله...تطهیرا)، خدا نخواسته که اهل بیتش را امر و نهی کند، و از سوی دیگر، اذهاب رجس و تطهیر تکوینی نیز فضیلتی محسوب نمی گردد، بلکه اراده ی خدا بر این قرار گرفته تا با امداد و اعانت، اهل بیت نبوت را در مواضع رجس یاری رسانده و به آنان توفیق عنایت کند که پاک و پاکیزه بمانند و این همان مدلول آیه ی ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ؛ آنچه از نیکیها به تو می رسد، از طرف خداست﴾^۲ می باشد.

خدا موانع طهارت را از مسیر ایشان بر می دارد و حقیقت گناه را بر آنان نمایان می کند و آنان به اختیار خویش از معاصی اجتناب می کنند، همانطور که در ماجرای حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید:

[۱] تفسیر نمونه، ج ۱۷ آیت الله مکارم شیرازی

[۲] نساء: ۷۹

طرح یک شبهه و پاسخ آن

دعای پیغمبر ﷺ بعد از نزول آیه ، دلیل بر این است که امر تطهیر برای اهل بیت مقدر نشده بود و الا نیازی به دعا (اللهم... اذهب عنهم الرجس و طهرهم...) نبود.

پاسخ اینکه:

اولا: نقل دیگری از داستان ، دعای پیامبر ﷺ را قبل از نزول آیه تطهیر ؛ یعنی وقتی اهل بیت آن حضرت در زیر عبا جمع می شوند ذکر می کند: « اللهم هولاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا. » و بعد از این دعا، جبرئیل علیه السلام نازل می شود و آیه را از طرف خدا بر پیامبر تلاوت می کند.

ثانیا: دعا همواره ممدوح است و می تواند برای دوام نعمت و عطاى الهی باشد؛ همانند آیه ی ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾^۱ در قرآن که معنای دعایی دارد و رسول خدا ﷺ نیز هر روز آن را می خواند، با اینکه رسول خدا ﷺ به تصریح خداوند، در راه راست قرار داشتند: ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ یقیناً تو بر راهی راست قرار داری﴾^۲.

ثالثا: ممکن است دلیل انجام این کار توسط رسول خدا ﷺ دفع این شبهه باشد که زنان آن حضرت نیز جزء اهل البیت در آیه هستند. قرینه ی مؤید سخن ما نیز جمله ی پایانی رسول خدا ﷺ در این قضیه است که فرمودند: « اللهم هولاء اهل بیتی؛ خداوندا، اینان اهل بیتم هستند»

[۱] فاتحه: ۶

[۲] زخرف: ۴۳

برداشت عصمت از آیه در حدیث نبوی

اهل سنت با سند معتبر از رسول خدا ﷺ روایتی نقل کرده اند که حضرت با استدلال به آیه ی تطهیر فرموده اند که من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم:

«ابن عباس از رسول خدا ﷺ نقل می کند که فرمودند: ... سپس خداوند قبائل را خاندانها ساخت و مرا در بهترین خاندان نهاد و این گفته خدای عز و جل است: ﴿ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا ﴾ لذا من و اهل بیتم از گناهان پاک هستیم.»^۱

این روایت را یعقوب بن سفیان و بیهقی با سند معتبر^۲ نقل کرده اند.

[۱] المعرفة والتاریخ ج ۱ ص ۲۶۹ و دلائل النبوة ج ۱ ص ۱۷۰-۱۷۱ حدیثی یحیی بن عبد الحمید قال حدثنا قیس عن الأعمش عن عباية بن ربعی الأسدی عن ابن عباس : ان رسول الله ﷺ قال : ... ثم جعل القبائل بيوتا فجعلني في خيرها بيتا وذلك قوله : (إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا) سورة الأحزاب : الآية ۳۳ وأنا واهل بيتي مطهرون من الذنوب

[۲] بررسی سند روایت:

یحیی بن عبد الحمید الحماني: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / قیس بن الربیع الأسدی: صدوق / سلیمان بن مهران الأعمش: ثقة (طبق برنامه جوامع الكلم) / عباية بن ربعی الأسدی: در ادامه توثیقش را ذکر می کنیم / عبد الله بن العباس القرشي: صحابی

توثیق عباية بن ربعی

او هیچ جرح مفسری ندارد و تنها گناهش نقل احادیثی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است ؛ ابن حبان نام او را در کتاب الثقات ذکر کرده است ؛ الثقات ج ۵ ص ۲۸۱ رقم ۴۸۴۴ «عباية بن ربعی الأسدی رأى جماعة من الصحابة روى عنه أهل الكوفة .» ابو حاتم رازی از او به عنوان شیخ یاد کرده است ؛ الجرح والتعديل ج ۷ ص ۲۹ «عباية بن ربعی الأسدی كوفی ... سمعت أبی يقول ذلك نا عبد الرحمن قال سألت أبی عنه فقال كان من عتق الشيعة قلت ما حاله قال شیخ.» ابن سعد بر او ترحم کرده است ؛ الطبقات الكبرى ج ۶ ص ۱۲۷ «عباية بن ربعی الأسدی روى عن عمر وعلى بن أبی طالب وكان قليل الحديث رحمة الله عليه وبركاته.»

حاکم نیشابوری و ذهبی هم حدیثش را تصحیح کرده اند ؛

المستدرک علی الصحیحین ج ۲ ص ۵۰۰ ح ۳۷۱۷ «عن عبایة بن ربیع عن علی رضی الله عنه فی قوله عز وجل (وألزمهم كلمة التقوی) قال لا إله إلا الله والله أكبر هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه ؛ قال الذهبی: علی شرط البخاری ومسلم.»

توثیق یحیی بن عبد الحمید الحمانی

تعدادی از بزرگان علم رجال اهل سنت او را توثیق کرده اند و عده ای نیز تصریح کرده اند که تضعیف او تنها به خاطر حسادت نسبت به او بوده است ؛

«أبو أحمد بن عدی الجرجانی : أرجو أنه لا بأس به / أبو دواد السجستانی : كان حافظا / أحمد بن منصور الرمادی : عندی أوثق من أبي بكر بن أبي شیبة، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد / محمد بن إبراهیم البوشنجی : ثقة / محمد بن عبد الله بن نمیر : ومرة: ثقة، ومرة: یحفظ حفظا جيدا، وما هو إلا صدوق / مصنفاو تحریر تقریب التهذیب : ضعيف يعتبر به / یحیی بن معین : صدوق مشهور، ما یقال : فيه إلا من حسد، ومرة: ثقة، ومرة: صدوق ثقة، وفي رواية ابن محرز عنه قال: كان ثقة، لا بأس به، رجل صدوق» منبع: قسمت تراجم برنامه ی جوامع الکلم و سایت موسوعة الحدیث

جالب اینکه أحمد بن منصور الرمادی که ذهبی از او به عنوان «الإمام الحافظ الضابط» یاد کرده، حمانی را ثقة تر از ابوبکر بن ابی شیبه (از محدثین بزرگ اهل سنت) دانسته است !

«وأما الرمادی فقال : هو أوثق عندی من أبي بكر بن أبي شیبة ، وما يتكلمون فيه إلا من الحسد ؛ و اما رمادی گفته است: او در نزد من از ابوبکر بن ابی شیبه (استاد بخاری) مورد اعتماد تر است و در مورد او فقط به خاطر حسادت سخنانی گفته اند.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵

«الرمادی (ق) الإمام الحافظ الضابط أبو بكر أحمد بن منصور بن سيار بن معارك الرمادی البغدادی.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۲ ص ۳۸۹

شمس الدین ذهبی از او به عنوان حافظ و امام کبیر یاد کرده است ؛

«یحیی بن عبد الحمید ابن عبد الرحمن بن میمون بن عبد الرحمن الحافظ الإمام الکبیر أبو زکریا بن المحدث الثقة أبی یحیی الحمانی الکوفی صاحب المسند الکبیر.» سیر أعلام النبلاء ج ۱۰ ص ۵۲۶
و در کتاب دیگرش ، روایتش را حسن دانسته است ؛

«قلت : وقع لنا حدیثه عالیا. أخبرنا أبو المعالی الهمدانی ... ثنا یحیی بن عبد الحمید ... ثنا علی بن أبی طالب رضی الله عنه قال : أما إني سمعت النبی ﷺ یقول : لا تکذبوا علی ، فمن کذب علی معتمدا فلیلج النار هذا حدیث حسن عال متصل ، سالم من العننة المحتملة للتلیس ، قل أن یضع مثله.» تاریخ الإسلام ج ۱۶ ص ۴۵۵-۴۵۶
یحیی بن معین او را توثیق کرده است :

«وقال عثمان الدارمی سمعت بن معین یقول بن الحمانی صدوق مشهور بالكوفة مثل بن الحمانی ما یقال فيه من حسد قال عثمان وكان بن الحمانی شیخا فيه غفلة لم یکن یقدر أن یصون نفسه وقال بن أبی خیثمة عن بن معین بن الحمانی ثقة وبالکوفة رجل یحفظ معه وهؤلاء یحسدونه وقال أبو حاتم الرازی سألت بن معین عنه فاحمل القول فيه وقال كان أحد المحدثین وقال عبد الخالق بن منصور سئل یحیی بن معین عن الحمانی فقال صدوق ثقة وهكذا قال الدورى ومحمد بن عثمان بن أبی شیبة والبغوی وابن الدورى ومطین وجماعة عن بن معین.» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۶

مسلم حدیثش را در صحیحش آورده است :

نزول آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام

در کتب اهل سنت روایات زیادی با اسناد معتبر نقل شده که آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است که فقط چند مورد را از باب نمونه ذکر می کنیم.

حدیث صحیح مسلم:

«عایشه گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج شد در حالی که بر دوشش پارچه ای سیاه از موی شتر داشت. حسن بن علی و حسین بن علی و بعد از آن فاطمه و بعد از آنها علی علیه السلام وارد شده و همگی به زیر آن پارچه داخل شدند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد﴾»

حدیث سنن ترمذی:

«ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی حسن، حسین، علی و فاطمه علیهم السلام عباپی کشید و فرمود: که خداوند، ایشان اهل بیت من و نزدیکان من هستند؛ از ایشان پلیدی را ببر و ایشان

«له ذکر فی صحیح مسلم فی حدیث عبد الملک بن سعید ... وقال الخلیلی یحیی بن عبد الحمید حافظ رضبه یحیی بن معین وضعفه غیره وهو مخرج فی الصحیح کذا قال.» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۷
تعدادی دیگر از علمای اهل سنت نیز توثیقش کرده اند:

«وقال بن عدی ولیحیی مسند صالح ویقال إنه أول من صنف المسند بالكوفة ثم ذکر قصة الدارمی إلى أن قال ولم أر فی مسنده وأحادیثه منکرا وأرجو أنه لا بأس به ... وسمعت محمد بن ابراهیم البوشنجی یقول وقد سئل عن الحمانی فقال ثقة قال یحیی بن معین وابن نمیر هو ثقة ... وكان بن نمیر ... قال وكان یحفظ حفظا جيدا وما هو إلا صدوق قیل له فاحمد کان سیء الرأي فیہ قال نعم؛ ابن عدی گفته است: یحیی مسند خوبی داشت و گفته می شود که او اولین کسی بود که در کوفه مسند نوشت؛ سپس داستان دارمی را ذکر کرد تا اینکه گفت: در مسندش احادیث منکری ندیدم و امیدوارم که اشکالی به او نباشد ... و از محمد بن ابراهیم بوشنجی شنیدم که می گفت: از حمانی سؤال شد، پس گفت: ثقة است. گفت: یحیی بن معین و ابن نمیر هم گفته اند که او ثقة است... و ابن نمیر ... گفته است: حافظه ی خوبی دارد و راستگو است. به او گفته شد: اما احمد در مورد او نظر بدی دارد. گفت: آری [می دانم ولی نظر احمد را قبول ندارم].» تهذیب التهذیب ج ۱۱ ص ۲۱۷

[۱] صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴ حدثنا أبو بکر بن أبی شیبة ومحمد بن عبد الله بن نمیر واللفظ لأبی بکر قال حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبة عن صفیة بنت شیبة قالت قالت عائشة خرج النبی صلی الله علیه و آله غداةً وعليه مرط مرحل من شعر أسود فجاء الحسن بن علی فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاءت فاطمة فأدخلها ثم جاء علی فأدخله ثم قال (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا)

را پاک گردان.

ام سلمه عَلَيْهَا می گوید: از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدم که آیا من همراه ایشان هستم (از اهل بیتم)؟ فرمودند: تو بر خوبی هستی.

ترمذی می گوید: این حدیث حسن است و بهترین روایت در این زمینه می باشد و در این رابطه از عمر بن ابی سلمه، انس بن مالک، ابو الحمراء، معقل بن یسار و عایشه نیز روایاتی نقل شده است.^۱
این روایت را البانی در تحقیق سنن ترمذی تصحیح کرده است.^۲

روایت صحیح حاکم:

«ام سلمه عَلَيْهَا گفت: در خانه من آیه تطهیر نازل شد و بعد از نزول آن، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) فرستاد و بعد فرمود: این ها اهل بیت من هستند.»^۳
این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.^۴

«وائلة بن الأسقع می گوید: آدمم که خدمت (علی عَلَيْهِ السَّلَامُ) برسم، ولی آن حضرت را نیافتم، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به محضر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفته است. در همین حین، آن حضرت به همراه علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد خانه شدند و من هم به همراه آنها داخل شدم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حسن و حسین (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) را صدا کردند و هر یک را به روی زانوی خود نشانند و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ نیز نزدیک حضرت آمدند و در این حال، حضرت پارچه ای

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۹۹ ح ۳۸۷۱ حدثنا محمود بن غیلان حدثنا أبو أحمد الزبیری حدثنا سفیان عن زبید عن شهر بن حوشب عن أم سلمة أن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلال على الحسن والحسين وعلى وفاطمة كساء ثم قال اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا فقالت أم سلمة وأنا معهم يا رسول الله قال إنك إلى خير قال هذا حديث حسن وهو أحسن شيء روى في هذا وفي الباب عن عمر بن أبي سلمة وأنس بن مالك وأبي الحمراء ومعقل بن يسار وعائشة

[۲] صحیح وضعیف سنن الترمذی، ج ۸ ص ۳۷۱ ح ۳۸۷۱ سایت شامله؛ قال الألبانی: صحیح
[۳] حدثنا أبو بكر أحمد بن سلمان الفقيه وأبو العباس محمد بن يعقوب قالوا ثنا الحسن بن مكرم البزار ثنا عثمان بن عمر ثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن شريك بن أبي نمر عن عطاء بن يسار عن أم سلمة قالت في بيتي نزلت (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت) قالت فأرسل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إلى علي وفاطمة والحسن والحسين فقال هؤلاء أهل بيتي
[۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۴۷۰۵ قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه و قال

الذهبي في التلخيص: على شرط البخاري

را بر روی آنها انداخت و فرمود: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ و سپس فرمود: «اینها اهل بیت من هستند، خدایا اهل بیت من سزاوارترند.»^۱

این روایت را نیز حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت نموده است.^۲

عامه از این روایات صحیح چنین جواب داده اند:

آیه ی تطهیر در شان امهات المومنین نازل شد؛ یعنی خداوند اهل بیت را منحصر به همین ها کرد، ولی نبی مکرم ﷺ پس از نزول آیه، حضرات فاطمه، علی و حسنین علیهم السلام را زیر کساء برد و برای آنها دعا کرد تا آنها هم از اهل بیت باشند و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله هم که رد خور ندارد!

در پاسخ می گوئیم:

اولا: اگر آیه در حق زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده باشد، سپس بعد از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، آل علی را هم شامل بشود، این می شود بداء (طبق تعریف اهل سنت) که اهل سنت آن را قبول ندارند!

ثانیا: اگر چنین بود، پس چرا جناب ام سلمه رضی الله عنها از چنین چیزی خبر ندارد و از پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگامی که آل عبا را زیر کساء می برند می پرسد که آیا من هم از اهل بیت هستم یا نه؟! و حتی طبق بعضی از روایات، کساء را بالا می برد تا زیر کساء برود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را از دست ام سلمه می گیرند!!

احمد بن حنبل با سندش از جناب ام سلمه رضی الله عنها نقل می کند که فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه رضی الله عنها فرمود: همسرت و دو پسرت را به نزد من بیاور، پس او با آن ها آمد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عباى فدکی را روی آن ها انداخت و سپس دستشان را روی آن ها قرار داد و سپس فرمود:

[۱] حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا الربيع بن سليمان المرادي و بحر بن نصر الخولاني قالوا ثنا بشر بن بکر وثنا الأوزاعي حدثني أبو عمار حدثني وائلة بن الأسقع قال أنبت عليا فلم أجدته فقالت لي فاطمة انطلق إلى رسول الله صلی الله علیه و آله يدعوه فجاء مع رسول الله صلی الله علیه و آله فدخلا ودخلت معهما فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن والحسين فأفعد كل واحد منهما على فخذه وأدنى فاطمة من حجره وزوجها ثم لف عليهم ثوبا وقال إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ثم قال هؤلاء أهل بيتي اللهم أهل بيتي أحق

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۴۷۰۶ قال الحاکم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه و قال الذهبي في التلخيص: على شرط مسلم

خداوندا این ها آل محمد هستند؛ پس صلوات و برکاتت را بر محمد و آل محمد قرار بده؛ چرا که شما ستوده و الایمی. ام سلمه علیها السلام می گوید: پس من کساء را بالا بردم تا داخل شوم و با آن ها شوم، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله کساء را از دستم گرفتند و فرمودند: تو بر خیر هستی (و زیر عبا راه ندادند).^۱

سند این روایت را حمزه احمد الزین در تحقیق مسند احمد تحسین کرده است.^۲

و حتی در روایت معتبر دیگر، جناب ام سلمه می گوید: در آن هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آل عبا را به زیر عبایشان بردند، اگر می فرمودند که من نیز از اهل بیت هستم، برایم از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر بود! طحاوی با سندش از عمره همدانیه نقل می کند که گفت:

«من بر ام سلمه علیها السلام وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیه هستم ای ام المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند - مقصود علی بن ابیطالب علیه السلام است - آگاه کن؛ چون بعضی از مردم دوستدار او و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

ام سلمه علیها السلام گفت: تو آیا او را دوست می داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. پس ام سلمه علیها السلام گفت: خدا این آیه را فرستاد که: ﴿خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.﴾ و در خانه فقط جبرئیل علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بودند؛ پس من عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه ی خوبی هستی. دوست داشتم که پیغمبر صلی الله علیه و آله جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد که اگر چنین می فرمود، برای من از تمام روی زمین و جاهایی که آفتاب بر آن می تابد بهتر بود.»^۳

[۱] حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عفان ثنا حماد بن سلمة قال ثنا علي بن زيد عن شهر بن حوشب عن أم سلمة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لفاطمة ائتني بزوجة وابنيك فجاءت بهما فألقى عليهما كساء فدكيا قال ثم وضع يده عليهم ثم قال اللهم ان هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتك وبركاتك علي محمد وعلي آل محمد انك حميد مجيد قالت أم سلمة فرفعت الكساء لأدخل معهم فجدبه من يدي وقال انك علي خير

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۸ ص ۳۱۴ ح ۲۶۶۲۵ بی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن

[۳] شرح مشکل الآثار ج ۲ ص ۲۴۴ حدثنا فهد حدثنا سعيد بن كثير بن عفیر حدثنا ابن لهيعة عن أبي صخر عن أبي معاوية البجلي عن عمرة الهمدانية قالت أتيت أم سلمة فسلمت عليها فقالت من أنت فقلت عمرة الهمدانية فقالت عمرة يا أم المؤمنین

سند این روایت نیز معتبر است.^۱

ثالثاً: چرا هیچ یک از صحابه چنین چیزی نفهمیده اند؟ بخصوص خود امهات المومنین .

ابو الحسن ماوردی متوفای ۴۵۰ هـ می نویسد:

«در مورد اهل البیت در آیه ی تطهیر، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: مقصود از آن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را ابو سعید خدری، انس بن مالک، عایشه و ام سلمه گفته اند. دوم اینکه: منظور از آن فقط زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند که این مطلب را ابن عباس (؟) و عکرمه (غلام ابن عباس) گفته اند. سوم اینکه: منظور از آن، هم اهل کساء هستند و هم زنان که این مطلب را ضحاک گفته است.»^۲

أخبرني عن هذا الرجل الذي قتل بين أظهرنا فمحب ومبغض تريد على بن أبي طالب قالت أم سلمة أتحيينه أم تبغضينه قالت ما أحبه ولا أبغضه فقالت أنزل الله هذه الآية إنما يريد الله إلى آخرها وما في البيت إلا جبريل ورسول الله صلی الله علیه و آله وعلی وفاطمة وحسن وحسين عليهم السلام فقلت يا رسول الله أنا من أهل البيت فقال إن لك عند الله خيرا فوددت أنه قال نعم فكان أحب إلى مما تطلع عليه الشمس وتعرب

[۱] همه ی رجال سند این روایت در برنامه ی جوامع الكلم ، ثقة یا صدوق هستند بجز ابن لهيعة و عمرة الهمدانية.

عمرة الهمدانية طبق تصريح عجلي که از بزرگان جرح و تعديل است ، تابعی و ثقة است و جرحی نیز ندارد؛

«عمرة الهمدانية كوفية تابعة ثقة.» معرفة الثقات للعجلي ج ۲ ص ۴۵۷ رقم ۲۳۴۵

عبد الله بن لهيعة نیز ثقة است؛ احمد شاکر که از علمای معاصر است و همه ی اقوال علمای جرح و تعديل در مورد او را دیده، چنین می گوید:

«او ثقة و صحیح الحدیث است و درباره اش خیلی ها بدون دلیل به جهت حفظش سخن گفته اند و ما بسیاری از احادیثش را تحقیق کرده ایم و کلام علما در مورد او را فهمیده ایم، سپس متقاعد شدیم که او صحیح الحدیث است و آنچه از ضعف در روایاتش وجود دارد، تنها از جانب کسانی است که او از آن ها روایت کرده است و یا کسانی که آن ها از او روایت کرده اند و البته او نیز مانند همه ی راویان، خطا می کند.»

سنن الترمذی بتحقیق و شرح احمد محمد شاکر ، ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۰ وهو ثقة صحیح الحدیث وقد تكلم فيه كثيرون بغير حجة من جهة حفظه، وقد تبعنا كثيراً من حديثه، ونقهنما كلام العلماء فيه فترجح لدينا أنه صحیح الحدیث، وأن ما قد يكون في الرواية من الضعف إنما هو ممن فوجه أو ممن دونه، وقد يخطئ هو كما يخطئ كل عالم وكل راو

[۲] النكت والعيون تفسير الماوردی ج ۴ ص ۴۰۱ وفي قوله تعالى {أَهْلَ الْبَيْتِ} - ثلاثة أقاويل: أحدها: أنه عنی علیاً وفاطمة والحسن والحسين رضی الله عنهم ، قاله أبو سعید الخدری وأنس بن مالك وعائشة وأم سلمة رضی الله عنهم. الثاني: أنه عنی أزواج النبی صلی الله علیه و آله خاصة ، قاله ابن عباس وعكرمة. الثالث: أنها في الأهل والأزواج ، قاله الضحاک

و ابوالفرج بن جوزی حنبلی متوفای ۵۹۷ هـ می گوید:

«و در مورد اهل بیت در این آیه، سه قول وجود دارد: یکی اینکه: زنان پیامبر ﷺ هستند که این را ابن عباس و عکرمه گفته اند. پس اگر گفته شود: پس چگونه گفته است: عنکم (ضمیر مذكر)؟ در جواب گفته می شود: زیرا رسول خدا ﷺ در میان آن ها هستند؛ لذا مذكر غلبه می کند. دوم اینکه: رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند که این را انس، عایشه و ام سلمه گفته اند. و سوم اینکه: هم اهل رسول خدا ﷺ و هم زنان هستند که این را ضحاک گفته است.»^۱

ابو حیان آندلسی متوفای ۷۴۵ هـ می گوید:

«این سخن عکرمه، مقاتل بن سلیمان و ابن سائب که گفته اند: اهل بیت در این آیه مختص زنان پیامبر ﷺ است، سخن خوبی نیست؛ زیرا اگر مطلب آنطور که آن ها گفته اند می بود، در آیه به جای عنکم و یطهرکم (ضمایر مذكر)، می گفت: عنکن و یطهرکن (ضمایر مؤنث)؛ هرچند این قول از ابن عباس نقل شده است، اما گویا نسبت این مطلب به او صحیح نیست. و ابو سعید خدری گفته است: این آیه، خاص رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام است. و این مطلب از انس، عایشه و ام سلمه نیز روایت شده است و ضحاک گفته است: منظور، اهل پیامبر ﷺ و زنانش می باشد.»^۲

همانطور که می بینید، به اعتراف علمای بزرگ اهل سنت، دو تن از زنان پیامبر ﷺ هم اعتقاد داشتند که آیه ی تطهیر در حق آنها نازل نشده، بلکه فقط در حق پنج تن آل عبا علیهم السلام نازل شده است! و این قول که مراد از اهل البیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر ﷺ و پنج تن آل عبا هستند (یعنی نظر اکثریت اهل سنت امروزی)، فقط از ضحاک تابعی نقل شده است که او را علمای رجال اهل سنت تضعیف کرده اند!!

[۱] کشف المشکل من حدیث الصحیحین ج ۴ ص ۴۱۸ و فی المراد بأهل البیت هاهنا ثلاثة أقوال : أحدها : نساء النبی ﷺ، قاله ابن عباس وعکرمه . فإن قيل : فكيف قال : (عنکم) قيل : لأن رسول الله ﷺ فیهن ، فغلب المذكر . والثانی : رسول الله ﷺ وعلی وفاطمة والحسن والحسين . قاله أنس وعائشة وأم سلمة . والثالث : أنهم أهل رسول الله ﷺ وأزواجه ، قاله الضحاک

[۲] تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۲۴ و قول عکرمه ، ومقاتل ، وابن السائب : أن أهل البیت فی هذه الآية مختص بزواته علیه السلام لیس بجید ، إذ لو كان كما قالوا ، لكان التركيب : عنکن و یطهرکن ، وإن كان هذا القول مرویا عن ابن عباس ، فقلعه لا یصح عنه . وقال أبو سعید الخدری : هو خاص برسول الله وعلی وفاطمة والحسن والحسين . وروی نحوه عن أنس وعائشة وأم سلمة . وقال الضحاک : هم أهله وأزواجه

اعتراف علمای عامه به نزول خاصه آیه ی تطهیر در حق پنج تن آل عبا

بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده اند که آیه ی تطهیر تنها در حق آل عبا علیهم السلام نازل شده است که ما در اینجا به ذکر سخن سرشناس ترین آن ها بسنده می کنیم.

۱. ابو جعفر الطحاوی متوفای ۳۲۱ هـ

«پس آن چه ما از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و خطاب پیامبر صلی الله علیه و آله به ام سلمه بیان کردیم، دلالت بر این دارد که ام سلمه از کسانی که مورد نظر این آیه هستند نمی باشد و مراد از این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند نه غیر از آنان.»^۱

۲. ابوبکر محمد بن الحسین الأجرى متوفای ۳۶۰ هـ

«اهل البيت در آیه تطهیر، چهار نفری هستند که همه ی افتخار را به خود اختصاص داده اند و آن ها: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.»^۲

۳. حاکم نیشابوری متوفای ۴۰۵ هـ

او بعد از نقل حدیثی درباره ی صلوات بر پنج تن آل عبا و نزول آیه ی تطهیر، حدیث دیگری نقل میکند و در پایان می گوید:

«و تنها به این خاطر این روایت را نقل کردم تا معلوم شود که اهل بیت و آل، همگی، آن ها هستند.»^۳

[۱] شرح مشکل الآثار ج ۲ ص ۲۴۴-۲۴۵ فدل ما روینا فی هذه الآثار مما كان من رسول الله صلی الله علیه و آله إلى أم سلمة مما ذكر فيها لم يرد به أنها كانت ممن أريد به مما في الآية المتلوة في هذا الباب وأن المرادين بما فيها هم رسول الله صلی الله علیه و آله وعلی و فاطمة وحسن وحسين عليهم السلام دون من سواهم

[۲] الشريعة ج ۵ ص ۲۲۰۵ باب ذكر قول الله عز وجل: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)؛ قال محمد بن الحسين رحمه الله: هم الأربعة الذين حووا جميع الشرف، وهم علی بن أبی طالب و فاطمة والحسن والحسين رضی الله عنهم

[۳] المستدرک علی الصحيحین ج ۳ ص ۱۶۰ ذیل ح ۴۷۱۰ وإنما خرجته ليعلم المستفيد أن أهل البيت والآل جميعا هم

۴. ابن ابی طالب مکی مالکی متوفای ۴۳۷ هـ

«و گفته شده است که: مراد اهل بیت در اینجا، پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ روایت کرده است که این آیه در حق پنج نفر نازل شد: من، علی، حسن، حسین و فاطمه (علیهم السلام) که این مطلب را گروهی از صحابه گفته اند.»^۱

۵. جمه‌ور اهل سنت به نقل ابن عطیه آندلسی متوفای ۵۴۶ هـ

«و فرقه ای که جمه‌ور اهل سنت هستند، گفته اند: اهل بیت: علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و در این رابطه احادیثی از پیامبر ﷺ نیز وجود دارد. ابو سعید خدری از پیامبر ﷺ نقل می کند که فرمودند: این آیه در حق پنج نفر نازل شده است: در حق من، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) و دلیل جمه‌ور این است که در آیه گفته است: «عنکم» و «یطهرکم» با میم (مذکر) و اگر مخصوص زنان بود، باید «عنکن (ضمیر مؤنث)» می بود.»^۲

۶. ابو منصور ابن عساکر متوفای ۶۲۰ هـ

ابو سعید خدری از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «این آیه در خانه ی من نازل شد و من گفتم: ای رسول خدا، آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمودند: شما در طریق خیر هستی و از زنان رسول خدا ﷺ هستی. ام سلمه گفت: و اهل بیت، رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند. این حدیث صحیح است ... و آیه به طور خاص فقط در حق همین نفرات یاد شده نازل شده است.»^۳

[۱] تفسیر الهدایة إلى بلوغ النهایة، ج ۹ ص ۵۸۳۴ سایت شامله؛ وقیل: غنی بأهل بیت هنا النبی ﷺ وعلی وفاطمة والحسن والحسین علیهما سلام، رواه الخدری. عن النبی ﷺ أنه قال "نَزَلَتْ الْآیَةُ فِي حَمْسٍ: فِي وَفَى عَلِيٍّ وَحَسَنِ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ" وهو قول جماعة من الصحابة

[۲] المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز ج ۴ ص ۳۸۴ وقالت فرقة هی الجمه‌ور ^ أهل البيت ^ علی وفاطمة والحسن والحسین وفی هذا أحادیث عن النبی ﷺ قال أبو سعید الخدری قال رسول الله ﷺ نزلت هذه الآية فی خمسة فی وفی علی وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم ومن حجة الجمه‌ور قوله ^ عنکم ^ و ^ یطهرکم ^ بالمیم ^ ولو كان النساء خاصة لكان عنکن

[۳] الأربعین فی مناقب أمهات المؤمنین ج ۱ ص ۱۰۵-۱۰۶ عن أبی سعید الخدری عن أم سلمه رضی الله عنها قالت نزلت هذه الآية فی بیتی (إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البيت ویطهرکم تطهیرا) قلت یارسول الله أأنت من أهل البيت قال إنک إلى خیر إنک من أزواج رسول الله ﷺ قالت وأهل البيت رسول الله ﷺ وعلی وفاطمة والحسن والحسین رضی الله عنهم أجمعین هذا حدیث صحیح ... والآیة نزلت خاصة فی هؤلاء المذكورین

۷. محب الدین الطبری متوفای ۶۹۴ هـ

«بابی در بیان اینکه فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام همان اهل البیت در آیه ی مورد اشاره هستند و پوشاندن رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را با کساء و دعایشان برای آن ها.»^۱

۸. شمس الدین الذهبی متوفای ۷۴۸ هـ

«آیه ی تطهیر در حق فاطمه و همسرش و پسرانش علیهم السلام نازل شد؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را با کساء پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند.»^۲

۹. صلاح الدین الصفدی متوفای ۷۶۴ هـ

«حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ریحانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر دخترش فاطمه زهرا علیها السلام و یکی از سروران جوانان اهل بهشت است. او، برادرش، مادرش و پدرش علیهم السلام اهل البیت هستند که خداوند رجس و پلیدی را از آن ها دور کرده و کاملاً پاکشان کرده است.»^۳

۱۰. ابن حجر العسقلانی متوفای ۸۵۲ هـ

«و در ذکر بیت معنی دیگری وجود دارد که مرجع اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به آن برمی گردد، آنطور که در تفسیر آیه ی «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» ام سلمه گفته است: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام را خواست و با عبای آنان را پوشانید و فرمود: خداوندا، این ها اهل بیت من هستند. که این حدیث را ترمذی و غیر او نقل کرده اند. و مرجع اهل این خانه ی مذکور در آیه، به خدیجه علیها السلام بر می گردد؛ زیرا حسن و حسین علیهم السلام از فاطمه

[۱] ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ج ۱ ص ۲۱ باب فی بیان أن فاطمة وعلیاً والحسن والحسین هم أهل البيت الآیة المشار إليهم فی قوله تعالی (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) وتجليله صلی الله علیه و آله إياهم بكساء ودعائه لهم

[۲] تاریخ الإسلام ج ۳ ص ۴۴ وفي فاطمة وزوجها وبنيتها نزلت: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا فجعلهم رسول الله صلی الله علیه و آله بكساء وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي

[۳] الوافی بالوفیات ج ۱۲ ص ۲۶۲ الحسين بن علی بن أبی طالب رضی الله عنهما ریحانة رسول الله صلی الله علیه و آله وابن ابنته فاطمة الزهراء رضی الله عنها وأحد سیدی شباب أهل الجنة هو وأخوه وأمه وأبوه أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا

علیها السلام به وجود آمده اند و فاطمه علیها السلام دخترش است و علی علیهما السلام هم از کودکی در خانه ی خدیجه علیها السلام رشد و نمو یافت و بزرگ شد و سپس با دخترش ازدواج کرد؛ پس روشن شد که بازگشت معنای اهل بیت نبوی، فقط به خدیجه (علیها السلام) است.»^۱

۱۱. ابو زید الثعالبی متوفای ۸۷۵ هـ

«ام سلمه گفت: این آیه در خانه ی من نازل شد؛ پس رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را خواست و با آن ها زیر کساء خیبری داخل شد و فرمود: این ها اهل بیت من هستند و آیه را خواند و فرمود: خداوندا، از آن ها رجس را دفع کن و کاملاً پاکشان گردان. ام سلمه می گوید: پس من گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز مشمول این آیه هستم؟ حضرت فرمودند: تو از زنان پیامبر ﷺ هستی و به سوی خیر روانی. جمهور علمای اهل سنت نیز بر همین قائل هستند.»^۲

۱۲. ابن حجر هیثمی مکی متوفای ۹۷۳ هـ

«اکثر مفسرین بر این اعتقادند که این آیه در حق علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، به خاطر مذكر شدن ضمیر در عنکم و بعد از آن.»^۳

[۱] فتح الباری ج ۷ ص ۱۳۸ و فی ذکر البیت معنی اخر لان مرجع أهل بیت النبى ﷺ إليها لما ثبت فی تفسیر قوله تعالى انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت قالت أم سلمة لما نزلت دعا النبى ﷺ فاطمة وعلیا والحسن والحسین فجلبهم بكساء فقال اللهم هؤلاء أهل بیتی الحدیث أخرجه الترمذی و غیره و مرجع أهل البیت هؤلاء إلى خدیجة لان الحسین من فاطمة و فاطمة بنتها و علی نشأ فی بیت خدیجة و هو صغیر ثم تزوج بنتها بعدها فظهر رجوع أهل البیت النبوی إلى خدیجة دون غیرها

[۲] تفسیر الثعالبی = الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۴ ص ۳۴۶ سابت شامله؛ قالت أم سلمة: نزلت هذه الآية فی بیتی؛ فدعا رسول الله ﷺ علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فدخل معهم تحت کساء خیبری، وقال: " هؤلاء أهل بیتی، وقرأ الآية، وقال اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، قالت أم سلمة: فقلت: وأنا یا رسول الله، فقال: أنت من أزواج النبى ﷺ و أنت إلى خیر ". و الجمهور علی هذا

[۳] الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال و الزندقة ج ۲ ص ۴۲۱ أكثر المفسرین علی أنها نزلت فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین لتذکیر ضمیر عنکم و ما بعده

۱۳. نور الدین سمهودی متوفای ۹۹۱ هـ

«مراد از عترت و اهل بیت در حدیث ثقلین، همان کسانی هستند که در داستان مباحله ذکر شده است و آن ها حسین، حسن، فاطمه و علی علیهم السلام هستند و این ها همان اهل کساء هستند که مراد خداوند در آیه ی تطهیر و مباحله می باشند.»^۱

۱۴. عبد الرؤوف المناوی متوفای ۱۰۳۱ هـ

«و عترت من» «اهل بیت من» تفصیل بعد از اجمال به عنوان بدل از عترت یا عطف بیان از عترت است و آن ها اصحاب آل عبا هستند که خداوند رجس را از آن ها دفع کرده و کاملا پاکشان گردانیده است.»^۲

۱۵. محمد بن علی الشوکانی متوفای ۱۲۵۰ هـ

«جمهور اهل سنت به این قائل شده اند که اجماع عترت به تنهایی حجت نیست، ولی زیدیه و امامیه معتقدند حجت است و استدلال کرده اند به آیه ی تطهیر و گفته اند که: خطا، رجس است؛ پس واجب است که اهل بیت علیهم السلام از آن پاک شوند و جواب داده می شود که از سیاق آیه استفاده می شود که مرادش زنان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از این جواب نیز چنین جواب داده می شود که دلیل صحیح وارد شده است بر اینکه آیه در حق علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است ... و نیز استدلال کرده اند به آیه ای مثل مودت و به احادیث بسیار زیادی که مشتمل بر زیادی شرف آن ها و بزرگی فضیلت آن ها است.»^۳

[۱] جواهر العقدين، ج ۲ ص ۲۶-۲۷ و کذا قوله: (انی تارک فيکم ما أن تمسکنم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی)، و کذا قوله فی الحدیث الآتی: (و انی تارک فيکم الثقلین .. الحدیث)، و کذا الحقوا به فی: قصه المباحله المشار اليها بقوله تعالى: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ الْآيَةَ)، فعدا صلی الله علیه و آله و سلم محتضنا الحسين أخذوا بيد الحسن و فاطمه تمشي خلفه و علی خلفها)، و هؤلاء هم أهل الكساء فهم المراد من الآيتين

[۲] فیض القدير ج ۳ ص ۱۴ (وعترتی) بمثناة فوقية (أهل بیتی) تفصیل بعد اجمال بدلا أو بیانا وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا

[۳] إرشاد الفحول ج ۱ ص ۱۵۲ وذهب الجمهور أيضا إلى أن إجماع العترة وحدها ليس بحجة وقالت الزيدية والإمامية هو حجة واستدلوا بقوله (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا) والخطأ رجس فوجب أن يكونوا مطهرين عنه وأجيب بأن سياق الآية يفيد أنه في نسائه صلی الله علیه و آله وبجواب عن هذا الجواب بأنه قد ورد الدليل الصحيح أنها نزلت في علی وفاطمة والحسين وقد أوضحنا الكلام في هذا في تفسيرنا الذي سميناه فتح القدير فليرجع إليه ولكن لا يخفاك أن كون الخطأ رجس لا يدل عليه لغة ولا شرع فإن معناه في اللغة القدر ويطلق في الشرع على العذاب كما في قوله سبحانه (قال قد وقع عليكم من ربكم

چند نکته پیرامون دخالت سیاق در آیه ی تطهیر

قرآن کریم می فرماید:

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَن كُمُ الرِّجْسِ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَأَذْكَرَنَ مَا يَتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ
 آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)﴾. سوره ی احزاب

«و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. (۳۳) آنچه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خواننده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است! (۳۴)»

اهل سنت با استدلال به سیاق آیات و معنای لغوی اهل بیت، می‌گویند که مراد از اهل بیت در آیه ی تطهیر، زنان پیامبر ﷺ می‌باشند و سپس از احادیث استفاده می‌کنند که آل علی (علیهم‌السلام) نیز داخل در اهل بیت هستند.

برای روشن شدن حقیقت، چند مطلب را در قالب چند نکته بیان می‌کنیم.

نکته ی اول:

درست است که صدر و ذیل یک آیه معمولاً یک مطلب را دنبال می‌کنند، ولی این سخن در جایی است که قرینه ای بر خلاف آن وجود نداشته باشد؛ بنابراین کسانی که این قسمت از آیه را نیز ناظر به همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند، سخنی بر خلاف ظاهر آیه و قرینه موجود در آن؛ یعنی تفاوت ضمیرها گفته‌اند و اینکه مخاطب آیه در میان آن عوض شده، چیز جدیدی نیست و در چند آیه ی دیگر نیز جملات معترضه به کار رفته است.

از جمله در قرآن از زبان عزیز مصر چنین نقل شده است:

رجس و غضب (و قوله (من رجز الیم) والرجز الرجس واستدلوا بمثل قوله (قل لا أسألكم علیه اجرا إلا المودة فی القربی) وبأحادیث
 کثیرة جدا تشتمل علی مزید شرفهم و عظیم فضلهم

﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ۖ وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ ۖ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾؛ ای یوسف از این موضوع، صرف نظر کن! و از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی! ﴿۱﴾

در این آیه، ابتدا عزیز مصر خطاب به حضرت یوسف علیه السلام می گوید: از این صرف نظر کن و سپس خطاب آیه از مذکر به مؤنث عوض شده و خطاب به زلیخا می گوید: از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. و در آیه ی دیگر می فرماید:

﴿قَالُمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند، بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می شوید؟ ﴿۲﴾

آیه ی مبارکه ی فوق در ابتدا خطاب به مسلمانان می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» و سپس مخاطب عوض شده و خطاب به کفار می فرماید: «بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست و هیچ معبودی جز او نیست، پس آیا تسلیم می شوید؟»

زرکشی و سیوطی، دو تن از مفسران بزرگ اهل سنت، به این مطلب تصریح کرده اند؛

«بیستم: خطاب شخص، سپس عدول به دیگری؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: ﴿سَ إِسْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾؛ دعوت شما را نپذیرفتند ﴿۱﴾ که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ سپس به کفار می فرماید: ﴿فَهَلْ أُنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛ بدانید که آنچه نازل شده به علم خداست ﴿۲﴾ به دلیل ادامه ی آیه که می فرماید: ﴿پس آیا تسلیم می شوید.﴾ ﴿۳﴾»

«بیست و ششم: خطاب شخص سپس عدول به دیگری؛ مانند این قسمت از آیه که می فرماید: «پس اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند» که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است. سپس به کفار می فرماید: ﴿بدانید که آنچه نازل

[۱] یوسف: ۲۹

[۲] هود: ۱۴

[۳] البرهان فی علوم القرآن للزرکشی ج ۲ ص ۲۴۵ العشرون خطاب الشخص ثم العدول إلى غيره كقوله (فإن لم يستجيبوا لكم) الخطاب للنبي صلی الله علیه و آله ثم قال للكفار (فاعلموا أنما أنزل بعلم الله) بدلیل قوله (فهل أنتم مسلمون)

شده به علم خداست ﴿به دلیل ادامه ی آیه که می فرماید: ﴿پس آیا تسلیم می شوید.﴾^۱

و بالاتر از آن مطلبی است که سیوطی از بخاری، مسلم و دیگران نقل کرده است :

«بخاری، مسلم، نسائی، ابن جریر طبری، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی در سننش از سهل بن سعد روایت کرده اند که می گوید: ﴿بخورید و بیاشامید تا خط سپید از خط سیاه نمایان شود﴾ و «از صبحگاه نازل نشد و عده ای هنگامی که می خواستند روزه بگیرند، یکی از آنان به پاهایش بند سفید و بند سیاه می بست و می خورد و می نوشید تا دیدن آن دو برایش روشن شود؛ پس خداوند ﴿از صبحگاه﴾ را نازل کرد و دانستند که شب و روز را قصد کرده است.»^۲

همانطور که سیوطی گفته، این روایت را بخاری^۳ و مسلم^۴ در صحیحشان نقل کرده اند.

آیه ی مذکور (مِنَ الْفَجْرِ؛ یعنی از صبحگاه)، قسمتی از آیه ی ۱۸۷ سوره ی بقره است:

﴿أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفْتُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ ۚ هُنَّ لِيَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ ۖ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ۗ ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ ۗ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ ۗ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۖ فَلَا تَقْرُبُوهَا ۗ كَذَٰلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لِّلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۖ﴾

«آمیزش جنسی با همسرانتان، در شبِ روزهایی که روزه می گیرید، حلال است. آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید؛ (و این کار ممنوع را انجام می دادید؛) پس توبه شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آنها آمیزش کنید و

[۱] الإِتقان فی علوم القرآن للسيوطی ج ۳ ص ۹۲ السادس والعشرون خطاب الشخص ثم العدول إلى غيره نحو (فإن لم

يستجيبوا لكم) خوطب به النبي ﷺ ثم قال للكفار (فاعلموا أننا أنزل بعلم الله) بدليل (فهل أنتم مسلمون)

[۲] الدر المنثور ج ۱ ص ۴۸۰ وأخرج البخاری ومسلم والنسائی وابن جریر وابن المنذر وابن أبي حاتم والبيهقی فی سننه عن سهل بن سعد قال : أنزلت (وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الأبيض من الخيط الأسود) ولم ينزل «من الفجر» فكان رجال إذا أرادوا الصوم ربط أحداهم فی رجله الخيط الأبيض والخيط الأسود فلا يزال يأكل ويشرب حتى يتبين له رؤيتهما فأنزل الله بعد

(من الفجر) فاعلموا إنما یعنی اللیل والنهار

[۳] صحیح البخاری ج ۲ ص ۶۷۷ ح ۱۸۱۸ و ج ۴ ص ۱۶۴۰ ح ۴۲۴۱

[۴] صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۶۷ ح ۱۰۹۱

آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب نمایید! و بخورید و بیاشامید، تا رشته سپید **صبح**، از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد! سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید! و در حالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند، این چنین آیات خود را برای مردم، روشن می‌سازد، باشد که پرهیزکار گردند!»

بنابراین از آنجایی که طبق روایات صحیح، آیه ی تطهیر به صورت جداگانه نازل شده است، استدلال به قبل و بعد آیه ی تطهیر، حجیتی ندارد.

نکته ی دوم:

در آیه ی ۳۲، ابتدای آیه ی ۳۳، آیه ی ۳۴ و... که خطاب به زنان پیامبر ﷺ است، همه ی افعال و ضمایر، مونث هستند: «لَسْتُنَّ، اثْقِيْتُنَّ، لَا تَخْضَعْنَ، قُلْنَ، قَرْنَ، بِيُوْتِكُنَّ، أَقْمَنَ، آتَيْنَ، اطْعُنَّ، وَاذْكُرْنَ، بِيُوْتِكُنَّ»، اما وقتی که به آیه ی تطهیر می‌رسد، به ضمایر مذکر «عَنْكُمْ وِ يَطَهِّرْكُمْ» و کلمه ی مفرد «اهل البيت» عدول می‌کند و این نشان می‌دهد که مقصود از اهل بیت، همسران پیامبر ﷺ نیستند.

ضمن اینکه در این آیات، همسران پیامبر ﷺ را یک بار با تعبیر «الازواج» و دو بار با تعبیر «نساء النبی» خطاب کرده که هر دو صریح در همسران اویند. به چه دلیل از این تعبیر عدول کرده و «اهل البيت» فرموده؟ عدول از آن سیاق، قرینه است که مخاطب به اهل البيت، غیر از مخاطب با آن دو تعبیر است.

بعضی ها از مذکر شدن ضمیر، دو جواب داده اند:

جواب اول: پیامبر ﷺ هم داخل در اهل البيت است!

میگوییم: همین جواب، استدلال به سیاق آیه را باطل می‌کند؛ چون خطاب آیه از «فقط زنان»، به «زنان + پیامبر» تغییر یافته است. اگر چنین تغییری ممکن باشد، چرا خطاب آیه از زنان به ۵ تن آل عبا ممکن نباشد؟!

جواب دوم: ضمایر به خاطر لفظ مذکر اهل، مذکر شده اند!

می‌گوییم: این خلاف قوائد عربی است؛ زیرا:

اولاً: ضمیر در عربی (به جز در مورد شأن که اینجا موردش نیست)، به مرجع قبل از خود باز می‌گردد، نه بعدش. در آیه تطهیر، «اهل» بعد از «کم» آمده است، همچنانکه در آیه ی ﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ ... اَتِيكُمْ﴾^۱ ضمیر «کم» به ظاهر لفظ «اهل» در قبل از خودش برگشته است، نه به مرجعی بعد از خودش و همچنین ضمیر «کم» در آیه ۷۳ سوره هود.

ثانیاً: ضمیر «کم» ضمیر مخاطب است! و مرجع ضمیر مخاطب، لفظ نیست، بلکه خارج است؛ یعنی نمی‌توان گفت که ضمیر به لفظی در جمله بر می‌گردد! به عبارت دیگر، ضمیر مخاطب، اصلاً مرجع در کلام نیاز ندارد! و تعریف ضمیر هم همین است.

ثالثاً: کلمه ی اهل، هم مذکر است و هم مؤنث؛ همانطور که زمخشری گفته است.^۲

فلذا اگر خطاب آیه به زنان پیامبر ﷺ بود، باید از ضمائر مؤنث استفاده می‌کرد، تا هم با آیات قبل و بعد هماهنگ باشد و هم اینکه دلیل دست شیعه ندهد و اینطور اختلاف ایجاد نشود.

نکته ی سوم:

آمدن لفظ «بیت» در آیه ی تطهیر، بر خلاف لفظ «بیوت» در آیات قبل و بعد؛

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا (۳۴)﴾ احزاب

و در آیه ۵۳ همین سوره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ؛ أَي كَسَانِي كِه اِيمَان اُورده ايد، داخل خانه‌های پیامبر مشويد.﴾

اهل سنت از این موضوع، چنین جواب داده اند:

[۱] طه: ۱۰

[۲] الکشاف ج ۱ ص ۵۶۶ و لكن لأن الأهل يذكر ويؤنث

منظور از اهل بیت، ساکنان خانه پیامبر ﷺ است؛ زیرا بیت به معنی خانه مسکونی است و ساکنان خانه پیامبر ﷺ همان همسران پیامبرند و افراد دیگر را شامل نمی شود و اگر ضمیرها به صورت ضمیر مذکر آمده، به خاطر آن است که لفظ اهل مذکر است، و اگر بیت به صورت مفرد آمده نه به صورت جمع، با اینکه همسران پیامبر ﷺ در خانه های متعدّد سکنی داشتند، به این دلیل است که پیامبر اکرم ﷺ فرد واحدی بود و بیت او نیز به صورت واحد ذکر شده است. خلاصه اینکه، آیه تنها نظر به همسران پیامبر ﷺ دارد.

پاسخ: اگر منظور از اهل، همسران پیامبر ﷺ باشد، ظاهر لفظاً: مفرد مذکر و معنای آن: جمع مؤنث است، در حالی که در آیه، نه مفرد مذکر ذکر شده و نه جمع مؤنث؛ بلکه به صورت جمع مذکر آمده است.

هم چنین تعبیر به بیت به صورت مفرد، بر خلاف صدر آیه: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ که به صورت جمع آمده، نمی تواند به خاطر شخص پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا پیامبر ﷺ خانه مستقلی برای خود نداشت و در واقع، خانه او خانه هایی بود که همسرانش در آنها زندگی می کردند.^۱

از طرف دیگر، الف و لام در «اهل البیت» از نوع عهد است؛ زیرا الف و لام در «البیت»، نه جنس را می رساند و نه استغراق افراد را؛ چون نه می خواهد حکم جنس و طبیعت اهل بیت را بگوید و نه می خواهد حکمی درباره همه خاندان ها در جهان یا خانواده های پیامبر ﷺ را بیان کند، و گرنه به جای مفرد، از کلمه جمع (بیوت) استفاده می کرد، همچنان که در اول آیه خطاب به همه همسران، «بیوتکن» آمده است.

پس مقصود از «اهل البیت» در آیه ی تطهیر، خانواده ی خاص و مورد نظر است و آیه اشاره به پاکی خاندان خاصی می کند که میان گوینده و مخاطب معلوم است. حال باید دید که آن خاندان و آن خانه کدام است؟ آیا خانه همسران آن حضرت است یا خانه حضرت فاطمه علیها السلام و شوهرش و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام؟ اولی که نیست؛ چون همه همسرانش یک خانه نداشتند که الف و لام اشاره به آن باشد؛ هر کدام در خانه ای جدا بودند و اگر یکی از آنها مقصود بود، آیه مخصوص به آن می شد، در حالی که اتفاقی است که چنین نیست.^۲

[۱] پیام قرآن، آیت اله مکارم شیرازی، جلد ۹

[۲] با استفاده از کتاب سیمای عقاید شیعه، آیت الله شیخ جعفر سبحانی

نتیجه اینکه:

۱. این آیه نشان می دهد صحبت از چند خانه است، نه یک خانه و مخاطبین قسمت ابتدایی آیه ، زنان پیامبر ﷺ هستند که با جمع مونث مشخص شده اند.
 ۲. در وسط آیه، خطاب عوض میشود و ضمائر مذكر میشود.
 ۳. در این قسمت، خطاب خدا به ساکنین یک خانه است (البیت) که با الف و لام عهد تعریف این بیت از سایر بیوت جدا شده است. خداوند یک بیت خاص را میگوید و این خانه جزء آن بیوتی که قبلا نام برده شده اند نیست.
 ۴. آن بیت خاص که خدا آن را با الف و لام عهد جدا کرده ، آن را به عنوان الگو برای سایر بیت ها نشان داده است.
- در ادامه در بحث آیه ی ﴿وَأُمُرُ أَهْلِکَ بِالصَّلَاةِ ...﴾ و حدیث «سد الابواب»، عهد بودن الف و لام در «البیت» کاملا روشن خواهد شد.

اهل البيت در آیه ی ﴿وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ﴾

﴿وَأَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾

« اهلت را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش. »^۱

پس از نزول این آیه، پیامبر اکرم ﷺ به مدت چند ماه هر وقت که برای نماز از خانه بیرون می رفتند، به نزد خانه ی حضرت فاطمه علیها السلام می رفتند و می فرمودند:

«الصلاة یا اهل البيت، ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا﴾؛ نماز ای اهل بیت، خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

رسول خدا ﷺ با این عملکردشان به روشنی مراد و مصداق «اهل البيت» در آیه ی تطهیر را مشخص کرده اند و راهی برای بهانه جویان و مغالطان نگذاشته اند.

این روایت در کتب اهل سنت از ۵ نفر از صحابه نقل شده که ۴ سند آن معتبر است و یکدیگر را نیز تقویت می کنند و حداقل به درجه ی صحیح لغیره می رسانند.

یکم: انس بن مالک

سند یکم:

حاکم نیشابوری این روایت را با دو سند نقل کرده است:

یکی، از حماد بن سلمه از حمید بن تیرویه از انس بن مالک:

«حدثنا أبو بكر محمد بن عبد الله الحفید ثنا الحسين بن الفضل البجلي ثنا عفان بن مسلم ثنا حماد بن سلمة أخبرني حمید وعلی بن زید عن أنس بن مالك رضی الله عنه أن رسول الله ﷺ كان يمر بباب فاطمة رضی الله عنها ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول الصلاة یا اهل البيت ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهرکم تطهیرا﴾ هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه.»

حاکم این سند را تصحیح کرده و برنامه جوامع الکلم نیز حکم به حسن بودن سندش داده است.^۱

سند دوم:

حاکم نیشابوری و دیگران این روایت را از طریق حماد بن سلمه از علی بن زید از انس بن مالک نیز نقل نموده اند؛

«... حماد بن سلمه عن علی بن زید عن أنس بن مالك أن النبي ﷺ كان يمر ببیت فاطمة ستة أشهر إذا خرج إلى الفجر فيقول الصلاة يا أهل البيت ﴿﴾ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ﴿﴾»

این روایت را احمد بن حنبل نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را حسن^۲ و وصی الله بن محمد عباس سندش را حسن لغیره^۳ دانسته اند.

ترمذی نیز آن را حسن دانسته است.^۴

دوم: أبو الحمراء هلال بن الحارث

«... عن أبي الحمراء قال رابطة المدينة سبعة أشهر كيوم فكان رسول الله ﷺ يأتي باب علي وفاطمة كل غداة فيقول الصلاة الصلاة ﴿﴾ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ﴿﴾»

این روایت را بخاری در تاریخ کبیرش^۵ و ابن ابی شیبه در مسندش^۶ نقل کرده اند و حافظ ابن عساکر بعد از

[۱] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۷۲ ح ۴۷۴۸ حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱۱ ص ۲۵۷-۲۵۸ ح ۱۳۶۶۳ و ص ۳۳۶ ح ۱۳۹۷۳ بی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده حسن ...

[۳] فضائل الصحابة لاحمد، ص ۹۵۳-۹۵۴ ح ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ بی دی اف؛ قال وصی الله: إسناده حسن لغیره

[۴] سنن الترمذی ج ۵ ص ۳۵۲ ح ۳۲۰۶ قال الترمذی: هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه

[۵] التاريخ الكبير للبخاری (الکنی) ج ۱ ص ۲۵ رقم ۲۰۵ قال أبو عاصم عن عباد أبي يحيى قال نا أبو داود عن أبي الحمراء قال صحبت النبي ﷺ تسعة أشهر فكان إذا أصبح كل يوم يأتي باب علي وفاطمة فيقول السلام أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا

[۶] مسند ابن أبي شيبه ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۷۲۲ «نا أبو نعيم الفضل بن دكين، قال: نا يونس بن أبي إسحاق قال: نا أبو داود، عن أبي الحمراء قال: رابطة بالمدينة سبعة أشهر على عهد رسول الله ﷺ قال: فرأيت رسول الله إذا طلع الفجر جاء إلى باب علي وفاطمة فقال ﷺ: الصلاة، الصلاة: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا)»

نقل آن حکم به حسن بودنش داده است.^۱

سوم: ابو برزه

نور الدین هیثمی از طبرانی چنین روایت نقل می کند:

«وعن أبی برزة قال صلیت مع رسول الله ﷺ سبعة عشر شهرا فإذا خرج من بيته أتى باب فاطمة فقال الصلاة عليكم ﴿﴾ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس ﴿﴾ الآية»

هیثمی سپس می نویسد:

«رواه الطبرانی وفيه عمر بن شبيب المسلمی وهو ضعيف ؛ این روایت را طبرانی نقل کرده و در سندش عمر بن شبيب المسلمی وجود دارد که ضعیف است.»^۲

اما عمر بن شبيب نیز توثیق دارد و ابن حبان تصریح کرده است که: «عمر بن شبيب شیخی صالح و راستگو است، اما بسیار خطا می کند؛ لذا اگر روایاتش از طرق دیگری نقل نشده باشند، حجیت ندارند (به عبارت دیگر : اگر روایاتی که او نقل می کند، طرق دیگری داشته باشند، معتبر می شوند).»^۳

و ملاحظه می کنید که این روایت، چند سند دیگر دارد که بعضی از آنها معتبر هستند؛ لذا سند روایت ابو برزه نیز معتبر است.

چهارم: ابو سعید خدری

صالحی شامی روایت ابو سعید خدری را از ابن سعد، ابن ابی حاتم (در تفسیرش) ، طبرانی و ابن مردویه نقل کرده است؛

«وروی ابن سعد وابن أبی حاتم والطبرانی وابن مردويه عن أبی سعید - رضی الله تعالی عنه - قال: لما دخل علی فاطمة - رضی الله تعالی عنها - جاء رسول الله ﷺ أربعین صباحا إلى بابها یقول: ' السلام علیکم أهل

[۱] المعجم المشتمل علی ذکر أسماء شیوخ الأئمة النبیل ، ج ۱ ص ۷۳۸-۷۳۹ ح ۹۱۸ پی دی اف؛ قال ابن عساکر: هذا حدیث حسن غریب

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۶۹

[۳] المجروحین ج ۲ ص ۹۰ رقم ۶۵۳ عمر بن شبيب المسلمی بیروی عن علقمة بن مرثد وعبد الله بن عیسی روی عنه العراقیون کان شیخا صالحا صدوقا ولكنه کان یخطیء كثيرا حتی خرج عن حد الاحتجاج به إذا انفرد علی قلة روایته

البيت ورحمة الله وبركاته ، الصلاة رحمكم الله ، ﴿ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ﴾ [الاحزاب / ۳۳] انتهى. ^۱

اما ابو نعیم اصفهانی با سندی دیگر، از ابو سعید خدری این روایت را با اضافه ی ارتباط این عملکرد پیامبر ﷺ به آیه ی « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا » نقل کرده است؛

« حدثنا محمد بن الفضل قال ثنا إسحاق بن إبراهيم شاذان قال ثنا الكرمانی بن عمرو قال ثنا عطية العوفی عن أبي سعيد الخدری عن النبي ﷺ حين نزلت ﴿ وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ﴾ كان يجيء نبي الله ﷺ إلى باب على صلاة الغداة ثمانية أشهر يقول الصلاة رحمكم الله ﴿ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. ﴾ ^۲ »

پنجم: عبد الله بن عباس

سیوطی روایت دیگری از ابن مردویه از ابن عباس در این باره نقل کرده است:

« وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال شهدنا رسول الله ﷺ تسعة أشهر يأتي كل يوم باب على بن أبي طالب رضی الله عنه عند وقت كل صلاة فيقول : السلام عليكم ورحمة الله وبركاته أهل البيت ﴿ إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا ﴾ الصلاة رحمكم الله كل يوم خمس مرات. ^۳ »

بنابراین با این آیه و روایات روشن شد که الف و لام در «اهل البيت» عهد است نه جنس و تنها اشاره به اهل خانه ی حضرت زهرا عليها السلام دارد.

[۱] سبل الهدى والرشاد ج ۱۱ ص ۱۳

[۲] طبقات المحدثين بأصبهان ج ۴ ص ۱۴۸

[۳] الدر المنثور ج ۶ ص ۶۰۶

البیت در حدیث سد الابواب

دور تا دور مسجد النبی ﷺ، صحابه اتاق هایی ساخته بودند که یک درش نیز به مسجد باز می شد و هنگام نماز از آنجا رفت و آمد می کردند، تا اینکه پیامبر ﷺ به فرمان خداوند امر کردند همه ی درهای متصل به مسجد بسته شوند بجز در خانه ی حضرت علی ﷺ.

حدیث سد الابواب طرق زیادی دارد و تعداد زیادی از علمای اهل سنت این طرق را تصحیح کرده اند.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«ترمذی روایت کرده ... و گفته: حسن و غریب است ... و از طرق صحیح زیادی وارد شده است که پیامبر ﷺ هنگامی که دستور به بستن درهای باز شونده به مسجد بجز در علی ﷺ دادند، این مطلب بر بعضی از صحابه سخت آمد؛ پس در جوابشان عذرش (دستور الهی) را در مورد آن بیان کرد. و آن در حدیث طولانی از ابن عباس وارد شده است که احمد و طبرانی با سند نیکو آن را نقل کرده اند.»^۱

و از این رو، تعدادی از علمای اهل سنت آن را متواتر دانسته اند که به ذکر آنها بسنده می کنیم.

جلال الدین سیوطی می گوید:

«با این احادیث صحیح و بلکه متواتر، ثابت می شود که رسول خدا ﷺ از باز بودن تمام درهایی که به سوی مسجد باز می شده، زهی کرده است و به هیچ کس و حتی عموی خود عباس و یا ابوبکر اجازه نداده است که در خانه آنها به داخل مسجد باز باشد، غیر از علی ﷺ به خاطر جایگاه دختر رسول خدا ﷺ نسبت به آن حضرت.»^۲

[۱] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بالكاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی)، ج ۱ ص ۳۵۵ ح ۱۸ پی دی اف؛ أخرجه الترمذی ... و قال حسن غریب ... وقد ورد من طرق كثيرة صحيحة أن النبي ﷺ لما أمر بسد الأبواب الشارعة في المسجد إلا باب علي، فشق علي بعض من الصحابة، فأجابهم بعذره في ذلك. وقد ورد ذلك في حديث طويل لابن عباس أخرجه أحمد والطبرانی بسند جيد.

[۲] الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۶ فصل: قد ثبت بهذه الأحادیث الصحيحة بل المتواترة أنه ﷺ منع من فتح باب شارع إلى مسجد ولم يأذن في ذلك لأحد ولا لعمة العباس ولا لأبي بكر إلا لعلی لمكان ابنة رسول الله ﷺ منه

ابن حجر هیثمی می‌نویسد همان سخن سیوطی را تکرار کرده است.^۱

محمد بن جعفر الکتانی نیز این روایت را در زمره ی روایات متواتر آورده و اسامی ۹ نفر از صحابه ی راوی این قضیه را ذکر کرده است.^۲

تعدادی از صحابه، از جمله ابن عباس این فضیلت را از فضائل مخصوص امیرالمومنین علیه السلام دانسته اند و ابن عباس به جواز ورود حضرت علی علیه السلام به مسجد با حالت جُنُب اشاره کرده است که ارتباط این حدیث با آیه ی تطهیر را می‌رساند.

«عمرو بن میمون می‌گوید: در نزد ابن عباس بودیم که نه گروه نزد وی آمده و گفتند: ای ابن عباس! یا ما بیا و یا مجلس را برای ما از این مردم خالی کن. ابن عباس گفت: من با شما می‌آیم. عمرو بن میمون می‌گوید: درست این است که این جریان برای قبل از نابینا شدن ابن عباس می‌باشد. پس در کناری نشستند و با هم به سخن گفتن پرداختند و ما نفهمیدیم که چه می‌گویند. بعد از آن گفتگو، ابن عباس آمد و در حالی که لباس خود را می‌تکاند، گفت: اف بر اینها! اینها حرفهای ناروا و نکوهش در مورد مردی می‌گویند که بیش از ده فضیلت و منقبت برای وی می‌باشد که برای هیچکس غیر از او وجود ندارد. اینها بدگویی از مردی می‌کنند که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام درهای مسجد جز در علی علیه السلام را بست. راهی جز راه مسجد برای علی علیه السلام نبود. علی علیه السلام با آن که جنب بود، وارد مسجد می‌شد [و این امر تنها به ایشان و رسول خدا صلی صلی الله علیه و آله اختصاص داشت].»^۳

این روایت را تعدادی از علمای بزرگ اهل سنت، از جمله حاکم و ذهبی تصحیح کرده‌اند.^۴

[۱] الفتاوی الفقهية الكبرى ج ۳ ص ۱۶۰ و علم من تلك الأحادیث الصحيحة بل المتواترة كما مر أنه منع من فتح باب شارع إلى مسجده ولم يأذن في ذلك لأحد حتى لأبي بكر والعباس إلا لعلی رضی الله عنه لمكان ابنة رسول الله صلی الله علیه و آله منه

[۲] نظم المتناثر ج ۱ ص ۱۹۱ رقم ۲۲۹ أما سد الأبواب إلا باب علی فمن رواه (۱) سعد بن أبي وقاص (۲) وزید بن أرقم (۳) وابن عباس (۴) وجابر بن سمرة (۵) وابن عمر (۶) وعلی (۷) وجابر بن عبد الله (۸) وأنس بن مالك (۹) وبريدة الأسلمي

[۳] ثنا عمرو بن میمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا يا بن عباس إما أن تقوم معنا وإما أن تخلو بنا من بين هؤلاء قال فقال بن عباس بل أنا أقوم معكم قال وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى قال فابتدؤوا فتحذثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه ويقول أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشرة فضائل ليست لأحد غيره وقعوا في رجل ... قال بن عباس وسد رسول الله صلی الله علیه و آله أبواب المسجد غير باب علی فكان يدخل المسجد جنباً وهو طريقه ليس له طريق غيره

[۴] المستدرک علی الصحیحین بتعلیق الذهبي، ج ۳ ص ۱۴۳ ح ۴۶۵۲

طبق روایتی که در ادامه می آوریم نیز نتیجه می گیریم که هدف از سد الابواب الا باب علی، تطهیر مسجد از رجس و پلیدی بود؛ زیرا بعضی از صحابه گاهی با حالت جُنُب به مسجد می رفتند، اما چون اهل خانه ی امیرالمومنین علیه السلام طبق آیه ی تطهیر، از هر گونه رجس و پلیدی پاک شده بودند، فقط به آنها اجازه داده شد که درشان به مسجد باز باشد.

ترمذی چنین روایت می کند:

«ابو سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که به علی علیه السلام فرمودند: «یا علی، برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود، غیر از من و تو.» علی بن منذر گوید: به ضرار بن سرد گفتم: معنی این حدیث چیست؟ گفت: یعنی برای احدی غیر از من و تو حلال نیست که با حالت جنب به این مسجد رفت و آمد کند. ابو عیسی ترمذی گوید: این حدیث، حسن و غریب است.»^۱

ابن حجر عسقلانی این حدیث را از کتب نه گانه تخریج کرده و طرق متعددش را تصحیح و تحسین کرده است:

«الحديث الثامن عشر: حديث أن النبي قال لعلی: "یا علی، لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک فصل فی تلخیص من أخرج هذه الأحادیث من الأئمة الستة فی کتبهم المشهورة علی ترتیبها: الثانی: أبو داود، والترمذی، وابن ماجة، وهو صحیح ... الخامس: أبو داود، والنسائی، وهو حسن . السادس: أبو داود، والنسائی، وهو صحیح . السابع: أبو داود، وابن ماجة، وهو حسن ... التاسع: الترمذی، وهو حسن ... الحادی عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن . الثانی عشر: الترمذی، وهو حسن . الثالث عشر: أبو داود، والترمذی، وهو حسن ... الخامس عشر: أبو داود، وهو حسن . السادس عشر: الترمذی، وهو حسن . السابع عشر: الترمذی، وهو ضعیف، ویجوز أن یحسن . الثامن عشر: الترمذی، وهو ضعیف، وقد یحسن أيضاً.»^۲

[۱] سنن الترمذی ج ۵ ص ۶۳۹ ح ۳۷۲۷ عن أبی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی یا علی لا یحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک قال علی بن المنذر قلت لضرار بن سرد ما معنی هذا الحدیث قال لا یحل لأحد یستطرقة جنباً غیری و غیرک قال أبو عیسی هذا حدیث حسن غریب

[۲] شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح المسمی بالکاشف عن حقائق السنن (ت: هنداوی)، ج ۱ صص ۳۵۵-۳۵۶ ح ۱۸ پی دی اف

و در این، نکته ی لطیفی است: طهارت و بیت ؛ یعنی مراد از اهل بیت در آیه ی تطهیر، اهل خانه ی امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام است.

در نتیجه: مراد از اهل البیت، اهل آن خانه ی خاص متصل به مسجد است که حدیث سد الابواب و آیه ی ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ...﴾ مؤید آن است و همانطور که گفتیم، الف و لام عهد در «اهل البیت» به همین نکته اشاره دارد.

فصل چهارم: غصب خلافت

در فصول گذشته، ثابت کردیم که امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام از طرف خدا و رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به امامت و خلافت منصوب شدند. حال شاید این سوال پیش آید که اگر اینطور بوده، آیا در سقیفه و بعد از آن به این مطلب و غصبی بودن خلافت دیگران اشاره ای شده است؟

پاسخ این سوال مثبت است و ما در این فصل، پاره ای از مدارک آن را آورده ایم. بدیهی است که چنین مدارکی به دلیل حساسیت زیادشان چندان در منابع اهل سنت نقل نشده باشد و همین مقدار نیز عنایت خداست. در نهایت از قرآن، سنت و کلام علوی به این شبهه پاسخ داده ایم که اگر خلافت حق امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَام بوده، پس چرا قیام نکردند تا حقشان را بستانند.

پیشگویی پیامبر (ص) از خیانت به امیرالمومنین علیه السلام

از جمله روایاتی که به وضوح مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام بلافاصله بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اثبات می کند، روایاتی است که اهل سنت با اسناد معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت از حيله و خیانت امت بعد از رحلتشان به حضرت علی علیه السلام خبر داده اند و نیز روایاتی که خبر از پیروزی اهل باطل امت بر اهل حقش بعد از رحلت پیامبرشان داده است.

روایت یکم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«امت، بعد از من در حق تو حيله و خیانت می کنند.»

این حدیث با ۴ سند نقل شده که ۳ تای آن ها به اقرار علمای اهل سنت معتبر است.

سند یکم:

«ابو ادريس اودی از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: از مطالبی که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از آن آگاه ساخته، این است که این امت پس از او در حق من خیانت خواهد نمود.»^۱

این روایت را حاکم نقل و تصحیح کرده و ذهبی نیز با نظر او موافقت کرده است.^۲

سند دوم:

«حیان اسدی گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: امت قطعاً بعد از من در حق تو خیانت خواهند کرد و تو طبق آیین من زندگی می کنی و بر سنت من کشته می شوی. کسی که تو را دوست دارد مرا دوست داشته، و آنکس که با تو دشمنی کند با من دشمنی نموده است. و به زودی

[۱] حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد الجمحی بمكة ثنا علی بن عبد العزیز ثنا عمرو بن عون ثنا هشیم عن إسماعیل بن سالم عن

أبی إدريس الأودی عن علی رضی الله عنه قال إن مما عهد إلى النبی صلی الله علیه و آله أن الأمة ستغدر بی بعده

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۰ ح ۴۶۷۶ قال الحاکم: هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه و قال الذهبی فی

التلخیص: صحیح

محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد.»^۱

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.^۲

سند سوم:

«ثعلبه حماني گفت: از علی عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم که بر روی منبر می فرمود: به خدا قسم ، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا آگاه کرد

که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»^۳

حافظ بوضیری این روایت را از ابن ابی شیبیه نقل کرده و سندش را تحسین کرده است.^۴

سند چهارم:

ابن عساکر از علقمه از علی عَلَيْهِ السَّلَام نقل می کند که فرمود:

«پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا آگاه کرد که امت به زودی بعد از من در حق تو خیانت می کنند.»^۵

[۱] عن حيان الأسدي سمعت عليا يقول قال لي رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إن الأمة ستغدر بك بعدى وأنت تعيش على ملتي وتقتل على

سنتي من أحبك أحبني ومن أبغضك أبغضني وإن هذه ستخضب من هذا يعني لحيته من رأسه صحيح

[۲] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۳ ح ۴۶۸۶

[۳] دلائل النبوة ج ۶ ص ۴۴۰ وأخبرنا أبو بكر أحمد بن الحسن القاضي أخبرنا أبو جعفر بن دحيم حدثنا أحمد بن حازم بن أبي

غرزة أخبرنا عبيد الله وأبو نعيم وثابت بن محمد عن فطر بن خليفة قال حدثنا أحمد بن حازم حدثنا عبيد الله حدثنا عبد العزيز بن

سياه قالا جميعا عن حبيب بن أبي ثابت عن ثعلبة الحماني قال سمعت عليا رضي الله عنه على المنبر وهو يقول والله إنه لعهد النبي

إلى أن الأمة ستغدر بك بعدى

[۴] إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة للبوصيري ، ج ۷ ص ۱۸۶ ح ۶۶۳۵ سابت شامله؛ وعن ثعلب بن يزيد الجماني

قال: سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - الْأُمِّي إِلَى: أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ (سَتَغْدُرُكَ) مِنْ بَعْدِي. رَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ

بِإِسْنَادٍ حَسَنٍ وَالْحَارِثُ بْنُ أَبِي أُسَامَةَ وَالْبِرَّازُ

[۵] تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۴۴۶-۴۴۷ أخبرنا أبو القاسم بن السمرقندی وأبو البركات عبد الباقي بن أحمد بن إبراهيم قالا

أنا عبد الله بن الحسن بن محمد بن الحسن أنا أبو محمد الحسن بن الحسين بن علي النوبختي نا علي بن عبد الله بن مبشر نا

محمد بن حرب نا علي بن يزيد عن فطر بن خليفة عن حكيم بن جبير عن إبراهيم عن علقمة قال قال علي عهد إلى النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أن

الأمة ستغدرک من بعدی

روایت دوم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«کینه‌هایی در سینه مردم نسبت به تو است که بعد از من ظهور و بروز خواهد کرد.»

این حدیث نیز با ۳ سند نقل شده که یکی از آن‌ها معتبر است.

سند یکم:

ابوبکر بزار از علی علیه السلام روایتی نقل کرده که فرمود:

«روزی به اتفاق رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست مرا در دست خود داشت در بعضی از کوچه‌های مدینه می‌رفتیم. از کنار باغی گذشتیم. عرضه داشتم یا رسول الله! این باغ چه زیبا است! فرمود: باغی که در بهشت برای تو مهیا شده از این زیباتر است. سپس قدم زنان به باغ دیگری رسیدیم، گفتم: ای پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله این باغ نیز زیبا است! فرمود: باغ تو در بهشت زیباتر از آن است. تا اینکه از هفت باغ گذشتیم و در همه آنها من همان سخن پیشین را و آن حضرت همان پاسخ را تکرار کردیم. هنگامی که به پایان راه رسیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در آغوش گرفت و سخت گریست.

عرضه داشتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا می‌گریی؟ فرمود: به خاطر کینه‌هایی که در سینه‌ی اقوامی علیه تو نهفته شده و آشکار نمی‌کنند مگر پس از آنکه مرا از دست بدهند.

پرسیدم: آیا من در دینم سلامت خواهم بود؟ فرمود: بله، در دینت سلامت می‌مانی.»^۱

[۱] مسند ابی یعلی ج ۱ ص ۴۲۶ ح ۵۶۵ عن علی بن ابی طالب قال بینما رسول الله صلی الله علیه و آله أخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سکت المدینة إذ أتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها ثم مررنا بأخری فقلت یا رسول الله ما أحسنها من حدیقة قال لک فی الجنة أحسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک أقول ما أحسنها ویقول لک فی الجنة أحسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم أجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغانن فی صدور أقوام لا یدونها لک إلا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک

برنامه جوامع الکلم در متابعات و شواهد حکم به حسن بودن سندش داده است.^۱

نور الدین هیثمی نیز بعد از نقل این روایت می گوید:

«در سند آن فضل بن عمیره وجود دارد که ابن حبان توثیقش کرده و غیر او تضعیفش کرده اند و بقیه ی

رجالش همگی ثقہ هستند.»^۲

شبیبه این روایت را حاکم به صورت خیلی مختصر اینگونه نقل کرده است:

«ابن عباس گفت: رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرمود: به زودی پس از من در مشقت خواهی افتاد. عرض

کرد: آیا دینم در آن وقت سالم است؟ فرمود: آری دینت سالم است.»^۳

این روایت را نیز حاکم و ذهبی تصحیح کرده اند.^۴

سند دوم:

«حدثنا الحسن بن علوية القطان ثنا أحمد بن محمد السكري ثنا موسى بن أبي سليم البصري ثنا مندل ثنا الأعمش عن مجاهد عن بن عباس رضي الله عنهما قال خرجت أنا والنبي صلى الله عليه وآله وعلى رضي الله عنه في حشان المدينة فمررنا بحديقة فقال علي رضي الله عنه ما أحسن هذه الحديقة يا رسول الله فقال حديقتك في الجنة أحسن منها ثم أوماً بيده إلى رأسه ولحيته ثم بكى حتى علا بكأوه قيل ما يبكيك قال ضغائن في صدور قوم لا يبدونها لك حتى يفقدوني.»^۵

[۱] مسند البزار ج ۲ ص ۲۹۳ ح ۷۱۶ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناد حسن في متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقين

عدا الفضل بن عميرة القيسي وهو مقبول

[۲] مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱۸ رواه أبو يعلى والبزار وفيه الفضل بن عميرة وثقه ابن حبان وضعفه غيره وبقية رجاله ثقات

[۳] عن بن عباس رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وآله لعلي أما إنك ستلقى بعدى جهداً قال في سلامة من ديني قال في سلامة

من دينك

[۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۵۱ ح ۴۶۷۷

[۵] المعجم الكبير ج ۱۱ ص ۷۳ ح ۱۱۰۸۴

سند سوم:

ابن عساکر با سندش از انس بن مالک نقل می کند که گفت:

«من با علی عَلَيْهِ السَّلَام همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در کوچه های شهر مدینه قدم می زدیم؛ پس به باغی رسیدیم. علی عَلَيْهِ السَّلَام گفت: چه باغ زیبایی است! پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: زیباست! و باغی زیبا تر از این برای تو در بهشت وجود دارد. همین طور تا نه باغ را دیدیم و پیامبر هر بار مثل همان مطلب را به علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرمود.

سپس پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرشان را بر روی یکی از شانه های علی عَلَيْهِ السَّلَام گذاشتند و گریه کردند. علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: ای رسول خدا! چرا گریه می کنید؟ فرمود: اقوامی نسبت به تو کینه هایی در دل دارند که پس از رحلت من آشکارش می کنند. پس علی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: آن وقت چه کار کنم ای رسول خدا؟ فرمود: صبر کن. علی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: اگر نتوانستم چه؟ فرمود: زیبا تلقی کن. عرض کرد: آیا دینم سالم است؟ فرمود: بله دینت سالم می ماند.»^۱

[۱] تاریخ مدینه دمشق ج ۴۲ ص ۳۲۳-۳۲۴ (ح ۴۴۴۸۱) أخبرنا أبو العز بن كادش أنا أبو محمد الجوهري أنا علي بن محمد بن أحمد بن نصير نا عمر بن محمد القابلاني نا أحمد بن بديل نا المفضل بن ضمرة الأسدی نا يونس بن خباب عن عثمان بن حاضر عن أنس بن مالك قال خرجنا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فمر بحديقة فقال علي رضي الله عنه ما أحسن هذه الحديقة قال حديثك في الجنة أحسن منها حتى مر بسبع حدائق كل ذلك يقول علي يا رسول الله ما أحسن هذه الحديقة فيرد عليه النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حديثك في الجنة أحسن منها ثم وضع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رأسه على إحدى منكبي علي فبكي فقال له علي ما يبكيك يا رسول الله قال ضغائن في صدور أقوام لا يبدهنها لك حتى أفارق الدنيا فقال علي رضي الله عنه فما أصنع يا رسول الله قال تصبر قال فإن لم أستطع قال تلقى جميلا قال ويسلم لي ديني قال ويسلم لك دينك

روایت سوم:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«هیچ امتی بعد از پیامبرش اختلاف نکرد مگر اینکه اهل باطلش بر اهل حقش پیروز شد.»

سند یکم:

«حدثنا محمد بن أحمد ثنا أحمد بن موسى ثنا إسماعيل بن سعيد ثنا جرير عن عطاء بن السائب عن الشعبي قال ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها.»^۱

این روایت را ابونعیم اصفهانی با سند حسن (طبق برنامه ی جوامع الکلم) از عامر شعبی نقل کرده است.^۲

سند دوم:

«ثنا محمد بن أحمد بن الحسن ثنا أحمد بن عبد الله بن زيد الختلي ثنا طاهر بن أبي أحمد ثنا أبو بكر بن عياش ثنا موسى بن عبيدة الربذي عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ ما اختلفت أمة بعد نبيها إلا ظهر أهل باطلها على أهل حقها.»^۳

این روایت را نیز ابو نعیم اصفهانی نقل کرده و تنها اشکال سندش طبق برنامه ی جوامع الکلم ، منکر الحدیث بودن موسی بن عبیده است؛ اما او را تعدادی از بزرگان اهل سنت توثیق کرده اند.

فصل الخطاب اینکه آلبانی بعد از نقل اقوال علما درباره ی او می گوید: « از این اقوال برای من روشن شد که موسی بن عبیده از کسانی است که به احادیثش استشهاد می شود.»^۴

لذا اقل درجه ی این سند این است که در کنار سند یکم معتبر می شود.

[۱] حلیة الأولیاء لابن نعیم ج ۴ ص ۳۱۳

[۲] بررسی سند روایت طبق برنامه جوامع الکلم:

أحمد بن عبد الله الأصبهانی : ثقة / محمد بن أحمد الخطريفي: ثقة / احمد بن العباس بن موسى العدوي: صدوق حسن الحديث
اسماعيل بن سعيد الشالنجي الكسائي ابو اسحاق الطبري: ثقة / جرير بن عبد الحميد الضبي: ثقة
عطاء بن السائب الثقفي: صدوق حسن الحديث / عامر الشعبي: ثقة

[۳] ذکر من اسمه شعبة ج ۱ ص ۶۸

[۴] سلسله الاحاديث الصحيحة ، ج ۷ ص ۴۲۹-۴۳۱ ح ۳۱۵۰ سایت شامله / فیدوی من هذه الأقوال أنه ممن يستشهد به

یاد آوری حق امیرالمومنین علیه السلام در سقیفه و بعد از آن

بر خلاف تصور عموم مخالفین، در سقیفه و بعد از آن حق امیرالمومنین علیه السلام برای خلافت توسط عده ای از صحابه یاد آوری شد.

بعد از اینکه بر خلاف میل انصار، بیعت به سمت ابوبکر سوق داده شد، بعضی از آن ها از کرده ی خود پشیمان شدند و گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم!

روایت یکم:

زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) که خطیب بغدادی از او به عنوان «ثقه، عالم به انساب و عارف به اخبار متقدمین و آثار» یاد کرده است^۱، می نویسد:

«هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب علیه السلام بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود ...

ای بنی هاشم مردم را در مورد خودتان به طمع نیندازید، مخصوصاً قبیله ی تیم بن مره یا عدی؛ حکومت نیست جز در شما و به سوی شما و هیچ کس جز ابو الحسن علی علیه السلام شایسته ی آن نیست؛ ای ابوالحسن آن را محکم ببند و تو به کاری که امید می رود توانا هستی؛ و کدام انسان قصی را ترک می کند در حالی که نظرش قابل محافظت و مراقبت است و مردم از غالب دور هستند.

پس علی علیه السلام به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم و ابوسفیان او را رها کرد و نزد عباس بن عبدالمطلب در منزلش رفت و گفت: ای ابوالفضل، تو سزاوارتر به ارث برادرت هستی؛ دستت را بده تا با تو بیعت کنم و بعد از بیعت من کسی از مردم با تو مخالفت نکند. پس عباس خندید و گفت: ای ابوسفیان! علی علیه السلام آن را رد می کند و عباس آن را در خواست می کند؟! و ابوسفیان نافرجام برگشت.^۲

[۱] تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۲۶۹ رقم ۵۸۰ الزبیر بن بکار بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبیر بن العوام الأُسَدي المدني أبو عبد الله بن أبي بكر قاضي مكة ... وقال الدارقطني ثقة وقال الخطيب كان ثقة ثبتا عالما بالنسب عارفا بأخبار المتقدمين ومأثر الماضين

[۲] الأخبار الموقفات للزبیر بن بکار، ص ۲۱۹ سایت شامله / لَمَّا بَايَعَ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ أَبَا بَكْرٍ، وَازْدَحَمَ النَّاسُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعُوهُ، مَرَّ أَبُو سَفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ بِالْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَقَّفَ وَأَنْشَدَ:

روایت دوم:

بنابر روایتی که طبری با سند معتبر^۱ نقل کرده، انصار هنگامی که دیدند آنچه را که از خلافت می خواستند از دستشان رفت، همگی یا بعضی از آن ها گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم!^۲

این اثر جزری نیز این مطلب را در تاریخش آورده و چنین گفته است:

«عمر و مردم با ابوبکر بیعت کردند؛ پس همه یا بعضی از انصار گفتند: فقط با علی علیه السلام بیعت می کنیم. علی علیه السلام، بنی هاشم، زبیر و طلحه از بیعت کردن تخلف کردند.»^۳

روایت سوم:

چون کار بیعت برای ابوبکر تمام شد، بسیاری از انصار بر بیعتشان با ابوبکر پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کرده و حضرت علی علیه السلام را یاد می کردند.

زبیر بن بکار می نویسد:

«هنگامی که با ابوبکر بیعت شد و حکومتش مستقر شد، بسیاری از انصار برای بیعتشان با او پشیمان شدند

بَنِي هَاشِمٍ لَا تُطْمِعُوا النَّاسَ فِيكُمْ ... وَلَا سِيَّما تَيْمٌ بِنُ مَرَّةٍ أَوْ عَدِي

فَمَا الْأَمْرُ إِلَّا فِيكُمْ وَإِلَيْكُمْ ... وَلَيْسَ لَهَا إِلَّا أَبُو حَسَنِ عَلِي

أَبَا حَسَنِ فَأَشَدُّ بِهَا كَفَّ حَارِمٌ ... فَإِنَّكَ بِالْأَمْرِ الَّذِي يُرْتَجَى مَلِي

وَأَيُّ امْرِئٍ يَزْمِي قُصَبًا وَرَأْيُهَا ... مَنِيعُ الْجَمَى وَالنَّاسُ مِنْ غَالِبِ قِصِي

فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي سَفِيَّانَ: " إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَهَدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا فَأَنَا لَهُ فَتَرَكَهُ أَبُو سَفِيَّانَ،

وَعَدَلَ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي مَنزِلِهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا الْفَضْلِ، أَنْتَ أَحَقُّ بِمِيرَاثِ أَخِيكَ، امُدِّ يَدَكَ لِأَبَائِكَ، فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ

النَّاسُ بَعْدَ بَيْعَتِي إِثَّاكَ فَصَحَّكَ الْعَبَّاسُ، وَقَالَ: يَا أَبَا سَفِيَّانَ، يَدْفَعُهَا عَلِيُّ وَيَطْلُبُهَا الْعَبَّاسُ! فَرَجَعَ أَبُو سَفِيَّانَ حَائِبًا

[۱] طبق برنامه ی جوامع الكلم، تمام رجال سند این روایت ثقة هستند بجز محمد بن حمید که توثیقش قبلا در بحث حدیث یوم الدار ذکر شد.

[۲] تاریخ الطبري ج ۲ ص ۲۳۳ بحدثنا ابن حمید قال حدثنا جریر عن مغيرة عن أبي معشر زياد بن كليب عن أبي أيوب عن

إبراهيم قال لما قبض النبي ... فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا

[۳] الكامل في التاريخ ج ۲ ص ۱۸۹ فبايعه عمر وبايعه الناس فقالت الأنصار أو بعض الأنصار لا نبايع إلا عليا قال وتخلف علي

وبنو هاشم والزبير وطلحة عن البيعة

و یکدیگر را ملامت کردند و علی بن ابی طالب (علیه السلام) را یاد کردند و اسمش را صدا زدند.^۱ ابن تیمیه نیز به صراحت می گوید: اکثر عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی داشتند که حضرت علی (علیه السلام) خلیفه شود. «مسلمانان با ابوبکر بیعت کردند، در حالی که بیشتر بنی عبد مناف از بنی امیه، بنی هاشم و غیر آنها تمایل زیادی به علی بن ابی طالب (علیه السلام) و پذیرفتن ولایت و حکومتش داشتند.»^۲

روایت چهارم:

زبیر بن بکار می نویسد:

بعد از تمام شدن بیعت گیری نیز هنوز بحث و گفتگو ادامه داشت و عبد الرحمن بن عوف خطاب به انصار گفت:

«در میان شما در فضیلت کسی مانند ابوبکر، عمر، علی (علیه السلام) و ابو عبیده جراح نیست.»

که زید بن ارقم جواب داد: ما منکر فضل آنها نیستیم، اما در میان ما نیز اشخاص با فضیلتی چون سعد بن عباده، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و ذو الشهادتین خزیمه بن ثابت وجود دارد و اضافه کرد که:

«و ما می دانیم که از میان کسانی که از قریش نام بردی، کسی است که اگر خلافت را بخواهد، کسی با او نزاع نمی کند و او علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.»^۳

روایت پنجم:

زبیر بن بکار سپس نقل می کند که کسی از مهاجرین و انصار در این شکی نداشت که خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ، حضرت علی (علیه السلام) است.

[۱] الأخبار الموقفات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۲ ح ۳۸۲ سایت شامله / حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الْأَنْصَارِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ مَخْرَمَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفِ الزُّهْرِيِّ، قَالَ: "لَمَّا بُويعَ أَبُو بَكْرٍ وَاسْتَقَرَّ أَمْرُهُ، نَدِمَ قَوْمٌ كَثِيرٌ مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى بَيْعَتِهِ، وَوَلَّامَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَذَكَرُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَهَتَفُوا بِاسْمِهِ

[۲] منهاج السنة النبوية ج ۷ ص ۴۹ و بايع المسلمون أبا بكر و كان اكثر بني عبد مناف من بني أمية و بني هاشم و غيرهم لهم ميل قوي إلى علي بن أبي طالب يختارون ولايته

[۳] الأخبار الموقفات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۰ وَإِنَّا لَتَعْلَمُونَ أَنَّ مِمَّنْ سَمَّيْتُمْ مِنْ قُرَيْشٍ مَنْ لَوْ طَلَبَ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يُتَارَعُهُ فِيهِ أَحَدٌ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

«محمد بن اسحاق روایت کرده است که: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، تیم بن مره افتخار کردند.

وی همچنین گفته است: عموم مهاجرین و انصار شکی نداشتند که علی علیه السلام خلیفه ی بعد از رسول خدا (ص) است. پس فضل بن عباس گفت: ای قریشیان و خصوصاً ای بنی تیم، شما تنها خلافت را به وسیله ی نبوت به دست گرفتید، در حالی که ما بر خلاف شما اهل آن هستیم و اگر ما این امر خلافت را که خودمان شایسته ی آن هستیم بخواهیم، کراهت مردم نسبت به ما بزرگتر از کراهتشان نسبت به دیگران خواهد بود به خاطر حسد و کینه شان بر ما و ما می دانیم که نزد صاحب ما عهدی است که به او منتهی می شود و یکی از فرزندان ابو لهب بن عبد المطلب بن هاشم (عتبه) چنین شعر گفت:

گمان نمی کردم که امر (خلافت) از بنی هاشم و از ابو الحسن (علی علیه السلام) برگردانده شود

آیا او اولین کسی نیست که به قبله ی شما نماز خواند؟ آیا او داناترین مردم به قرآن و سنت ها نیست؟

آیا او آخرین کسی نیست که از پیامبر جدا شد؟ و کسی که جبرئیل علیه السلام در غسل و کفن پیامبر (ص) او را یاری کرد

خصوصیاتی که در او (علی) است در دیگران نیست و شکی در آن ندارند و در میان این قوم نیکی های او وجود ندارد

چه چیز آنان را از او بازداشت تا ما آن را بدانیم، ضرر و زیان ما از بزرگترین زیان ها است

زبیر بن بکار گوید: پس علی علیه السلام شخصی را به سوی او فرستاد و فرمود: دیگر تکرار نکن؛ چرا که حفظ دین برای ما از هر چیزی محبوب تر است.»^۱

[۱] الأخبار الموفقیات للزبیر بن بکار، ص ۲۲۰-۲۲۱ سایت شامله / زوی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا بُويعَ افْتَحَرَتْ تَيْمٌ بِنُ مِرَّةَ قَالَ: وَكَانَ عَامَهُ الْمُهَاجِرِينَ وَجُلُّ الْأَنْصَارِ لَا يَشْكُونَ أَنَّ عَلِيًّا هُوَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، وَخُصُوصًا يَا بَنِي تَيْمٍ، إِنَّكُمْ، إِثْمًا أَخَذْتُمْ الْخِلَافَةَ بِالنُّبُوَّةِ وَتَحْنُ أَهْلُهَا دُونَكُمْ، وَلَوْ طَلَبْنَا هَذَا الْأَمْرَ الَّذِي تَحْنُ أَهْلُهُ لَكَانَتْ كِرَاهَةُ النَّاسِ لَنَا أَعْظَمَ مِنْ كِرَاهَتِهِمْ لغيرنا، حَسَدًا مِنْهُمْ لَنَا وَحَقْدًا عَلَيْنَا، وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ عِنْدَ صَاحِبِنَا عَهْدًا هُوَ بَيْنَهُي إِلَيْهِ وَقَالَ بَعْضُ وُلْدِ أَبِي لَهَبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ شِعْرًا مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ الْأَمْرَ مُنْصَرَفٌ ... عَنْ هَاشِمٍ ثُمَّ مِنْهَا عَنْ أَبِي حَسَنِ أَلَيْسَ أَوْلَ مَنْ صَلَّى لِقَبْلَتِكُمْ ... وَأَعْلَمَ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ وَأَقْرَبَ النَّاسِ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ وَمَنْ ... جَبْرِيْلُ عَوْنُ لَهُ فِي الْغُسْلِ وَالْكَفَنِ مَا فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ ... وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ مَاذَا الَّذِي رَدَّهُمْ عَنْهُ فَتَعَلَّمَهُ ... هَا إِنَّ دَا عَبْنَنَا مِنْ أَعْظَمِ الْعَبَنِ قَالَ الرَّبِيزِيُّ: فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ فَتَهَاةَ وَأَمْرَهُ أَلَا يَعُودُ، وَقَالَ: سَلَامَةُ الدِّينِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ غَيْرِهِ

اشاره ی امیر المومنین علیه السلام به غصب خلافت در شورای شش نفره

عمر بن شبه نمیری (متوفای ۲۶۲ هـ) و طبری با اسناد معتبر روایتی طولانی درباره ی ماجراهای شورای شش نفره نقل کرده اند که پرده از بسیاری از حقایق آن بر می دارد؛ از جمله در قسمتی از این روایت آمده است که بعد از تسلیم خلافت به عثمان توسط عبد الرحمن بن عوف، امیر المومنین علیه السلام فرمودند:

«برای مدتی دراز به او گذاشتی. این اولین روزی نیست که علیه ما همدست شدید؛ س صبری نیکو می کنم و بر آنچه توصیف می کنی، از خداوند یاری می خواهم. یوسف: ۱۸ به خدا قسم عثمان را خلیفه کردی تا آن را به تو بازگرداند و خدا هر روز به کاری است. الرحمن: ۲۹»

پس عبد الرحمن گفت: ای علی، بد گمان نباش؛ چرا که من نظر کرده ام و با مردم مشورت کرده ام؛ آن ها کسی را با عثمان برابر نمی گیرند.

پس علی علیه السلام خارج شد در حالی که می فرمود: این نامه به سر خواهد رسید ... و فرمود:

«مردم به قریش می نگرند و قریش به همدیگر می نگرد و می گوید: اگر بنی هاشم بر شما خلافت یابند، هرگز از میانشان خارج نمی شود، ولی اگر در غیر آن ها از قریش باشد، آن را در میان خودتان دست به دست می برید.»^۱

سند روایت ابن شبه نمیری را برنامه ی جوامع الکلم^۲ و محقق کتابش، عبد الله الدوبیش^۳ تصحیح کرده اند.

طبری نیز این روایت را با پنج سند نقل کرده که طبق برنامه ی جوامع الکلم، سند سوم ضعیف و بقیه حسن هستند^۴:

[۱] فقال علي حبوته حبو دهر ليس هذا أول يوم تظاهرتم فيه علينا (فصبر جميل والله المستعان علي ما تصفون) يوسف ۱۸ والله ما وليت عثمان إلا ليرد الأمر إليك والله (كل يوم هو في شأن) الرحمن ۲۹ فقال عبد الرحمن يا علي لا تجعل علي نفسك سييلا فاني قد نظرت وشاورت الناس فإذا هم لا يعدلون بعثمان فخرج علي وهو يقول سيبلغ الكتاب أجله ... فقال علي إن الناس بنظرون إلي قریش وقریش تنظر إلي بيتهما فتقول إن ولي عليکم بنو هاشم لم تخرج منهم أبدا وإن كانت في غيرهم من قریش تداولتموها بينکم

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۸۱-۸۵ ح ۱۵۹۲ حکم برنامه جوامع الکلم: إسناده متصل، رجاله ثقات

[۳] أخبار المدينة (المجلد السادس)، ج ۳ ص ۱۴۰-۱۴۷ پی دی اف / قال عبد الله الدوبیش: صحيح رجاله ثقات و رواه ابن سعد

[۴] تاریخ الطبري ج ۲ ص ۵۸۰-۵۸۳

۱. حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (عن شهر بن حوشب)
۲. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا) محمد بن عبدالله الأنصاري عن ابن أبي عروبة عن قتادة عن شهر بن حوشب
۳. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) ابن مخنف عن يوسف بن يزيد عن عباس بن سهل
۴. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن) مبارك بن فضالة عن عبيدالله بن عمر (عن عمرو بن ميمون الأودي)
۵. (حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن مبارك بن فضالة عن) يونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون الأودي

شبهه: چرا امام علی علیه السلام قیام نکردند تا حقشان را پس بگیرند؟

یکی از سؤالات و شبههاتی که همواره مطرح بوده، این است که اگر حضرت علی علیه السلام خلیفه ی منصوب از جانب خداوند بوده است، پس چرا قیام نکرد تا حقش را از خلفای غاصب بستاند؟!

ما جواب این سؤال را ابتدا از قرآن و سپس روایات نبوی و سپس کلام خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام می دهیم.

دلیل قرآنی

خداوند در قرآن نام تعدادی از پیامبران را می برد و سپس می فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ...﴾

«آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن.»^۱

و از جمله ی آن پیامبران، حضرت موسی، هارون و سلیمان علیهم السلام است که چند آیه قبلش از آن ها یاد شده است؛

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۗ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم [و] همه را هدایت کردیم، و نوح را از پیش هدایت کرده بودیم، و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم، و بدین سان نیکوکاران را پاداش می دهیم.»^۲

حضرت امیرالمومنین علیه السلام نیز با اقتدا به سیره ی آن سه پیامبر، بهترین تصمیم را گرفتند که در ادامه توضیح می دهیم.

[۱] انعام: ۹۰

[۲] انعام: ۸۴

یکم: اقتدا به سیره ی حضرت موسی علیه السلام

دلیل صبر امیر المومنین علیه السلام و شمشیر نکشیدنشان برای باز پس گرفتن حکومت ، نداشتن یاور و امتحان مردم توسط خداوند بود و به همان دلیلی که حضرت موسی علیه السلام از عصایش در فتح ارض موعود به تنهایی استفاده نکرد، امیر المومنین علیه السلام نیز از ذو الفقارش برای گرفتن حقش استفاده نکرد تا خود مردم این امر را محقق کنند.

قرآن درباره ی بنی اسرائیل در ماجرای وارد شدن به ارض موعود می فرماید:

﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾

«(بنی اسرائیل) گفتند: ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همینجا نشسته ایم.»^۱

دوم: اقتدا به سیره ی حضرت هارون علیه السلام

حضرت هارون علیه السلام کسی است که وقتی حضرت موسی علیه السلام به میقات می رفتند ، ایشان را جانشین خودشان قرار دادند :

﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾

«و ما با موسی، سی شب وعده گذاشتیم؛ سپس آن را با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم؛ به این ترتیب، میعاد پروردگارش (با او)، چهل شب تمام شد. و موسی به برادرش هارون گفت: جانشین من در میان قومم باش. و (آنها) را اصلاح کن! و از روش مفسدان، پیروی منما.»^۲

اما بنی اسرائیل ، به بت پرستی رو آوردند و نزدیک بود جانشین بر حق حضرت موسی علیه السلام که پیامبر الهی نیز بود را بکشند :

[۱] ماده: ۲۴

[۲] اعراف: ۱۴۲

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَفْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾

«و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برابم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمديد مدت ميعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید؟!))» سپس الواح را افکند، و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید؛ او گفت: فرزند مادرم! این گروه، مرا در فشار گذاردند و ناتوان کردند؛ و نزدیک بود مرا بکشند، پس کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده.»^۱

و حضرت هارون عليه السلام به دليل متفرق نشدن بنی اسرائیل، قیام نکردند؛

﴿قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي﴾

«(هارون) گفت: ای فرزند مادرم! [= ای برادر!] ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نیستی.»^۲

بنابراین حضرت امیرالمومنین عليه السلام با اقتدا به سیره ی حضرت هارون عليه السلام، صبر کرده اند که در این باره روایاتی نیز در کتب اهل سنت نقل شده است.

ابن عبد البر از جابر و شعبی نقل می کند که گفتند:

«هنگامی که طلحه و زبیر خروج کردند، ام الفضل دختر حارث به علی عليه السلام نامه نوشت و از خروج آن ها خبر داد. پس علی عليه السلام فرمود: از طلحه و زبیر عجیب است؛ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافتند، ما گفتیم اهل و اولیای ایشان هستیم؛ کسی را نسزد که با ما در حکومت آن حضرت منازعه کند؛ پس قوم ما بر ما ابا کردند و حکومت را به غیر ما دادند. به خدا قسم اگر ترس از تفرقه، بازگشت به کفر و خروج مردم از دین

[۱] اعراف: ۱۵۰

[۲] طه: ۹۴

نمود، اوضاع را تغییر می دادیم؛ پس بر بعضی از درد ها صبر کردیم.»^۱

و نیز در آن هنگامی که طلحه و زبیر بیعتشان را شکستند، فرمودند:

«خدایا من از تو در برابر قریش کمک می خواهم؛ آن ها قطع رحم کردند و جایگاه و فضیلت بزرگ مرا کوچک کردند و برای جنگ با من دور هم گرد آمدند که من نسبت به آن ها سزاوار تر بودم و آن را از من ربودند ، سپس گفتند: با سختی صبر کن و با غم زندگی کن ! و من نگاه کردم و با من دوستان و یاری دهندگانی نبود جز اهل بیتم که ترسیدم از بین بروند. پس چشم بر خار گذاشتم و با غصه آب نوشیدم و با فرو خوردن خشم بر چیزی که از حنظل تلخ تر بود و بر قلب از تیزی شمشیر دردناک تر بود صبر کردم.»^۲

سوم: اقتدا به داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام

شاید این داستان قضاوت حضرت سلیمان علیه السلام، علت صبر امیر المومنین علیه السلام را ملموس تر نماید.

بخاری در صحیحش از ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمودند:

«دو زن در صحرائی دو کودک خود را همراه داشتند، گرگی آمد کودک یکی از ایشان را برد. رفیقه او گفت: گرگ، کودک تو را برده است. زن دیگر گفت: نه کودک تو را برده است. پس شکایت نزد داود علیه السلام بردند. آن حضرت به مفاد زن بزرگتر حکم کرد؛ چون از نزد داود علیه السلام بیرون شدند، سلیمان علیه السلام را ملاقات کردند و حکم پدرشان را با وی در میان گذاشتند. ایشان گفتند: کاردی بیاورید تا کودک را در میان شما دو قسمت کنم. زن بزرگتر خاموش بود، ولی زن کوچکتر گفت: خدا بر تو رحمت کند، این کار را نکن؛ این بچه فرزند او است.

[۱] الاستیعاب ج ۲ ص ۴۹۷ و ذکر عمر بن شبة عن المدائنی عن ابي مخنف عن جابر عن الشعبي قال لما خرج طلحة والزبير كتب أم الفضل بنت الحارث إلى علي بخروجهم فقال علي العجب لطلحة والزبير إن الله عز وجل لما قبض رسوله صلی الله علیه و آله قلنا نحن أهله وأولياؤه لا ينازعنا سلطانه أحد فأبى علينا قوما فلولوا غيرنا وأبم الله لولا مخالفة الفرقة وأن يعود الكفر وبيوء الدين لغيرنا فصرنا على بعض الأئم

[۲] الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۲۶-۱۲۷ و شرح نهج البلاغة ج ۶ ص ۶۱ اللهم إني أستعين بك على قریش فإنهم قطعوا رحمی وصرغوا عظیم منزلتی وفضلی واجتمعوا علی منازعتی حقا كنت أولى به منهم فسلبوني ثم قالوا اصبر كمدا وعش متأسفا فنظرت فإذا ليس معی رفاق ولا مساعد إلا أهل بيتی فضننت بهم علی الهلاك فأغضيت عيني علی القذى وتجرعت رفیق علی الشجا وصبرت من كظم الغيظ علی أمر من العلقم طمعا وألم للقلب من حر الحديد

پس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام فرمان داد تا طفل را به زن کوچک بدهند.^۱

آری، امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نیز بسان مادری مهربان، کودک نوپایش را رها کرد تا زنده بماند، ولو در دامان نامادری

[۱] صحیح البخاری ج ۶ ص ۲۴۸۵ ح ۶۳۸۷ عن أبي هريرة رضى الله عنه أن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال كانت امرأتان معهما ابناهما جاء الذئب فذهب بابن إحداهما فقالت لصاحبتها إنما ذهب بابنك وقالت الأخرى إنما ذهب بابنك فتحاكما إلى داود عليه السلام ف قضى به للكبرى فخرجتا على سليمان بن داود عليهما السلام فأخبرتاها فقال اتنوني بالسكين أشقه بينهما فقالت الصغرى لا تفعل يرحمك الله هو ابنها فقضى به للصغرى

دلیل نبوی

اهل سنت روایات متعددی نقل کرده اند که رسول خدا ﷺ به امیرالمومنین ﷺ و خواص یارانشان در برابر خلفای غاصب دستور به صبر داده بودند و به ویژه از امیر مومنان ﷺ پیمان گرفته بودند.

دستور صبر به امیر المومنین ﷺ

روایت یکم: احمد بن حنبل با سند صحیح روایت کرده است که:

«علی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به زودی بعد از من اختلاف یا امری اتفاق خواهد افتاد. پس اگر توانستی که صلح کنی، همین کار را بکن.»^۱

احمد شاکر سند این روایت را تصحیح کرده^۲ و هیئتی نیز همه ی رجال سندش را ثقه دانسته^۳ و برنامه ی جوامع الکلم سندش را در متابعات و شواهد حسن دانسته است.^۴

روایت دوم: زبیر بن بکار (متوفای ۲۵۶ هـ) می نویسد:

هنگامی که بشیر بن سعد با ابوبکر بیعت کرد و مردم گرد ابوبکر جمع شدند و با او بیعت کردند، ابوسفیان بن حرب به خانه ای که در آن علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود گذر کرد و و ایستاد و شعری سرود و در آن از امیرالمومنین رضی الله عنه خواست که با همکاری ابوسفیان برای بازپس گرفتن خلافت قیام کند؛ «پس علی رضی الله عنه» به ابوسفیان فرمود: تو کاری را می خواهی که ما از یاری کنندگانش نیستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمانی بسته است که من بر آن پیمان هستم.»^۵

[۱] حدثنا عبد الله حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي ثنا فضيل بن سليمان يعني النميري ثنا محمد بن أبي يحيى عن إياس بن عمرو الأسلمي عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إنه سيكون بعدى اختلاف أو أمر فإن استطعت أن تكون السلم فافعل

[۲] مسند أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۶۹۵ پی دی اف؛ قال الشاکر: إسناده صحیح

[۳] مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۳۴ رواه عبدالله ورجاله ثقات

[۴] حکم برنامه ی جوامع الکلم: إسناده حسن فی متابعات والشواهد رجاله ثقات وصدوقیین عدا إياس بن عمرو الأسلمي وهو مقبول

[۵] الأخبار الموقفات للزبير بن بكار، ص ۲۱۹ فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي سُفْيَانَ: "إِنَّكَ تُرِيدُ أَمْرًا لَسْنَا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَقَدْ عَاهَدَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهْدًا فَأَنَا لَهُ

دستور صبر به جناب حذیفه بن یمان

رسول خدا ﷺ صریحا از ظهور پیشوایان شیطان صفت بعد از خودشان خبر داده اند و یاران مخلصشان از جمله جناب حذیفه بن یمان و ابوذر غفاری را به صبر امر فرموده اند.

مسلم در صحیحش چنین روایت کرده است:

«حذیفه بن یمان می گوید: به رسول خدا عرض کردم: ما در زمان شری بودیم خدا خیری آورد و ما الآن در خیر هستیم آیا دنباله این خیر، شری است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شر خیری است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا دنباله آن خیر نیز شری است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته اند و به سیره و سنت من رفتار نمی کنند و به زودی در میان آنان مردانی حاکم می شوند که دل‌های آنها دل‌های شیاطین است ولی در لباس انسان درآمده اند. گفتم: اگر من آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، هر چند بر پشت تو تازیانه زند و مال تو را بر باید گوش بده و پیروی کن.»^۱

با توجه به این که در واژه «سَيَقُومُ» از کلمه «س» استفاده شده، این مطلب را می رساند که این پیشوایان با آن ویژگی‌هایی که دارند، به زودی بعد از رحلت پیامبر ﷺ روی کار می آیند.

و با توجه به این که حذیفه چند روز پس از قتل عثمان بن عفان وفات یافته، و رسول خدا ﷺ نیز تکلیف حذیفه را مشخص کرده است، مصداق این ائمه، تنها سه خلیفه اول می تواند باشد و نه کس دیگر.

[۱] صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۴۷۶ ح ۱۸۴۷ قال حذیفه بن الیمان قلت یا رسول الله إنا كنا بشر فجاء الله بخير فنحن فيه فهل من وراء هذا الخير شر قال نعم قلت هل وراء ذلك الشر خير قال نعم قلت فهل وراء ذلك الخير شر قال نعم قلت كيف قال يكون بعدى أئمة لا يهتدون بهدای ولا يستنون بسنتی وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان إنس قال قلت كيف أصنع يا رسول الله إن أدركت ذلك قال تسمع وتطيع للأمير وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع

دستور صبر به جناب ابوذر

روایت دیگر در مورد دستور صبر به جناب ابوذر است که در آن ویژگی آن حاکمان ظالم را غصب «فیء» معرفی کرده است.

روایت یکم:

«رسول خدا ﷺ فرمود: «ای اباذر، در چه حال هستی هنگامی که بعد از من حاکمانی می آیند که فیء (آنچه از کفار بدون جنگ نصیب پیامبر می شود؛ مانند فدک) را برای خودشان می گیرند؟» گفتم: قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده، شمشیرم را بر دوشم می گذارم و با آن پیکار می کنم تا کشته شوم و به شما ملحق شوم. فرمود: «آیا به چیزی بهتر از آن تو را یاد ندهم؟ صبر کن تا مرا ببینی.»^۱

این روایت را ابو داود در سننش و احمد در مسندش نقل کرده و حمزه احمد الزین سندش را تصحیح کرده است.^۲

تنها اشکالی که عده ای به سند این روایت گرفته اند، مجهول بودن خالد بن وهبان است، در حالی که ابن حبان توثیقش کرده^۳ و حاکم نیز از او در صحیحش روایت نقل کرده و تلویحا توثیقش کرده است.^۴ جناب ابوذر نیز در ایام خلافت عثمان در تبعید به شهادت رسید.

[۱] سنن ابی داود ج ۴ ص ۲۴۱ ح ۴۷۵۹ عن ابی ذر أن رسول الله ﷺ قال يا أبا ذر كيف أنت عند ولادة يستأثرون عليك بهذا الفء قال والذی بعثك بالحق أضع سيفی علی عاتقی فاضرب به حتی ألحقك قال أفلا أدلك علی خیر لك من ذلك تصبر حتی تلقانی

[۲] مسند أحمد، ج ۱۶ ص ۲۲-۲۳ ح ۲۱۴۵۰ و ۲۱۴۵۱ بی دی اف؛ قال حمزه احمد الزین: إسناده صحیح

[۳] الثقات ج ۴ ص ۲۰۷ رقم ۲۵۲۲ خالد بن وهبان بن خالد ابی ذر الغفاری بیروی عن ابی ذر روی عنه الناس

[۴] المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۲۰۳ رقم ۴۰۲ «خالد بن وهبان لم یجرح فی روایاته وهو تابعی معروف.» ترجمه: «خالد بن وهبان در روایاتش جرح نشده است و او تابعی معروفی است.»

بدر الدین عینی در شرح صحیح بخاری می نویسد:

« معاویه به عثمان نامه نوشت و از ابو ذر شکایت کرد و از او خواست که ابو ذر را نزد خودش ببرد؛ پس عثمان او را به مدینه آورد و تک و تنها به ربه (بیابانی در شرق مدینه) تبعید کرد و در آنجا در زمان خلافت عثمان از دنیا رفت (به شهادت رسید).^۱»

ابن شبه نمیری (متوفای ۲۶۳ هـ) از مالک بن اوس بن حدثان روایت کرده است که گفت:

«من از ابوذر حدیث می شنیدم و برای من کسی محبوبتر از او برای دیدنش یا ملاقات کردنش نبود؛ پس معاویه به عثمان نامه نوشت که اگر در شام کاری داشتی، پس ابا ذر را از آن خارج کن؛ چرا که او مردم را از نزد من رانده است. پس عثمان به او نامه نوشت و به آوردنش دستور داد. پس هنگامی که [ابوذر] آمد، مردم ندا دادند که این ابو ذر است؛ پس خارج شدم تا او را ببینم؛ پس داخل مسجد شد و دو رکعت نماز گزارد، سپس عثمان آمد تا اینکه در نزد او ایستاد و نه به او فحش داد و نه توبیخش کرد. پس عثمان به او گفت: کجا بودی زمانی که به شترهای رسول خدا ﷺ حمله شد؟ گفت: از چاه داشتم آب می کشیدم. سپس ابو ذر صدایش را بلند کرد و گفت: ﴿و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناکی بشارت ده﴾ توبه: ۳۴ تا آخر آیه. پس عثمان به او دستور داد که [از مدینه] به ربه خارج شود و او نیز خارج شد.^۲»

عبد الله الدویش در تحقیق کتاب ابن شبه، سند این روایت را تحسین کرده است.^۳

[۱] عمدة القاری ج ۸ ص ۲۴۸ فکتب یشکوه إلى أمير المؤمنين عثمان ، وأن يأخذه إليه ، فاستقدمه عثمان ، رضی الله تعالی عنه ، إلى المدينة وأنزله بالربذة وحده ، وبها مات فی خلافة عثمان ، رضی الله تعالی عنه

[۲] أخبار المدينة ج ۲ ص ۱۴۲ ح ۱۸۱۲ حدثنا يزيد بن هارون قال أنبأنا محمد بن عمرو عن أبي عمرو بن خمّاش عن مالك بن أوس بن الحدّان قال كنت أسمع بأبي ذر فلم يكن أحد أحب إلي أن أراه أو ألقاه منه فكتب معاوية إلى عثمان إن كان لك في الشام حاجة فأخرج أبا ذر منه فإنه قد نفل الناس عندي فكتب إليه عثمان رضی الله عنه يأمره بالقدوم فلما قدم تصابح الناس هذا أبو ذر فخرجت أنظر إليه فيمن ينظر فدخل المسجد فصلى ركعتين ثم أتى عثمان رضی الله عنه حتى وقف عليه فما سبه ولا أنبه فقال له عثمان رضی الله عنه أين كنت حين أغير على لقاح رسول الله قال كنت على البئر أستقي ثم رفع أبو ذر صوته الأشد فقال (والذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله) التوبة ۳۴ إلى آخر الآية فأمره عثمان رضی الله عنه أن يخرج إلى الربذة فخرج

[۳] أخبار المدينة ج ۳ ص ۲۵۴ پی دی اف؛ قال عبد الله الدویش: إسناده حسن

روایت دوم:

عبد الرزاق صنعانی (متوفای ۲۱۱ هـ) روایت دیگری درباره ی دستور صبر به جناب ابو ذر که صراحتاً خبر از تبعید او می دهد با سند صحیح مرسل از طاووس بن کیسان یمانی (از علمای بزرگ تابعی و متوفای ۱۰۶ هـ) نقل می کند که گفت:

«پیامبر ﷺ به ابو ذر فرمود: تو را می بینم که زیاد حرف میزنی؛ پس چطور هستی زمانی که از مدینه تو را بیرون بکنند؟ گفت: به زمین مقدس می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن تو را بیرون کنند؟ گفت: به مدینه می آیم. فرمود: پس چطور هستی وقتی که از آن بیرونت کنند؟ گفت: شمشیرم را بر میدارم و با آن پیکار می کنم. فرمود: نه، بلکه بشنو و اطاعت کن، اگرچه بنده ای سیاه باشد. [راوی] گوید: پس هنگامی که ابو ذر به سوی ربه خارج شد، در آنجا غلام سیاهی برای عثمان یافت.»^۱

نکته اینکه مراسیل طاووس در نزد عامه، از جمله مرسل های معتبر هستند.^۲

[۱] مصنف عبد الرزاق ج ۲ ص ۳۸۱ ح ۳۷۸۴ عبد الرزاق عن معمر بن طاووس عن أبيه قال قال النبي ﷺ لأبي ذر ما لي أراك لقايقا كيف بك إذا أخرجوك من المدينة قال أتى الأرض المقدسة قال فكيف بك إذا أخرجوك منها قال أتى المدينة قال فكيف بك إذا أخرجوك منها قال أخذ سيفي فأضرب به قال فلا ولكن اسمع وأطع وإن كان عبدا أسود قال فلما خرج أبو ذر إلى الربة وجد بها غلام لعثمان أسود

[۲] عبد الله بن يوسف الجديع در تقسیم بندی اعتبار روایات مرسل تابعین، می نویسد:
«الطبقة الثانية: أوساط التابعين، وهم الذين أدركوا على بن أبي طالب، ومن بقى حيا إلى عهده وبعده من الصحابة، كحذيفة بن اليمان، وأبي موسى الأشعري، وأبي أيوب الأنصاري، وعمران بن حصين، وسعد بن أبي وقاص، وعائشة أم المؤمنين، وأبي هريرة، والبراء بن عازب، وعبد الله بن عمر، وعبد الله بن عباس، ووقع سماعهم من بعضهم. ومثال هؤلاء التابعين: الحسن البصري، ومحمد بن سيرين، وعطاء بن أبي رباح، وطاووس اليماني، والقاسم بن محمد، وأبو سلمة بن عبد الرحمن، وعامر الشعبي، ومجاهد بن جبر فرماسيل هذه الطبقة صالحة تكتب ويعتبر بها.» **ترجمه:** طبقه دوم: تابعین طبقه متوسط و آن ها کسانی هستند که علی بن ابی طالب (ع) ... عایشه و .. را درک نموده اند و از بعضی از آنها حدیث شنیده اند. و مثال این تابعین: حسن بصری، .. ، طاووس یمانی، قاسم بن محمد، ... عامر شعبی و مجاهد بن جبر است. پس مرسل های این طبقه صلاحیت دارند، نوشته می شوند و معتبر هستند. تحریر علوم الحديث، ج ۲ ص ۹۲۹-۹۳۰ سایت شامله

شمس الدین ذهبی نیز مراسیل این طبقه از تابعین را نیکو و بی اشکال دانسته است:
«فَمِنْ صِحاح المراسيل : مُرْسَل سعيد بن المسيب ... ونحو ذلك . فَإِنَّ المرسل إذا صَحَّ إلى تابعي كبير، فهو حُجَّة عند خلق من الفقهاء ... وإن صَحَّ الإسناد إلى تابعي متوسط الطبقة، كمراسيل : مجاهد، وإبراهيم، والشعبي. فهو مُرْسَل جيد لا بأس به، يَقْبَلُهُ قومٌ وبرزُّه آخرون.» **ترجمه:** «از مرسل های صحیح: مرسل سعید بن مسیب ... و از این قبیل است. اگر سند حدیث مرسل تا

همین روایت با اسناد دیگر نیز نقل شده؛ چنانکه ابن حجر عسقلانی می نویسد:

«احمد و ابو یعلی از ابی ذر روایت کرده اند که پیامبر ﷺ به او فرمود: "چکار میکنی زمانی که تو را از مسجد نبوی (مدینه) بیرون کنند؟ گفت: به شام می روم. فرمود: چکار میکنی زمانی که تو را از آن (شام) بیرون کنند؟ گفت: به مسجد نبوی (مدینه) باز می گردم. فرمود: چکار میکنی وقتی که تو را از آن بیرون کنند؟ گفت: با شمشیرم بیکار میکنم. فرمود: تو را بر چیزی بهتر از آن راهنمایی میکنم که به هدایت نزدیکتر است. فرمود: بشنو و اطاعت کن و هر کجا تو را راندند بپذیر." و احمد از طریق دیگر نیز این روایت را از ابو ذر نقل کرده است و صحیح این است که انکار ابو ذر بر سلاطین بود که مال و اموال را برای خودشان برمیداشتند و انفاقش نمی کردند.»^۱

مطالب در مورد تبعید جناب ابوذر و به شهادت رساندنش توسط عثمان زیاد است که چون محل بحث ما در اینجا نیست، تنها به ذکر کلام ابن اثیر جزری اکتفا می کنیم:

«در این سال (سال ۳۰ هـ) ماجرای ابوذر اتفاق افتاد که معاویه وی را از شام دور کرده و به مدینه فرستاد؛ و در علت این کار مطالب بسیاری بود؛ از جمله دشنام دادن معاویه به او و تهدید به قتل کردن وی و او را سوار بر شتری بدون محمل به مدینه فرستادن و او را به صورتی زشت از مدینه تبعید کردند که روایت آن درست نیست؛ اما اگر درست باشد، می توان در توجیه کار عثمان گفت که امام حق دارد که رعیت خویش را ادب نماید! و با توجیهاتی دیگر؛ نه این که این کار عثمان را سبب اشکال گرفتن بر عثمان بدانیم که من نقل آن را دوست

تابعی بزرگی صحیح باشد، پس آن در نزد بسیاری از فقها حجت است ... و اگر سند روایت تا تابعی متوسط الطبقه صحیح باشد؛ مانند مرسل های مجاهد، ابراهیم و شعبی، پس آن مرسل نیکویی است که اشکالی به آن نیست و گروهی قبولش میکنند و دیگران ردش می کنند. الموقظة فی علم مصطلح الحدیث، ص ۳۸-۴۰ سایت شامله

[۱] فتح الباری ج ۳ ص ۲۷۵ در شرح ح ۱۳۴۱ ولأحمد وأبی یعلی من طریق ابی حرب بن ابی الأسود عن عمه عن ابی ذر أن النبی ﷺ قال له کیف تصنع إذا أخرجت منه أی المسجد النبوی قال أتی الشام قال کیف تصنع إذا أخرجت منها قال أعود إلیه أی المسجد قال کیف تصنع إذا أخرجت منه قال أضرب بسیفی قال أدلک علی ما هو خیر لک من ذلک وأقرب رشدًا قال تسمع وتطیع وتساق لهم حیث ساقوک وعند أحمد أيضا من طریق شهر بن حوشب عن أسماء بنت یزید عن ابی ذر نحوه والصحیح أن إنکار ابی ذر کان علی السلاطین الذین يأخذون المال لأنفسهم ولا ینفقونه فی وجهه

ندارم.»^۱

تاریخ نیز گواهی می دهد که مردم نتوانستند بیش از پنج سال، حکومت امیرالمومنین علیه السلام را تاب بیاورند و سه جنگ پی در پی علیه ایشان به راه انداختند و در نهایت نیز بر سر حکومت، آن حضرت را به شهادت رساندند و این در حالی بود که مشتاقانه و مُصْرَّانه با حضرت بیعت کردند، اما بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت یار و یاورى نداشتند و مردم حتی جواب سلام ایشان را نیز نمی دادند!^۲ لذا روشن است که بهترین کار، صبر بود.

[۱] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۱۰ وفى هذه السنة كان ما ذكر فى أمر أبى ذر وإشخاص معاوية إياه من الشام إلى المدينة وقد ذكر فى سبب ذلك أمور كثيرة من سب معاوية إياه وتهديده بالقتل وحمله إلى المدينة من الشام بغير وطاء ونفيه من المدينة على الوجه الشنيع لا يصح النقل به ولو صح لكان ينبغى أن يعتذر عن عثمان فإن للإمام أن يؤدب رعيته وغير ذلك من الأعدار لا أن يجعل ذلك سببا للطعن عليه كرهت ذكرها

[۲] صحيح البخارى ج ۴ ص ۱۵۴۹ ح ۳۹۹۸ عايشه گوید: «وكان لعلی من الناس وجه حیاة فاطمة فلما توفیت استنكر علی وجوه الناس» ترجمه: «تا زمانی که فاطمه علیها السلام زنده بود، علی (علیه السلام) دارای وجهه و آبرویی در نزد مردم بود. هنگامی که فاطمه سلام الله علیها وفات کرد، مردم از او رو برمی گرداندند.»

علت عدم قیام در کلام علوی

پاسخ این سؤال از زبان خود امیرالمومنین علیه السلام در کتب شیعه چنین آمده است:

«اشعث بن قیس که از سخن علی علیه السلام خشمگین بود گفت: ای پسر ابو طالب! چرا هنگامی که افرادی از تیم بن مرّة و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنو امیه با ابو بکر بیعت کردند، نجنجیدی و شمشیر نزدی؟ و از هنگامی که به عراق آمده‌ای، در هر سخن و خطبه‌ای که با ما داشته‌ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که: «به خدا سوگند! من از خود مردم به آنان سزاوارترم، از پگاه درگذشت رسول خدا همواره به من ستم شده است» پس چرا در دفاع از حقت شمشیر نزدی؟!»

علی علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! گفتمی و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می‌دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می‌باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با من بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از آنچه امت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر داده بود؛ بنا بر این هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می‌دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه وصیت و توصیه‌ای به من دارید؟ فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی علیه السلام و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون علیه السلام و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون علیه السلام گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی؟ آیا می‌خواستی مرا نافرمانی کنی؟! ﴿گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند﴾ و گفت: ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویم میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی! ﴿یعنی هنگامی که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود: اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده‌شان نسازد. و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من

چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی؟ به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی.

پس از درگذشت رسول خدا ﷺ مردم به ابو بکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون ننهیم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حَقِّم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همهٔ آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابو ذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: ﴿ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند﴾ هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حجت نیرومندی!

اشعث گفت: عثمان نیز چنین کرد! از مردم کمک خواست و آنان را به یاری خویش فراخواند، یارانی نیافت و دست نگهداشت تا که مظلوم کشته شد!

علی (عَلَيْهِ السَّلَام) فرمود: وای بر تو ای پسر قیس! آنک که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند، اگر به من می‌گفتند: «البته که تو را می‌کشیم»، آنان را از کشتن خویش باز می‌داشتم هر چند که یآوری جز خویش نمی‌یافتم، ولی گفتند: «اگر بیعت کنی از تو دست برداریم و گرامیت داریم و تو را به خویش نزدیک سازیم و برتریت دهیم و اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم» چون کسی را نیافتم، با آنان بیعت کردم و بیعت من با آنان، باطلشان را حق نمی‌کند و برای‌شان موجب حقی نمی‌شود.

اگر عثمان هنگامی که مردم به او گفتند: «خود را از خلافت خلع کن تا از تو دست برداریم»، خود را از خلافت خلع می‌کرد او را نمی‌کشتند، ولی عثمان گفت: «خودم را از خلافت خلع نمی‌کنم.» مردم گفتند: «پس ما هم تو را می‌کشیم» عثمان هم از آنان دست برداشت تا او را کشتند. به جانم سوگند اگر عثمان خود را از خلافت خلع می‌کرد برایش بهتر بود؛ چرا که خلافت را به ناحق گرفته بود و در آن بهره‌ای نداشت و چیزی را ادعا کرده بود که از او نبود و حق دیگری را گرفته بود...

اگر در آن روز که همه بنو تیم بن مَرّة با ابو بکر بیعت کردند، چهل نفر گوش به فرمان می‌یافتیم حقا که با آنان جهاد می‌کردم و اما روزی که با عمر و عثمان بیعت کردند، چنین نمی‌کردم؛ چرا که من بیعت کرده بودم و فردی مانند من بیعت خویش را نمی‌شکند ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر در آن روز که دار و دسته تیم بن مَرّة با ابو بکر بیعت کردند (که مرا به خاطر بیعت با او سرزنش می‌کنی) چهل نفر می‌یافتیم که همه‌شان مانند آن چهار نفر آگاه می‌بودند، دست نمی‌دادم و با آنان می‌جنگیدم، ولی نفر پنجمی نیافتم؛ لذا خودداری کردم... وقتی مردم با ابو بکر بیعت کردند چهل مرد از مهاجران و انصار نزد من آمدند و با من بیعت کردند، زبیر در میان‌شان بود. به آنان دستور دادم که سحرگاهان سر تراشیده و سلاح برگرفته در خانه‌ام آماده باشند. از آنان کسی راست نگفت و به من وفا نکرد جز چهار نفر: سلمان، ابو ذر، مقداد و زبیر ...

ای پسر قیس! به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند! اگر آن چهل نفری که بیعت کردند به من وفادار می‌ماندند و سحرگاهان در خانه‌ام آماده می‌بودند، پیش از آن که بیعت ابو بکر بر گردنم باشد، با او به جهاد می‌پرداختم و بر اساس حکم خدا با او رفتار می‌کردم و اگر پیش از بیعت با عثمان نیز یارانی می‌یافتیم با آنان جهاد می‌کردم و بر اساس حکم خدا با آنان رفتار می‌کردم؛ اما پس از بیعت من با آنان، راهی برای جهاد با آنان وجود نداشت.

اشعث گفت: به خدا سوگند! اگر واقعیت این گونه بوده که می‌گویی، همه امت محمد ﷺ جز تو و پیروانت هلاک شده‌اند.

علی رضی الله عنه فرمود: ای پسر قیس! به خدا سوگند! آن گونه که می‌گویم حق با من است، و تنها دشمنان حربی و پیمان‌شکنان و حيله‌گران و منکران و معاندان از امت محمد ﷺ هلاک گشته‌اند؛ اما هر کس که به توحید دست آویخته و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و دین اسلام اقرار کرده و از صف ملت ابراهیم رضی الله عنه خارج نشده و علیه ما متمکاران را یاری نکرده و با ما دشمنی نورزیده ولی در امر خلافت دچار تردید شده و اهل آن را نشناخته و ولایت ما را نیز نشناخته و با ما دشمنی نورزیده، این فرد مسلمان مستضعفی است که امید رحمت خدا بر او می‌رود و باید که از گناهانش بیمناک باشد.»^۱

[۱] کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲ ح ۱۲

فهرست منابع و مآخذ

جهت سهولت دستیابی به مصادر، آن‌ها را طبقه‌بندی کردیم؛ بدین شکل که در اولویت اول از برنامه‌ی الجامع الکبیر استناد دهی کرده ایم و اگر کتاب مورد استناد ما در آن برنامه نبود، از سایت رسمی مکتبه شامله و اگر در آنجا نیز نبود، از نسخه‌ی الکترونیکی پی‌دی‌اف استفاده کرده ایم. در پاره‌ای از موارد نیز از منابع متفرقه استفاده کرده ایم که آن‌ها را در قسمت منابع متفرقه ذکر کرده ایم.

متفرقه:

۱. القرآن الکریم، با ترجمه‌های سایت: <http://tanzil.net>
۲. برنامه الجامع الکبیر لکتب التراث العربی والاسلامی؛ مرکز التراث للبرمجیات؛ الأردن - عمان
۳. سایت برنامه‌ی شامله به آدرس: <http://www.shamela.ws>
۴. برنامه‌ی جوامع الکلم متعلق به سایت اسلام وب: <http://gk.islamweb.net>
۵. سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج) به آدرس: <https://www.valiasr-aj.com>
۶. سایت مکتبه اهل البیت به آدرس: <https://www.ablibrary.net>
۷. نهج البلاغه لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام المؤلف: السید محمد بن الحسین بن موسی یلقب بالشریف الرضی (ت ۴۰۶ هـ)
۸. الصحیفة الكاملة السجادیة، الامام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام، با ترجمه‌ی شیخ حسین

۹. نقد کتاب اصول المذهب الشیعة المؤلف: السيد محمد الحسينى القزوينى / سایت مؤسسه تحقیقاتى حضرت ولى عصر عجل الله فرجه الشريف
۱۰. جواهر الکلام فى معرفة الإمامة والإمام، المؤلف: آیت الله السيد على الحسينى الميلانى
۱۱. پیام قرآن، مؤلف: آیت الله ناصر مکارم شیرازى
۱۲. تفسير نمونه، مؤلف: آیت الله ناصر مکارم شیرازى
۱۳. تذكرة الخواص، المؤلف: يوسف بن قزغلى بن عبد الله الحنفى سبط بن الجوزى (ت ۶۵۴ هـ) الناشر: منشورات الشريف الرضى / سایت مكتبة اهل البيت
۱۴. ينابيع المودة لذوى القربى تأليف : سليمان بن إبراهيم القندوزى الحنفى تحقيق : سيد على جمال أشرف الحسينى الناشر : دار الأسوة للطباعة والنشر المطبعة : أسوة الطبعة : الأولى تاريخ النشر : ۱۴۱۶ هـ . ق / سایت مكتبة اهل البيت
۱۵. مقتل الحسين ﷺ المؤلف: موفق بن احمد الخوارزمى (ت ۵۶۸ هـ) تحقيق: الشيخ محمد السماوى الناشر: انوار الهدى ، الطبعة الثانية، سنة ۱۳۸۱ش - ۱۴۲۳ق / سایت مكتبة اهل البيت
۱۶. المناقب تأليف: الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخوارزمى المتوفى سنة ۵۶۸ هـ تحقيق: الشيخ مالک المحمودى ؛ طبع ونشر: مؤسسة النشر الإسلامى الطبعة: الثانية ۱۴۱۱ هـ ق / سایت مكتبة اهل البيت
۱۷. تحفه اثنا عشرية، مولف: عبد العزيز دهلوى (ت ۱۲۳۹ هـ) / سایت ويكى نبشته
۱۸. تحفه اثنا عشرية، نوبسنده: شاه عبد العزيز دهلوى ، تاريخ انتشار: دى ۱۳۹۴ شمسى / سایت كتابخانه عقيدة
۱۹. معانى الاخبار (ترجمه)، مولف: محمد بن على ابن بابويه معروف به شيخ صدوق، مترجم: عبد العلى محمدى شاهرودى
۲۰. تاريخ سياسى صدر اسلام، ترجمه كتاب سليم. نوبسنده: سليم بن قيس هلالى. مترجم: محمود رضا افتخارزاده
۲۱. النوافح العطرة فى الأحاديث المشتهرة المؤلف: محمد بن أحمد بن جار الله الصفدى اليمنى المشرف: محمد بن أحمد اليمنى المحقق المترجم: محمد عبدالقادر عطا الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت الطبعة: الأولى سنة الطبع: ۱۴۱۲ هـ (گوگل بوك)

۲۲. الكافي، المؤلف: محمد بن يعقوب الكليني الناشر: دار الكتب الاسلامية مرتضى آخوندی تهران - بازار سلطاني؛ الطبعة الثالثة ۱۳۸۸ هـ / سايت كتابخانه مدرسه فقاها
۲۳. مناقب آل ابي طالب المؤلف: ابن شهر اشوب مشير الدين أبي عبد الله محمد بن علي بن شهر اشوب المازندراني الناشر: المطبعة الحيدرية - النجف؛ ۱۳۷۶ هـ - ۱۹۵۶ م / سايت كتابخانه مدرسه فقاها

پی دی اف:

۲۴. عنوان الكتاب: صحيح سنن ابن ماجه (سنن ابن ماجه) المؤلف: ابن ماجه / الألباني المحقق: محمد ناصر الدين الألباني الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ۱۴۱۷ - ۱۹۹۷ رقم الطبعة: ۱ / بر مبنای نسخه ی پی دی اف
۲۵. عنوان الكتاب: المسند (تحقيق: أحمد شاکر - حمزة الزين) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: أحمد شاکر - حمزة الزين الناشر: دار الحديث سنة النشر: ۱۴۱۶ - ۱۹۹۵ عدد المجلدات: ۲۰ رقم الطبعة: الأولى / بر مبنای پی دی اف
۲۶. عنوان الكتاب: فضائل الصحابة (ط. جامعة أم القرى) المؤلف: أحمد بن حنبل المحقق: وصی الله بن محمد عباس الناشر: جامعة أم القرى سنة النشر: ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ عدد المجلدات: ۲ رقم الطبعة: ۱ / بر مبنای پی دی اف
۲۷. عنوان الكتاب: خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه وبذيله كتاب الحلی بتخریج خصائص علی المؤلف: أحمد بن شعيب النسائي أبو عبد الرحمن المحقق: أبو إسحاق الحويني الناشر: دار الكتاب العربي سنة النشر: ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ عدد المجلدات: ۱ رقم الطبعة: ۱ / پی دی اف
۲۸. كفاية الطالب و يليه البيان في أخبار صاحب الزمان المؤلف: فخر الدين محمد بن يوسف كنجی (ت ۶۵۸ هـ) الناشر: دار إحياء تراث أهل البيت (عليه السلام) طهران - ايران الطبعة الثالثة: ۱۴۰۴ هـ. ۱۳۶۲ ش / پی دی اف
۲۹. جواهر العقدين المؤلف: نور الدين السمهودي (ت ۹۱۱ هـ) الناشر: وزارة الأوقاف الشوون الدينية العراق مطبعة العاني بغداد ۱۴۰۷ هـ / پی دی اف
۳۰. شواهد التنزيل للحاكم الحسكاني المؤلف: عبيد الله بن عبد الله الحاكم الحسكاني تحقيق: محمد باقر المحمودی الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات ، بيروت ، ۱۴۳۱ هـ الطبعة الثانية / پی دی اف

۳۱. المعجم المشتمل على ذكر أسماء شيوخ الأئمة النبل المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن بن هبة الله الشافعي المعروف بابن عساكر المحقق / المترجم: وفاء تقى الدين ، الناشر: دار البشائر - دمشق الطبعة: الأولى سنة الطبع: ١٤٢١هـ / بي دي اف
۳۲. عنوان الكتاب: أخبار المدينة النبوية، وبهامشه: الكلمات المفيدة على أخبار المدينة المؤلف: عمر بن شبه النميري البصري أبو زيد (ت ٢٦٢ هـ) المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدويش الناشر: دار العليان سنة النشر: ١٤١١ - ١٩٩٠ عدد المجلدات: ٤ رقم الطبعة: ١ / بي دي اف
۳۳. أرجح المطالب في عد مناقب اسد الله الغالب المؤلف: عبد الله الامرتسرى دار النشر: حق برادرز - لاهور - باكستان ، ١٣١٤ هـ - ١٨٩٩ م ، الطبعة الأولى / بي دي اف
۳۴. الكافي الشاف في تخريج احاديث الكشاف ، المؤلف: ابن حجر العسقلاني ؛ مخطوط
۳۵. قراءة راشدة لكتاب نهج البلاغة، المؤلف: عبدالرحمن بن عبدالله الجميعان، مراجعه و تنقيح: مركز البحوث و الدراسات بالمبرة، دار النشر: مؤسسة مبّرة الآل والأصحاب - الكويت؛ الطبعة الثانية ١٤٢٧ هـ - ٢٠٠٦ م / بي دي اف
۳۶. در السحابة ، المؤلف: محمد بن علي الشوكاني المحقق: الدكتور حسين بن عبدالله العمرى ؛ دار الفكر دمشق ؛ الطبعة الأولى ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م / بي دي اف
۳۷. مختصر كتاب البلدان ، اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحاق ابن إبراهيم الهمداني الشهير بابن الفقيه (ت ١١١١هـ)، دار النشر: مطبع بريل -ليدن المحروسه -١٣٠٢ هـ /١٨٨٥م ، تحقيق : M.J. De Goeje / بي دي اف
۳۸. مجموعة الرسائل اليمنيه ، الرسالة الثاني : العقد الثمين في اثبات وصاية أمير المؤمنين المؤلف: محمد بن علي الشوكاني الناشر: ادارة الطباعة المنبرية لصحابها ومديرها محمد منير الدمشقي ، طبع بالقاهرة سنة ١٣٤٨ هـ / بي دي اف
۳۹. صحيح مسلم مع شرحه المسمى « اكمال اكمال المعلم » للامام ابي عبدالله محمد بن خلفه الوشتاني الاتي المالكي المتوفى سنة ٨٢٧ هـ و شرحه المسمى « مكمل اكمال الاكمال » للامام ابي عبدالله محمد بن محمد بن يوسف السنوسي الحسيني المتوفى سنة ٨٩٥ هـ ، دار النشر: دارالكتب العلمييه - بيروت / بي دي اف
۴۰. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ، المؤلف: كمال الدين محمد بن طلحة (ت ٦٥٢ هـ) طبع

- باشراف: السيد عبد العزيز الطباطبائي الناشر: مؤسسة البلاغ / بي دي اف
۴۱. الأربعين في أصول الدين ، المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر البكري الرازي (ت ۶۰۶ هـ) الناشر: مكتبة الكليات الأزهرية - القاهرة ، سنة نشر: ۱۹۸۶ م ، الطبعة الأولى / بي دي اف
۴۲. عنوان الكتاب: فيض القدير شرح الجامع الصغير (ط. التجارية) المؤلف: محمد عبد الرؤوف المناوي الناشر: دار المعرفة (مصورا عن طبعة المكتبة التجارية الكبرى ۱۳۵۷ هـ) سنة النشر: ۱۳۹۱ - ۱۹۷۲ عدد المجلدات: ۶
۴۳. فروغ جاويدان تأليف: علامه شبلي نعماني و علامه سيد سليمان ندوي، ترجمه: ابوالحسين عبدالمجيد مرادزهي خاشي / فايل الكترونيكي سايت كتابخانه عقیده
۴۴. عنوان الكتاب: السنة المؤلف: أحمد بن عمرو بن أبي عاصم أبو بكر المحقق: باسم بن فيصل الجوابرة الناشر: دار الصمعي سنة النشر: ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م
۴۵. قواعد اصول الحديث المؤلف: الدكتور أحمد عمر هاشم الناشر: دار الكتاب العربي - بيروت الطبعة: ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۴ م
۴۶. التفهيمات الإلهية، ج ۲، ص ۲۲، المؤلف: الدهلوي، الإمام أحمد المعروف بشاه ولي الله ابن عبد الرحيم (المتوفى ۱۱۷۶ هـ)، الناشر: المجلس العلمي، ۱۳۵۵ هـ
۴۷. عنوان الكتاب: أخبار المدينة النبوية، وبهامشه: الكلمات المفيدة على أخبار المدينة المؤلف: عمر بن شبه النميري البصري أبو زيد المحقق: عبد الله بن محمد بن أحمد الدويش الناشر: دار العليان سنة النشر: ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰
۴۸. إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء، المؤلف: الامام المحدث الشاه ولي الله الدهلوي (ت ۱۱۷۶ هـ)، تعريب: فيروز اختر الندوي، الناشر: دار القلم، دمشق، الطبعة الاولى، ۱۴۳۴ هـ = ۲۰۱۳ م
- ۴۹.

سایت المكتبة الشاملة:

۵۰. الكتاب: مجموع فتاوى ورسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثيمين (المتوفى: ۱۴۲۱ هـ) جمع وترتيب: فهد بن ناصر بن إبراهيم السليمان الناشر: دار الوطن - دار الثريا الطبعة: الأخيرة - ۱۴۱۳ هـ عدد الأجزاء: ۲۶

٥١. الكتاب: أسباب نزول القرآن المؤلف: أبو الحسن علي بن أحمد بن محمد بن علي الواحدى، النيسابورى، الشافعى (المتوفى: ٤٦٨هـ) المحقق: عصام بن عبد المحسن الحميدان الناشر: دار الإصلاح - الدمام الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م
٥٢. الكتاب: إرواء الغليل فى تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامى - بيروت الطبعة: الثانية ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس)
٥٣. الكتاب: الموقظة فى علم مصطلح الحديث المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ) اعتنى به: عبد الفتاح أبو غُدّة الناشر: مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب الطبعة: الثانية، ١٤١٢ هـ عدد الأجزاء: ١
٥٤. الكتاب: فتح البيان فى مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي ابن لطف الله الحسينى البخارى القنوجى (المتوفى: ١٣٠٧هـ) عنى بطبعه وقدّم له وراجعه: خادم العلم عبد الله بن إبراهيم الأنصارى الناشر: المكتبة العصرية للطباعة والنشر، صيدا - بيروت عام النشر: ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥
٥٥. الكتاب: سلسلة الأحاديث الصحيحة وشيء من فقهها وفوائدها المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف) عدد الأجزاء: ٦ عام النشر: ج ١ - ٤: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م ج ٦: ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م ج ٧: ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م
٥٦. الكتاب: صحيح الجامع الصغير وزياداته المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) الناشر: المكتب الإسلامى
٥٧. الكتاب: مسند أبى يعلى المؤلف: أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمى، الموصلى (المتوفى: ٣٠٧هـ) المحقق: حسين سليم أسد الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤ عدد الأجزاء: ١٣
٥٨. الكتاب: إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبى بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيرى الكنانى الشافعى (المتوفى: ٨٤٠هـ) تقديم: فضيلة الشيخ الدكتور أحمد معبد عبد الكريم المحقق: دار المشكاة للبحث العلمى بإشراف أبو تميم ياسر

- بن إبراهيم دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد فهارس)
٥٩. الكتاب: حاشية السندی على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة في شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادی التتوی، أبو الحسن، نور الدين السندی (المتوفى: ١١٣٨ هـ) الناشر: دار الجیل - بیروت، بدون طبعة
٦٠. الكتاب: مسند الإمام أحمد بن حنبل المؤلف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١ هـ) المحقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد، وآخرون إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م
٦١. الكتاب: الأعلام المؤلف: خير الدين بن محمود بن محمد بن علي بن فارس، الزركلي الدمشقي (المتوفى: ١٣٩٦ هـ) الناشر: دار العلم للملايين الطبعة: الخامسة عشر - أيار / مايو ٢٠٠٢ م
٦٢. الكتاب: الأخبار الموفقيات للزبير بن بكار المؤلف: الزبير بن بكار بن عبد الله القرشي الأسدي المكي (المتوفى: ٢٥٦ هـ) تحقيق: سامي مكي العاني الناشر: عالم الكتب - بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٦ هـ - ١٩٩٦ م
٦٣. الكتاب: إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل المؤلف: محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ١٤٢٠ هـ) إشراف: زهير الشاويش الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت الطبعة: الثانية ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م عدد الأجزاء: ٩ (٨ ومجلد للفهارس)
٦٤. الكتاب: التفسير المظهری المؤلف: المظهری، محمد ثناء الله المحقق: غلام نبی التونسی الناشر: مكتبة الرشدية - الباكستان الطبعة: ١٤١٢ هـ
٦٥. الكتاب: صحيح وضعيف سنن الترمذی المؤلف: محمد ناصر الدين الألباني (المتوفى: ١٤٢٠ هـ) مصدر الكتاب: برنامج منظومة التحقيقات الحديثية - المجاني - من إنتاج مركز نور الإسلام لأبحاث القرآن والسنة بالإسكندرية
٦٦. الكتاب: مناقب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه المؤلف: علي بن محمد بن محمد بن الطيب بن أبي يعلى بن الجلابي، أبو الحسن الواسطي المالكي، المعروف بابن المغازلي (المتوفى: ٤٨٣ هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن تركي بن عبد الله الوادعي الناشر: دار الآثار - صنعاء الطبعة: الأولى ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م

٦٧. الكتاب: إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى المؤلف: أحمد بن محمد بن أبى بكر بن عبد الملك القسطلانى القتيبى المصرى، أبو العباس، شهاب الدين (المتوفى: ٩٢٣هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأميرية، مصر الطبعة: السابعة، ١٣٢٣ هـ
٦٨. مجموعة رسائل الإمام الغزالى؛ سِرّ العالمين وكشف ما فى الدارين المؤلف: ابو حامد الغزالى الناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى / ١٤١٦ هـ / بر مبنای فايل سايت شامله
٦٩. الكتاب: سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ فى الأمة المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدين، بن الحاج نوح بن نجاتى بن آدم، الأشقودرى الألبانى (المتوفى: ١٤٢٠هـ) دار النشر: دار المعارف، الرياض - المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ / ١٩٩٢ م
٧٠. الكتاب: شرح الطيبى على مشكاة المصابيح المسمى بـ (الكاشف عن حقائق السنن) المؤلف: شرف الدين الحسين بن عبد الله الطيبى (٧٤٣هـ) المحقق: د. عبد الحميد هندواى الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز (مكة المكرمة - الرياض) الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٧ م
٧١. الكتاب: الإكليل فى استنباط التنزيل المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ) تحقيق: سيف الدين عبد القادر الكاتب دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م
٧٢. الكتاب: شرح سنن أبى داود المؤلف: عبد المحسن بن حمد بن عبد المحسن بن عبد الله بن حمد العباد البدر مصدر الكتاب: دروس صوتية قام بتفريغها موقع الشبكة الإسلامية <http://www.islamweb.net>
٧٣. الكتاب: جامع البيان فى تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملى، أبو جعفر الطبرى (المتوفى: ٣١٠هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م
٧٤. الكتاب: غرائب القرآن و رغائب الفرقان المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى (المتوفى: ٨٥٠هـ) المحقق: الشيخ زكريا عميرات الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى - ١٤١٦ هـ
٧٥. الكتاب: إجمال الإصابة فى أقوال الصحابة المؤلف: صلاح الدين أبو سعيد خليل بن كيكلىدى بن عبد الله الدمشقى العلائى (المتوفى: ٧٦١هـ) المحقق: د. محمد سليمان الأشقر الناشر: جمعية إحياء

- التراث الإسلامي - الكويت الطبعة: الأولى، ١٤٠٧
٧٦. الكتاب: حاشية السندی على سنن ابن ماجه = كفاية الحاجة في شرح سنن ابن ماجه المؤلف: محمد بن عبد الهادی التتوی، أبو الحسن، نور الدین السندی (المتوفی: ١١٣٨هـ) الناشر: دار الجیل - بیروت، بدون طبعه (نفس صفحات دار الفکر، الطبعة - الثانية)
٧٧. شرح العقیده الواسطیه المؤلف: محمد بن صالح بن محمد العثیمین (المتوفی: ١٤٢١هـ) خرج أحادیثه وأعتنى به: سعد بن فواز الصمیل الناشر: دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع، المملكة العربية السعودية الطبعة: السادسة، ١٤٢١هـ
٧٨. الكتاب: أُنِيسُ السَّارَى فِي تَخْرِيجِ وَتَحْقِيقِ الْأَحَادِيثِ الَّتِي ذَكَرَهَا الْحَافِظُ ابْنُ حَجْرٍ الْعَسْقَلَانِيُّ فِي فَتْحِ الْبَارِي الْمَوْئَلَفِ: أَبُو حَذِيفَةَ، نَبِيلُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ يَعْقُوبِ بْنِ سُلْطَانَ الْبَصْرَةِ الْكُوبَيْتِي الْمَحْقُقِ: نَبِيلُ بْنُ مَنْصُورِ بْنِ يَعْقُوبِ الْبَصْرَةِ النَّاشِرُ: مَوْسَسَةُ السَّمَاةِ، مَوْسَسَةُ الرِّيَّانِ، بِيْرُوت - لِبْنَانِ الطَّبْعَةُ: الْأُولَى، ١٤٢٦هـ - ٢٠٠٥م
٧٩. الكتاب: سنن أبي داود المؤلف: أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير بن شداد بن عمرو الأزدی السَّجِسْتَانِي (المتوفى: ٢٧٥هـ) المحقق: محمد محيي الدين عبد الحميد الناشر: المكتبة العصرية، صيدا - بيروت
٨٠. الكتاب: الهداية إلى بلوغ النهاية في علم معاني القرآن وتفسيره، وأحكامه، وجمل من فنون علومه المؤلف: أبو محمد مكي بن أبي طالب حمّوش بن محمد بن مختار القيسي القيرواني ثم الأندلسي القرطبي المالكي (المتوفى: ٤٣٧هـ) المحقق: مجموعة رسائل جامعة بكلية الدراسات العليا والبحث العلمي - جامعة الشارقة، بإشراف أ. د: الشاهد البوشيخي الناشر: مجموعة بحوث الكتاب والسنة - كلية الشريعة والدراسات الإسلامية - جامعة الشارقة الطبعة: الأولى، ١٤٢٩هـ - ٢٠٠٨م
٨١. الكتاب: كتاب السنة (ومعه ظلال الجنة في تخريج السنة بقلم: محمد ناصر الدين الألباني) المؤلف: أبو بكر بن أبي عاصم وهو أحمد بن عمرو بن الضحاک بن مخلد الشيباني (المتوفى: ٢٨٧هـ) الناشر: المكتب الإسلامي الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ / ١٩٨٠م
٨٢. عنوان الكتاب: فضل المنعم في شرح صحيح مسلم المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن عطاء الله بن محمد الهروري الحنفي ثم الشافعي المحقق: لجنة مختصة من المحققين سنة النشر: ١٤٣٣ - ٢٠١٢ رقم الطبعة: ١

٨٣. عنوان الكتاب: صحيح سنن النسائي المؤلف: أحمد بن شعيب بن علي النسائي أبو عبد الرحمن / الألباني المحقق: محمد ناصر الدين الألباني الناشر: مكتبة المعارف سنة النشر: ١٤١٩ - ١٩٩٩ رقم الطبعة: ١
٨٤. الكتاب: التفسير المنير في العقيدة والشريعة والمنهج المؤلف: دوهبة بن مصطفى الزحيلي الناشر: دار الفكر المعاصر - دمشق الطبعة: الثانية، ١٤١٨ هـ
٨٥. الكتاب: فتح البيان في مقاصد القرآن المؤلف: أبو الطيب محمد صديق خان بن حسن بن علي ابن لطف الله الحسيني البخاري القنوجي (المتوفى: ١٣٠٧ هـ) عن بطبعه وقدم له وراجعته: خادم العلم عبد الله بن إبراهيم الأنصاري الناشر: المكتبة العصرية للطباعة والنشر، صيدا - بيروت عام النشر: ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م عدد الأجزاء: ١٥
٨٦. الكتاب: الفتح الرباني من فتاوى الإمام الشوكاني المؤلف: محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: ١٢٥٠ هـ) حققه ورتبه: أبو مصعب «محمد صبحي» بن حسن حلاق الناشر: مكتبة الجيل الجديد، صنعاء - اليمن
٨٧. الكتاب: منهج الإمام أحمد في إعلال الأحاديث المؤلف: بشير علي عمر الناشر: وقف السلام الطبعة: الأولى ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٥ م
٨٨. الكتاب: سنن الترمذي المؤلف: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاک، الترمذي، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩ هـ) تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (ج ١، ٢) ومحمد فؤاد عبد الباقي (ج ٣) وإبراهيم عطوة عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ٤، ٥) الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م

الجامع الكبير:

٨٩. التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢١ هـ - ٢٠٠٠ م، الطبعة: الأولى
٩٠. الكشف عن حقائق التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل اسم المؤلف: أبو القاسم محمود بن عمر الزمخشري الخوارزمي ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق: عبد الرزاق المهدي
٩١. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز اسم المؤلف: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية الأندلسي

- ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان - ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۳م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد السلام عبد الشافي محمد
۹۲. تفسير القرآن اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن إدريس الرازي ، دار النشر : المكتبة العصرية - صيدا ، تحقيق : أسعد محمد الطيب
۹۳. تفسير القرآن العظيم اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي أبو الفداء ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۱
۹۴. تفسير البغوى اسم المؤلف: البغوى ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : خالد عبد الرحمن العك
۹۵. تفسير البيضاوى اسم المؤلف: البيضاوى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت
۹۶. تفسير الجلالين اسم المؤلف: محمد بن أحمد + عبد الرحمن بن أبي بكر المحلى + السيوطى ، دار النشر : دار الحديث - القاهرة ، الطبعة : الأولى
۹۷. تفسير القرآن اسم المؤلف: أبو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعاني ، دار النشر : دار الوطن - الرياض - السعودية - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم
۹۸. جامع البيان عن تأويل آى القرآن اسم المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن خالد الطبرى أبو جعفر ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ۱۴۰۵
۹۹. الجامع لأحكام القرآن اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصارى القرطبي ، دار النشر : دار الشعب - القاهرة
۱۰۰. تفسير النسفى اسم المؤلف: النسفى ، دار النشر :
۱۰۱. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى اسم المؤلف: العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسى البغدادى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت
۱۰۲. زاد المسير فى علم التفسير اسم المؤلف: عبد الرحمن بن على بن محمد الجوزى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ۱۴۰۴ ، الطبعة : الثالثة
۱۰۳. فتح التقدير الجامع بين فنى الرواية والدراية من علم التفسير اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت

١٠٤. كتب ورسائل وفتاوى شيخ الإسلام ابن تيمية اسم المؤلف: أحمد عبد الحلیم بن تيمية الحرانى أبو العباس، دار النشر: مكتبة ابن تيمية، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمى النجدى
١٠٥. أحكام القرآن اسم المؤلف: أحمد بن على الرازى الجصاص أبو بكر، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت - ١٤٠٥، تحقيق: محمد الصادق قمحاوى
١٠٦. تفسير البحر المحيط اسم المؤلف: محمد بن يوسف الشهير بأبى حيان الأندلسى، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود - الشيخ على محمد معوض، شارك فى التحقيق (١) د. زكريا عبد المجيد النوقى (٢) د. أحمد النجولى الجمل
١٠٧. الكشف والبيان (تفسير الثعلبى) اسم المؤلف: أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبى النيسابورى، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت - لبنان - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠٢م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الإمام أبى محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدى
١٠٨. النكت والعيون (تفسير الماوردى) اسم المؤلف: أبو الحسن على بن محمد بن حبيب الماوردى البصرى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - لا يوجد، الطبعة: لا يوجد، تحقيق: السيد ابن عبد المقصود بن عبد الرحيم
١٠٩. تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل اسم المؤلف: علاء الدين على بن محمد بن إبراهيم البغدادى الشهير بالخازن، دار النشر: دار الفكر - بيروت / لبنان - ١٣٩٩هـ / ١٩٧٩م، الطبعة: بدون، تحقيق: بدون
١١٠. اللباب فى علوم الكتاب اسم المؤلف: أبو حفص عمر بن على ابن عادل الدمشقى الحنبلى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ على محمد معوض
١١١. تفسير غرائب القرآن ورغائب الفرقان اسم المؤلف: نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين القمى النيسابورى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٦هـ - ١٩٩٦م، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ زكريا عميران
١١٢. الإتقان فى علوم القرآن اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن السيوطى، دار النشر: دار الفكر -

- لبنان - ۱۴۱۶هـ - ۱۹۹۶م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سعيد المنذوب
۱۱۳. البرهان فى علوم القرآن اسم المؤلف: محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى أبو عبد الله ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ۱۳۹۱ ، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم
۱۱۴. لباب النقول فى أسباب النزول اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر بن محمد السيوطى أبو الفضل ، دار النشر : دار إحياء العلوم - بيروت
۱۱۵. الجامع الصحيح المختصر اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار ابن كثير ، اليمامة - بيروت - ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : د. مصطفى ديب البغا
۱۱۶. صحيح مسلم اسم المؤلف: مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابورى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي
۱۱۷. الأحاديث المختارة اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد الحنبلى المقدسى ، دار النشر : مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة - ۱۴۱۰ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الملك بن عبد الله بن دهيش
۱۱۸. المستدرک على الصحيحين اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو عبد الله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا
۱۱۹. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بليان اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمى البستى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط
۱۲۰. صحيح ابن خزيمة اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمى النيسابورى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - بيروت - ۱۳۹۰ - ۱۹۷۰ ، تحقيق : د. محمد مصطفى الأعظمى
۱۲۱. موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان اسم المؤلف: على بن أبى بكر الهيثمى أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، تحقيق : محمد عبد الرزاق حمزة
۱۲۲. السنن الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عبد الغفار سليمان البندارى ، سيد كسروى حسن
۱۲۳. سنن أبى داود اسم المؤلف: سليمان بن الأشعث أبو داود السجستانى الأزدي ، دار النشر : دار الفكر -

- ، تحقيق : محمد محيي الدين عبد الحميد
١٢٤. سنن ابن ماجه اسم المؤلف: محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي
١٢٥. سنن البيهقي الكبرى اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي ، دار النشر : مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - ١٤١٤ - ١٩٩٤ ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا
١٢٦. الجامع الصحيح سنن الترمذي اسم المؤلف: محمد بن عيسى أبو عيسى الترمذي السلمي ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت - - ، تحقيق : أحمد محمد شاكر وآخرون
١٢٧. سنن الدارقطني اسم المؤلف: علي بن عمر أبو الحسن الدارقطني البغدادي ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت - ١٣٨٦ - ١٩٦٦ ، تحقيق : السيد عبد الله هاشم يماني المدني
١٢٨. تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار اسم المؤلف: أبي جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري ، دار النشر : مطبعة المدني - القاهرة ، تحقيق : محمود محمد شاكر
١٢٩. تهذيب الآثار (الجزء المفقود) اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن جرير الطبري ، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق / سوريا - ١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : علي رضا بن عبد الله بن علي رضا
١٣٠. الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه الكوفي ، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت
١٣١. المصنف اسم المؤلف: أبو بكر عبد الرزاق بن همام الصنعاني ، دار النشر : المكتب الإسلامي - بيروت - ١٤٠٣ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حبيب الرحمن الأعظمي
١٣٢. موطأ الإمام مالك اسم المؤلف: مالك بن أنس أبو عبدالله الأصبحي ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - مصر - - ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي
١٣٣. معرفة السنن والآثار عن الامام أبي عبد الله محمد بن أدريس الشافعي اسم المؤلف: الحافظ الامام أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو أحمد البيهقي. الخسروجردي ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - بدون ، الطبعة : بدون ، تحقيق : سيد كسروي حسن
١٣٤. المعجم الأوسط اسم المؤلف: أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني ، دار النشر : دار الحرمين - القاهرة - ١٤١٥ ، تحقيق : طارق بن عوض الله بن محمد ، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني

- ۱۳۵.الروض الدانی (المعجم الصغير) اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني ، دار النشر: المكتبة الإسلامية ، دار عمار - بيروت ، عمان - ۱۴۰۵ - ۱۹۸۵ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: محمد شكور محمود الحاج أمير
- ۱۳۶.المعجم الكبير اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني ، دار النشر: مكتبة الزهراء - الموصل - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۳ ، الطبعة: الثانية ، تحقيق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي
- ۱۳۷.مسند أبي يعلى اسم المؤلف: أحمد بن علي بن المثنى أبو يعلى الموصلي التميمي ، دار النشر: دار المأمون للتراث - دمشق - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: حسين سليم أسد
- ۱۳۸.مسند الإمام أحمد بن حنبل اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني ، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر
- ۱۳۹.البحر الزخار اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار ، دار النشر: مؤسسة علوم القرآن ، مكتبة العلوم والحكم - بيروت ، المدينة - ۱۴۰۹ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د. محفوظ الرحمن زين الله
- ۱۴۰.مسند أبي داود الطيالسي اسم المؤلف: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت
- ۱۴۱.مسند ابن أبي شيبه اسم المؤلف: أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبه ، دار النشر: دار الوطن - الرياض - ۱۹۹۷ م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: عادل بن يوسف العزازي و أحمد بن فريد المزيدي
- ۱۴۲.المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر العسقلاني ، دار النشر: دار العاصمة/ دار الغيث - السعودية - ۱۴۱۹ هـ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشترى
- ۱۴۳.مجمع الزوائد ومنبع الفوائد اسم المؤلف: علي بن أبي بكر الهيثمي ، دار النشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة ، بيروت - ۱۴۰۷
- ۱۴۴.كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال اسم المؤلف: علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: محمود عمر الدمياطي
- ۱۴۵.معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزري ، بر

- مبنى برنامجى الجامع الكبير
 ١٤٦.جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد
 الرحمن السيوطى ، دار النشر
 ١٤٧.كتاب الأمالى وهى المعروفة بالأمالى الخميسية اسم المؤلف: المرشد بالله يحيى بن الحسين بن
 إسماعيل الحسنى الشجرى الجرجانى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٢ هـ -
 ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد حسن اسماعيل
 ١٤٨.فتح البارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: أحمد بن على بن حجر أبو الفضل العسقلانى الشافعى
 ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : محب الدين الخطيب
 ١٤٩.صحيح مسلم بشرح النووى اسم المؤلف: أبو زكريا يحيى بن شرف بن مرى النووى ، دار النشر : دار
 إحياء التراث العربى - بيروت - ١٣٩٢ ، الطبعة : الثانية
 ١٥٠.عمدة القارى شرح صحيح البخارى اسم المؤلف: بدر الدين محمود بن أحمد العينى ، دار النشر : دار
 إحياء التراث العربى - بيروت
 ١٥١.تحفة الأحمذى بشرح جامع الترمذى اسم المؤلف: محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم المباركفورى أبو
 العلا ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت
 ١٥٢.حاشية السندى على النسائى اسم المؤلف: نور الدين بن عبد الهادى أبو الحسن السندى ، دار النشر :
 مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب - ١٤٠٦ - ١٩٨٦ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبدالفتاح أبو غدة
 ١٥٣.شرح الزرقانى على موطأ الإمام مالك اسم المؤلف: محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقانى ، دار
 النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ ، الطبعة : الأولى
 ١٥٤.فيض القدير شرح الجامع الصغير اسم المؤلف: عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر : المكتبة التجارية
 الكبرى - مصر - ١٣٥٦هـ ، الطبعة : الأولى
 ١٥٥.التيسير بشرح الجامع الصغير اسم المؤلف: الإمام الحافظ زين الدين عبد الرؤوف المناوى ، دار النشر :
 مكتبة الإمام الشافعى - الرياض - ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م ، الطبعة : الثالثة
 ١٥٦.مرفاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار
 الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢٢هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى
 ١٥٧.شرح السنة اسم المؤلف: الحسين بن مسعود البغوى ، دار النشر : المكتب الإسلامى - دمشق -

- بیروت - ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعیب الأرناؤوط - محمد زهیر الشاویش
 ۱۵۸.التاریخ الكبير اسم المؤلف: محمد بن إسماعیل بن إبراهيم أبو عبدالله البخاری الجعفی ، دار النشر :
 دار الفكر ، تحقيق : السيد هاشم الندوی
- ۱۵۹.الجرح والتعديل اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس أبو محمد الرازی التمیمی ،
 دار النشر : دار إحياء التراث العربی - بیروت - ۱۲۷۱ - ۱۹۵۲ ، الطبعة : الأولى
- ۱۶۰.حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء اسم المؤلف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله الأصبهانی ، دار النشر : دار
 الكتاب العربی - بیروت - ۱۴۰۵ ، الطبعة : الرابعة
- ۱۶۱.المعرفة والتاریخ اسم المؤلف: أبو یوسف یعقوب بن سفیان الفسوی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة -
 بیروت - ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۹م ، تحقيق : خليل المنصور
- ۱۶۲.الكنی والأسماء اسم المؤلف: أبو بشر محمد بن أحمد بن حماد الدولابی ، دار النشر : دار ابن حزم -
 بیروت / لبنان - ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أبو قتیبة نظر محمد الفاریابی
- ۱۶۳.تذكرة الحفاظ اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدین محمد الذهبی ، دار النشر : دار الکتب العلمیة -
 بیروت ، الطبعة : الأولى
- ۱۶۴.ذكر أسماء من تكلم فيه وهو موثق اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی أبو عبد
 الله ، دار النشر : مكتبة المنار - الزرقاء - ۱۴۰۶ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد شكور أمریر
 المیادینی
- ۱۶۵.الکامل فی ضعفاء الرجال اسم المؤلف: عبدالله بن عدی بن عبدالله بن محمد أبو أحمد الجرجانی ، دار
 النشر : دار الفكر - بیروت - ۱۴۰۹ - ۱۹۸۸ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : یحیی مختار غزاوی
- ۱۶۶.المغنی فی الضعفاء اسم المؤلف: الإمام شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی ، دار النشر :
 ، تحقيق : الدكتور نور الدین عتر
- ۱۶۷.الضعفاء الكبير اسم المؤلف: أبو جعفر محمد بن عمر بن موسى العقیلی ، دار النشر : دار المكتبة
 العلمیة - بیروت - ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد المعطی أمين قلجعی
- ۱۶۸.لسان المیزان اسم المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر :
 مؤسسة الأعلمی للطبوعات - بیروت - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : دائرة المعرف
 النظامیة - الهند-

١٦٩. ميزان الاعتدال في نقد الرجال اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٥، الطبعة: الأولى، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود
١٧٠. الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة اسم المؤلف: حمد بن أحمد أبو عبد الله الذهبي الدمشقي، دار النشر: دار القبلية للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة - ١٤١٣ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة
١٧١. تقريب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الرشيد - سوريا - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عوامة
١٧٢. تهذيب التهذيب اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠٤ - ١٩٨٤، الطبعة: الأولى
١٧٣. تهذيب الكمال اسم المؤلف: يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج المزني، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. بشار عواد معروف
١٧٤. تاريخ بغداد اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت -
١٧٥. تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي، دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري
١٧٦. طبقات المحدثين بأصبهان والواردين عليها اسم المؤلف: عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان أبو محمد الأنصاري، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبدالغفور عبدالحق حسين البلوشي
١٧٧. تاريخ المدينة المنورة اسم المؤلف: أبو زيد عمر بن شبة النميري البصري، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، تحقيق: علي محمد دندل وباسين سعد الدين بيان
١٧٨. الإصابة في تمييز الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد الجاوي
١٧٩. الاستيعاب في معرفة الأصحاب اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، دار النشر:

- دار الجیل - بیروت - ۱۴۱۲ ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : علی محمد البجاوی
۱۸۰. أسد الغابة فی معرفة الصحابة اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبى الحسن علی بن محمد الجزرى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت / لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : عادل أحمد الرفاعی
۱۸۱. الطبقات الكبرى اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى الزهرى ، دار النشر : دار صادر - بيروت - -
۱۸۲. معرفة الصحابة اسم المؤلف: لأبى نعيم الأصبهاني ، دار النشر
۱۸۳. شرح مشكل الآثار اسم المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - لبنان / بيروت - ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۷ م ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : شعيب الأرنؤوط
۱۸۴. كشف المشكل من حديث الصحيحين اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن ابن الجوزى ، دار النشر : دار الوطن - الرياض - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م. ، تحقیق : علی حسين البواب
۱۸۵. معرفة علوم الحديث اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۷ هـ - ۱۹۷۷ م ، الطبعة : الثانية ، تحقیق : السيد معظم حسين
۱۸۶. الباعث الحثيث شرح إختصار علوم الحديث(م) اسم المؤلف: ابن تيمية(م) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
۱۸۷. النكت على كتاب ابن الصلاح(م) اسم المؤلف: ابن حجر(م) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
۱۸۸. اللآلئ المصنوعة فى الأحاديث الموضوعية اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : أبو عبد الرحمن صلاح بن محمد بن عويضة
۱۸۹. الموضوعات اسم المؤلف: أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد القرشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : توفيق حمدان
۱۹۰. تنزيه الشريعة المرفوعة عن الأخبار الشنيعة الموضوعية اسم المؤلف: علی بن محمد بن علی بن عراق الكنانى أبو الحسن ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۳۹۹ هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقیق : عبد الوهاب عبد اللطيف ، عبد الله محمد الصديق الغمارى
۱۹۱. حسن الأسوة بما ثبت من الله ورسوله فى النسوة اسم المؤلف: السيد محمد صديق حسن خان الفتوحى

- دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٦هـ / ١٩٨٥م ، الطبعة : الخامسة ، تحقيق : الدكتور - مصطفى الخن / ومحي الدين ستو
- ١٩٢.المحصل فى علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن عمر بن الحسين الرازى ، دار النشر : جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية - الرياض - ١٤٠٠ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : طه جابر فياض العلوانى
- ١٩٣.إرشاد الفحول إلى تحقيق علم الأصول اسم المؤلف: محمد بن على بن محمد الشوكانى ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد سعيد البدرى أبو مصعب
- ١٩٤.البحر المحيط فى أصول الفقه اسم المؤلف: بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزركشى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : ضبط نصوصه وخرج أحاديثه وعلق عليه: د. محمد محمد تامر
- ١٩٥.حجة الله البالغة اسم المؤلف: الإمام أحمد المعروف بشاه ولى الله ابن عبد الرحيم الدهلوى ، دار النشر : دار الكتب الحديثة - مكتبة المثنى - القاهرة - بغداد ، تحقيق : سيد سابق
- ١٩٦.السنة اسم المؤلف: أبو بكر أحمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال ، دار النشر : دار الراهية - الرياض - ١٤١٠هـ - ١٩٨٩م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د.عطية الزهرانى
- ١٩٧.الشريعة اسم المؤلف: أبى بكر محمد بن الحسين الآجرى ، دار النشر : دار الوطن - الرياض / السعودية - ١٤٢٠هـ - ١٩٩٩م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميحى
- ١٩٨.شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن اسم المؤلف: أبى حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن شاهين ، دار النشر : مؤسسة قرطبة للنشر والتوزيع - ١٤١٥هـ - ١٩٩٥م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عادل بن محمد
- ١٩٩.كتاب المواقف اسم المؤلف: عضد الدين عبد الرحمن بن أحمد الإيجى ، دار النشر : دار الجيل - لبنان - بيروت - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن عميرة
- ٢٠٠.الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن على ابن حجر الهيتمى ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن بن عبد الله التركى - كامل محمد الخراط
- ٢٠١.منهاج السنة النبوية اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تيمية الحرانى أبو العباس ، دار النشر :

- مؤسسة قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. محمد رشاد سالم
۲۰۲. دلائل النبوة اسم المؤلف: للبيهقي، بر مبنای برنامه ی الجامع الكبير
۲۰۳. السيرة الحلبية في سيرة الأمين المأمون اسم المؤلف: على بن برهان الدين الحلبي، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ۱۴۰۰
۲۰۴. السيرة النبوية لابن هشام اسم المؤلف: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميري المعافري أبو محمد، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ۱۴۱۱، الطبعة: الأولى، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد
۲۰۵. سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد اسم المؤلف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۴هـ، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمد معوض
۲۰۶. كتاب المغازى اسم المؤلف: أبو عبد الله محمد بن عمر بن واقد الواقدي، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد عبد القادر أحمد عطا
۲۰۷. الأربعين في مناقب أمهات المؤمنين رحمة الله عليهن أجمعين اسم المؤلف: أبو منصور عبد الرحمن بن محمد بن هبة الله بن عساكر، دار النشر: دار الفكر - دمشق - ۱۴۰۶، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد مطيع الحافظ، غزوة بدير
۲۰۸. فضائل الصحابة اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبد الله الشيبانى، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳، الطبعة: الأولى، تحقيق: د. وصى الله محمد عباس
۲۰۹. ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى اسم المؤلف: محب الدين أحمد بن عبد الله الطبرى، دار النشر: دار الكتب المصرية - مصر
۲۱۰. البداية والنهاية اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى أبو الفداء، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت
۲۱۱. الكامل في التاريخ اسم المؤلف: أبو الحسن على بن أبى الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيبانى، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۵هـ، الطبعة: ط ۲، تحقيق: عبد الله القاضى
۲۱۲. تاريخ الطبرى اسم المؤلف: لأبى جعفر محمد بن جرير الطبرى، دار النشر: دار الكتب العلمية -

بيروت

٢١٣. سمط النجوم العوالى فى أنباء الأوائل والتوالى اسم المؤلف: عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعى العاصمى المكى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود- على محمد معوض
٢١٤. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي ، دار النشر : دار الكتاب العربى - لبنان / بيروت - ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمرى
٢١٥. الدرر الكامنة فى أعيان المائة الثامنة اسم المؤلف: الحافظ شهاب الدين أبى الفضل أحمد بن على بن محمد العسقلانى ، دار النشر : مجلس دائرة المعارف العثمانية - صيدر اباد / الهند - ١٣٩٢هـ / ١٩٧٢م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : مراقبة / محمد عبد المعيد ضان
٢١٦. الوافى بالوفيات اسم المؤلف: صلاح الدين خليل بن أيبك الصفدى ، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م ، تحقيق : أحمد الأرنؤوط وتركى مصطفى
٢١٧. سير أعلام النبلاء اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبى أبو عبد الله ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣ ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، محمد نعيم العرقسوسى
٢١٨. تاريخ الخلفاء اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : مطبعة السعادة - مصر - ١٣٧١هـ - ١٩٥٢م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد محى الدين عبد الحميد
٢١٩. الأدب المفرد اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله البخارى الجعفى ، دار النشر : دار البشائر الإسلامية - بيروت - ١٤٠٩ - ١٩٨٩ ، الطبعة : الثالثة ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقى
٢٢٠. سر العالمين وكشف ما فى الدارين اسم المؤلف: أبو حامد محمد بن محمد الغزالى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٣م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد حسن محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد المزيدى
٢٢١. المفردات فى غريب القرآن اسم المؤلف: أبو القاسم الحسين بن محمد ، دار النشر : دار المعرفة - لبنان ، تحقيق : محمد سيد كيلانى
٢٢٢. لسان العرب اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقى المصرى ، دار النشر : دار صادر -

بيروت ، الطبعة : الأولى

۲۲۳. تاج العروس من جواهر القاموس اسم المؤلف: محمد مرتضى الحسينى الزبيدى ، دار النشر : دار الهداية ، تحقيق : مجموعة من المحققين
۲۲۴. تهذيب اللغة اسم المؤلف: أبو منصور محمد بن أحمد الأزهرى ، دار النشر : دار إحياء التراث العربى - بيروت - ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عوض مرعب
۲۲۵. الإمامة والسياسة اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينورى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م. ، تحقيق : خليل المنصور
۲۲۶. كشف الظنون عن أسامى الكتب والفنون اسم المؤلف: مصطفى بن عبد الله القسطنطينى الرومى الحنفى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۳ - ۱۹۹۲
۲۲۷. أسماء المدلسين اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى : ۹۱۱هـ) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
۲۲۸. السيرة النبوية لابن كثير اسم المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشى دمشقى (المتوفى : ۷۷۴هـ) ، بر مبنای برنامه ى الجامع الكبير
۲۲۹. الزهد لوكيع اسم المؤلف: أبو سفيان وكيع بن الجراح بن مليح بن عدى بن فرس بن سفيان بن الحارث بن عمرو ابن عبيد بن رؤاس الرؤاسى (المتوفى : ۱۹۷هـ) ، دار النشر
۲۳۰. تذكرة الحفاظ ، اسم المؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت ، الطبعة : الأولى
۲۳۱. مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح ، اسم المؤلف: على بن سلطان محمد القارى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - لبنان / بيروت - ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : جمال عيتانى
۲۳۲. نظم المتناثر من الحديث المتواتر ، اسم المؤلف: محمد بن جعفر الكتانى أبو عبد الله ، دار النشر : دار الكتب السلفية - مصر ، تحقيق : شرف حجازى
۲۳۳. الحاوى للفتاوى فى الفقه وعلوم التفسير والحديث والاصول والنحو والاعراب وسائر الفنون ، اسم المؤلف: جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد اللطيف حسن عبد الرحمن
۲۳۴. شرح نهج البلاغة ، اسم المؤلف: أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد بن أبى الحديد

- المدائني ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ١٤١٨ هـ - ١٩٩٨ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمد عبد الكريم النمري
٢٣٥. أنساب الأشراف ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩ هـ) ، دار النشر :
٢٣٦. معرفة الثقات من رجال أهل العلم والحديث ومن الضعفاء وذكر مذاهبهم وأخبارهم ، اسم المؤلف: أبي الحسن أحمد بن عبد الله بن صالح العجلي الكوفي نزيل طرابلس الغرب ، دار النشر : مكتبة الدار - المدينة المنورة - السعودية - ١٤٠٥ - ١٩٨٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوي
٢٣٧. شرح المقاصد في علم الكلام ، اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازاني ، دار النشر : دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م ، الطبعة : الأولى
٢٣٨. المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين ، اسم المؤلف: الإمام محمد بن حيان بن أحمد بن أبي حاتم التميمي البستي ، دار النشر : دار الوعي - حلب - ١٣٩٦ هـ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : محمود إبراهيم زايد
٢٣٩. مشكل إعراب القرآن ، اسم المؤلف: مكي بن أبي طالب القيسي أبو محمد ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٥ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن
٢٤٠. معجم مقاييس اللغة ، اسم المؤلف: أبي الحسين أحمد بن فارس بن زكريا ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - لبنان - ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد السلام محمد هارون
٢٤١. تفسير غريب ما في الصحيحين البخاري ومسلم ، اسم المؤلف: محمد بن أبي نصر فتوح بن عبد الله بن فتوح بن حميد بن بن يصل الأزدي الحميدي ، دار النشر : مكتبة السنة - القاهرة - مصر - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الدكتورة: زبيدة محمد سعيد عبد العزيز
٢٤٢. مختار الصحاح ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي ، دار النشر : مكتبة لبنان ناشرون - بيروت - ١٤١٥ - ١٩٩٥ ، الطبعة : طبعة جديدة ، تحقيق : محمود خاطر
٢٤٣. تمهيد الأوائل في تلخيص الدلائل ، اسم المؤلف: محمد بن الطيب الباقلاني ، دار النشر : مؤسسة الكتب الثقافية - لبنان - ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عماد الدين أحمد حيدر
٢٤٤. الزاهر في معاني كلمات الناس ، اسم المؤلف: أبو بكر محمد بن القاسم الأنباري ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. حاتم صالح الضامن

۲۴۵. مجاز القرآن ، اسم المؤلف: أبو عبيدة معمر بن المثنى التيمي (المتوفى : ۲۰۹هـ) ، دار النشر :
۲۴۶. الروض الانف (م) ، اسم المؤلف: السهيلي (م) ، دار النشر :
۲۴۷. الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين البيهقي ، دار النشر : دار الآفاق الجديدة - بيروت - ۱۴۰۱ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : أحمد عصام الكاتب
۲۴۸. الأزهار في ما عقده الشعراء من الأحاديث والآثار ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبو بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى : ۹۱۱هـ) ، دار النشر :
۲۴۹. غاية الوصول شرح لب الأصول ، اسم المؤلف: أبو يحيى زكريا بن محمد بن زكريا الأنصاري ، بر مبنای برنامہ ی الجامع الكبير
۲۵۰. الفناوى الكبرى الفقهية ، اسم المؤلف: ابن حجر الهيتمي ، دار النشر : دار الفكر
۲۵۱. من حديث أبي الطاهر محمد بن أحمد بن عبد الله الذهلي ، اسم المؤلف: علي بن عمر بن أحمد الدارقطني أبو الحسن ، دار النشر : دار الخلفاء للكتاب الإسلامي - الكويت - ۱۴۰۶ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى
۲۵۲. حاشية رد المختار على الدر المختار شرح تنوير الأبصار فقه أبو حنيفة ، اسم المؤلف: ابن عابدين. ، دار النشر : دار الفكر للطباعة والنشر. - بيروت. - ۱۴۲۱هـ - ۲۰۰۰م.
۲۵۳. المحاسن والمساوى اسم المؤلف: إبراهيم بن محمد البيهقي ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۲۰هـ - ۱۹۹۹م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عدنان على
۲۵۴. أصول الفقه المسمى إجابة السائل شرح بغية الأمل ، اسم المؤلف: محمد بن إسماعيل الأمير الصنعاني ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - ۱۹۸۶ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : القاضي حسين بن أحمد السياغى و الدكتور حسن محمد مقبولى الأهـدل
۲۵۵. المحيط فى اللغة ، اسم المؤلف: صاحب الكافي الكفاة أب القاسم إسماعيل ابن عباد بن العباس بن أحمد بن إدريس الطالقاني ، دار النشر : عالم الكتب - بيروت / لبنان - ۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۴م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : الشيخ محمد حسن آل ياسين
۲۵۶. الكفاية فى علم الرواية اسم المؤلف: أحمد بن على بن ثابت أبو بكر الخطيب البغدادي ، دار النشر : المكتبة العلمية - المدينة المنورة ، تحقيق : أبو عبدالله السورقي ، إبراهيم حمدى المدنى

٢٥٧. الكليات معجم فى المصطلحات والفروق اللغوية ، اسم المؤلف: أبو البقاء أيوب بن موسى الحسينى الكفومى ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. ، تحقيق: عدنان درويش - محمد المصرى
٢٥٨. اتفاق المباني وافتراق المعانى ، اسم المؤلف: سليمان بن بنين الدقيقى النحوى ، دار النشر: دار عمار - الأردن - ١٤٠٥هـ - ١٩٨٥م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: يحيى عبد الرؤوف جبر
٢٥٩. إرشاد العقل السليم إلى مزايا القرآن الكريم ، اسم المؤلف: أبي السعود محمد بن محمد العمادى ، دار النشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت
٢٦٠. تنقيح تحقيق أحاديث التعليق ، اسم المؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عبد الهادى الحنبلى ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٩٩٨م ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: أيمن صالح شعبان
٢٦١. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى ، دار النشر: مكتبة الرياض الحديثة - الرياض ، تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف
٢٦٢. بريقة محمودية ، اسم المؤلف: أبو سعيد محمد بن محمد الخادمى (المتوفى: ١١٥٦هـ) ، دار النشر: بر مبنى برنامہ ى الجامع الكبير
٢٦٣. الملل والنحل ، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبى بكر أحمد الشهرستاني ، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٤ ، تحقيق: محمد سيد كيلانى

آثار دیگر همین نویسنده که ان شاء الله در آینده چاپ خواهند شد

۱. دفاع از صحابه
۲. امامت از منظر عقل و شرع
۳. برتری امیرالمومنین علیه السلام
۴. مظلومیت حضرت زهرا علیها السلام
۵. مهدویت از دیدگاه اهل سنت

🔍 مهم ترین ویژگی های این کتاب ها:

- 1 جمع آوری نظر همه ی عالمان و محققان سرشناس حدیث اهل سنت و وهابیت درباره ی سند روایات
- 2 جمع آوری همه ی طرق و اسناد روایات
- 3 استناد به احکام برنامه معتبر جوامع الکلم
- 4 سهولت دسترسی به منابع با تفکیک آن ها به چند قسمت برنامه ی الجامع الکبیر، سایت رسمی مکتبه شامله، pdf و متفرقه

جهت کمک مالی در چاپ این کتاب ها، به آیدی زیر در تلگرام یا اینستاگرام پیام دهید:

@hosseing1994